

۱

اسلام در مسیر تاریخ  
جلد ششم  
امامت یا خلافت پس از رسول  
خدا (ص)

## بخش اول: مکتب خلفاء و انتخابی بودن مقام امامت و خلافت..... ۶

## فصل اول: تعریف مصطلحات..... ۷

۱-۱- شوری..... ۷

۱-۲- بیعت..... ۷

۱-۳- خلیفه و خلیفه الله در زمین..... ۱۲

۱-۴- امیرالمؤمنین:..... ۲۲

۱-۵- امام:..... ۲۳

۱-۶- امر و اولوالامر:..... ۲۵

۱-۷- وصی و وصیت:..... ۲۷

## فصل دوم: استدلال مکتب خلفاء و انتخابی بودن مقام خلافت..... ۲۹

۲-۱- استدلال به منطق قبیلگی بر پایه سخنان ابوبکر و عمر..... ۲۹

۲-۲- انتخاب خلیفه به وسیله شوری..... ۳۰

۲-۳- انتخاب خلیفه به وسیله بیعت..... ۳۲

۲-۴- انتخاب خلیفه به وسیله پیروی از عملکرد صحابه..... ۳۶

۲-۵- خلافت به وسیله قهر و غلبه..... ۴۴

۲-۶- پیروی از امام ستمگر اگر چه با پیامبر(ص) مخالفت نماید..... ۴۶

۲-۷- استدلال پیروان مکتب خلفا در سده‌های اخیر..... ۴۹

## بخش دوم: شیعه و انتصابی بودن مقام امامت..... ۴۹

## فصل اول: دلایل قرانی در انتصابی بودن مقام امامت..... ۴۹

۱-۱- آیه تطهیر..... ۴۹

۱-۲- آیه انذار..... ۷۳

۱-۳- آیه تبلیغ..... ۷۸

۱-۴- آیه اکمال دین..... ۸۲

۱-۵- آیه اولی الامر..... ۸۵

۱-۶- آیه ولایت..... ۹۰

۱-۷- آیه هدایت..... ۹۳

## فصل دوم: اهتمام رسول خدا(ص) در تعیین امام پس از خود..... ۹۵

۲-۱- جانشینان رسول خدا(ص) در مدینه به هنگام جنگ ها..... ۹۵

۲-۲- وصیت در امتهای پیشین..... ۹۹

۲-۳- وصی و وزیر و ولیعهد بعد از رسول الله(ص)..... ۱۰۳

- ۲-۴- تعیین جانشین پیامبر(ص) با عبارت وزیر ..... ۱۰۴
- ۲-۵- حدیث شکوی ..... ۱۰۶
- ۲-۶- اولوالامر علی و امامان بعد از او ..... ۱۰۸
- ۲-۷- حدیث «سفینه نوح» و «حطه بنی اسرائیل» ..... ۱۰۹
- ۲-۸- علی(ع) و فرزندان او پیام رسانان پیامبر خدایند ..... ۱۰۹
- ۲-۹- علی(ع) حامل علوم رسول خدا(ص) ..... ۱۱۴
- ۲-۱۰- امام حسن و امام حسین(ع) دو سبط رسول خدا(ص) ..... ۱۲۰
- ۲-۱۱- بشارات رسول خدا(ص) به ظهور مهدی(ع) در آخر الزمان ..... ۱۲۳
- ۲-۱۲- حدیث ثقلین ..... ۱۲۴
- ۲-۱۳- حدیث تعداد امامان(ع) ..... ۱۲۶
- فصل سوم: تدابیر سیاسی خلفا در انتصابی بودن مقام امامت ..... ۱۴۰
- ۳-۱- انکار وصایت و تاویل و توجیه در احادیث منتشر شده ..... ۱۴۰
- ۳-۱-۱- حدیث عایشه دلیل ثبوت وصایت علی(ع) است ..... ۱۴۰
- ۳-۱-۲- امّ المؤمنین از قتل امام علی(ع) اظهار خشنودی می کند ..... ۱۴۲
- ۳-۱-۳- مقایسه احادیث عایشه با احادیث دیگران ..... ۱۴۳
- ۳-۱-۴- نقد و بررسی احادیث ام المؤمنین عایشه ..... ۱۴۵
- ۳-۱-۵- مقایسه حدیث ام المؤمنین عایشه و حدیث امام علی(ع) ..... ۱۴۶
- ۳-۱-۶- دو حدیث متعارض و دو موضع گیری متفاوت از ام المؤمنین عایشه ..... ۱۴۷
- ۳-۱-۷- عایشه و دو موضع متفاوت در برابر امام علی(ع) ..... ۱۴۷
- ۳-۲- کتمان فضایل امام علی(ع) و نشر سبّ و لعن آن حضرت ..... ۱۵۲
- ۳-۲-۱- سیاست خلفای اموی ..... ۱۵۲
- قریش از جمع نبوت و خلافت در بنی هاشم ناخشنود بود ..... ۱۵۲
- سیاست قریش در زمان معاویه ..... ۱۶۰
- پرورش شامیان بر بغض و کینه و لعن امام علی(ع) ..... ۱۶۸
- انگیزه معاویه در کار خود ..... ۱۶۹
- ریشه های حقد و کینه معاویه ..... ۱۷۰
- سیاست عبدالله بن زبیر ..... ۱۷۰
- سیاست قریش در زمان عبدالملک و پسرش ولید ..... ۱۷۲
- حجاج بن یوسف و تلاش او در تنفیذ سیاست قریش ..... ۱۷۳
- محمد بن یوسف برادر حجاج راه او را ادامه می دهد ..... ۱۷۴
- عمر بن عبدالعزیز ناقض سیاست قریش ..... ۱۷۵
- هشام بن عبدالملک و ادامه سیاست قریش و امویان ..... ۱۷۷

- ۱۷۸ ..... خالدين عبدالله قسرى و رفتار او
- ۱۷۹ ..... بنى امیّه با نام على هم در ستيز بودند
- ۱۸۰ ..... ۳-۲-۲-سياست خلفای عباسی
- ۱۸۰ ..... نخست - رفتار طبقه عالمان
- ۱۸۱ ..... دوم - رفتار طبقه حاکمان
- ۱۸۱ ..... الف - رفتار منصور با اهل بیت رسول الله(ص):
- ۱۸۱ ..... ب - رفتار متوکل عباسی با اهل البيت(ع):
- ۱۸۳ ..... سوم - رفتار عامه مردم
- ۱۸۳ ..... نتیجه این بحث
- ۱۸۶ ..... ۳-۲-۳-عداوت و دشمنی امویان و عباسیان با امام علی(ع)
- ۱۸۶ ..... نخست - آل ابی سفیان، معاویه و یزید اموی
- ۱۸۷ ..... دوم - مروان و مروانیان اموی
- ۱۸۷ ..... سوم - خلفای عباسی
- ۱۸۸ ..... ۳-۳-۳-برخورد مکتب خلفا با اخبار سیره اهل بیت(ع)
- ۱۸۹ ..... ۳-۳-۱-بخشی از حدیث رسول خدا(ص) و تبدیل آن به کلمه‌ای مبهم
- ۱۹۱ ..... ۳-۳-۲-حذف تمام خبر از سیره صحابه با اشاره به حذف آن
- ۱۹۲ ..... ۳-۳-۳-تأویل و توجیه احادیث سنت پیامبر(ص)
- ۱۹۷ ..... ۳-۳-۴-حذف بخشی از سخنان صحابه بدون اشاره به حذف آن
- ۲۰۰ ..... ۳-۳-۵-حذف تمام روایت سنت پیامبر(ص) بدون اشاره به آن
- ۲۰۲ ..... ۳-۳-۶-نهی از نوشتن سنت رسول الله(ص)
- ۲۰۴ ..... ۳-۳-۷-تضعیف روایات و راویان سنت پیامبر(ص) و کتابهای سلطه شکن، و کشتن مخالفان فکری
- ۲۱۱ ..... ۳-۳-۸-سوزاندن کتابها و کتابخانه‌ها
- ۲۱۳ ..... ۳-۳-۹-حذف بخشی از خبر سیره صحابه و تحریف آن
- ۲۱۴ ..... ۳-۳-۱۰-جایگزینی روایات و اخبار ساختگی به جای حقیقی
- ۲۵۰ ..... فصل چهارم: مقام و جایگاه امامت و خلافت در کلام خدا
- ۲۵۰ ..... ۴-۱-مقام و جایگاه اهل بیت(ع) در قران
- ۲۵۰ ..... ۴-۱-۱-سوره هل أتى
- ۲۵۱ ..... ۴-۱-۲-آیه ایثار
- ۲۵۲ ..... ۴-۱-۳-آیه مباحله
- ۲۵۲ ..... ۴-۱-۴-آیه فائزون
- ۲۵۳ ..... ۴-۱-۵-آیه تطهیر
- ۲۵۳ ..... ۴-۱-۶-آیات مرج البحرين يلتقيان

۲۵۴	..... آیة الحاق ذریه ۱-۴-۷
۲۵۴	..... آیة مودت ۱-۴-۸
۲۵۵	..... آیات درباره امام علی علیه السلام ۲-۴-۲
۲۵۵	..... آیة انفاق ۱-۲-۴-۱
۲۵۵	..... آیة فروش جان ۲-۲-۴-۲
۲۵۶	..... آیات درباره امام علی علیه السلام و شیعیان او ۳-۴-۳
۲۵۶	..... آیة خیر البریه ۱-۳-۴-۳
۲۵۶	..... آیة مفلحون ۲-۳-۴-۳
۲۵۷	..... آیات درباره امام علی علیه السلام و غیر او ۴-۴-۴
۲۵۹	..... آیات درباره دشمنان امام علی علیه السلام ۵-۴-۴
۲۶۲	..... آیات درباره محبت و ولایت امام علی علیه السلام ۶-۴-۴
۲۶۳	..... آیات درباره پیشگامی علی علیه السلام در اسلام ۷-۴-۴
۲۶۷	..... آیات درباره همراهی علی علیه السلام با پیامبر و یاری او ۸-۴-۴
۲۶۹	..... آیات درباره ولایت ۹-۴-۴
۲۷۵	..... آیات درباره جهاد امام علی علیه السلام ۱۰-۴-۴
۲۷۸	..... آیات درباره علم امام علی علیه السلام ۱۱-۴-۴
۲۸۰	..... آیات درباره مقام امام علی علیه السلام در قیامت ۱۲-۴-۴

## بخش اول: مکتب خلفاء و انتخابی بودن مقام امامت و خلافت

در آغاز بحث ، شایسته است نخست اساس تفکرات مکتب خلفا و مکتب اهل بیت را در امر امامت بررسی کنیم.

اساس تفکرات دو مکتب در امر امامت

پس از وفات پیامبر (ص) تا به امروز، دو مکتب در عالم اسلام وجود داشته است: مکتب امامت ، مکتب خلافت

مکتب خلافت می گوید: پیشوا و زمامدار انتخابی است.

اما مکتب امامت می گوید: پیشوا و زمامدار امت، همان اوصیای پیامبر می باشند، معتقداند که این انتخاب به دست مردم انجام می گیرد، و بعد از پیامبر این مردمند که زمامدار را انتخاب می نمایند.

اما مکتب امامت می گوید که تعیین پیشوا ( اوصیای پیامبر) از طریق انتصاب می باشد. و این انتصاب از طرف خداست، نه از جانب پیامبر(ص) و نه از جانب مردم. خداوند متعال پیشوا را نصب می کند، و پیامبر تعیین و انتصاب الهی را به مردم تبلیغ می نماید.

اینک پیش از آغاز بررسی تفصیلی نظریات دو مکتب، لازم است دو نکته را در این مقدمه یادآور شویم:

دانشمندان مکتب خلافت ، کتبی دارند که در آن قانون و راه و روش تشکیل حکومت، واجبات این کار، وظایف حاکم، حقوق دولت اسلامی بر مردم، و حقوق مردم بر دولت اسلامی و اینکه والی و وزیر را به چه شکل باید انتخاب کرد، امام جمعه و قاضی چگونه تعیین می شود، مالیات به چه نحو گرفته می شود، زکات و خراج و جزیه چه اندازه است ، و چه کسی باید بگیرد ، و چگونه بگیرد، و امثال اینها را بیان کرده اند. این کتاب ها، نوشته های رسمی علمای معتبر و مشهور و مورد اعتماد مکتب خلفا می باشد که ما نظریات مکتب خلفا در مورد تعیین زمامدار مسلمانان و چگونگی انتخاب او را، از این گونه کتب استخراج کرده و ارزیابی می کنیم.

اکنون شایسته آن است که پیش از شروع در نقد و بررسی آرای ایشان ، ابتدا « مصطلحات» ی را که این بحث بر مدار آنها می‌گردد مورد بررسی قرار دهیم.

## فصل اول: تعریف مصطلحات

مصطلحات بحث امامت و خلافت

۱ - شوری

۲ - بیعت

۳ - خلیفه و خلیفه خدا در زمین

۴ - امیرالمؤمنین

۵ - امام

۶ - امر و اولوالامر

۷ - وصی و وصیت

### ۱-۱- شوری

۱-۱- شوری واژه‌های «تساور، مشاوره و مشورت» در زبان عرب به معنای رایزنی و نظرخواهی از دیگران است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «و امرهم شوری بینهم»<sup>۱</sup> یعنی: «کارشان را بین خود با رایزنی و نظرخواهی از هم به سامان می‌برند».<sup>۲</sup> معنای مشتقات این ماده در استعمال قرآن کریم و حدیث شریف و در نزد مسلمانان همچنان که بوده باقی است و تغییری نکرده است. و در اینجا سخن تنها درباره «شوری و مشاوره» و حکم آن در شریعت اسلام است که بیان آن اندکی بعد خواهد آمد - انشاءالله.

### ۱-۲- بیعت

الف - معنای بیعت در زبان عرب: بیعت در زبان عرب به معنای: صفقه و دست بر دست دیگری زدن برای انجام بیع و معامله است.<sup>۳</sup> و تصافقوا: تبايعوا، یعنی معامله کردند.<sup>۴</sup>

این، معنای بیعت در نزد عرب است

اما «عهد» و قرار و «حلف» و پیمان و انعقاد آنها در نزد عرب، با روش‌های گوناگونی انجام می‌شد. مانند آنچه فرزندان عبد مناف در برابر فرزندان عبد الدار انجام دادند تا پرده داری کعبه و سقایت حاجیان و دیگر مناصب سروری مکه را از آن خود کنند.

<sup>۱</sup> - شوری / ۳۸ .

<sup>۲</sup> - مراجعه کنید: مفردات راغب، لسان العرب و معجم الفاظ القرآن، ماده «شور».

<sup>۳</sup> - لسان العرب، ماده «بیع».

<sup>۴</sup> - همان، ماده «صفق».

ابن اسحاق روایت کند که، «فرزندان عبد مناف ظرف انباشته از عطری را آوردند و نزد کعبه نهادند و سپس دستان خود را در آن فرو کردند و خود و هم پیمانانشان عهد و پیمان بستند. و بعد برای تأکید بر خویش کعبه را مسح نمودند و به «مطیبین» شهرت یافتند.»<sup>۱</sup>

و نیز، درباره تجدید بنای کعبه روایت کند که، «هنگامی که بنیان خانه به موضع رکن رسید، درباره آن به نزاع پرداختند و هر قبیله‌ای می‌خواست بدون دیگری آن را بالا ببرد، تا آنجا که به مجادله و هم پیمان خواهی رسید و آماده نبرد شدند و فرزندان عبد الدار ظرف انباشته از خونی را پیش آوردند و با فرزندان عدی بن کعب تا سر حد مرگ پیمان بستند و دستان خود را در ظرف فرو کردند و به «لَعَقَةُ الدَّمِّ» یعنی: «خون آلودان» مشهور شدند.

«ب - معنای بیعت در اسلام:

گفتیم بیعت یا دست بر دست دیگری زدن در میان عرب، نشانه انجام معامله و وجوب و قبول بیع بود. همین روش در اسلام نشانه پیمان بیعت کننده با بیعت شونده گردید تا هر چه مقرر داشتند اطاعت نماید و در انجامش بکوشد. یعنی در واقع برای انجام آن قرارداد با او بیعت کرده و پیمان بسته است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«انّ الذین یبایعونک انّما یبایعون اللّٰه ید اللّٰه فوق ایدیهم فمن نکث فانّما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیہ اللّٰه فسیؤتیه اجرا عظیما»<sup>۲</sup>

«کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند و دست خدا بالای دست هایشان است. و هر که بیعت را بشکند، تنها به زیان خود شکسته است. و هر کس به پیمانی که با خدا بسته وفا کند، به زودی او را پاداشی عظیم دهد.»

و اکنون سه نمونه از بیعت گرفتن رسول خدا(ص) از مسلمانان را بیان می‌داریم.

#### ۱ - بیعت «عقبه اولی»:

نخستین بیعتی که در اسلام انجام شد، بیعت «عقبه اولی» بود که عباده بن صامت از آن خبر داده و گوید:

«دوازده نفر از مردان انصار که در مدینه اسلام آورده بودند به حج آمدند. گوید: با رسول خدا(ص) بیعت نمودیم، بیعت نساء، که هیچ چیز را شریک خدا نسازیم، دزدی نکنیم، زنا ننمائیم، فرزندانمان را نکشیم، از تهمت و بهتان و افترا پرهیزیم و در هیچ معروفی نافرمانی اش نکنیم. [و فرمود:] «اگر بدان وفا نمائید، بهشت از آن شما باشد. و اگر چیزی از آن را وارونه و آلوده کردید ولی در دنیا

<sup>۱</sup> - سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۱۴۱ - ۱۴۳.

<sup>۲</sup> - فتح / ۱۰.



جبرانش نمودید، همان کفّاره آن باشد. و اگر تا روز قیامت مستورش داشتید، کار شما با خدای عزّ و جل باشد، که اگر خواست عذاب می‌کند و اگر خواست می‌بخشد.» این بیعت، بیعت «عقبه اولی» نامیده شد، و این پیش از وجوب جنگ بر ما بود.<sup>۱</sup>

۲ - بیعت «عقبه ثانیه»:

کعب بن مالک روایت کند و گوید: «از مدینه به قصد حج بیرون آمدیم اواسط «ایام تشریق»<sup>۲</sup> با رسول خدا(ص) در «عقبه» قرار ملاقات گذاشتیم و پس از آنکه ثلثی از شب گذشت، آرام و پنهان بیرون شدیم و در عقبه گرد هم آمدیم و ما هفتاد و سه مرد و دو زن بودیم. رسول خدا(ص) نیز با عمویش عباس آمد و سخن گفت و قرآن تلاوت نمود و به سوی خدا فراخواند و تشویق به اسلام نمود. سپس فرمود:

«با شما بیعت می‌کنم بر اینکه مرا پاس بدارید، همانگونه که زنان و فرزندانان را پاس می‌دارید». پس، براء بن معرور دست آن حضرت را گرفت و گفت: «آری، سوگند به آنکه به حق مبعوث نمود، تو را از آنچه زنان و فرزندانان را پاس می‌داریم، پاس خواهیم داشت. یا رسول الله! با ما بیعت نما که به خدا سوگند ما اهل جنگ‌هائیم...».

و ابوالهیثم بن تیّهان گفت: «یا رسول الله! میان ما و مردم [= یهود] پیوندها و پیمان‌هائی است که اکنون آنها را قطع می‌کنیم. اگر ما چنین کردیم و خدا تو را پیروز گردانید، آیا ممکن است به سوی قوم خود بازگردی و ما را به حال خود رها کنی؟» رسول خدا(ص) تبسمی کرد و فرمود: «بل الدم الدم و الهدم الهدم» یعنی: «پیمان من پیمان شماست و حرمت من حرمت شما».

«و بعد فرمود: «اینک دوازده نفر نقیب و مهتر معرفی کنید تا امور قوم خود را همچنان بر عهده بگیرند» پس، دوازده نفر نقیب معرفی کردند: نه نفر از قبیله خزرج و سه نفر از قبیله اوس. آنگاه رسول خدا(ص) فرمود: «شما بر قوم خود و امور خویش کفیل و ضامن باشید. همانند کفالت حواریون برای عیسی بن مریم. و من کفیل قوم خود - یعنی مسلمانان - هستم.» و آنها پذیرفتند و گفتند: «آری». مورخان درباره اولین کسی که دست خود را بر دست پیامبر(ص) زد، اختلاف کرده‌اند که اُسد بن زراره بوده یا ابوالهیثم بن تیّهان.<sup>۳</sup>

۳ - بیعت رضوان یا بیعت شجره:

<sup>۱</sup> - همان، ج ۲ ص ۴۰ - ۴۲ .

<sup>۲</sup> - ایام تشریق روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی‌حجه است.

<sup>۳</sup> - سیره ابن هشام، ج ۲ ص ۴۷ - ۵۶ .

در سال هفتم هجری رسول خدا(ص) یارانش را برای انجام «عمره» فراخواند و هزار و سیصد یا هزار و ششصد نفر با آن حضرت به راه افتادند با هفتاد شتر برای قربانی. و فرمود: «من اسلحه برنمی‌دارم و تنها برای انجام عمره می‌روم» و از محل «ذی الحلیفه» مُحَرَّم شدند و رفتند تا به نزدیک «حُدیبیه» نه میلی مکه رسیدند. خبر به مکیان رسید و آنها را ترسانید. بدین خاطر به فراخوان قبایل پیرو خود پرداختند و دویست تن سواره را با خالد بن ولید یا عکرمه بن ابی جهل پیش فرستادند. رسول خدا(ص) برای مقابله با آنها آماده شد و فرمود: «خداوند فرمانم داده تا بیعت بگیرم» و مردم به سوی آن حضرت آمده و بیعت می‌کردند بر اینکه فرار نکنند. و گفته شد: تا پای مرگ با آنها بیعت نمود. قریش نیز هیئتی را برای گفتگو و مذاکره فرستاد و آنها که چنین دیدند، ترسیدند و با رسول خدا(ص) مصالحه کردند...<sup>۱</sup>

این سه نوع از بیعت بود که در زمان رسول خدا(ص) انجام شد:

الف - بیعت برای پذیرش اسلام.

ب - بیعت برای برپائی دولت اسلامی.

ج - بیعت برای جنگ با دشمنان اسلام.

البته بیعت سوم تجدید بیعت دوم بود. چه آنکه رسول خدا(ص) آنها را برای انجام عمره فراخوانده بود، و چون حالت عمره به حالت جنگی بدل شد، و حالت جدید مخالف امری بود که آنها را بدان فراخوانده و به خاطر آن بیرون آمده بودند، و چنان می‌نمود که گویا مخالف عهدی است که با آنها بسته است، بدین خاطر نیازمند اخذ بیعت برای اقدام تازه شد، و آن را انجام داد، و آن نیز نتیجه مطلوب بخشید و مکیان را بترسانید.

این بحث را با شش روایت که درباره بیعت و طاعت امام رسیده به پایان می‌بریم:

۱ - «ابن عمر» روایت کرده و گوید: «ما با رسول خدا بر شنیدن و اطاعت بیعت می‌کردیم و سپس به ما می‌فرمود: «در آنچه توانستی».<sup>۲</sup>

۲ - و در روایت دیگری است که: «علی» گفت: «آنچه توانستید».<sup>۳</sup>

۳ - و در روایت دیگری است که «جریر» گفت: او گفت: «بگو: در آنچه می‌توانم».<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - امتاع الأسماع مقریزی، ص ۲۷۴ - ۲۹۱ .

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری، کتاب الأحکام باب البیعه حدیث ۵ . صحیح مسلم، کتاب الاماره باب البیعه حدیث ۹۰ . سنن نسائی، کتاب البیعه باب البیعه فی ما یستطیع الانسان.

<sup>۳</sup> - سنن نسائی، کتاب البیعه باب البیعه...

<sup>۴</sup> - صحیح بخاری، کتاب الأحکام باب البیعه.

۴ - و «هرماس بن زیاد» روایت کرده و گوید: «دستم را به سوی پیامبر دراز کردم تا با من - که پسرکی - بودم بیعت نماید ولی با من بیعت ننمود».<sup>۱</sup>

و از «ابن عمر» است که گفت: رسول خدا(ص) فرمود: «برانسان مسلمان است که بشنود و اطاعت نماید؛ چه بپسندد و چه نپسندد. مگر آنکه به گناه مأمور شود که اگر به گناه مأمور شد، نه شنیدن است و نه اطاعت».<sup>۲</sup>

۵ - و از «ابن مسعود» است که گفت: «رسول خدا(ص) فرمود: «به زودی مردانی بر شما حاکم گردند که سنت را خاموش کرده و به بدعت عمل نمایند و نماز را از اوقات آن تأخیر اندازند» گفتیم: «یا رسول الله اگر آنها را دریافتم چه کنم؟» فرمود: «پسر امّ عبدا از من می‌پرسی چه کنی؟ کسی که خدا را نافرمانی می‌کند، به هیچ روی نباید اطاعت شود».<sup>۳</sup>

۶ - و از «عباده بن صامت» در حدیثی بلند روایت شده که: «هر کس خدای تبارک و تعالی را نافرمانی کند به هیچ روی نباید اطاعت شود. پس، با پروردگارتان زور آزمائی نکنید»<sup>۴</sup>

با بررسی بیعت در سنت رسول الله(ص)، برای ما آشکار می‌شود که بیعت دارای سه رکن است:

۱ - بیعت کننده.

۲ - بیعت شونده.

۳ - پیمان بر اطاعت در انجام امور تعیین شده.

و نیز، بیعت زمانی محقق می‌شود که ابتدا امور مورد نظر برای انجام، فهمیده شود و پس از آن بیعت کننده دست خود را - همانگونه که در سنت آمده - بر دست بیعت شونده می‌زند و پیمان منعقد می‌گردد. و بیعت با این روش «مصطلح شرعی» است. جز آنکه شروط تحقق بیعت مشروع در اسلام امروزه برای بسیاری از مسلمانان ناشناخته و مبهم است. لذا می‌گوئیم:

بیعت در اسلام هنگامی منعقد می‌شود که شروط سه گانه زیر را دارا باشد:

۱ - بیعت کننده از کسانی باشد که بیعتش صحیح بوده و آزادانه بیعت نماید.

۲ - بیعت شونده از کسانی باشد که بیعت با او صحیح است.

۳ - بیعت برای امری باشد که انجام آن صحیح است.

۱ - صحیح بخاری، کتاب الأحکام باب بیعة الصغیر. سنن نسائی، کتاب البیعة باب بیعة الغلام. و هرماس بن زیاد، ابو حیدر بصری باهلی از قیس عیلان در یمامه وفات کرد. شرح حالش در اسد الغابه و تقریب التهذیب آمده است.

۲ - صحیح بخاری، کتاب الأحکام باب السمع و الطاعة للامام... حدیث ۳. صحیح مسلم، کتاب الأماره باب وجوب طاعة الأمرء... حدیث ۱۸۳۹.

سنن ابن ماجه، کتاب الجهاد، حدیث ۲۸۶۳. سنن نسائی، کتاب البیعة باب جزاء من امر بمعصية و مسند احمد، ج ۲ ص ۱۷ و ۱۴۲.

۳ - سنن ابن ماجه، ج ۲ ص ۹۵۶ حدیث ۲۸۶۵ و مسند احمد، ج ۱ ص ۴۰۰.

۴ - مسند احمد، ج ۵ ص ۳۲۵. عباده این حدیث را در خانه عثمان و به هنگامی روایت کرد که معاویه از او شکایت کرده و عثمان احضارش نموده بود.

بنابراین، بیعت نابالغ و دیوانه صحیح نیست. زیرا آنها مکلف به احکام اسلامی نیستند. و نیز، بیعت ناخواسته و مجبور منعقد نگردد. زیرا، بیعت همانند بیع و معامله است و همانگونه که بیع با گرفتن قهری و اجباری مال از دست صاحب مال و دادن قیمت آن به او، منعقد نمی‌شود، بیعت گرفتن جبری و قهری و در سایه شمشیر نیز، منعقد نمی‌گردد. همچنین بیعت کردن با کسی که آشکارا گناه می‌کند و نیز، بیعت برای اقدام به معصیت خدا، جایز نیست.

پس، بیعت «مصطلحی اسلامی» است و در شرع اسلام احکام خاص خود را داراست.

#### فشرده مطالب

بیعت در زبان عرب به معنای دست بر دست دیگری زدن برای قبول و انجام بیع و معامله است. و در اسلام نشانه پیمان بیعت کننده با بیعت شونده برای کوشش در انجام قرارداد منعقد میانه آنهاست. بیعت را شرطی است که بدون آنها منعقد نمی‌گردد. و لذا بیعت کودک و نابالغ یا دیوانه صحیح نیست. همچنین بیعت اجباری و ناخواسته، و نیز، بیعت با کسی که آشکارا معصیت می‌کند و بیعت برای نافرمانی خدا.

و بیعت رسول خدا(ص) ابتدا برای پذیرش اسلام و بعد برای برپائی دولت اسلامی بود. چنانکه برای جنگ با دشمنان اسلام نیز با مسلمانان بیعت کرد و خداوند سبحان درباره آن فرمود:

«انّ الذین یبایعونک انّما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم»

«کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند و دست خدا بالای دستهایشان است».<sup>۱</sup>

### ۳-۱- خلیفه و خلیفه الله در زمین

نخست - خلیفه و خلافت

در زبان عرب به معنای نیابت از دیگری است<sup>۲</sup> و «خلیفه» کسی است که در پی دیگری می‌آید و جانشین او می‌شود و جای او را پر می‌کند.<sup>۳</sup> این واژه با همین معنا در آیات بسیاری از قرآن کریم نیز آمده است. چنانکه می‌فرماید: «و اذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح...»<sup>۴</sup> «به یاد آورید هنگامی که شما را جانشین قوم نوح قرار داد...»<sup>۵</sup> «و اذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد عاد...»<sup>۶</sup> «به یاد آورید هنگامی که شما را جانشین قوم عاد قرار داد...»<sup>۷</sup> «مخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب...»<sup>۸</sup> «پس

<sup>۱</sup> - فتح / ۱۰ .

<sup>۲</sup> - مفردات راغب، ماده خلف.

<sup>۳</sup> - نهاية اللغة، ابن اثیر و لسان العرب، ابن منظور، ماده خلف.

<sup>۴</sup> - سوره اعراف / ۶۹ .

<sup>۵</sup> - سوره اعراف / ۷۴ .

<sup>۶</sup> - سوره اعراف / ۱۶۹ .

جانشینانی جای آنها را گرفتند که وارث کتاب شدند...» و می‌فرماید: «فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلاة...»<sup>۱</sup> «پس جانشینانی جای آنها را گرفتند که نماز را تباه کردند...» و می‌فرماید: «ان یشاء یدهبکم و یتخلف من بعدکم ما یشاء...»<sup>۲</sup> «اگر بخواهد، شما را می‌برد و بعد از شما هر که را بخواهد جانشین می‌کند...» و همانند آن که در دیگر آیات و سور قرآن کریم آمده است. «خلیفه» به همین معنا در حدیث رسول خدا(ص) نیز آمده است. چنانکه فرمود: «اللهم ارحم خلفائی، اللهم ارحم خلفائی، اللهم ارحم خلفائی، قیل له: یا رسول الله! من خلفاؤک؟ قال: الذین یأتون من بعدی یروون حدیثی و سنتی» یعنی: «خداوندا جانشینانم را ببخش، خداوندا جانشینانم را ببخش، خداوندا جانشینانم را ببخش، گفته شد: ای رسول خدا! جانشینان شما کیانند؟ فرمود:

الذین یأتون بعدی، یروون حدیثی و سنتی...»<sup>۳</sup>

کسانی که بعد از من می‌آیند و «حدیث و سنت» مرا روایت می‌کنند.

واژه «خلیفه» در دوران «صحابه» نیز به همین معنای لغوی به کار رفته است.

الف - در زمان خلیفه اول:

ابن‌اثیر در کتاب «نهایة اللغة» گوید: «مردی اعرابی نزد ابوبکر آمد و گفت: «تو خلیفه رسول خدائی؟»

ابوبکر گفت: «نه».

او گفت: «تو که هستی؟»

گفت: «من خالقه و بازمانده پس از او هستم».

ابن‌اثیر گوید: «خالقه» کسی است که از بی‌نیازی و خیر تهی است، و ابوبکر تنها به‌خاطر تواضع این پاسخ را داد»<sup>۴</sup>

ب - در زمان خلیفه دوم:

سیوطی (ت: ۹۱۱ هـ) در تاریخ خود گوید: «عسکری در اوایل، طبرانی در معجم کبیر و حاکم در مستدرک روایت کنند که: «عمر بن عبدالعزیز از ابوبکر بن سلیمان پرسید: «برای چه در نامه‌های زمان ابوبکر نوشته می‌شد: «از خلیفه رسول الله؟» و در زمان عمر ابتدا نوشته می‌شد: «از خلیفه ابوبکر» [و

<sup>۱</sup> - مریم / ۵۹ .

<sup>۲</sup> - انعام / ۱۳۳ .

<sup>۳</sup> معانی الاخبار: ص ۳۷۴-۳۷۵؛ عین الاخبار: ج ۲ ص ۳۶، چ نجف؛ کتاب من لایحضره الفقیه: ج ۴ ص ۴۲۰، تحقیق علی اکبر غفاری، بحار الانوار: ج ۲ ص ۱۵۲ ح ۷.

و از مصادر مکتب خلفا ر. ک به: المحدث الفاضل (رامهرمزی)، باب فضل الناقل عن رسول الله: ص ۱۶۳، قواعد التحذیر الخلفاء الرسول: ص ۳۰؛ جامع بیان العلم: ج ۱ ص ۵۵؛ اخبار اصبهان: ج ۱ ص ۸۱؛ الفتح الکبیر، به نقل از ابو سعید: ج ۱ ص ۲۳۳؛ کنز العمال، باب آداب العلم، فصل روایت و آداب الکتابة، به نقل از امام علی (ع) و ابن عباس: ج ۱ ص ۱۲۸-۱۳۳ ح ۱۰۸۶-۱۱۲۷، و ج ۱ ص ۱۸۱ ح ۱۴۰۷، چ دوم؛ الاماع (قاضی عیاض)، باب شرف علم حدیث و شرف اهله: ص ۱۱.

<sup>۴</sup> - مراجعه کنید: لسان العرب به نقل از نهایه ابن‌اثیر.

پس از آن نوشته شد: از امیر المؤمنین؟ بگو بدانم: [اولین کسی که نوشت: «از امیرالمؤمنین» که بود؟] او گفت: «شفا که از زنان مهاجر بود برای من روایت کرد که ابوبکر می‌نوشت: «از خلیفه رسول الله» و عمر می‌نوشت: «از خلیفه خلیفه رسول الله» تا آنگاه که عمر به استاندار عراق نوشت دو نفر از مردان توانمند را نزد او بفرستد تا وضع عراق و مردمش را از آنها جویا شود، و او «لبیدبن ربیعہ و عدی بن حاتم» را نزد وی فرستاد و آنها به مدینه آمدند و وارد مسجد شدند و عمروعاص را یافتند و گفتند: «از امیرالمؤمنین برای ما اجازه ورود بگیر» عمروعاص گفت: «به خدا سوگند که شما نامش را به درستی بردید» و بعد نزد عمر رفت و گفت: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» عمر گفت: «برای چه این نام را به کار بردی؟ باید دلیل آن را بگوئی» عمرو ماجرا را بیان داشت و گفت: «تو امیری و ما مومنان هستیم» و نامه‌ها و احکام حکومتی از آن روز به بعد اینگونه نوشته شد. و نیز از «نوی» روایت کند و گوید: «عمر به مردم گفت: «شما مؤمنانید و من امیر شمایم.» و بعد «امیرالمؤمنین» نامیده شد. و پیش از آن او را «خلیفه خلیفه رسول الله» می‌گفتند، و این عبارت را به خاطر طول آن رها کردند.»<sup>۱</sup>

دوم - خلیفه خدا در زمین

۱ - خلیفه خدا در اصطلاح اسلامی:

«خلیفه خدا در زمین» در اصطلاح اسلامی کسی است که خداوند او را برگزیده و امام و حاکم مردمش قرار داده است. این معنا در قرآن کریم چنین است: «و اذ قال ربّک للملائکة انّی جاعل فی الارض خلیفه...»<sup>۲</sup>

«و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم...»

برخی این آیه را بدین‌گونه تفسیر کرده‌اند که: «خداوند متعال شخص آدم(ع) را خلیفه خود در زمین قرار داد.» و برخی چنین تفسیر کرده‌اند که: «خداوند متعال نوع انسان را خلیفه خود در زمین قرار داده است.» که تفسیر اول با دیگر سخن خدای متعال تأیید می‌گردد:

«یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق»

«ای داود! ما تو را خلیفه [خود] در زمین قرار دادیم. پس در میان مردم به حق داوری کن.»

حال، اگر معنای آیه اول این بشود که خداوند نوع انسان را خلیفه خود در زمین قرار داده است، اختصاص آن به داود(ع) از میان نوع بشر - که خداوند پیش از داود(ع) و با داود و بعد از داود آنها

<sup>۱</sup> - تاریخ سیوطی، چاپ مصر، ص ۱۳۷ - ۱۳۸. مستدرک حاکم ج ۳ ص ۸۱ - ۸۲ و اوائل عسکری ص ۱۰۳ - ۱۰۴.

<sup>۲</sup> - بقره / ۳۰.

را خلیفه خود قرار داده است - بی معنی می شود. و خلیفه خدا در روایات امامان اهل بیت (ع) به همین معنای دوم آمده است.

خلفای خدا پیشوایان مردمند:

خداوند متعال خلفای خود در زمین را پیشوایان مردم قرار داده و به آنها کتاب و نبوت بخشیده است. چنانکه در باره ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب می فرماید:

«... و کلاً جعلنا صالحین. و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و كانوا لنا عابدین»<sup>۱</sup>

«... و همه را شایستگان قرار دادیم. و آنان را پیشوایان ساختیم که به فرمان ما هدایت می کردند. و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را به آنها وحی کردیم. و تنها ما را عبادت می کردند.»

و می فرماید:

«و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه... و وهبنا له اسحاق و یعقوب کلاً هدینا و نوحا هدینا من قبل و من ذریته داود و سلیمان و یوسف و موسی و هارون... و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس... و اسماعیل و الیسع و یونس و لوطا و کلاً فضلنا علی العالمین... و اجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم... اولئک الذین آتیناهم الکتاب و الحکم و النبوة...»

«و آن برهانهایی ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم... و اسحاق و یعقوب را بدو بخشیدیم و همه را هدایت کردیم. و نوح را پیش از آن هدایت نمودیم. و از نسل او، داود و سلیمان و یوسف و موسی و هارون... و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس... و اسماعیل و یسع و یونس و لوط، و همگی را بر جهانیان برتری دادیم... و آنها را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم... آنها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت به آنان دادیم...»

پس، کسی را که خداوند خلیفه خود در زمین قرار داده تا میان مردم داوری کند، او را امام و پیشوای آنها نیز قرار داده تا با کتاب خدا هدایتشان کرده و شریعت او را به آنها ابلاغ نماید. بنابراین، مهمترین وظیفه خلفای خدا تبلیغ وحی خداوندی است. چنانکه با صراحت می فرماید:

«فهل علی الرسل الا البلاغ المبین»<sup>۲</sup>

«آیا پیامبران وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟»

و می فرماید: «و ما علی الرسول الا البلاغ المبین»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - انبیاء / ۷۱ - ۷۲ .

<sup>۲</sup> - نحل / ۳۵ .

«و این پیامبر را وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار نباشد.

«و همانند این آیات در سوره‌های آل عمران (۲۰)، مائده (۹۲ و ۹۹)، رعد (۴۰)، ابراهیم (۵۲)، نحل (۳۵)، شوری (۴۸)، احقاف (۳۵) و تغابن (۱۲).

و نیز، دانسته می‌شود که هیچ کس از سوی خدا تبلیغ نمی‌کند مگر پیامبری که به او وحی می‌شود، یا وصی پیامبری که خدا تعیین کرده باشد. چنانکه نمونه آن را در داستان تبلیغ آیات ده گانه اول سوره برائت - به گونه زیر - می‌یابیم:

در مسند احمد و غیر آن از امام علی (ع) روایت کنند که فرمود: «هنگامی که ده آیه اول سوره برائت بر پیامبر (ص) نازل گردید، رسول خدا (ص) ابوبکر را خواست و او را روانه مکه کرد تا آن آیات را برای اهل مکه قرائت نماید. سپس پیامبر (ص) مرا خواست و به من فرمود: «ابوبکر را دریاب، و چون به او رسیدی نوشته را از او بگیر و با آن به سوی مکیان برو و آن را بر آنها قرائت کن. من در «جحفه» به او رسیدم و نوشته را از او گرفتم. ابوبکر نزد رسول خدا (ص) بازگشت و گفت: «یا رسول الله! درباره من چیزی نازل شده؟» فرمود: «نه. ولی جبرئیل نزد من آمد و گفت: «وظیفه تو را هیچکس جز خودت یا مردی از خودت به انجام نرساند»<sup>۱</sup>

و در تفسیر سیوطی از ابورافع گوید: «رسول خدا (ص) ابوبکر را با آیات برائت به مراسم حج فرستاد که جبرئیل (ع) آمد و گفت: «وظیفه تو را هیچکس جز خودت یا مردی از خودت به انجام نرساند» و آن حضرت علی (ع) را در پی او فرستاد تا بین مکه و مدینه به او رسید و آیات را گرفت و آنها را در حج بر مردم قرائت کرد.»<sup>۲</sup>

و از سعد بن ابی وقاص گوید: «رسول خدا (ص) ابوبکر را با آیات سوره برائت به سوی مکیان فرستاد. سپس علی (ع) را به دنبال او روانه کرد تا آیات را از وی گرفت. پیامبر (ص) به ابوبکر که گویا منفعل شده بود فرمود: «ابوبکر! وظیفه مرا هیچکس جز خودم یا مردی از خودم به انجام نرساند»<sup>۳</sup>

در این داستان دیدیم که رسول خدا (ص) صحابی خود ابوبکر را فرستاد تا ده آیه اول سوره برائت را در مراسم عمومی حج در سال نهم هجری به مشرکان ابلاغ نماید که امین وحی الهی جبرئیل نزد او آمد و گفت: «این وظیفه را هیچکس جز خودت یا مردی از خودت به انجام نرساند» یعنی: تبلیغ مستقیم ده آیه اول سوره برائت به مخاطبان آن، وظیفه تبلیغی خاص پیامبر است و این وظیفه را

<sup>۱</sup> - نور / ۵۴ و عنکبوت / ۱۸ .

<sup>۲</sup> - مسند احمد، ج ۱ ص ۱۵۱ و تحقیق احمد محد شاکر، ج ۲ ص ۳۲۲ حدیث ۱۲۹۶ و در المنثور سیوطی، ج ۳ ص ۲۰۹ .

<sup>۳</sup> - تفسیر در المنثور، ج ۳ ص ۲۱۰ .

<sup>۴</sup> - همان، ج ۳ ص ۲۰۹ .



هیچکس جز خود پیامبر یا مردی از او به انجام نرساند، که آن مرد نیز علی بن ابیطالب «وصی پیامبر» بر شریعت او بود. ما به زودی روایات مربوط به تعیین «وصی پیامبر» را در بحث «وصی و وصیت» می‌آوریم و در آنجا درمی‌یابیم که تبلیغ مستقیم از سوی خدای متعال، وظیفه و ولایتی از آن پیامبر (ص) و وصی اوست.

خداوند خلفایش را مقام اعجاز می‌بخشد

گاهی حکمت خداوندی بر آن می‌شود که خلیفه خود را - که امام مردم و مبلغ شریعتش قرار داده - آیت و نشانی بخشد که دلیل صدق او در تبلیغ الهیش باشد. این آیت و نشان را در عرف اسلامی «معجزه» نامند. زیرا بشر از آوردن همانندش عاجز است. خداوند متعال در قرآن کریم برخی از معجزاتی را که به رسولان خود موسی و عیسی (ع) بخشیده، یادآور می‌شود و درباره معجزه موسی (ع) می‌فرماید:

«فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین»<sup>۱</sup>

«[موسی] عصای خویش بیافکند و ناگهان اژدهای آشکاری شد».

«و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین»<sup>۲</sup>

«و دست خود بیرون آورد، سفید و روشن برای بینندگان»

«و اوحینا الی موسی ان الق عصاک فاذا هی تلقف ما یأفکون»<sup>۳</sup>

«و به موسی وحی کردیم: «عصای خود را بیفکن» که ناگهان هر چه به دروغ آراسته بودند، همه را برمی‌گرفت»

«و اوصینا الی موسی اذ استسقاہ قومه ان اضرب بعصاک الحجر فانبعثت منه اثنتا عشر عینا قد علم کل اناس مشربهم»<sup>۴</sup>

«و به موسی، هنگامی که قومش از او آب خواستند، وحی کردیم که: «عصای خود را به آن سنگ بزن» ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون جست و هر گروهی آبشخور خود را می‌دانست».

و می‌فرماید:

«فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین»<sup>۵</sup>

«فالقی موسی عصاه فاذا هی تلقف ما یأفکون»<sup>۶</sup>

۱- سوره اعراف / ۱۰۷ .

۲- سوره اعراف / ۱۰۸ .

۳- سوره اعراف / ۱۱۷ .

۴- سوره اعراف / ۱۶۰ .

۵- شعراء / ۳۲ .

۶- شعراء / ۴۵ .

«و اوحینا الی موسی ان اضرب بعصاک البحر فانفلق فکان کل فریق کالطود العظیم»<sup>۱</sup>  
 «و به موسی وحی کردیم که: «عصایت را به دریا بزن» ناگهان دریا شکافته شد و هر بخشی همانند کوهی عظیم بود.

و درباره «عیسی بن مریم» می‌فرماید:

«... اذ ایدتک بروح القدس تکلم الناس فی المهد و کهلا و اذ علمتک الكتاب و الحکمة و التوراة و الانجیل و اذ تخلق من الطین کهيئة الطیر باذنی فتفتح فیها فتکون طیرا باذنی و تبریء الأکمه و الأبرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی...»<sup>۲</sup>

«... و هنگامی که با «روح القدس» تأییدت نمودم که در گاهواره با مردم سخن می‌گفتی، و در بزرگی نیز، و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیلت آموختم؛ و هنگامی که به اذن من از گل چیزی به شکل پرنده می‌ساختی و در آن می‌دمیدی و به اذن من پرنده‌ای می‌شد؛ و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می‌دادی؛ و هنگامی که مردگان را به اذن من زنده کردی...»  
 و از قول «عیسی (ع)» می‌فرماید:

«و أحي الموتی باذن الله و انبتکم بما تأکلون و ما تدخرون فی بیوتکم...»<sup>۳</sup>

«... و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم...»

خداوند از معجزاتی که به «داود و سلیمان» - دو وصی بر شریعت خویش - بخشیده نیز خبر می‌دهد و می‌فرماید:

«و سخرّ نامع داود الجبال یسبحن و الطیر...»<sup>۴</sup>

«و کوهها و پرندگان را با داود مسخر و هم آوا کردیم که تسبیح [خدا] می‌گفتند...»

«و لسلیمان الريح عاصفة تجری بامرہ... و من الشیاطین من یغوصون له و یعملون عملاً دون ذلک...»<sup>۵</sup>

«و تندباد را مسخر سلیمان ساختیم که به فرمان او می‌رفت... و از شیاطین نیز، گروهی که برای او غواصی کرده و کارهایی جز آن انجام می‌دادند...»

<sup>۱</sup> - شعراء / ۶۳ .

<sup>۲</sup> - مانده / ۱۱۰ .

<sup>۳</sup> - آل عمران / ۴۹ .

<sup>۴</sup> - انبیاء / ۷۹ .

<sup>۵</sup> - انبیاء / ۸۱ و ۸۲ .

ناگفته نماند که اعطای همه معجزات به همه انبیاء و امامان امری لازم و ضروری نیست. چنانکه خداوند سبحان معجزات موسی و عیسی و داود و سلیمان(ع) را برای هود و لوط و شعیب(ع) بیان نکرده است. همچنین بسیاری از مردم پیامبران را برای حکومت و داوری به عدل در بین خود، یاری نکردند. همانگونه که زمینه حکومت و قضاوت در بین مردم، از ابتدای کار برای موسی(ع) و محمد(ص) آماده نبود. در حالی که آنها همگی از ابتدای تکلیفشان به تبلیغ، امام و خلیفه بودند. پس، لازمه خلافت و امامت تعیین و گزینش الهی برای تبلیغ کتاب و شریعت است. و ملازمه‌ای با حکومت و قضاوت در بین مردم و آوردن معجزات ندارد. بنابراین، «خلیفه خدا» همان کسی است که از سوی خدا تبلیغ می‌کند.

آنچه گذشت، معنای «خلیفه خدا» در کتاب خدا، قرآن بود.

خلیفه رسول خدا:

معنای «خلیفه رسول خدا(ص)» در حدیث خود پیامبر(ص) - بدین گونه - آمده است:

«اللهم ارحم خلفائی، اللهم ارحم خلفائی، اللهم ارحم خلفائی، قیل له: یا رسول الله! من خلفاؤک؟

قال: الذین یأتون من بعدی و یرون حدیثی و سستی»

«خداوندا جانشینانم را ببخش، خداوندا جانشینانم را ببخش، خداوندا جانشینانم را ببخش. گفته شد: ای رسول خدا! جانشینان شما کیانند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می‌آیند و «حدیث و سنت» مرا روایت می‌کنند»<sup>۱</sup>.

بنابراین، «خلیفه خدا» کسی است که خداوند او را برای تبلیغ شریعت خویش تعیین کرده است. و «خلیفه رسول خدا» کسی است که داوطلبانه به تبلیغ «حدیث و سنت» پیامبر(ص) می‌پردازد.

این معنای اصطلاحی «خلیفه الله» و «خلیفه الرسول» در کتاب و سنت بود. کاربرد این دو واژه در اصطلاح مسلمانان به گونه‌ای است که می‌آید:

۲ - خلیفه و خلیفه الله در اصطلاح مسلمانان:

در بحث «خلیفه و معنای لغوی آن» یادآور شدیم که «ابوبکر» خلیفه رسول الله نامیده می‌شد و عمر ابتدا خلیفه رسول الله، و سپس امیرالمؤمنین نامیده شد. و این عنوان تا پایان دوره خلفای عثمانی در ترکیه متداول و جاری بود. و از همین رو حاکم بزرگ اسلامی در طی قرون متمادی به گونه زیر نامیده میشد:

الف - در عصر اموی و عباسی:

پیروان مکتب خلفا از ابتدای عصر اموی تا عصر عباسی حاکم بزرگ را «خلیفه الله» می‌نامیدند.

<sup>۱</sup> - مصادر آن در جلد دوم همین کتاب می‌آید.

حجاج بن یوسف در خطبه نماز جمعه گفت: «گوش به فرمان خلیفه خدا و برگزیده او «عبدالملک مروان» باشید».<sup>۱</sup>

هنگامی که در مجلس مهدی عباسی گفته شد: «ولید خلیفه اموی زندیق بود» مهدی گفت: «خلافت خدا نزد او برتر از آن است که در اختیار زندیقی قرارش دهد».

این عنوان در عصر اموی و عباسی شهرت یافت و به شعر شاعران نیز وارد شد. چنانکه «جریر» در قصیده‌ای که خلیفه اموی «عمر بن عبدالعزیز» را ستوده گوید:

خليفة الله ماذا تأمرون بنا

لسنا اليكم ولا في دار منتظر

«او «خلیفه خدا»ست! این چه دستوری است که به ما می‌دهید؟! امانه به شما می‌پیوندیم و نه چشم به راه شما می‌مانیم».<sup>۲</sup>

و عمر بن عبدالعزیز با همه شهرتی که به تدین داشت، این سخن جریر را رد نکرد. و نیز، مروان بن ابی حفصه (ت: ۱۸۲ هـ) در قصیده‌ای که با آن «معن بن زائده شیبانی» را ستوده، درباره منصور خلیفه عباسی گوید:

ما زلت يوم الهاشمية معلنا

بالسيف دون خليفة الرحمان

فمنعت حوزته و كنت وقاه

من وقع كل مهتد و سنان

«تو پیوسته و مداوم در آوردگاه هاشمیان

فراروی «خلیفه رحمان» شمشیر آخته داشتی

و حریمش را پاس می‌داشتی و سپر بلایش،

ز هرگونه تیغ تیز و نیزه ستیز بودی».<sup>۳</sup>

ب - در عصر عثمانی:

واژه «خلیفه» در عصر عثمانیان بدون اضافه به «الله» یا «رسول» عنوان سلطان و پادشاه اعظم مسلمانان شد.<sup>۴</sup>

ج - در عصر ما:

<sup>۱</sup> - سنن ابوداود، ج ۲ ص ۲۱۰ حدیث ۴۶۴۵ .

<sup>۲</sup> - شرح شواهد معنی از سیوطی، چاپ منشورات دار مکتبة الحیاء، ج ۱ ص ۱۹۷ .

<sup>۳</sup> - الکنی و القاب، ج ۱ ص ۲۵۲ .

<sup>۴</sup> - مراجعه کنید: المعجم الوسیط، ماده: خلف.

در عصر ما چنین شهرت یافته که مقصود از آیه کریمه: «أَنْتَ جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» این است که خداوند متعال نوع انسان را در زمین «خلیفه خود» قرار داده است.<sup>۱</sup> و بنابر آن، نوع انسان‌ها خلیفه خدا در زمین‌اند و معانی مشتقات ماده «خلف» مانند: «استخلف و يستخلف» یعنی: جانشین قرار داد و جانشین قرار می‌دهد، جانشین قرار دادن نوع انسان است.

و نیز، چنین شهرت یافته که مقصود از اینکه سلطان اعظم مسلمانان تا اواخر خلافت عثمانی خلیفه نامیده می‌شد آن بود که او در حکومت خلیفه و جانشین رسول خدا(ص) است. و بنابر آن، معنای «خلیفه مطلق، خلیفه رسول خداست.» پیروان مکتب خلفا همچنان خلفای چهارگانه پس از رسول خدا(ص) را خلفای راشدین لقب داده‌اند و این عنوان را درباره دیگر خلفا تا آخر دوره عثمانیان به کار نبرده‌اند. این نامگذاری تا به امروز در میان مسلمانان شهرت دارد.

۳ - انتقال مصطلح خلیفه از مکتب خلفا به پیروان مکتب اهل‌البیت(ع):

این دگرگونی‌ها که در معنای لفظ «خلیفه» و «خليفة الله در زمین» پدید آمد همگی پس از رسول خدا(ص) و در مکتب خلفا بود.

اما در مکتب اهل‌البیت و در روایات امامان اهل‌البیت(ع) واژه «خليفة الله در زمین» به همان معنای مصطلح اسلامی - که بدان اشاره کردیم - آمده است.

مصطلح «خلیفه» به معنای «خلیفه رسول خدا(ص)» از قرن پنجم هجری تا به امروز از مکتب خلفا به فرهنگ پیروان مکتب اهل‌البیت منتقل گردید و مکتب خلفا به عدم ورود لفظ «خلیفه» در حدیث پیامبر(ص) - بدان معنا که خود بر آن نهاده بودند - استناد کرده و گفتند: «پیامبر(ص) امت خود را بدون رهبر رها کرد و مرجع بعد از خود را تعیین نفرمود!»

و پیروان مکتب اهل‌البیت در مقام ردّ بر آنان به روایت رسیده از رسول خدا(ص) درباره تعیین امام علی(ع) به وصایت بعد از خود استناد جسته و گفتند: «پیامبر(ص) او را خلیفه بعد از خود قرار داده است - به همان معنای حادث خلیفه - و امت را بدون رهبر رها نکرده است.»

همه این استدلالها از سوی پیروان دو مکتب در حالی ادامه می‌یافت که آنها از این نکته مهم غافل بودند که این «اصطلاح ابتکاری» مکتب خلفا که پس از رسول خدا(ص) پدید آمده، پیش از آن نبوده تا در حدیث پیامبر(ص) بیاید!

فشرده مطالب

<sup>۱</sup> - سید قطب در تفسیر آیه مذکور گوید: «و این مشیبت والا می‌خواهد زمام زمین را به این موجود تازه هستی بسپارد و دست او را در آن باز گذارد. پس، این جایگاهی عظیم است: جایگاه این انسان در نظام این هستی بر روی این زمین گسترده. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۱ ص ۶۵ - ۶۶. و از دید مؤلف کتاب «خلیفه و سلطان» تالیف، و. و یارتولد، ترجمه ایزدی، چاپ تهران ۱۳۵۸ ص ۱۶، این معنا احتمالاً از افکار اهل کتاب به جوامع اسلامی سرایت کرده است. مراجعه کنید: پیوست شماره (۱) آخر کتاب.

الف - خلیفه و جانشین شخص در لغت یعنی: کسی که در غیاب او به کارهایش رسیدگی می‌کند. خلیفه به این معنا در قرآن کریم و حدیث پیامبر(ص) و گفتگوی صحابه آمده است

ب - خلیفه و جانشین خدا در زمین، در اصطلاح اسلامی یعنی: کسی که خداوند متعال او را برای تبلیغ شریعت خود تعیین فرموده است تا آن را با دریافت از طریق وحی و یا از طریق پیامبر(ص) به انجام رساند. و نیز، برای حکومت و قضاوت در میان مردم. و برخی از آنها را معجزه‌ای بخشید. که بشر از آوردن همانندش عاجز است. و خلیفه به این معنی در قرآن کریم و روایات اهل البیت آمده است.

ج - خلیفه و جانشین پیامبر(ص) در حدیث آن حضرت یعنی: کسی که داوطلبانه به تبلیغ حدیث و سنت آن حضرت می‌پردازد.

د - خلیفه و جانشین در اصطلاح مسلمانان از آنجا آغاز شد که: ابوبکر «خلیفه رسول الله» نامیده شد، و عمر خلیفه خلیفه رسول الله و سپس «امیرالمومنین» نامیده شد. و این نامگذاری تا پایان دوره خلفای عثمانی ترکیه برای بالاترین مقام حکومت باقی ماند. در عهد اموی و عباسی واژه «خلیفه الله» بر آن افزوده شد و در سایه این دو نام، بالاترین مقام حکومت عصر عثمانی «خلیفه» نامیده شد. یعنی: خلیفه رسول خدا(ص). و این نامگذاری - پس از دوره عثمانی تا به امروز - در نزد مسلمانان انتشار یافت و به هرکس که پس از رسول خدا(ص) تا دوره عثمانی‌ها به حکومت رسید «خلیفه» یعنی: خلیفه رسول خدا(ص) گفته شد و خلفای چهارگانه بعد از پیامبر(ص) «خلفای راشدین» نامیده شدند و مصطلح «خلیفه» به فرهنگ پیروان مکتب اهل البیت منتقل گردید و آنها نیز، کسانی را که پس از رسول خدا(ص) به حکومت رسیدند «خلیفه» نامیدند. و غفلت از این امر موجب تشویش اذهان مسلمانان شد و در مکتب خلفا چنین شهرت یافت که: «پیامبر(ص) امت خود را بدون رهبر رها کرده و مرجع بعد از خود را تعیین نفرموده است» زیرا، «مصطلح»ی را که بعد از رسول خدا(ص) پدید آورده بودند، در حدیث پیامبر(ص) نیامده بود.

پیروان مکتب اهل البیت نیز به روایات رسیده از رسول خدا(ص) در تعیین امام علی(ع) به وصایت استناد کرده و می‌گفتند: «پیامبر(ص) او را خلیفه مسلمانان تعیین کرده است» - به همان معنایی که مسلمانان برای خلیفه بعد از پیامبر اختراع کرده بودند - و اختلاف میان مسلمانان در این موضوع بالا گرفت. بحث از اقدام رسول خدا(ص) و آنچه در این باره فرموده - بگونه‌ای که حقیقت امر روشن گردید - به زودی خواهد آمد، انشاء الله

واژه «امیرالمؤمنین» چنانکه گذشت و دانستیم، در عصر خلیفه دوم، عمر، به کار گرفته شد و مقصود از آن بالاترین مقام حکومت اسلامی بود و تا دوره عثمانی‌ها متداول و جاری باقی ماند

### ۵-۱-امام:

امام در لغت یعنی: انسان پیشوائی که به قول و فعل او اقتدا می‌شود، چه حق باشد و چه باطل. چنانکه در قرآن کریم آمده است:

«یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بيمينه فاولئک یقرأون کتابهم و لا یظلمون فتیلا. و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضلّ سبیلاً»<sup>۱</sup>

«روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا بخوانیم و کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، نامه خود را می‌خوانند و به اندازه تار موئی ستم نمی‌شوند. و کسی که در این دنیا کور [دل] و نابینا باشد، در آخرت نیز کور و نابینا و گمراهتر خواهد بود.

«و درباره امام ظالم فرموده:

«فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم یتتهون»<sup>۲</sup>

«با پیشوایان کفر پیکار کنید که آنها را پیمانی نباشد، شاید که بازایستند». امام در اسلام، هادی و هدایتگر راه خدا به فرمان خداست. چه انسان باشد و چه کتاب. چنانکه درباره انسان فرموده:

«و اذا تبلی ابراهیم ربّه بکلمات فاطمه قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریّتی قال لا ینال عهدی الظالمین»<sup>۳</sup>

و هنگامی که خداوند ابراهیم را با بلاها و کلماتی آزمود و او به خوبی از عهده آنها برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم ابراهیم گفت: از دودمان من نیز. فرمود: پیمان به تبهکاران نمی‌رسد.»

و نیز فرموده:

«و جعلناهم ائمة یتهدون بامرنا...»<sup>۴</sup>

«و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند...»

و درباره امامت کتاب فرموده:

«و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة...»<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - اسراء / ۷۱ - ۷۲ .

<sup>۲</sup> - توبه / ۱۲ .

<sup>۳</sup> - بقره / ۱۲۴ .

<sup>۴</sup> - انبیاء / ۷۳ .

<sup>۵</sup> - هود / ۱۷ .

«و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود...»

از مضمون آیات فوق درمی‌یابیم که شرط امام بودن در اسلام این است که: اگر «کتاب» است، باید نازل شده از سوی خدا بر پیامبران برای هدایت مردم باشد. بسان کتاب محمد(ص): قرآن کریم، و پیش از آن کتاب موسی تورا، و دیگر کتب آسمانی سایر انبیاء (ع).

و اگر «انسان» است، باید از سوی خدای متعال تعیین شده و به هیچ روی ظالم و ستمگر نباشد. چنانکه فرمود: «انی جاعلک للناس اماما» «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم» و فرمود: «لا ینال عهدی الظالمین» «پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد».

و در سایه آنچه گذشت می‌توان گفت که: امام در اصطلاح اسلامی یعنی:

الف - کتاب نازل شده خداوند بر پیامبران برای هدایت مردم.

ب - انسان معصوم تعیین شده از سوی خدا برای هدایت مردم.



## ۶-۱- امر و اولوالأمر:

برای درک و فهم معنای «امر» و «اولوالأمر» و اینکه این دو واژه «مصطلح شرعی» هستند یا خیر، موارد کاربرد آنها را در لغت عرب، عرف مسلمانان و نصوص کتاب و سنت مورد بررسی قرار می‌دهیم:

### الف - در لغت عرب

در سیره ابن‌هشام، تاریخ طبری و دیگر کتب آمده است که: «رسول خدا(ص) در موسم حج به نزد قبایل عرب می‌رفت و آنها را به اسلام دعوت می‌نمود و به آنان خبر می‌داد که او پیامبر و فرستاده خداوند است و از آنها می‌خواست که تصدیقش نمایند و حمایتش کنند تا پیام الهی را که بدان مبعوث شده بیان دارد.» راوی گوید: «آن حضرت یکبار نزد قبیله «بنی‌عامربن صعصعه» رفت و خود را به آنان معرفی نمود و آنان را به سوی خدای عزوجل فراخواند. مردی از آنها به نام «بیره‌بن فراس» گفت: «به خدا سوگند اگر این جوان را از قریش بستانم، همه عرب را با او می‌خورم!» سپس به پیامبر گفت: «بگو بدانم اگر در این کار پیرویت کنیم و خداوند تو را بر مخالفانت پیروز گرداند، آیا این «امر» بعد از تو از آن ما خواهد شد؟» پیامبر(ص) فرمود: «این «امر» از آن خداست و آنجا که خود بخواهد قرارش می‌دهد» و او در پاسخ گفت: «ما گلوگاههای خود را به حمایت از تو آماج [تیر و تیغ] عرب قرار دهیم که اگر خداوند پیروزت نمود، این «امر» از آن غیر ما باشد؟ ما را به «امر» و کار تو هرگز نیاز نیست!»<sup>۱</sup>

این مرد عرب می‌فهمید که «امر رسول الله(ص)» و کار او سیادت و حکومت بر عرب است. و لذا بر آن بود که با پیامبر(ص) پیمانی منعقد نماید که حکومت و رهبری پس از رسول خدا(ص) از آن قبیله‌اش باشد. ولی پیامبر(ص) با همه نیازی که در آن روز به چنین یاورانی داشت، از پذیرش این پیشنهاد امتناع فرمود. زیرا، این «امر» به او واگذار نشده بود و تنها در اختیار خدا بود و هر کجا که خدا می‌خواست قرارش می‌داد.

همچنین است حال «هوذه‌بن علی حنفی» که او نیز هنگامی که رسول خدا(ص) به اسلامش فراخواند، از پیامبر(ص) چنین درخواستی داشت. فشرده داستان او در طبقات ابن‌سعد چنین است: «رسول خدا(ص) به «هوذه‌بن علی» نامه‌ای نوشت و به اسلامش فراخواند. او در پاسخ پیامبر(ص) نوشت: «آنچه بدان فرامی‌خوانی بسی جمیل و نیکوست و من شاعر و سخنگوی قوم خود هستم و عرب جایگاه مرا پاس می‌دارد. بخشی از این «امر» را برای من قرار بده تا پیرویت نمایم.» و پیامبر(ص) فرمود: «اگر [فرماندهی بر] پاره زمین متروکه‌ای را [هم] از من خواسته بود

<sup>۱</sup> - سیره ابن‌هشام، ج ۲ ص ۳۱ - ۳۴. تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۲۰۵ - ۱۲۰۶.

نمی پذیرفتم).<sup>۱</sup> درخواست و پیشنهاد هوده آن است که پیامبر(ص) بخشی از این «امر» یعنی حکومت را به او بدهد: فرمانداری اندکی از یک سرزمین یا یک قبیله و امثال آن را، و پیامبر(ص) پاسخ می دهد که: «او را بر پاره زمین متروکه ای هم فرماندهی نخواهد داد» و این سخن رسول خدا(ص) همانند سخن طنز آلود مردم کوفه و بصره است که چون فرماندار شهر هر یک از آنها را موظف کرده بود تا مقداری سنگریزه برای فرش کردن مسجد جامع بیاورند و یکی از خودشان را امیرشان قرار داده بود و او در پذیرش سنگریزه ها از آنها سختگیری می نمود، به او گفتند: «یا جنداً الاماره - و لو علی الحجاره» یعنی: «به به ز فرماندهی - اگر چه بر سنگ ها!» خواسته هوده از رسول خدا(ص) نیز اینچنین بود. او از پیامبر(ص) «امامت» و پیشوائی می خواست، اگر چه بر سنگریزه ها باشد. و پیامبر(ص) پاسخ داد که: «نه، اگر چه بر سنگریزه ها!».

ب - در عرف مسلمانان:

بیشترین کاربرد واژه «امر» در عرف مسلمانان، در روز «سقیفه» و پس از آن بود که «سعد بن عباد» به انصار گفت: «زمام این «امر» را بدون دخالت دیگر مردم به دست خود بگیرید!» و انصار در پاسخ گفتند: «ما تو را به این «امر» می گماریم» و سپس به بررسی موضوع پرداختند و گفتند: «اگر مهاجران قریشی نپذیرفتند و گفتند: ... ما خویشاوندان و نزدیکان او هستیم و شما بر چه اساسی پس از او [= پیامبر] در این «امر» با ما ستیز می کنید؟...».

و ابوبکر در استدلال آن روز خود به آنها گفت: «این «امر» جز برای این تیره از قریش هرگز به رسمیت شناخته نمی شود...».

و نیز گفت: «آنها پس از او [= پیامبر] سزاوارترین مردم به این «امر» هستند و هیچکس جز ظالم درباره آن با آنها ستیز نمی کند».

و عمر نیز، در همان روز گفت: «چه کسی درباره حکومت محمد با ما که اهل و عشیره اش هستیم، ستیز می کند؟»

و «حباب بن منذر» در پاسخ گفت: «به سخن او و همراهانش گوش دهید که بهره شما از این «امر» را می برند... که به خدا سوگند شما به این «امر» سزاوارترید...».

و «بشیر بن سعد» در چنین هنگامه ای به یاری قریش برخاست و گفت: «خدا هرگز نبیند که در این «امر» با آنها (= قریش) به ستیز برخیزم».<sup>۲</sup>

ج - در نصوص اسلامی:

<sup>۱</sup> - طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج ۱ قسمت دوم ص ۱۸ .

<sup>۲</sup> - همه این بحث ها و استدلال ها در داستان سقیفه تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۸۳۷ - ۱۸۵۱ ، آمده است.

واژه «امر» در حدیث رسول خدا(ص) به وفور آمده است و ما به زودی در بحث‌های آینده - انشاء الله - آن را بررسی می‌کنیم و اکنون تنها به ثبت و ضبط سخن رسول خدا(ص) در پاسخ آن مرد عامری می‌پردازیم که فرمود:

«این «امر» از آن خداست و آنجا که خود بخواهد قرارش می‌دهد».

و نیز در کتاب خدای متعال آمده است:

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...»<sup>۱</sup>

«ای مؤمنان! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا را و «اولی الامر» خودتان را...» \* \* \*

در همه این موارد یعنی: در لغت عرب، در عرف مسلمانان و در نصوص اسلامی، کتاب و سنت، مراد و مقصود از کلمه، «امر» تنها امامت و حکومت بر مسلمانان است.

بنابراین، واژه «امر» در شریعت اسلام به همان معنایی است که در زبان عرب و عرف مسلمانان به کار رفته است. و اکنون اگر «اولی الامر» را مصطلح شرعی و نامگذاری اسلامی بدانیم و مراد از آن را «امام» پس از پیامبر(ص) بدانیم، بلامانع است و اختلافی در آن نیست. ولی «مصدق اولی الامر» بین دو مکتب مورد اختلاف است. زیرا: مکتب اهل البیت(ع) می‌گوید: «چون مقصود از «اولی الامر» امامان هستند، بناچار باید منصوب خدا بوده و از گناهایی - که شرح آن در باب خود بیاید - معصوم باشند».

و مکتب خلفا می‌گوید: «هر کس که مسلمانان با او به حکومت بیعت کنند، او «اولی الامر» است. و بنابر آن، اطاعت هر کس را که با او بیعت نمایند واجب می‌دانند و بر همین اساس خلیفه «یزیدبن معاویه» را اطاعت کردند و اهل بیت رسول الله(ص) را در کربلا کشتند و اسیر کردند و مدینه پیامبر(ص) را سه روز بر سپاه خلافت مباح نمودند و کعبه را با منجنیق - به گونه‌ای که بیانش در جای خود بیاید - گلوله باران ساختند.

## ۷-۱- وصی و وصیت:

معانی واژه «وصی» و «وصیت» و مشتقات آن در زبان عرب به گونه زیر است: انسان زنده‌ای را که با انسان دیگری پیمان می‌بندد تا پس از وفاتش به کارهای مورد نظرش پردازد «موصی» و دیگری را «وصی» و موضوع مورد وصیت را «موصی به» گویند. این وصیت گاهی با عین لفظ «وصیت» و مشتقات آن جاری می‌شود. مانند اینکه «موصی» یعنی وصیت کننده به «وصی» اش می‌گوید: «تو را وصیت می‌کنم که بعد از من خانواده‌ام را مراقبت و مدرسه‌ام را اداره کنی و درباره آنها چنین و چنان نمائی.»

<sup>۱</sup> - نساء / ۵۹ .

«موصی» گاهی دیگران را از وصیت خود آگاه می‌کند و می‌گوید: «به فلانی وصیت کردم» یا «وصی من فلانی است» و گاهی می‌گوید: «با فلانی عهد بسته‌ام» یا: «به او وکالت داده‌ام که فلان کار را انجام دهد» که اینها و نظایرشان معنای واحدی را می‌رسانند.

این، فشرده معنای مصطلح «وصی و وصیت» و مشتقات آن در زبان عرب بود که به همین معنا در قرآن کریم و سنت شریف نبوی نیز آمده است. خداوند متعال می‌فرماید:

«کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیراً الوصیة...»

«بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما مرگش فرا رسد اگر خیری [= مالی] بر جای گذارد، «وصیت» نماید...» - تا آنجا که می‌فرماید:

«فمن خاف من موصٍ جنفاً او اثمًا فاصلح بینهم فلا اثم علیه...»<sup>۱</sup>

«و کسی که از انحراف یا گناه «وصیت‌کننده» ای بترسد و میان آنها را اصلاح نماید، گناهی بر او نیست...» و می‌فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا شهداء بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم...»<sup>۲</sup>

«ای مؤمنان! هنگامی که یکی از شما مرگش فرا رسد، هنگام وصیت باید از میان شما دو نفر عادل را به شهادت بطلبید...» و نیز آیات ۱۱ و ۱۲ سوره نساء. و اما در سنت شریف نبوی، بخاری در اول «کتاب الوصایا» و مسلم در «کتاب الوصیة» خود روایت کنند که: «رسول خدا (ص) فرمود: «انسان مسلمان را روا نباشد - که اگر چیز قابل وصیتی دارد - دو شب را به خواب رود مگر آن که وصیتش نوشته و نزدش موجود باشد». و وصیت در فقه اسلامی احکامی ویژه دارد. و بنابر آنچه گذشت، دو واژه «وصی و وصیت» از «مصطلحات اسلامی» هستند.

و وصیت انبیا و رسولان - چنانکه نمونه‌هایی از آن را از تورات و انجیل بیان می‌داریم - آن است که: «رسولان با اوصیای خویش عهد و پیمان می‌بندند که شریعتشان را پس از آنها به مردم برسانند و امتشان را مراقبت نمایند.»

در این امت نیز، خاتم انبیا (ص) همانند رسولان پیش از خود عمل فرمود و با امام علی (ع) عهد و پیمان بست که شریعتش را تبلیغ نماید و امتش را مراقبت کند و این پیمان را به واسطه آن حضرت به دیگر فرزندان او یعنی یازده امام پس از او نیز رسانید و همه مسلمانان را از آن آگاه فرمود: گاهی با لفظ «وصی و وصیت» و مشتقات آن، و گاهی با الفاظ دیگر که همین معنا را می‌رسانند؛ به

<sup>۱</sup> - بقره / ۱۸۰ - ۱۸۲ .

<sup>۲</sup> - مانده / ۱۰۶ .

گونه‌ای که «امام علی(ع)» به لقب «وصی» شهرت یافت و این لقب، عَلم خاص آن حضرت گردید. چنانکه بیان همه آنها متعاقباً خواهد آمد - ان شاء الله

## فصل دوم: استدلال مکتب خلفاء و انتخابی بودن مقام خلافت

آراء پیروان مکتب خلفا درباره خلافت و برپایی آن، در دو موضوع خلاصه می‌گردد:

نخست اینکه خلافت از راههای زیر برقرار می‌شود:

- استدلال به منطق قبیلگی بر پایه سخنان ابوبکر و عمر

- انتخاب به وسیله شوری.

- به وسیله بیعت.

- به وسیله پیروی از عملکرد صحابه در برپایی آن.

- به وسیله قهر و غلبه.

دوم اینکه اطاعت خلیفه، پس از آنکه با او بیعت شد، واجب است. اگرچه خدا را نافرمانی کند.

اینک به نقد و بررسی این آراء پرداخته و می‌گوئیم:

### ۱-۲- استدلال به منطق قبیلگی بر پایه سخنان ابوبکر و عمر

نخست سخن ابوبکر:

«این امر [= امامت] جز برای این تیره از قریش روا نباشد. اینها در دودمان و مکان مرکز و محور عربند، و من یکی از این دو نفر: [= عمر و ابوعبیده جراح] را برای شما پسندیدم. با هر کدام خواستید بیعت کنید.»<sup>۱</sup>

دوم: سخن و نظر عمر

«کسی نباید فریب بخورد و بگوید: «بیعت با ابوبکر بی اندیشه بود و تمام شد» آری، آن بیعت اینچنین بود ولی خدا شرش را کنترل کرد و هیچکس از شما به مانند ابوبکر مورد توجه مردم نبود. و اکنون کسی که بدون مشورت مسلمانان با شخصی بیعت نماید، بیعت کننده و بیعت شونده فریب خوردگانی هستند که باید کشته شوند.»<sup>۲</sup>

نقد و بررسی این دو استدلال

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری، کتاب الحدود، ج ۴ ص ۱۲۰ و ابوبکر، عبدالله بن ابی قحافه تیمی مادرش ام‌الخیر سلمی یا لیلی بنت صخر تیمی، دو یا سه سال بعد از عام الفیل به دنیا آمد. در هجرت رسول خداص به مدینه همراه آن حضرت بود و در «سُنح» مسکن گزید و برای مردم شیر گوسفندانشان را می‌دوشید تا به خلافت رسید و شش ماه پس از آن به مدینه منتقل شد و در سال ۱۳ هجری وفات کرد. صاحبان کتب صحاح ۱۴۲ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حال او در اسدالغابه، تاریخ ابن‌اثیر، ج ۲ ص ۱۶۳ و جوامع السیره ص ۲۷۸ آمده است.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری، کتاب الحدود ج ۴ ص ۱۲۰ و ابوحفص، عمر بن خطاب بن نفیل قرشی عدوی، مادرش حنمه بنت هاشم یا هشام بن مغیره مخزومی، ۵ سال و اندی پس از بعثت در مکه اسلام آورد و در بدر و غزوات بعد آن حضور داشت. ابوبکر در بیماری منجر به مرگش او را جانشین خود قرار داد. با ضربت ابولؤلؤ وفات کرد و در محرم سال ۲۴ هجری در کنار ابوبکر به خاک سپرده شد. صاحبان کتب صحاح ۵۳۷ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در استیعاب، اسدالغابه و جوامع السیره ص ۲۷۶ آمده است.

ما در اینجا ابتدا به استدلال خلیفه ابوبکر در سقیفه اشاره کردیم و سپس به عَلم کردن شعار شورا از سوی خلیفه عمر برای ولایت و زمامداری پس از خود. اما استدلال خلیفه ابوبکر در سقیفه، حقیقت آن است که استدلال همه آنها در آن روز بر اساس منطق قبیلگی بود. زیرا، انصار که نعش پیامبر (ص) را در بین خانواده آن حضرت رها کرده و به سقیفه بنی ساعده آمده بودند تا «سعدبن عباد» را به رهبری برسانند، نمی گفتند: «سعد از دیگران برتر و سزاوارتر به این سمت است.» بلکه می گفتند: «این مردم [= مهاجران] در سایه حمایت شما هستند و هیچکس جرأت مخالفت با شما را ندارد!».

و مهاجران قریشی نیز، پس از پیوستن به آنها، به منطق قبیلگی روی آوردند و گفتند: «قریش در حسب و نسب هسته مرکزی قوم عرب‌اند» و گفتند: «چه کسی درباره حکومت محمد با ما، که اهل و عشیره‌اش هستیم، ستیز می کند؟!»

همچنین بود سخن آن مرد انصاری که گفت: «امیری از ما و امیری از شما باشد» و پاسخ آن مرد مهاجر که گفت: «ما امیران باشیم و شما وزیران».

چنانکه انگیزه «اسیدبن حضیر» و دیگر حاضران «قبیله اوس» نیز، انگیزه‌ای قبیلگی بود. آنها که از سلطه «قبیله خزرج» بر خود می ترسیدند و «نبرد بعثت» را - که هنوز دو دهه از آن نگذشته بود - یادآور می شدند، گفتند: «به خدا سوگند اگر قبیله خزرج یک بار به این حکومت دست یابند، همواره به خاطر آن از شما برتر باشند، و هرگز شما را در آن شریک خود نسازند. پس برخیزید و با ابوبکر بیعت نمایید.»

و سرانجام، با ورود «قبیله اسلم» به مدینه، که از شدت انبوهی، همه راهها را پر کردند و با ابوبکر بیعت نمودند و هوادارانش را در برابر انصار یاری رساندند، مهاجران قریشی چیرگی یافتند و حکومت خویش را تثبیت نمودند. پس حق با خلیفه عمر بود که بعد از آن واقعه، بیعت با ابوبکر را «لغزشی شتابزده» بداند.

این حقیقت آن واقعه - با استدلالهای خاص خود - بود. اما آنچه خلیفه عمر درباره شورا یادآور شد، ما بزودی، ضمن بررسی دیدگاه پیروان مکتب خلفا، آن را مورد بحث قرار می دهیم.

## ۲-۲- انتخاب خلیفه به وسیله شوری

در این نوع از تعیین خلیفه صاحب نظران مکتب خلفاء اختلاف دارند قاضی القضاة ماوردی متوفای ۴۵۰ هـ و علامه زمان قاضی ابویعلی متوفای ۴۵۸ هـ، هر یک در «احکام السلطانیة» خود گویند:

« اکثریت دانشمندان برآنند که خلیفه به وسیله پنج تن از اهل حل و عقد، یعنی بزرگان و عقلای انتخاب می شود، یا اینکه یک تن انتخاب می نماید و چهار نفر دیگر موافقت می کنند.»<sup>۱</sup>

دلیلی که ایشان برای این نظریه نقل می کنند، این است که در خلافت ابوبکر، پنج تن با وی بیعت کردند، و این بیعت رسمیت یافت و پذیرفته شد. پنج تن مزبور عبارت بودند از: عمر بن خطاب، ابو عبیده جراح، سالم آزاد کرده ابوحنظله، نعمان بن بشیر و اسید بن حضیر. بدین شکل بیعت در سقیفه انجام گرفت و ابوبکر به مقام خلافت رسید. آنگاه خلیفه منتخب در سقیفه، به مردم عرضه شد. مردم نیز خواه یا ناخواه او را پذیرفتند.<sup>۲</sup> پس به دلیل - یعنی عمل این چند تن - انتخاب خلیفه با بیعت و رضای پنج تن از اهل حل و عقد تمامیت می پذیرد و انجام می یابد.

دلیل دیگر این نظریه این است که عمر بن خطاب در شورایی که برای تعیین خلیفه پس از خویش معین نمود، گفت: اگر پنج تن از این شش نفر یکی را به خلافت پذیرفتند، او خلیفه خواهد بود. بیشتر دانشمندان این مکتب در این عقیده اتفاق نظر دارند.

گروهی گفته اند: «امامت جز با اجماع همه نخبگان بلاد منعقد نگردد. زیرا، امامت باید مورد پذیرش و اجماع عموم باشد». این دیدگاهی است که با شیوه بیعت ابوبکر و انتخاب او به وسیله حاضران، مردود می شود. زیرا، آنها برای بیعت با او به انتظار دیگران نماندند.

و گروه دیگری گفته اند: «کمترین تعدادی که امامت بدان منعقد می شود پنج نفر است که یا همگی بر عقد آن اجماع می کنند و یا یکی از آنها با رضایت چهار نفر دیگر، آن را منعقد می کند؛ به دو دلیل: یکی آنکه بیعت ابوبکر ابتدا با اجماع پنج نفر یعنی: عمر بن خطاب، ابو عبیده جراح،<sup>۳</sup> اسید بن حضیر،<sup>۴</sup> بشیر بن سعد<sup>۵</sup> و سالم مولی ابی حذیفه<sup>۶</sup> منعقد گردید و سپس مردم از آنها پیروی کردند. و دوم آنکه: عمر شورای شش نفره ترتیب داد تا یکی از آنها با رضایت پنج نفر دیگر به امامت برسد. و این دیدگاه اکثر فقها و متکلمان بصره است.»

<sup>۱</sup> « اقل من تتعقد به منهم الامامة ، خمسة يجتمعون على عقدها، او يعقدوا احدىها اربعة».

<sup>۲</sup> ماوردی: ص ۷. برای اطلاع بیشتر در مورد سقیفه و حوادث آن رک به: عبد الله بن سبا: ج ۱ ص ۷۸-۱۳۹، چ چهارم تهران.

<sup>۳</sup> ابو عبیده، عامر بن عبدالله بن جراح، گورکن مکه، در بدر و دیگر غزوات حضور داشت و در طاعون منطقه عمواس نزدیک بیت المقدس در سال ۱۸ هـ وفات کرد. صاحبان صحاح ۱۴ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در اسد الغابه، جوامع السیره ص ۲۸۴ و طبقات ابن سعد ج ۲ قسمت ۲ ص ۷۴ چاپ اروپا آمده است.

<sup>۴</sup> - بشیر بن سعد بن ثعلبه خزرجی گفته شده اولین کسی که با ابوبکر - به خاطر حسادت با سعد بن عباد - بیعت کرد او بود و در جنگ عین التمر کشته شد. حدیث او را نسائی در سنن خود آورده است. شرح حال او را در عبدالله بن سبا ج ۱ ص ۹۶ و تقریب التهذیب ج ۱ ص ۱۰۳ بجوئید.

<sup>۵</sup> - شرح حال او گذشت.

<sup>۶</sup> - ابو عبدالله، سالم مولی ابی حذیفه بن عتبیه بن ربیع اموی، از اهالی اصطخر فارس بود. همسر ابوحنظله آزادش کرد و ابوحنظله او را پسر خوانده خویش گرفت و بدین خاطر، از مهاجران به شمار آید. پیش از رسول خداص به مدینه هجرت کرد و امام جماعت مهاجران و از جمله عمر بن خطاب بود. زیرا قرآن را از همه آنها بهتر می دانست. پیامبر (ص) میان او و معاذ انصاری پیمان برادری بست و در جنگ یمامه کشته شد شرح حال او در اسد الغابه و اصابه آمده است.

و گروه دیگری از علمای کوفه گفته‌اند: «امامت با سه نفر منعقد می‌گردد که یکی از آنها با رضایت دو نفر دیگر امام می‌گردد تا روی هم یک حاکم و دو شاهد باشند. چنانکه عقد ازدواج نیز با یک ولی و دو شاهد صحیح است.»<sup>۱</sup>

### ۳-۲- انتخاب خلیفه به وسیله بیعت

و اما انعقاد امامت با قرار و وصیت امام پیشین، این نیز صحیح و جایز و مورد اتفاق و اجماع و عمل مسلمانان است و آن را انکار نکرده‌اند؛ به دو دلیل: یکی اینکه ابوبکر بعد از خودش، عمر را به زمامداری مردم تعیین نمود و کسی هم با این نظریه مخالفت نکرد. پذیرش عموم مسلمانان نشان می‌دهد که این راه و روش را صحیح دانسته‌اند. لذا این نوع از انتخاب خلیفه که به دست خلیفه قبل انجام می‌گیرد، بدلیل عمل ابوبکر و عدم اعتراض مردم، صحیح است و دراصالت و صحت این روش در مکتب خلفا اختلافی وجود ندارد.<sup>۲</sup>

یکی آنکه، عمر آن را در شوری قرار داد - تا آنجا که گوید - چون بیعت عمر متوقف بر رضای صحابه نبود. زیرا، امام بدان سزاوارتر است.<sup>۳</sup>

قاضی ماوردی و ابویعلی به نقل اختلاف علما درباره لزوم شناخت امام پرداخته و گوید: «برخی از آنها گفته‌اند: «شناخت امام با اسم و رسم بر همه مردم واجب است. همانگونه که شناخت خدا و شناخت رسول خدا واجب است.» سپس گوید: «و آنچه که همه مردم بر آن اتفاق نظر دارند این است که شناخت امام بر همه مردم به طور کلی و همگانی واجب است نه جزئی و تفصیلی.»<sup>۴</sup>

نقد و بررسی استدلال به بیعت

در گذشته دانستیم که: بیعت تنها با رضایت و اختیار منعقد می‌شود نه با شمشیر و اجبار. و دانستیم که: بیعت برای معصیت، بیعت برای نافرمانی خدا، و بیعت با کسی که خدا را نافرمانی کند، صحیح نیست.

و دانستیم که: اولین بیعتی که پس از رسول خدا گرفته شد، بیعت برای خلافت ابوبکر بود که صحت بیعت با خلیفه عمر متوقف بر صحت آن است. زیرا، بیعت با او به دستور خلیفه ابوبکر بود.

<sup>۱</sup> - الاحکام السلطانیة، ماوردی ص ۷-۱۱ چاپ دوم ۱۳۵۶ هـ مؤلف از بزرگان فقه‌های شافعی و دارای مصنفات بسیار است. و الاحکام السلطانیة قاضی ابویعلی حنبلی ص ۷-۱۱ چاپ اول مصر ۱۳۵۶. اعتماد ما بر این دو کتاب - در بین کتب مکتب خلفا - از آن رو است که این گونه کتابها همانند کتاب خراج ابی‌یوسف، تنها برای تدوین احکام حکومتی و عمل به آن بر اساس دیدگاه مکتب خلفا تألیف گردیده، و برخلاف کتابهایی است که برای مناظره، و نه عمل به آن، تدوین شده است.

<sup>۲</sup> ((و اما انعقاد الامامة بعهد من قبله، فهو الاجماع علی جوازه وقع النفاق علی صحته، لامرین عمل المسلمون بهما ولم یتنا کروهما؛ احدهما ان ابابکر، عهد بها الی عمر فانبت المسلمون امامته بعهده)).

(ماوردی: ص ۱۰، چ سوم مصر ۱۳۹۳ ق؛ ابویعلی حنبلی: ص ۲۵ دوم ۱۳۸۶ ق. و نیز ر.ک به سلوک الملوک (قاضی روز بهان)، دستور حکومت اسلامی: ص ۴۴-۴۵، چ حیدرآباد دکن ۱۳۸۶ ق).

<sup>۳</sup> - همان ص ۱۰. از سخنان و دیدگاه آنها آشکار می‌شود که ایشان دین خود را از آنچه اتفاق افتاده برگرفته‌اند، و آنچه پیش آمده همان دین است و در این باره اختلافی ندارند و اختلاف آنها تنها در چگونگی اتفاق و پیش آمد است و بس!

<sup>۴</sup> - همان، ص ۱۵.



و نیز، صحت بیعت با خلیفه عثمان متوقف بر صحت بیعت با خلیفه عمر بود. زیرا، آن بیعت با دستور خلیفه عمر ستانده شد: آنگاه که فرمان داد اعضای شورای شش نفره باید با کسی بیعت کنند که «عبد الرحمن بن عوف» با او بیعت می‌کند و هر که مخالفت نمود او را بکشند.

و دانستیم که: چگونه با ستیز و چیرگی در «سقیفه بنی ساعده» برای ابوبکر بیعت گرفته شد و سپس با مساعدت قبیله اسلم در کوچه‌های مدینه ادامه یافت و چگونه آتش به خانه فاطمه (ع) دخت رسول خدا (ص) برده شد. زیرا بیعت ناپذیران در آن متحصن شده بودند، و بنی هاشم تا آنگاه که دخت رسول خدا حیات داشت، بیعت نکردند. و جنیان سعد بن عباده را به خاطر آنکه بیعت نکرد با دو تیر از پای در آوردند!

این وضع و حال بیعت گرفتن در مدینه بود. اما در خارج مدینه، حال و روز کسانی که از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و از دادن زکات به مأموران خلیفه خودداری نمودند، کشته شدن مردان و اسیری زنان و غارت اموال بود.

چنانکه «مالک بن نویره»<sup>۱</sup> کارگزار رسول خدا و خاندان او از قبیله تمیم بدان مبتلا گردیدند: آنگاه که سپاه «خالد بن ولید» شبانه بر آنها یورش بردند و چون سلاح برداشتند، سپاه خالد گفتند: ما مسلمانیم. یاران مالک نیز گفتند: ما هم مسلمانیم. سپاه خالد به آنها گفتند: اگر راست می‌گوئید سلاح را زمین بگذارید. آنها سلاح را نهادند و با سپاه خالد نماز گزارند.<sup>۲</sup> ولی پس از نماز آنها را گرفتند و نزد خالد بن ولید بردند و او دستور داد مالک را گردن بزنند که مالک به همسرش نگاه کرد و به خالد گفت: «این زن مرا کشت!» - و آن زن بسیار زیبا بود - خالد گفت: «بلکه خداوند به خاطر برگشتن از اسلامت تو را کشت.» و مالک گفت: «من بر دین اسلام!» و خالد پس از کشتن او دستور داد سرش را پایه دیگ کردند و در همان شب، در حالی که هنوز جنازه مالک دفن نشده بود، با همسرش همبستر شد!<sup>۳</sup>

همچنین بود حال قبایل کُنده که چون «زیاد بن لبید بیاضی» کارگزار ابوبکر شتر یکی از جوانان ایشان را گرفت و آن جوان درخواست کرد شتر دیگری به جای آن بگیرد و وی نپذیرفت - چون نشان صدقه و مالیات بر آن زده بود - و آن جوان به نزد مردی از بزرگان کُنده به نام «حارثه بن سراقه» رفت و به او گفت: عمو زاده! زیاد بن لبید ناقه‌ای از من گرفته و آن را نشان کرده و صدقه نموده است و من آن را خیلی دوست دارم، اگر ممکن است با او صحبت کن شاید آن را رها نماید

<sup>۱</sup> - شرح حال او در اصابه، ج ۳ ص ۳۳۶ شماره ۷۶۹۸ آمده است.

<sup>۲</sup> - تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸ و تاریخ یعقوبی، چاپ بیروت، ج ۲ ص ۱۳۱.

<sup>۳</sup> - تاریخ ابو الفداء ص ۱۵۸. و فیات الاعیان، شرح حال وثیمه و نیز، فوات الوفيات. بقیه مصادر همراه با مشروح این داستان در کتاب «عبدالله بن سبا» ج اول آمده است.

و شتر دیگری از من بگیرد. حارثه نزد زیاد رفت و به او گفت: «اگر ناقه این جوان را به او بازگردانی و ناقه دیگری به جای او بگیری، احسان کرده‌ای.» زیاد گفت: «نشان صدقه بر آن زده شده است.» گفتگوی آن دو بالا گرفت و حارثه به سوی شتران صدقه رفت و آن شتر را بیرون کشید و به آن جوان گفت: «ناقه‌ات را بگیر و اگر کسی مزاحمت شد بزودی دماغش را با شمشیر به خاک می‌مالم» و گفت:

«ما رسول خدا را تا زنده بود اطاعت کردیم، و اکنون نیز اگر مردی از اهل بیت او جانشین گردد، اطاعتش می‌کنیم. ولی پسر ابی قحافه [= ابوبکر]، به خدا سوگند طاعت او بیعتی بر گردن ما ندارد.» و بعد اشعاری سرود که از جمله آنهاست:

«اطعنا رسول الله اذ كان بيننا فيا عجا ممن يطيع ابابكر»

«رسول خدا را تا در میانمان بود فرمان بردیم.

و چه شگفت‌آور است کسی که ابوبکر را فرمان می‌برد.»

و «حارث بن معاویه» از بزرگان کنده به زیاد گفت: «تو ما را به پیروی از کسی فرا می‌خوانی که عهد و پیمان و سابقه‌ای با ما و با شما ندارد.»

و زیاد به او گفت: «راست گفתי ولی ما خود او را برای این کار برگزیدیم.» و حارث به او گفت: «بگو بدانم چرا اهل بیتش را از آن دور ساختید؟ آنها که سزاوارترین مردم بدان بودند. زیرا خداوند عز و جل می‌فرماید: «و اولوا لأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله»<sup>۱</sup>: «و خویشاوندان، برخی‌شان، در کتاب خدا، سزاوارتر از برخی دیگرند.»

و زیاد به او گفت: «مهاجران و انصار صلاح خود را بهتر از تو می‌دانند.»

و حارث گفت: «نه به خدا، آن را جز به حسادت از اهلش منحرف نساختم. دل و جان من نمی‌پذیرد که رسول خدا از دنیا برود و فرد شاخصی را برای پیروی امت از او تعیین نفرماید! ای مرد از نزد ما برو که تو، به ناپسند و ناپذیرفتنی فرا می‌خوانی.» و سپس چنین سرود:

«كان الرسول هو المطاع فقد مضى صلی علیه الله لم يستخلف»

«تنها رسول خدا مطاع بود که از دنیا رفت. درود خدا بر او باد که جانشینی برای خود تعیین نفرمود» زیاد شتران صدقه را پیش از خود به مدینه فرستاد و سپس خود رهسپار مدینه شد و ابوبکر را از موضوع باخبر ساخت و او وی را با چهار هزار مرد جنگی تجهیز نمود. زیاد به قصد «حضر موت» به راه افتاد و در مسیر خود قبایل کنده را غافلگیر می‌کرد و می‌کشت و اسیر می‌نمود. مانند «تیره بنی‌هند» که بر آنها یورش برد و بسیاری از آنان را کشت و زنان و کودکانشان را به اسارت گرفت.

و «تیره بنی عاقل» که ناگهان بر آنها بتاخت و ایشان را محاصره کرد. زنان قبیله صبیحه زدند و مردان آن اندکی جنگیدند و بعد گریختند و زیاد زنان و اموالشان را در اختیار گرفت.

و نیز، در سیاهی شب بر سر «تیره بنی حیی» فرود آمد و دویست تن از مردانش را بکشت و پنجاه نفر را اسیر کرد و بقیه گریختند و او زنان و فرزندان را جمع آوری نمود.

سپس «اشعث بن قیس» با او جنگید و در شهر «تیم» محاصره اش نمود و زنان و کودکان و اموال را از او گرفت و به صاحبانش بازگردانید. و بعد، خلیفه ابوبکر به اشعث نامه ای نوشت و از او دلجوئی نمود و اشعث به نامه رسان گفت: «رئیس تو ابوبکر، مرا به خاطر مخالفت با او، کافر می داند، ولی رفیق خود را که خویشاوندان و عموزاده های مرا کشته، کافر نمی داند». و فرستاده ابوبکر به او گفت: «آری اشعث! او تو را کافر می داند زیرا خداوند متعال تو را به خاطر مخالفت با جماعت مسلمانان کافر شمرده است» که ناگهان پسرکی از عموزاده های اشعث با شمشیر ضربتی بر او زد و وی را بکشت. و اشعث کار او را نیکو شمرد. ولی بیشتر یاران اشعث از این کار خشمگین شدند و او را رها کردند تا آنکه تنها حدود دو هزار نفر برای او باقی ماند. زیاد نیز برای ابوبکر نامه فرستاد و او را از کشته شدن فرستاده و محاصره بودن خود باخبر ساخت. ابوبکر برای چاره کار از مسلمانان نظرخواهی نمود و «ابویوب انصاری» به او گفت:

«این قوم تعدادشان بسیار است و چون تصمیم به جمع نیرو بگیرند، گروه کثیری را گرد می آورند. اگر در این سال سپاه را از سر آنان بازگردانی، امیدوارم خود آنها در سالهای بعد زکات را به میل خود به سوی تو بفرستند».

و ابوبکر گفت: «به خدا سوگند اگر پای بند شتری را هم که پیامبر بر آنها واجب کرده، از من بازدارند، پیوسته با آنها می جنگم تا به حق بازگردند سپس به «عکرمه بن ابی جهل» نوشت که با کسانی از اهل مکه که دعوتش را می پذیرند به سوی یمن برود و در بین راه که به قبایل عرب می رسد آنها را به یاری برانگیزد. او نیز همراه با دو هزار سوار قریشی و موالی و هم پیمانان آنها حرکت کرد و سپس به سوی «مأرب» رفت. خبر او به گوش اهل «دبا» رسید و آنها خشمگین شدند و گفتند: «او را از جنگ با عموزادگان کندی خود باز می داریم». و بعد کارگزار ابوبکر را اخراج کردند و ابوبکر به عکرمه نوشت به سوی آنها برود و درباره ایشان کوتاهی ننماید و چون از کارشان آسوده شد، آنان را اسیرانه نزد او بفرستد. عکرمه به سوی آنها رفت و با ایشان جنگید و محاصره شان نمود. آنان درخواست صلح کردند و اینکه زکات بپردازند. عکرمه نپذیرفت مگر آنکه تسلیم حکم او گردند. آنان پذیرفتند و عکرمه وارد قلعه ایشان گردید و اشراف و بزرگانشان را به

تدریج کشت و زنان و فرزندانشان را اسیر کرد و اموالشان را گرفت و بازمانده‌ها را نزد ابوبکر فرستاد.

ابوبکر نیز خواست تا مردان را کشته و زنان و فرزندان را تقسیم نماید که عمر به او گفت: «ای خلیفه رسول خدا! این قوم بر دین اسلامند و با همه وجود سوگند می‌خورند که از دین اسلام برنگشته‌اند» و ابوبکر آنها را زندان کرد تا آنگاه که مرد و عمر در عصر خود آنها را رها نمود. عکرمه پس از آن به سوی زیاد رفت و خبر آن به اشعث رسید و او به قلعه «نجیر» پناه برد و زنان خود و زنان قومش را در آن گرد آورد. داستان وی به گوش قبایل کننده، یعنی کسانی که اشعث را به هنگام کشته شدن فرستاده ابوبکر رها کرده بودند رسید و آنها رها کردن عموزاده خویش را ننگ و عار خود دانستند و به جنگ زیاد شتافتند. زیاد از این واقعه به وحشت افتاد و عکرمه به او گفت: «نظر من آن است که تو اینها را در محاصره داشته باشی تا من بروم و با آنها روبرو گردم». زیاد گفت: «نظر تو نیکوست، ولی اگر خدا بر آنها پیروزی داد تا همه را نابود نکرده‌ای شمشیر را از آنان بر مدار» و عکرمه گفت: «تا بتوانم در این باره کوتاهی نمی‌کنم».

عکرمه رفت تا به آن قوم رسید و با هم درگیر شدند و جنگ میان آنها به توازن رسید و اشعث که چیزی از حرکت قبایل کننده نمی‌دانست و محاصره‌شان دراز مدت شده و گرسنگی و تشنگی به سختی بر آنها فشار آورده بود، از زیاد برای خود و اهل بیت و ده نفر از بزرگان اصحابش امان‌نامه خواست و آنچه خواسته بود مکتوب شد و زیاد آن نوشته را نزد عکرمه فرستاد و عکرمه قبایل کننده را از آن باخبر ساخت و نوشته را به آنها ارائه کرد. آنها نیز جنگ را رها کرده و بازگشتند. زیاد داخل قلعه شد و شروع به کشتن تدریجی جنگجویان کرد تا آنگاه که نامه ابوبکر به او رسید که تسلیم شدگان را به مدینه بفرستد و او بازماندگان را در غل و زنجیر کرد و به مدینه فرستاد.<sup>۱</sup>

باری، سرانجام بیعت ابوبکر بدین گونه بود. بیعتی که خلیفه عمر آن را لغزشی شتابزده توصیف کرد و خلافت خلفای سه‌گانه: «ابوبکر و عمر و عثمان» بر آن استوار بود و اکنون بدان استدلال می‌کنند.

#### ۴-۲- انتخاب خلیفه به وسیله پیروی از عملکرد صحابه

گروهی دیگر گفته‌اند: تنها اگر یک نفر با خلیفه بیعت کند کافی می‌باشند. انتخاب یک نفر و بیعت همان یک نفر، خلیفه امت بزرگ اسلامی را مشخص می‌سازد.

<sup>۱</sup> - ما این داستان را فشرده کرده و از روایت بلاذری در فتوح البلدان در ذکر «رذّه بنی ولیع» و «اشعث بن قیس» ص ۱۲۲-۱۲۳، و مجمع البلدان یا قوت حموی ماده «حضر موت» و فتوح ابن‌اعثم، ج ۱ ص ۵۷-۸۵، بیان داشتیم. تمام این خیر را در کتاب عبدالله بن سبا ج ۲ بیابید.

دلیل اینها این است که می گویند: عباس<sup>۱</sup> بن عبدالمطلب به علی گفت: «امددیدک ابا یعمق فبقول الناس: عم رسول الله بابع ابن عمه، فلا یختلف علیک اثنان»<sup>۲</sup>: «دست خویش رادراز کن تا با تو بیعت کنم. مردم خواهند گفت: عموی پیامبر خدا با پسر عموی وی بیعت کرده است. و دیگر پس از آن، دو نفر هم در کار شما مخالفت نخواهند کرد. زیرا، این حکم است و حکم یک نفر هم نافذ است.»<sup>۳</sup>

دلیل دوم این است که بیعت مانند حکم و فرمان حاکم شرع است، و حکم و فرمان یک حاکم شرع، نافذ می باشد و مخالفت با آن جایز نیست. بنابراین، دو دلیل، اگر حتی یک نفر با کسی به عنوان خلافت بیعت کرد، خلافت وی برپا می شود و رسمیت و شرعیت پیدا می کند.<sup>۴</sup> و امام الحرمین جوئی متوفای ۴۷۸ هـ در کتاب ارشاد خود گوید:

«بدانید که انعقاد امامت، مشروط به اجماع امت نیست. بلکه امامت بدون اجماع امت بر انعقاد آن نیز منعقد می گردد. و دلیل آن اینکه، ابوبکر به محض رسیدن به خلافت شروع به انتصاب و امضای احکام مسلمانان کرد و منتظر رسیدن خبر به گوش صحابه دور از مدینه نشد. و هیچکس هم بر او اشکال نکرد و از او نخواست تا درنگ نماید. پس، اگر شرط اجماع در عقد امامت متنی است، عدد مشخص و حد تعیین شده ای هم برای آن ثابت نشده است. و صحیح آن است که بگوییم: امامت با عقد و تصمیم یک نفر از نخبگان نیز منعقد می گردد.»<sup>۵</sup>

و امام بن عربی متوفای ۵۴۳ هـ گوید: «عقد بیعت امام نیازمند شرکت همگان نیست. بلکه وجود دو یا یک نفر برای انعقاد آن کافی است.»<sup>۶</sup>

و شیخ فقیه امام و علامه محدث قرطبی متوفای ۶۷۱ هـ در مسئله هشتم تفسیر آیه: «انّی جاعل فی الأرض خلیفه»<sup>۷</sup> گوید:

«اگر یک نفر از نخبگان آن را منعقد نماید، مستقر می گردد و دیگران باید از او تبعیت کنند. و این برخلاف نظر مردمی است که می گویند: «امامت جز به وسیله جماعتی از نخبگان منعقد نمی گردد»

<sup>۱</sup> - عباس بن عبدالمطلب، مادرش نثیله بنت خباب نمری. در بیعت عقبه با رسول خدا حضور یافت و در بدر به اسارت درآمد و برای خلاصی خود و دو برادرزاده اش عقیل و نوفل فدا داد و آزاد شد. پیش از فتح مکه هجرت کرد و در آن حضور یافت. عمر بن خطاب در سال قحطی به وسیله او طلب باران نمود و در سال ۳۲ هـ وفات کرده. صاحبان صحاح ۳۵ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در اسد الغابه و جوامع السیره ص ۲۸۱، آمده است.

<sup>۲</sup> طبقات الکبری: ج ۲ ص ۳۸، مسعودی: ج ۲ ص ۲۰۰، الامامه والسیاسة: ج ۱ ص ۴.

<sup>۳</sup> - الاحکام السلطانیة ماوردی ص ۶ - ۷.

<sup>۴</sup> همه این اقوال را در: ماوردی: ص ۷، چ مصر ۱۳۹۳ ق، ببینید.

<sup>۵</sup> - الارشاد فی الکلام از امام الحرمین عبد الملک بن عبدالله جوینی ص ۴۲۴ چاپ قاهره ۱۳۶۹ هـ.

<sup>۶</sup> - شرح سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۲۹۹، از امام ابوبکر محمد بن عبدالله اشبیلی مشهور به ابن عربی.

<sup>۷</sup> - بقره / ۳۰.

دلیل ما اینکه، عمر با ابوبکر بیعت کرد و هیچ یک از صحابه آن را انکار نکرد. پس ثابت می‌شود که امامت نیز همانند سایر عقود نیازمند تعداد مشخص نباشد. و امام ابوالمعالی گوید: «کسی که با بیعت یک نفر امام شد، امامتش ثابت است و خلع او بدون دلیل و حادثه و تغییر چیزی جایز نیست. و این اجماعی است.»

و در مسئله پانزدهم تفسیر همان آیه گوید: «اگر امامت با اجماع و اتفاق نخبگان یا به وسیله یک نفر - چنانکه گذشت - منعقد گردید، بر مردم همگی واجب است با او بیعت نمایند.»<sup>۱</sup>

و قاضی القضاة عضد الدین ایجی متوفای ۷۵۶ هـ در مواقف گوید: «مقصد سوم در اموری است که امامت با آن ثابت می‌گردد و فشرده آن اینکه، امامت با نص پیامبر(ص) و نص امام پیشین اثبات می‌گردد. و نیز با بیعت نخبگان. و این برخلاف نظر شیعه است. دلیل ما ثبوت امامت ابی بکر با بیعت است.» و گوید: «اگر حصول امامت با انتخاب و بیعت ثابت شد، نیاز به اجماع ندارد. چون دلیلی از عقل و شرع بر آن اقامه نشده است. بلکه بیعت یکی دو نفر از نخبگان کافی است. زیرا می‌دانیم که صحابه با صلاحیتی که در دین داشتند بدان اکتفا می‌کردند. همانگونه که عمر با ابوبکر بیعت کرد و عبد الرحمن بن عوف با عثمان، و آن را مشروط به اجماع حاضران در مدینه نکردند، چه رسد به اجماع امت. این چنین کردند و هیچکس هم بر آنها اشکال نکرد، و این روش در طول تاریخ و تا زمان ما ادامه دارد.»<sup>۲</sup>

شارحان کتاب مواقف قاضی القضاة ایجی چون سید شریف جرجانی متوفای ۸۱۶ هـ نیز با نظر او موافقت کرده‌اند.<sup>۳</sup>

نقد و بررسی استدلال به عمل صحابه

استدلال به «عمل صحابه» هنگامی صحیح و تمام است که سیره آنها در ردیف کتاب و سنت بوده و یکی از مصادر و مدارک شریعت اسلامی باشد و درباره آنها همانی نازل شده باشد که درباره رسول خدا نازل گردیده است. مانند این دو آیه شریفه که می‌فرماید:

«لقد کان لکم فی رسول اللّٰه اسوۃ حسنۃ»<sup>۴</sup>

«همانا رسول خدا برای شما اسوه و الگویی نیکوست.»

«ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - جامع احکام القرآن یا تفسیر قرطبی از امام ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر اندلسی ج ۱ ص ۲۶۹ - ۲۷۲ چاپ مصر ۱۳۸۷ هـ .

<sup>۲</sup> - المواقف فی علم الکلام تألیف قاضی عبد الرحمن بن احمد ایجی، ج ۸ ص ۳۵۱ - ۳۵۳ چاپ مصر ۱۳۲۵ هـ .

<sup>۳</sup> - مراجعه کنید: شرح مواقف سید شریف جرجانی که با خود کتاب در مصر به چاپ رسیده است.

<sup>۴</sup> - احزاب / ۲۱ .

<sup>۵</sup> - حشر / ۷ .

«آنچه را که رسول خدا برای شما آورده بگیریید و از آنچه نهی تان کرده بازایستید» و بدون آن، عمل صحابه حجّتی را بر ما اثبات نمی‌کند. اضافه بر آن، نمی‌دانیم به کدام یک از صحابه اقتدا نماییم؟ زیرا قول و فعل برخی از صحابه با برخی دیگر مخالف است. و بدین خاطر است که علما و دانشمندان در چگونگی تشکیل خلافت اختلاف نظر دارند که آیا خلافت با بیعت یک نفر تشکیل می‌شود؛ چنانکه عباس عموی پیامبر به علی(ع) گفت: «دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم که مردم با تو بیعت نمایند»؟ و یا به قول خلیفه عمر: «بیعت با ابوبکر لغزشی شتابزده بود»؟ یا آنکه باید به معاویه اقتدا نماییم، که به روی خلیفه شرعی امام علی(ع) شمشیر کشید؟!

ما بیش از این نیازی به نقد و بررسی و مناقشه نمی‌بینیم. اما استدلال برخی به قول امام علی(ع) در نهج البلاغه چنان است که می‌آید:

نقد و بررسی استدلال به سخن امام علی(ع) در نهج البلاغه:

برخی بنابر دیدگاهی که درباره شوری و بیعت و اقتدا به عمل صحابه دارند، به سخنی که سید شریف رضی از امام علی(ع) در نهج البلاغه آورده استدلال کرده‌اند که آن حضرت فرموده است: «همان مردمی با من بیعت کردند که با ابوبکر و عثمان بیعت کردند. بر همان قراری که با آنها بیعت نمودند. پس، شاهد را حق‌گزینش و غایب را حق‌نکوهش نباشد. چه جز این نیست که شوری از آن مهاجران و انصار است. و اگر آنها بر یک نفر اجماع و اتفاق کردند و او را امام نامیدند، این مورد رضا و پسند است. و اگر کسی با عیبجویی یا بدعتی از جرگه آنها برون می‌شد، او را بدانچه از آن خارج شده بود باز می‌گرداندند. و اگر سر باز می‌زد با او به خاطر پیروی از غیر راه مؤمنان پیکار می‌کردند و خداوند او را بدانچه خود برگزیده ...»<sup>۱</sup>

می‌گویند: «امام(ع) در این نامه با استناد به بیعت و شوری و اجماع مهاجران و انصار، بر معاویه احتجاج می‌کند. بنابراین، امام(ع) تشکیل امامت را به وسله آنچه که یادآور شده صحیح می‌داند» پاسخ آن است که، سید رضی گاهی یک بخش از نامه یا خطبه امام(ع) را که در اعلی درجه بلاغت می‌دیده گزینش نموده و بقیه آن را رها کرده؛ روشی که درباره این نامه نیز معمول داشته است. تمام این نامه را «نصر بن مزاحم» در کتاب «صفین» خود آورده و نصّ آن چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد، بیعت با من در مدینه، تو را نیز، که در شام هستی، بدان ملتزم می‌کند. زیرا، همان مردمی با من بیعت کردند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند. بر همان قراری که با آنها بیعت نمودند.

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه و شروح آن، نامه ششم از نامه‌های امیرالمؤمنین.

پس، شاهد را حق گزینش و غایب را حق نکوهش نباشد. چه، جز این نیست که شوری از آن مهاجران و انصار است. و اگر آنها بر یک نفر اجماع و اتفاق کردند و او را امام نامیدند، این مورد پسند خداست. و اگر کسی با عیبجویی یا رویگردانی از جرگه آنها خارج می‌شد، او را بدانچه از آن خارج شده بود باز می‌گرداندند. و اگر سر باز می‌زد، با او به خاطر پیروی از غیر راه مؤمنان پیکار می‌کردند. و خداوند او را بدانچه خود برگزیده بود پیوند می‌داد و ملازم جهنمش می‌گرداند که بد جایگاهی است. همانا طلحه و زبیر با من بیعت نمودند و سپس بیعت مرا نقض کردند که نقضشان همانند ردّشان بود و من بر اساس آن با ایشان پیکار کردم تا حق ظاهر و امر خدا باهر گردید در حالی که آنها ناخشنود بودند. پس، تو نیز بدانچه مسلمانان وارد آن شده‌اند، وارد شو، که محبوبترین امور نزد من درباره تو عافیت و رستگاری است، مگر آنکه خود را در معرض بلا قرار دهی، که اگر چنین کنی با تو پیکار می‌کنم و از خدا بر تو مدد می‌جویم. تو درباره قاتلان عثمان سخن بدرازا گفتی. پس، [اگر راست می‌گوئی، ابتدا] بدانچه مسلمانان وارد آن شده‌اند وارد شو، سپس شکایت آنها را نزد من بیاور تا تو و ایشان را به حکم کتاب‌الله و دارم. اما آنچه تو به دنبال آنی، فریب کودک از خوردن شیر است! و به جان خودم سوگند که اگر با دیده عقلت، و نه هوای نفست، نظر کنی، مرا بری‌ترین فرد قریش از خون عثمان می‌بینی. و بدان که تو از «طَلْفَاء»<sup>۱</sup> و آزاد شدگان هستی، از کسانی که خلافت برای آنها روا نیست و شوری شامل حالشان نگردد. اینک «جریر بن عبدالله» را که از جمله مؤمنان و مهاجران است به سوی تو و اطرافیان تو فرستادم. پس بیعت نما، که نیروئی جز نیروی خدا نباشد»<sup>۲</sup>.

از این نامه آشکار می‌شود که امام علی(ع) به چیزی احتجاج می‌کند که معاویه و همتایان او بدان ملتزم بوده‌اند و به او می‌گوید: «بیعت با من در مدینه تو را هم، که در شام بودی، بدان ملتزم می‌سازد. چنانکه پیش از آن نیز، که در شام بودی، به بیعت عثمان ملتزم شدی. همچنین بیعت با من دیگر همتایان تو در خارج مدینه را نیز بدان ملتزم می‌سازد، چنانکه بیعت با عمر در مدینه آنها را، که در دیگر اماکن بودند، بدان ملتزم ساخت».

امام(ع) بدینگونه او را - به همان چیزی که او و دیگر همتایانش از مکتب خلفا در آن دوره بدان ملتزم بودند - ملتزم می‌سازد. و این در نزد عقلا امری پذیرفته است و آنها با مخالف، به چیزی که خود را بدان ملتزم می‌داند، احتجاج می‌کنند. این اولاً.

<sup>۱</sup> - طَلْفَاء: جمع طَلِيق یعنی: اسیر رها شده به حال خود، و مراد از آن کسانی هستند که رسول خدا در فتح مکه آنها را به حال خود رها کرد و اسیرشان ننمود.

<sup>۲</sup> - صفین نصرین مزاحم، چاپ قاهره ۱۳۸۲ هـ، ص ۲۹.



ثانیا اینکه فرمود: «و اگر آنها [= مهاجران و انصار] بر یک نفر اجماع و اتفاق کردند و او را امام نامیدند، این مورد رضا و پسند خداست» این جمله در برخی نسخه‌ها چنین آمده است: «این مورد رضا و پسند است»<sup>۱</sup> یعنی مورد رضا و پسند آنهاست. چون به اختیار و انتخاب آنها بوده و با اجبار و در سایه شمشیر نبوده است. و بر فرض اینکه امام فرموده باشد: «این مورد رضا و پسند خداست» می‌گوئیم: آری، آنچه که همه مهاجران و انصار بر آن اجماع و اتفاق کرده باشند، که امام علی (ع) و دو سبط رسول خدا (ص) حسن و حسین (ع) نیز از جمله آنهایند، این اجماع و اتفاق مورد رضای خداست.

و سرانجام، نمی‌دانم چگونه به این سخن امام در نهج البلاغه استشهاد کرده و دیگر سخنان امام (ع) را که شریف رضی در همین نهج البلاغه روایت کرده، به فراموشی سپرده‌اند. مانند این سخن که در «باب حکم» آورده و گوید: هنگامی که اخبار سقیفه را پس از وفات رسول خدا (ص) به امیرالمؤمنین (ع) رسانیدند فرمود: «انصار چه گفتند؟».

پاسخ دادند: «گفتند: امیری از ما باشد و امیری از شما».

فرمود: «چرا با آنها احتجاج نکردید که رسول خدا (ص) وصیت فرموده که به نیکانشان احسان شود و از بدانشان گذشت گردد؟»

گفتند: «در این سخن چه حجتی بر آنان است؟»

فرمود: «اگر امیری از آن ایشان بود که درباره‌شان وصیت نمی‌شد!»

سپس فرمود: «قریش چه گفتند؟» پاسخ دادند: «احتجاج کردند که آنها شجره رسول خدایند»

فرمود: «به شجره رسول خدا استناد کردند و ثمره آن را ضایع نمودند!»

و نیز سخن آن حضرت که می‌فرماید:

«واعجباً! أتكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابة؟!»

«شگفتا! آیا خلافت با مصاحبت و همدمی، شدنی است و با مصاحبت و خویشاوندی ناشدنی؟!»<sup>۲</sup> و

شریف رضی گوید: آن حضرت را شعری بدین معناست که:

«فان كنت بالشورى ملكت امورهم فكيف بهذا و المشيرون غيب»

«و ان كنت بالقربى حجت خصيمهم فغيرك اولى بالنبي و اقرب»

یعنی: «اگر از راه شوری امورشان را بدست گرفته‌ای،

<sup>۱</sup> - مراجعه کنید: نهج البلاغه چاپ الاستقامة مصر که لفظ جلاله «الله» را در میان دو قوس قرار داده، اشاره به اینکه لفظ جلاله در نسخه‌ها نبوده است.

<sup>۲</sup> - نهج البلاغه، حکمت شماره ۱۸۵.

این چه شورائی است که مشاوران آن حضور نداشتند.

و اگر از راه قرابت بر مخالف استدلال کرده‌ای،

که غیر تو به پیامبر سزاوارتر و مقربتر است».

و جامع‌ترین بیان آن حضرت در این باره، بیانی است که در خطبه «ششقیه» آمده و فرموده:

«اما واللّه لقد تقمّصها ابن ابی قحافه و انه ليعلم ان محلی منها محلّ القطب من الریح، ینحدر عنی السّیل و لایرقی الی الطیر، فسدت دونها توبا، وطویت عنها کشحاً، و طففت أرتی بین ان اصول بید جزاء، او اصبر علی طخیة عمیاء...»

«آگاه باشید! به خدا سوگند پسر ابوقحافه [= ابوبکر] خلافت را جامه خویش کرد، در حالی که می‌دانست جایگاه من در آن، جایگاه محور در سنگ آسیاست که سیل معارف از من فرود آید و هیچ پرده‌ای بر بلندایم نیاید. پس، جامه‌اش را رها و کنارش را جدا ساختم و با خود اندیشیدم که آیا با دست خالی یورش برم، یا بر ظلمتی کور شکیبائی ورزم، ظلمتی که میانسالان را فرتوت و خردسالان را پیر می‌کند و مؤمنی در آن رنج می‌کشد تا خدایش را ملاقات نماید. و دیدم شکیبائی بر آن خردمندانه‌تر است. پس، شکیبائی ورزیدم، حالی که در چشم خار و در گلو استخوان بود و میراثم را به یغما رفته می‌دیدم. تا آنگاه که اولی [= ابوبکر] به راه خود رفت و آن را به آغوش فلان پس از خود افکند» امام (ع) سپس به قول اعشی تمثیل جست و فرمود:

«شتان ما یومی علی کورها و یوم حیّان اخی جابر»

«امروز من که بر پالان شتر سوارم

با روزگار حیّان برادر جابر، چقدر فاصله دارد!»

و چه شگفت‌آور است!! آنکه در حیاتش خواستار اقاله و فسخ بیعت می‌شد<sup>۱</sup>، برای پس از مرگش آن را به نام دیگری منعقد نمود - و چه حساب شده و به نوبت آن را دوشیدند! - و آن را در حوزه‌ای درشت و ناهموار قرار داد، کسی که برخوردش دردافزا، همنشینیش توان‌فرسا و اشتباه و اعتذارش بی‌انتهای بود. و همدمی با او، سواری بر شتر چموشی را می‌مانست که اگر زمامش را بکشی، بینی اش پاره گردد، و اگر رهایش کنی به هلاکش انجامد.

و به خدا سوگند، مردم [در زمان او] به اشتباه و وارونگی، و تلون و بیراهگی مبتلا گردیدند، و من در طول این مدت و رنج این محنت شکیبائی ورزیدم، تا آنگاه که او - نیز - به راه خود رفت و آن [= خلافت] را در جماعتی نهاد که مرا یکی از آنها انگاشت!

<sup>۱</sup> - روایت کرده‌اند که ابوبکر پس از بیعت می‌گفت: «اقیلونی فلست بخیرکم»: «بیعت مرا فسخ کنید که من بهترین شما نیستم»

و پناه بر خدا از آن شوری! چه وقت در مقام مقایسه من با اولی‌شان تردید به وجود آمد که قرین و همسنگ چنین اشباهی شدم؟! با این حال، من با فرودشان فرود و با پروازشان پرواز کردم. تا آنکه یکی از آنها/ = سعد وقاص<sup>۱</sup>] به خاطر حقد و کینه‌اش از حق منحرف شد و دیگری جانب دامادی نگاه داشت و ناگفتنی‌های پست دیگری که انجام شد تا اینکه سومی‌شان/ = عثمان] در حالی که شکم و پهلوهایش را از مبدأ تا مخرج انباشته بود، به خلافت برخاست و خویشاوندانش نیز با او بپاخاستند و مال الله را همانند شترانی که سبزه بهاری می‌بلعند، با ولع بلعیدند. تا آنگاه که رشته‌اش از هم گسست و کردارش او را در هم شکست و پرخوریش واژگونش نمود.

و هیچ چیز به هراس و شگفتم نیاورد، مگر آنکه دیدم مردم انبوه انبوه، بسان موی گردن کفتار، از هر سوی به سمت من آمدند. تا آنجا که «حسن و حسین» لگدمال شدند و دو سوی بدنم سائیده گردید - یا ردایم پاره شد - و همانند گوسفندان آرمیده پیرامونم حلقه زدند.

و چون به انجام این امر همت گماشتم، گروهی پیمان شکستند و دسته‌ای خروج کردند و جمعی دیگر ستم پیشه ساختند. چنانکه گوئی سخن خدا را نشنیده‌اند که می‌فرماید: «تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين» «این سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جوئی و فساد در زمین را ندارند، و فرجام نیک از آن پرهیزکاران است.»<sup>۲</sup> چرا، به خدا سوگند آن را شنیده و به خاطر سپرده‌اند. ولی دنیا در چشمانشان زینت یافت و زیورش ایشان را فریفته ساخت.

آگاه باشید! سوگند به آنکه دانه را شکافت و آدمی را جان بتافت، اگر آن جماعت حاضر نمی‌شدند و به خاطر حضور و یاری آنها، حجّت بر من تمام نمی‌شد، و اینکه خداوند بر عهده علما نهاده تا سیری ستمکار و گرسنگی ستم دیده را تأیید ننماید، بی‌گمان زمام آن را به گردنش می‌افکنم و

<sup>۱</sup> - دانشمند مصری شیخ محمد عبده در شرح این خطبه گوید: «سعد از آموزاندگان عبدالرحمان بن عوف و هر دو از بنی‌زهره بودند. سعد در جان خود به خاطر دانی‌هایش از علی - کرم الله وجهه - دلگیر بود. زیرا مادرش حمنه دخت سفیان بن امیه بن عبدالشمس بود و کشته شدن بزرگان آنها به دست علی مشهور است. و عبدالرحمان نیز داماد عثمان بود. زیرا همسرش اکلثوم دخت عقبین معیط خواهر مادری عثمان بود. طلحه نیز به خاطر پیوندهائی که با عثمان داشت متمایل به او بود و دلیلش همان بس که از علی رویگردان بود. زیرا او تیمی بود و میان بنی‌هاشم و بنی‌تیم به خاطر خلافت ابی‌بکر ناخشنودی‌هائی وجود داشت. آنها پس از وفات عمرین خطاب گرد هم آمدند و مشاوره کردند و اختلاف نمودند و طلحه به عثمان پیوست و زبیر به علی و سعد به عبدالرحمان. و چون عمر دستور داده بود که مدت شوری نباید از سه روز بیشتر شود و روز چهارم نیامده باید امیر داشته باشند. و گفته بود: اگر اختلاف شد با گروهی باشید که عبدالرحمان در آن است، عبدالرحمان به علی گفت: عهد و پیمان الهی را بر عهده بگیر که به کتاب خدا و سنت رسول و سیره دو خلیفه بعد از او عمل نمائی! و علی گفت: «امیدوارم به مقدار دانش و توانم عمل نمایم». سپس عثمان را فرا خواند و همانند آن را به او گفت و وی پاسخ مثبت داد. عبدالرحمان سرش را به سوی سقف مسجد بلند کرد و گفت: «خدایا بشنو و گواه باش. خدایا من آنچه را که بر عهده داشتیم به عهده عثمان گذاشتیم» و دست به دست عثمان داد و گفت: «السلام عليك يا امير المؤمنين» و با او بیعت کرد. گویند: امام علن در حال خشم بیرون آمد و مقدادین اسود به عبدالرحمان گفت: به خدا سوگند علی را واگذاشتی در حالی که او از کسانی است که «به حق داوری می‌کنند و به عدالت حکم می‌رانند» او گفت: مقداد! من نهایت کوشش را برای مسلمانان به کار بردم. و مقداد گفت: به خدا سوگند من از قریش در شگفتم که مردی را واگذاشتند که هیچ‌کس در علم و داوری به حق همتای او نباشد. و عبدالرحمان گفت: مقداد! من از فتنه بر تو بیمناکم، پس، از خدا بترس! سپس روایت شده، حوادث ناروای دوران عثمان که پدید آمد و خویشاوندانش در شهرها آن کردند که نباید و بزرگان صحابه بر او خشم گرفتند، به عبدالرحمن گفته شد: «این دست آوردت» و او گفت: «من چنین گمانی درباره او نداشتم! ولی اکنون خدا را بر خود گواه می‌گیرم که هرگز با او سخن نگویم». پس از آن عبدالرحمان در حال کنارگیری از عثمان وفات کرد. حتی گفته شده: عثمان در بیماری به عیادتش آمد و او صورتش را به سوی دیوار کرد و با وی سخن نگفت. و خدا دانایتر است.

انجامش را به جام آغازش سیراب می‌کردم. و شما خوب دریافته‌اید که این دنیای شما نزد من از آب بینی بز ماده‌ای هم بیمقدارتر است.»<sup>۱</sup>

گویند: «سخن امام(ع) که به اینجا رسید، مردی [که] از نواحی سرسبز عراق [آمده بود] به پاخاست و نوشته‌ای به دست آن حضرت داد و امام به مطالعه آن پرداخت. ابن عباس به او گفت: «یا امیرالمؤمنین! کاش سخنت را از آنجا که بریدی، ادامه دهی!» فرمود: «هیئات ابن عباس! این «ششقه» ای بود که بیرون جست و فرو نشست»

و ابن عباس گوید: «به خدا سوگند هرگز بر هیچ سخنی به اندازه این سخن افسوس نخوردم، چرا که امیرالمؤمنین(ع) بدانجا که مرادش بود نرسید!» مؤلف گوید: پیروان مکتب خلفا همه این سخنان را فراموش کرده یا نادیده گرفتند و تنها به سخنی که معاویه و همتایانش بدان ملتزم بوده‌اند و امام علی(ع) با آن بر آنها احتجاج کرده، تمسک جسته‌اند!

### ۵-۲- خلافت به وسیله قهر و غلبه

خلیفه با زورشمشیر و پیروزی نظامی خلافت را به دست می‌آورد. بر اساس این نظراگر حکومت بر مسلمانان به وسیله زور و غلبه نظامی به دست آمد، شخص حاکم، خلیفه بر حق است و خلافت اورسمی و اسلامی می‌باشد. و طبق نقل قاضی ابویعلی<sup>۲</sup>: آن کسی که با شمشیر و زور بر جامعه اسلامی غلبه یافت و خلیفه گشت و امیر المومنین نامیده شد، دیگر برای هر کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد جایز و روانیست که شبی را به روز آورد درحالی که او را امام نداند؛ خواه خلیفه آدمی جنایتکار باشد، و خواه پاکدامن.<sup>۳</sup>

فضل الله بن روزبهان، فقیه معتبر مکتب خلفا، در کتاب سلوک الملوک در مورد این قسم از تشکیل خلافت می‌نویسد:

طریق چهارم از اسباب انعقاد پادشاهی و امامت گردد بی بیعتی و بی آنکه کسی او را خلیفه ساخته باشد، و مردمان را قهر کنند به شوکت و لشکر، امامت او منعقد می‌گردد بی بیعت. خواه قریشی و خواه نه، خواه عرب باشد یا عجم یا ترک، خواه مستجمع شرایط باشد و خواه فاسق و جاهل ... و امام و خلیفه بر او اطلاق توان کرد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه خطبه شماره ۳ به نام ششقیه، و ششقیه چیزی شبیه ریه و شش است که شتر به هنگام هیجان از دهان بیرون می‌دهد و به هنگام بیرون دادنش بانگ برمی‌آورد.

<sup>۲</sup> - الاحکام السلطانیة ابویعلی حنبلی ص ۷ - ۱۱ .

<sup>۳</sup> ((ومن غلب علیهم بالسيف حتی صار خلیفة وسمی امیر المومنین ، فلا یحل لاحد یومن باللّه والیوم الآخر ان ینبیت ولا یراه اماما، برا کان کان او جائرا)). (ابویعلی : ص ۲۳).

<sup>۴</sup> سلول الملوک ؛ دستور حکومت اسلامی : ص ۴۷، چ حیدرآباد دکن

و قاضی القضاة ابويعلى درباره امامی که دیگری بر ضد او شورش کرده و حکومتش را می‌طلبد، و هر یک گروهی را با خود دارند، گوید: «نماز جمعه با طرف پیروز اقامه می‌شود». و استدلال می‌کند که «ابن عمر» در ماجرای «حرّه» با اهل مدینه نماز گزارد و گفت: «ما با آنیم که پیروز شده است.»<sup>۱</sup>

نقد و بررسی استدلال خلافت با قهر و غلبه برپا می‌گردد

هرکس تاریخ اسلام را مرور کند، در می‌یابد که «تشکیل حکومت و خلافت» تا دوران خلفای عثمانی ترکیه، بر اساس «زور» بوده است، و تشکیل بدون زور آن، همانند حکومت امام علی (ع)، بسیار نادر است. و این در جای خود صحیح و روشن است و در آن بحثی نیست. اما اینکه گفته‌اند: «هرکس با زور بر مسلمانان چیره شد و خلیفه گردید و امیرالمؤمنین نامیده شد، برای کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، جایز نیست که به خواب رود و او را «امام» نداند، نیکوکار باشد یا بدکار».

نمی‌دانم این بزرگان از چه سخن می‌گویند: از شریعت و قانون الهی برای تشکیل حکومت در جامعه اسلامی، یا از شریعت و قانون بیشه‌ها و نیزارها برای جامعه شیران و پلنگان؟!

ما در پاسخ به اشکال برخی که می‌گویند: «اینها سخن پیشینیان است و در عصر حاضر هیچ‌کس با آراء و معتقدات آنها موافق نیست» و گروه دیگری که می‌گویند: «امروز باید به جامعه اسلامی حاضر بپردازیم» ما در پاسخ، توجه این دو گروه را به تصویر پشت جلد کتابی که برای مدارس عربستان سعودی - سرزمینی که کعبه بیت‌الله و مسجدالحرام و مسجد رسول الله و حرم او را در خود دارد - چاپ شده جلب می‌نمائیم: این کتاب «یزید» را ستایش می‌کند و در مدح او به روایت حدیث می‌پردازد! یزیدی که کعبه را با منجنیق در هم کوبید و مسجدالرسول و حرم آن حضرت را سه روز برای سپاهیانش مباح کرد تا مردم را بکشند و با زنان همبستر گردند!<sup>۲</sup> و اکنون برای دفاع از این «یزید» و ستایش از او، چنین کتابی در همان «حرمین شریفین» چاپ و منتشر می‌گردد!!

محل تصویر پشت کتاب (ص ۲۵۳ معالم عربی)

<sup>۱</sup> - همان ص ۷- ۸ و در چاپ دیگر ص ۲۰- ۲۳. و ابن عمر عبدالله بن عمر بن الخطاب، مادرش زینب بنت مظعون بود. رسول خدا ص به‌خاطر سن کمش او را از شرکت در احد بازداشت و در دیگر غزوات حضور داشت. روایات متعددی در ستایش خود و پدرش از او روایت شده است. او شصت سال پس از رسول خدا (ص) در مراسم حج فتوی داد. گفته‌اند: حدیثش نیکوست، ولی فقش نیکو نیست. در هیچ يك از جنگها همراه امام علیع نشد و سپس در هنگام مرگ از این کار خود اظهار پشیمانی می‌کرد و می‌گفت: «در جان خود ایرادی از دنیا نمی‌یابم جز آنکه در کنار علی ابن ابیطالب با «فته باغیه» و گروه ستمکار نجات‌بخشیم» سبب وفاتش آن بود که حجاج دستور داد مردی سر نیزه مسمومی را در شلوغی و ازدحام بر پای او فرو کند و او در سال ۷۳ فوت کرد. صاحبان صحاح ۲۶۳۰ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسد الغابه و سیر النبلاء و جوامع السیره ص ۲۷۵ آمده است.

<sup>۲</sup> - مشروح این فجایع بزودی در باب: «سپاه خلافت حرم رسول الله را مباح اعلام می‌کنند» و باب: «حرکت سپاه خلافت به سوی مکه» در جلد سوم همین کتاب خواهد آمد - ان‌شاءالله.

## ۶-۲- پیروی از امام ستمگر اگر چه با پیامبر (ص) مخالفت نماید

پیروان مکتب خلافت یک دسته روایت در معتبرترین کتب خویش از برجسته ترین راویان نقل می کنند، و بر اساس آن می گویند امام و خلیفه مسلمانان هر کاری را مجاز است انجام بدهد. و هر نوع ظلم و جور و اجحاف و فسق را هم مرتکب شود، جایز نیست بر روی او شمشیر کشید و با او مخالفت نمود و بر او خروج کرد. اینک نمونه هایی از این روایات:

۱. حذیفه از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند:

يكون بعدى ائمة لا يهتدون بهدای و لا يستنون بستی فيهم رجال قلوبهم كقلوب الشياطين فى جثمان انس.

قال قلت: كيف اصنع يا رسول الله ان ادرکت ذلک؟

قال:

«تسمع و تطيع للامير، وان ضرب واخذ مالک ، فاسمع و اطع»<sup>۱</sup>.

پس از من پیشوایانی خواهند آمد که به راه من نمی روند و به روش من عمل نمی کنند. پاره ای از ایشان دل هایی همچون دل شیطان دارند اگر چه به ظاهر انسانند.

حذیفه می گوید: گفتم: یا رسول الله! اگر من آن زمان رادریابم چه عکس العملی نشان دادم؟ فرمود: « شنوایی صد در صد و اطاعت مطلق از امیر کن. حتی اگر بر پشتت بکوبد و مالت را ببرد، تو باید فرمان ببری و گوش به دستورش بسپاری».

۲. ابن عباس از پیامبر اکرم (ص) روایت می نماید:

من رای من امامه شيئا يكرهه فليصبرفانه من فارق الجماعة شبرا فمات ، مات ميتة جاهلية<sup>۲</sup>.  
اگر کسی از پیشوا و زمامدار خویش چیز ناخوشایندی مشاهده کرد، باید که صبر نماید؛ زیرا اگر کسی از دستگاه خلافت و مسلمانان پیرو آنها، یک وجب دور شود و بر آن بمیرد مانند مرثگان جاهلیت مرده است.

۳. در روایت دیگر ابن عباس، از آن حضرت چنین نقل شده است:

ليس احد من الناس خرج من السلطان شبرا فمات عليه، الا مات ميتة جاهلية<sup>۳</sup>.

هیچ کس را نرسد که بر پادشاه و امام زمان خود قیام کند، و حتی وجبی از حکومت او سرپیچی نماید. اگر چنان کند و بمیرد، بر سنت جاهلیت مرده باشد.

<sup>۱</sup> صحیح مسلم: ج ۶ ص ۲۰-۲۲، باب الامر بلزوم الجماعة، چ محمد علی صبیح بمیدان الازهر قاهره.

<sup>۲</sup> صحیح مسلم، باب الامر بلزوم الجماعة: ج ۶ ص ۶۰-۶۶، چ مصر ۱۳۳۴ ق.

<sup>۳</sup> همان.

۴- و از عبدالله بن عمر بن خطاب روایت کند که او هنگام «واقعه حرّه» در زمان یزید بن معاویه گفت: «از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: «هر کس دست از اطاعتی بردارد، خدای را در روز قیامت بدون برهان ملاقات نماید. و هر کس بمیرد و بیعتی بر گردنش نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است»<sup>۱</sup>. و امام نووی در شرح صحیح مسلم، باب لزوم طاعت امیران در غیر معصیت گوید: «جمهور اهل سنت از فقیهان و محدثان و متکلمان گویند: «حاکم به خاطر فسق و ظلم و تعطیل حقوق، خلع و برکنار نمی شود و شورش بر علیه او به خاطر اینها جایز نیست. بلکه واجب است او را موعظه کنند و بیم دهند، دلیل آن احادیث وارده در این باره است.» و پیش از آن گوید: «اما خروج بر علیه آنها/ حاکمان/ و جنگ با ایشان، به اجماع مسلمانان حرام است. اگر چه فاسقان ستمگر باشند. و احادیث وارد در این معنی بسیار است. و اهل سنت اجماع دارند که حاکم به خاطر فسق برکنار نمی شود»<sup>۲</sup>. و قاضی ابوبکر محمد بن طیب باقلانی متوفای ۴۰۳ هـ در کتاب تمهید گوید: «جمهور اهل اثبات و اصحاب حدیث گویند: «امام به خاطر فسق و ظلم و غصب اموال و ضرب و آزار و دست اندازی به نفوس محرّمه و تضييع حقوق و تعطیل حدود خلع و برکنار نمی شود، و خروج بر علیه او واجب نیست. بلکه واجب است او را موعظه نمایند و بیم دهند و در معاصی خدا از او پیروی ننمایند». آنها در این باره به اخبار متظافر و بسیاری استناد کرده اند که از رسول خدا (ص) و صحابه درباره وجوب طاعت امامان رسیده و گوید: «اگر چه ستم کنند و اموال را بگیرند.» و آن حضرت فرموده است: «بشنوید و اطاعت نمائید، اگر چه عبد ناقص یا غلام حبشی باشد. و پشت سر هر نیکوکار و بدکاری نماز بگزارید». و روایت شده که فرمود: «اطاعتشان کن، اگر چه مالت را بخورند و پشت را بکوبند»<sup>۳</sup>.

خلاصه سن اینکه قیام بر ضد پیشوایان و زمامداران به اجماع همه مسلمانان حرام است ؛ اگر چه فاسق و ستمگر هم باشند.

بنابراین عقیده، خروج بریزید بن معاویه شراب خواروسگ باز و قاتل و جانی، و قیام علیه عبدالملک بن مروان که سربازانش خانه کعبه را با منجنیق خراب کردند، و جنگ بر ضد ولید که قرآن کریم را هدف تیر قرار داد، جایز نیست و حرام می باشد!

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم، کتاب الأمانة ج ۶ ص ۲۰ - ۲۲ و حذیفه بن الیمان العبسی، پدرش در جاهلیت کسی را کشت و به مدینه گریخت و در آنجا ازدواج کرد و با بنی عبد الاشهل هم پیمان شد. و چون با یمانیان هم پیمان شد، او را یمان گفته اند و نامش حسل است. حذیفه در غزوه خندق و بعد آن حضور داشت و در زمان عمر حاکم مدائن شد و در سال ۳۶ هـ چهل روز پس از بیعت امام طلحه در آنجا وفات کرد. صاحبان صحاح ۲۲۵ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در استیعاب، اسد الغابه، اصابه و جوامع السیره ص ۲۷۷ آمده است.

<sup>۲</sup> - شرح نووی بر صحیح مسلم ج ۱۲ ص ۲۲۹ و سنن بیهقی ج ۸ ص ۱۵۸ - ۱۵۹.

<sup>۳</sup> - التمهید، باب ذکر ما یوجب خلع الامام و سقوط فرض طاعته، چاپ قاهره ۱۳۶۶ هـ که ما فشرده آن را آوردیم.

## نقد و بررسی

چنانکه دیدیم از رسول خدا(ص) روایت کردند که آن حضرت «برون شدن از اطاعت سلطان ستمگر مخالف سنت پیامبر را» نهی و «پیروی از او را» واجب فرموده است. ولی در مکتب اهل البیت احادیثی از رسول خدا روایت کنند که با آن روایات تناقض دارد. مانند روایت سبط رسول الله امام حسین(ع) از جد خویش که فرمود:

«من رأی سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناکثاً عهدہ مخالفاً لسنة رسول الله يعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان، فلم یغیر علیه بفعل و لا قول، کان علی الله ان یدخله مدخله».

«هرکس سلطان ستمگری را ببیند که، حرام‌های خدا را حلال کرده، پیمان با او را شکسته، با سنت رسول خدا مخالفت می‌کند و بندگان خدا را با گناه و ستم می‌آزارد، و او با عمل یا زبان به اصلاحش برنخیزد، بر خداست که وی را به جایگاه آن - یعنی جهنم - وارد نماید»<sup>۱</sup>.

ما از مقایسه امثال این روایات با روایات مکتب خلفا، در می‌یابیم که آن روایات، برای خیرخواهی و تأیید سلطه‌های حاکم بر مسلمانان، به رسول خدا نسبت داده شده است. و این کار در اوایل دوره اموی انجام شد و سپس در دوره تدوین حدیث در اوایل قرن دوم هجری، آنها را در کتاب‌های حدیثی اعم از صحیح و مسند<sup>۲</sup> جای دادند و همگی بر صحت و عمل بدان‌ها سازش و توافق کردند و پس از آن، علمای بلاد سلطه‌های حاکم: محدثان و قضات و خطبا و امامان جمعه و جماعت و همتایانشان، در طول تاریخ و در بلاد گوناگون، از دوران امویان در شام و اندلس و سپس عباسیان در بغداد و عثمانی‌ها در ترکیه و بردگان حاکم در مصر، و سلجوقیان و غزنویان در ایران و کردها در شام، در همه این دوره‌ها و این سرزمین‌ها، به شرح و حاشیه و تأکید و تأیید آنها پرداختند و از سوی هیئت حاکمه به مال و منال و جاه و جلال نائل آمدند و اشراف و پیروان با نفوذ آنها راهشان را ادامه دادند.

و بدین‌گونه، مسلمانان به دو مکتب منشعب گردیدند: مکتب خلفا که حکامش مال و جاه و منصب و مقام را به وفور و سخاوت‌مندانه در اختیار مروّجانش قرار می‌داد، و مکتب اهل البیت(ع) که در برابر آن افکار و روایات مؤید سلطه‌های حاکم مقاومت می‌کرد، و هیئت‌های حاکمه نیز، کشتار و زندان و تبعید و یورش‌های نابود کننده و آتش زدن کتاب‌ها و کتابخانه‌ها را<sup>۳</sup>، در طول تاریخ، نثار

<sup>۱</sup> - مراجعه کنید: تاریخ طبری، ابن‌اثیر و مقتل خوارزمی، خطبه امامع برای سپاه حرّین یزید ریاحی.

<sup>۲</sup> - توضیح آن در اوایل جلد دوم می‌آید - انشاءالله.

<sup>۳</sup> - توضیح آن در «بحث حمله مغول بر بلاد اسلامی» در همین کتاب می‌آید - انشاءالله.



آن می‌نمود تا افکار و اندیشه‌اش را که حفاظت از سنت رسول خدا(ص) بود، از جامعه بدور و از دید مسلمانان مستور دارد<sup>۱</sup>.

و اکنون، با توجه به آنچه یادآور شدیم - در این زمان - چه مقدار از حقایق به ما می‌رسد خدا می‌داند و بس!

## ۷-۲- استدلال پیروان مکتب خلفا در سده‌های اخیر

پیروان مکتب خلفا در سده‌های اخیر بیشتر به صحت برپائی خلافت گذشته براساس شورای مسلمین در تعیین خلیفه، استدلال می‌کنند و برخی از آن نتیجه می‌گیرند که «حکومت اسلامی» امروز نیز براساس بیعت برپا می‌گردد، و کسی که مسلمانان با او بیعت کنند «حاکم اسلامی» می‌شود و بر همه مسلمانان واجب است در اطاعتش بکوشند.

## بخش دوم: شیعه و انتصابی بودن مقام امامت

در بحث پیش دیدگاه «مکتب خلفا» و دلایل ایشان درباره «امامت» را یادآور شدیم. در مکتب اهل بیت (ع) مساله امامت به صورت دیگری مطرح می‌شود، و چنان که دیدیم امامت براساس انتصاب الهی شکل می‌گیرد. پیروان «مکتب اهل‌البیت» می‌گویند: «امام پس از پیامبر باید از جرم و گناه معصوم و از سوی خدا منصوب بوده و پیامبر(ص) با نص صریح او را معرفی کرده باشد.» چنان که خدای متعال به خلیل خود ابراهیم(ع) فرمود:

«أَنتَ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمَنْ ذَرِيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»<sup>۲</sup> «من تو را امام قرار می‌دهم. گفت: از ذریه‌ام نیز، فرمود: عهد من به ستمکاران نمی‌رسد.»

پس، امامت عهد و پیمانی الهی است که خداوند پیامبرش را از آن آگاه می‌کند. همان گونه که از دیگر اوامر و احکام خود باخبرش می‌سازد. و عهد امامت خدائی به ستمکار نمی‌رسد. و آنکه متّصف به ظلم و ستم درباره خود و دیگران نباشد، معصوم است.

بنا بر این، امامت عهد و تعیینی از سوی خداست که رسول خدا تنها آن را تبلیغ می‌کند و لازمه آن عصمت است و این دو شرط در امامان اهل‌البیت(ع) محقق و ثابت است پیشوایان این مکتب و دانشمندان به این آیات از قرآن کریم استناد می‌کنند:

## فصل اول: دلایل قرآنی در انتصابی بودن مقام امامت

### ۱-۱- آیه تطهیر

<sup>۱</sup> - مشروح آن را در بحث‌های آینده بررسی می‌کنیم.

<sup>۲</sup> - بقره / ۱۲۴ .

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا<sup>۱</sup> خداوند، تنها بر آن است که پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

مدارک و مصادر ما در مورد تفسیر آیه، و دلالت صریح آن بر عصمت خاندان پیامبر، بسیار فراوان است. ما تنها به ذکر اندکی از آنها بسنده می‌کنیم:

حاکم<sup>۱</sup> در کتاب خود مستدرک صحیحین از عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> روایت کند که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگامی که رحمت الهی را در حال نزول دید فرمود: «به سوی من بخوانید، به سوی من بخوانید.» صفیه گفت: چه کسی را ای رسول خدا؟ فرمود: «اهل بیتم را، علی و فاطمه و حسن و حسین را.»

آنان را آوردند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کسای خود را بر روی آنان افکند. سپس دستانش را بالا برد و عرض کرد: «خداوندا! اینان آل منند، پس بر محمد و آل محمد صلوات فرست.» در این هنگام خدای عز و جل این آیه را نازل فرمود:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا<sup>۳</sup>

خداوند تنها می‌خواهد رجس و پلیدی را از شما «اهل بیت» دور کند و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

حاکم گوید: اسناد این حدیث صحیح‌اند.<sup>۴</sup>

نوع کساء به روایت عایشه<sup>۵</sup>

مسلم در صحیح، حاکم در مستدرک، بیهقی در سنن کبری و هر یک از طبری و ابن کثیر و سیوطی در تفاسیر خودشان روایت کرده‌اند:<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> حاکم ابو عبدالله رحمته بن عبدالله نیشابوری متوفای ۴۱۵ هجری امام محدثان اهل سنت است. عنوان حاکم بالاترین درجه محدثان اهل سنت به شمار می‌رود، اولین درجه نزد آنان محدث است، بعد از او حافظ، بعد حجت و سپس حاکم. مراجعه کنید: المختصر فی علم رجال الاثر، ص ۷۱.

<sup>۲</sup> عبدالله بن جعفر ذوالجناحین [جعفر طیار] فرزند ابوطالب، مادرش اسماء بنت عمیس خثعمی است. در حبشه به دنیا آمد و پیامبر را درک نمود. پس از سال هشتاد هجری وفات کرد. شرح حال او در اسد الغابة، ج ۳، ص ۲۳ آمده است.

<sup>۳</sup> سوره احزاب، آیه ۳۳.

<sup>۴</sup> مستدرک حاکم بر صحیح مسلم و بخاری، ج ۳، ص ۱۴۷-۱۴۸.

<sup>۵</sup> عایشه دخت ابوبکر، زوجه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که هجده ماه پس از هجرت او را به خانه آورد و در سال ۵۷ یا ۵۸ یا ۵۹ هجری از دنیا رفت. ابوهریره بر او نماز خواند و در بقیع دفن گردید. شرح بیشتر را در کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام بیابید.

<sup>۶</sup> صحیح مسلم، باب فضائل اهل بیت النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ج ۷، ص ۱۲۰؛ مستدرک حاکم بر صحیح مسلم و بخاری، ج ۳، ص ۱۴۷؛ سنن الکبری بیهقی، باب بیان اهل بیته و الذین هم آله، ج

بامدادی رسول خدا صلی الله علیه و آله با کسائی از پشم سیاه بیرون شد. حسن بن علی رسید، او را داخل کساء کرد، سپس حسین آمد، او را هم داخل کرد، سپس فاطمه علیها السلام آمد، او را هم داخل کرد، پس از آن علی علیه السلام آمد، او را نیز داخل کساء کرد و گفت:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

خداوند تنها می خواهد رجس و پلیدی را از شما «اهل بیت» دور کند و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

نوع کساء به روایت ام سلمه<sup>۱</sup>

طبری و قرطبی در تفسیر آیه از ام سلمه روایت کنند که گفت: هنگامی که آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ... نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام را فرا خواند و کسائی خیبری را بر آنان پوشانید ...<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری گفته است: عبای خود را بر آنان پوشانید.<sup>۳</sup>

چگونه نشستن اهل بیت علیهم السلام در زیر کساء

الف) به روایت عمر بن ابی سلمه<sup>۴</sup>

طبری و ابن کثیر در تفسیرشان و ترمذی در صحیح و طحاوی در مشکل الآثار از عمر بن ابی سلمه روایت کنند که گفت:<sup>۵</sup>

این آیه: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ... در خانه ام سلمه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید و آن حضرت حسن و حسین و فاطمه را فرا خواند و آنان را روبه روی خود نشانید و علی را فرا خواند و پشت

۲، ص ۱۴۹؛ تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۵؛ تفسیر ابن کثیر؛ جامع البیان، ج ۳، ص ۴۵۸؛ جمع الاصول، ج ۱۰، ص ۱۰۱-۱۰۲؛ تفسیر الوصول، ج ۳، ص ۲۹۷؛ و تفسیر سیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۱. ام سلمه، هند دختر ابوامیه قرشی مخزومی، رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آنکه همسر اولش ابوسلمه بن عبدالأسد در جنگ احد مجروح و به سبب آن وفات کرد، با او ازدواج نمود. ام سلمه پس از شهادت امام حسین علیه السلام در سال ۶۰ هجری از دنیا رحلت کرد. شرح حال او در اسد الغابة و تقریب التهذیب آمده است.

۲. این حدیث را ابوسعید از ام سلمه روایت کرده است. تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۶.

۳. این حدیث را شهر بن حوشب از ام سلمه روایت کرده است. تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۶. ابن کثیر نیز در ج ۳، ص ۴۸۵ تفسیر خود به آن اشاره کرده است.

۴. عمر بن ابوسلمه قرشی مخزومی، پسر زن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزند ام سلمه، در حبشه به دنیا آمد، در صفین از یاران امام علی علیه السلام بود و امام علی علیه السلام او را به حکومت بحرین و فارس منصوب کرد. در سال ۸۳ هجری در مدینه از دنیا رفت. اسد الغابة، ج ۴، ص ۷۹.

۵. عبارت از طبری است.

سر خود نشانید، سپس خود و آنان را با آن کساء پوشانید و گفت: «اینان اهل بیت منند، پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه‌شان گردان.» در روایت ابن عساکر بعد از این جمله آمده است که ام سلمه گفت: «مرا هم با آنان همراه کن.» رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «تو جایگاه خود را داری، تو بر خیر هستی.»<sup>۱</sup>

ب) در حدیث واثله بن اسقع<sup>۲</sup> و ام سلمه

حاکم در مستدرک و هیثمی در مجمع الزوائد از واثله روایت کنند که گفت:

علی و فاطمه را روبه رو و حسن و حسین را بر زانوان یا در دامان خود نشانید. حاکم گوید: این حدیث با شرط شیخین - بخاری و مسلم - برای صحت حدیث موافق و صحیح است.

این حدیث را طبری و ابن کثیر و سیوطی در تفسیرشان و بیهقی در سنن الکبری و احمد بن حنبل در مسند خود از ام سلمه روایت کرده‌اند.<sup>۳</sup>

مکان اجتماع به روایت ابوسعید خدری

سیوطی در تفسیر آیه از ابوسعید خدری روایت کند که گفت:

آن روز نوبت حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد ام سلمه بود که جبرئیل با این آیه نازل شد: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ...* گوید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حسن و حسین و فاطمه و علی علیهم‌السلام را فرا خواند و به خود نزدیک کرد و آن جامه را بر آنان گسترانید. به گونه‌ای که ام سلمه در بیرون آن قرار گرفت.» سپس عرض کرد: «خداوندا! اینان اهل بیت منند. پروردگارا! رجس و پلیدی را از این اهل بیت دور گردان و آنان را پاک و پاکیزه بنمای.» ام سلمه گفت: ای رسول خدا! من هم با ایشانم؟ فرمود: «تو جایگاه خود را داری، تو بر خیر هستی.»<sup>۴</sup>

مکان اجتماع در حدیث ام سلمه

<sup>۱</sup> صحیح ترمذی، ج ۱۲، ص ۸۵؛ تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۵؛ مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۳۵؛ جامع الأصول، ج ۱۰، ص ۱۰۱؛ ابن عساکر، ج ۵، بخش اول، ص ۱۶ ب.

<sup>۲</sup> واثله بن اسقع بن کعبلیثی، پیش از غزوه تبوک اسلام آورد. گفته شد: سه سال خادم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است. پس از سال ۸۰ هجری در دمشق یا بیت المقدس از دنیا رفت. شرح حالش در اسد الغابة، ج ۵، ص ۷۷، آمده است.

<sup>۳</sup> مستدرک صحیحین، ج ۲، ص ۴۱۶، و ج ۳، ص ۱۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۷؛ مشکل الآثار طحاوی، ج ۱، ص ۳۳۵؛ ابن عساکر، ج ۵، بخش اول، ص ۱۶ ب؛ تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۳؛ تفسیر سیوطی، در المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۵۲؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۰.

<sup>۴</sup> تفسیر در المنثور، ج ۱۵، ص ۱۹۸. از طریق دیگر این حدیث به دست می‌آید که ابوسعید خدری آن را از خود ام‌المؤمنین ام سلمه روایت کرده است. ابوسعید، سعد بن مالک انصاری خزرجی خدری، در جنگ خندق و بعد از آن حضور داشت. در سال شصتم یا هفتادم هجری در مدینه وفات کرد. شرح حال او در اسد الغابة، ج ۲، ص ۲۸۹، آمده است.

ابن کثیر و سیوطی در تفسیر، بیهقی در سنن کبری، خطیب در تاریخ بغداد و طحاوی در مشکل الآثار از ام سلمه روایت کنند که گفت:

«آیه کریمه: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... در خانه من، و در حالی که فاطمه و علی و حسن و حسین در آن بودند، نازل شد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را با کسائی که بر روی او بود پوشانید، سپس گفت: «اینان اهل بیت منند، پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و ایشان را پاک و پاکیزه گردان.»<sup>۱</sup>

در روایت حاکم در مستدرک صحیحین نیز آمده است که گفت: «در خانه من نازل شد.»

در صحیح ترمذی در باب فضائل فاطمه علیها السلام<sup>۲</sup> و در ریاض النضره و تهذیب التهذیب آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوندا! اینان اهل بیت و خاصان منند، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و ایشان را پاک و پاکیزه گردان.»<sup>۳</sup>

در مسند احمد آمده است: ام سلمه گوید: «من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم: «من هم با شما هستم ای رسول خدا؟» فرمود: «تو بر راه خیری، تو بر راه خیری.»

در روایت دیگری گوید: «من کساء را کنار زدم تا با آنان همراه شوم، رسول خدا آن را از دستم کشید و فرمود: تو بر راه خیری.»<sup>۴</sup>

در روایت حاکم در مستدرک آمده است: ام سلمه گفت: «ای رسول خدا! من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: «تو بر راه خیری و اینان اهل بیت منند، خداوندا! اهل بیت من سزاوارترند.»<sup>۵</sup>

آنان که هنگام نزول آیه در خانه بودند

در تفسیر سیوطی و مشکل الآثار روایت کنند:

<sup>۱</sup> . سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۵۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۳؛ تفسیر سیوطی، ج ۵، ص ۱۹۸؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۲۶؛ مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۲۴؛ جامع الاصول، ج ۱۰، ص ۱۰۰؛ تفسیر ثعالبی، ج ۳، ص ۲۲۸؛ تیسیرالوصول، ج ۳، ص ۲۹۷؛ ابن عساکر، ج ۵، بخش اول ص ۱۳ آ - ب و ۱۶ آ.

<sup>۲</sup> . ترمذی گوید: در این باب از عمر بن ابی سلمه و انس بن مالک و ابوالحمرء و معقل بن یسار و عایشه روایت شده است.

<sup>۳</sup> . صحیح ترمذی باب فضائل فاطمه علیها السلام، ج ۱۳، ص ۲۴۸-۲۴۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۷ در شرح حال حسن علیه السلام؛ ریاض النضره، ج ۲، ص ۲۴۸؛ ابن عساکر، ج ۵، بخش اول، ص ۱۴ ب.

<sup>۴</sup> . مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۶-۳۲۳.

<sup>۵</sup> . مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۶ در تفسیر آیه از سوره احزاب.

ام سلمه گوید: «این آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... در خانه من نازل شد و در آن خانه هفت نفر بودند: جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، و من بر درب خانه بودم. گفتم: «ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم؟»

فرمود: «تو بر راه خیری، تو بر راه خیری، تو از زنان پیامبر هستی.»<sup>۱</sup>

در روایت ابن عساکر، در دنباله آن آمده است: «نگفت تو از اهل بیت هستی.»

حال اهل بیت علیهم السلام هنگام نزول آیه

در تفسیر طبری از ابوسعید خدری از ام سلمه روایت کند که گفت: «این آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... در خانه او نازل شد. گوید: «من بر درب خانه نشسته بودم.»<sup>۲</sup>

در تفسیر طبری از خود ام سلمه نیز روایت کند که گفت: «پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی بساطی گرد آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را با کسائی که بر خود داشت پوشانید و گفت: «اینان اهل بیت منند، پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان» و این آیه: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... در هنگامی نازل شد که بر روی آن بساط گرد آمده بودند. گوید: «گفتم: ای رسول خدا! من نیز؟ به خدا سوگند نگفت آری، و گفت: تو بر راه خیری.»<sup>۳</sup>

شرح الفاظ آیت تطهیر (اراده، رجس و کساء)

الف) اراده: راغب اصفهانی لغت شناس نامی ذیل ماده «رود» در مفردات قرآن گوید: هرگاه گفته شود: «اراد الله» خدا اراده کرده، معنایش آن است که حکم و اراده خدا چنین است یا چنین نیست: اراده رحمت برای شما کرده یا اراده رحمت فرموده است.

ب) رجس: همو در ماده «رجس» گوید: «رجس چیز پلیدی است.» بعد گوید: «رجس بر چهار گونه است: رجس طبعی، رجس عقلی، رجس شرعی، و رجسی که جامع همه اینهاست، مانند: میتة و قمار و شرک.»

در تفسیر ثعالبی گوید: «رجس» نامی است که بر گناه، عذاب، نجاسات و نقائص اطلاق می گردد، و خداوند آن را از اهل بیت علیهم السلام دور کرده است.<sup>۴</sup>

۱. تفسیر درالمنثور، سیوطی، ج ۵، ص ۱۹۸، در تفسیر آیه؛ مشکل الاثار، ج ۱، ص ۲۲۲؛ تیسیر الوصول، ج ۳، ص ۲۹۷؛ جامع الاصول، ج ۱۰، ص ۱۰۰؛ ابن عساکر، ج ۵، بخش اول، ص ۱۵. ب.

۲. تفسیر جامع البیان طبری، ج ۲۲، ص ۷.

۳. همان.

۴. تفسیر ثعالبی، ج ۳، ص ۲۲۸.

قرآن کریم می‌فرماید:

۱. إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ؛<sup>۱</sup>

همانا شراب و قمار و بتها و ازلام [قمار و بخت‌آزمایی] رجز و پلید و از عمل شیطان است.

۲. فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ؛<sup>۲</sup>

از رجز و پلیدی بتها دوری گزینید.

۳. قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛<sup>۳</sup>

[حرام نیست] مگر آنکه مردار باشد یا خونی که بیرون ریخته یا گوشت خوک، اینها همه رجز و پلیدند.

۴. كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ؛<sup>۴</sup>

اینگونه خداوند رجز و پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.

۵. فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّمَا رِجْسٌ؛<sup>۵</sup>

پس، از آنان [منافقان] روی بگردانید که آنها رجز و پلیدند.

۶. قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ؛<sup>۶</sup>

[نوح] گفت: رجز و پلیدی و خشم پروردگارتان شما را فرا گرفته است!

شأن و جایگاه تطهیر در آیه: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ... همانند شأن و جایگاه تطهیر در آیه ۴۲ سوره آل

عمران درباره مریم علیها السلام است که می‌فرماید:

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؛

[و به یاد آر] هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و بر زنان جهان برتری داده است.

(ج) کساء: لباسی همانند «عبا» است که روی جامه پوشیده می‌شود.

۱. سوره مائده، آیه ۹۰.

۲. سوره حج، آیه ۳۰.

۳. سوره انعام، آیه ۱۴۵.

۴. سوره انعام، آیه ۱۲۵.

۵. سوره توبه، آیه ۹۵.

۶. سوره اعراف، آیه ۷۱.

## تفسیر آیت تطهیر در روایات

در تفسیر سیوطی از ابن عباس روایت کند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند مردمان را دو بخش کرد و مرا در میان بهترین آنها قرار داد.» تا فرمود: «سپس قبایل را در خاندانهائی قرار داد و مرا در بهترین خاندانها جای داد و این همان فرموده خدای متعال است که: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** پس من و اهل بیتم از همه گناهان پاک و مبرا هستیم.»<sup>۱</sup>

در همان تفسیر از ضحاک بن مزاحم روایت کند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند آنان را پاک و پاکیزه کرده است، بیتی که شجره نبوت است و جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان، بیت رحمت است و معدن علم.»<sup>۲</sup>

در تفسیر طبری و ذخائر العقبای محب طبری از ابی سعید خدری روایت کنند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این آیه [آیه تطهیر] درباره پنج نفر نازل شده: درباره من و علی و حسن و حسین و فاطمه.<sup>۳</sup>

در مشکل الآثار از ام سلمه روایت کند که گفت:

این آیه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده است.<sup>۴</sup>

در صحیح مسلم روایت کند که از صحابی زید بن ارقم پرسیدند: اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کیانند؟ زنان آن حضرت؟ گفت: «نه، به خدا سوگند که زن در دورانی از روزگار با مرد است، سپس طلاقش گوید و او به سوی پدر و خویشانش باز می گردد. اهل بیت پیامبر

<sup>۱</sup> . تفسیر درالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۹. عبدالله، پسرعموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، سه سال پیش از هجرت به دنیا آمد و در سال ۸۶ در طائف بدرود حیات گفت. شرح حالش در اسدالغابه آمده است.

<sup>۲</sup> . همان. ابوالقاسم یا ابو یوسف، ضحاک بن مزاحم هلالی، ابن حجر گوید: او راستگو و کثیر الارسال است [احادیث بی سند بسیار می گوید]، از طبقه پنجم محدثان است و پس از سال یکصد هجری وفات کرده است. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۳.

<sup>۳</sup> . تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۵؛ ذخائر العقبی، ص ۲۴؛ تفسیر سیوطی، ج ۵، ص ۱۹۸؛ ابن عساکر، ج ۵، بخش اول، ص ۱۶ آ؛ و اسباب النزول نیشابوری.

<sup>۴</sup> . مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۳۲.



صلی‌الله‌علیه‌وآله‌اصل و ریشه و خویشان نسبی اویند، کسانی که بعد از پیامبر صدقه بر آنان حرام شده است.<sup>۱</sup>

همی در مجمع الزوائد از ابوسعید خدری روایت کند که گفت:

«اهل البیت کسانی‌اند که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور کرده و پاک و پاکیزه‌شان گردانده است.» او با دست به شمارش آنان پرداخت و گفت: پنج نفرند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام.<sup>۲</sup>

طبری در تفسیر خود از قتاده روایت کند که گفت:

«اهل البیت در آیه: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ...* اهل بیتی‌اند که خداوند آنان را از هر گونه بدی پاک و پاکیزه کرده و به رحمت خود اختصاص‌شان داده است.»<sup>۳</sup> و نیز، طبری در تفسیر آیه *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ...* گوید:

[خدای سبحان] فرموده است: «ای اهل بیت محمد! خداوند می‌خواهد هرگونه بدی و فحشاء را از شما دور کند و شما را از آلودگی موجود در گناهکاران پاک و پاکیزه گرداند.»<sup>۴</sup>

رفتار پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از نزول آیه

در مجمع الزوائد از ابو برزه روایت کند که گفت:

«من به مدت هفده ماه<sup>۵</sup> با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز گزاردم، او هرگاه از خانه خارج می‌شد به درب خانه فاطمه علیها‌السلام می‌آمد و می‌فرمود: «سلام پیوسته بر شما باد. *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.*»<sup>۶</sup>

در تفسیر سیوطی از ابن عباس روایت کند که گفت:

<sup>۱</sup> صحیح مسلم، باب فضائل علی بن ابی‌طالب، ج ۷، ص ۱۳۳. زیدبن‌ارقم انصاری خزرجی، رسول‌خدا در احد او را برای جنگیدن کوچک شمرد ولی پس از احد در سایر غزوات و در صفین با امام علی علیه‌السلام شرکت کرد، او پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام، در کوفه بدرود حیات گفت. اسدالغابة، ج ۲، ص ۱۹۹.

<sup>۲</sup> مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۵-۱۶۷، باب فضائل اهل البیت؛ ابن عساکر، ج ۵، بخش اول، ص ۱۶ آ.

<sup>۳</sup> تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۵؛ تفسیر سیوطی، ج ۵، ص ۱۹۹. قتاده چهار کس را گویند: سدوسی و رهاوی و قیسی و انصاری و همه را در مکتب خلفا ثقه می‌دانند. شرح حالشان در تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۲۳ آمده است.

<sup>۴</sup> تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۵.

<sup>۵</sup> شاید هفده ماه از اشتباه نسخه‌برداران باشد. درست آن هفت ماه است.

<sup>۶</sup> مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹، ابویزه اسلمی را در شمار صحابه آورده‌اند، در سال ۶۰ یا ۶۴، در کوفه از دنیا رفته است، شرح حالش در اسدالغابة، ج ۵، ص ۱۴۶ موجود است.

«نه ماه با رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه بودم که هر روز و به هنگام هر نماز به درب خانه علی بن ابی طالب می آمد و می فرمود: «سلام و رحمت و برکات خدا بر شما «اهل البیت» باد، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»<sup>۱</sup> هر روزی پنج بار.»<sup>۱</sup>

در صحیح ترمذی، مسند احمد، مسند طیالسی، مستدرک صحیحین، اسد الغابه و تفاسیر طبری و ابن کثیر و سیوطی از انس بن مالک روایت کند که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت شش ماه هرگاه برای نماز صبح خارج می شد از درب خانه فاطمه علیها السلام می گذشت و می فرمود: «نماز ای اهل البیت! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»<sup>۲</sup>

در استیعاب، اسد الغابه، مجمع الزوائد، مشکل الآثار و تفسیر طبری و ابن کثیر و سیوطی از ابی الحمراء روایت کنند که گفت:

«هشت ماه تمام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه به خاطر سپردم که هیچ گاه برای نماز صبح خارج نمی شد مگر آنکه به درب خانه علی علیه السلام می آمد و دستانش را بر دو سوی درب می نهاد و می فرمود: «نماز! نماز! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در روایت دیگری شش ماه و در دیگری هفت ماه و در سومی هشت ماه و در چهارمی نه ماه آمده است.<sup>۳</sup> در مجمع الزوائد و تفسیر سیوطی از ابو سعید خدری - با اندکی اختلاف در لفظ - روایت کنند که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله چهل روز به درب خانه فاطمه علیها السلام می آمد و می فرمود: «سلام بر شما اهل البیت باد و رحمت و برکات خدا نیز، خدای رحمتان کند، نماز! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ

<sup>۱</sup> . تفسیر سیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.

<sup>۲</sup> . مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۱۵۸، حاکم گوید: این حدیث با شرط مسلم [بخاری] موافق و صحیح است ولی آن را روایت نکرده اند. اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۵۸؛ تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۳؛ تفسیر سیوطی، ج ۵، ص ۱۹۹؛ مسند طیالسی، ج ۸، ص ۲۷۴؛ صحیح ترمذی، ج ۱۲، ص ۸۵؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۳، چاپ اول. جامع الاصول، ج ۱۰، ص ۱۰۱، حدیث ۶۶۹۱؛ تفسیر الوصول، ج ۳، ص ۲۹۷. انس بن مالک انصاری خزرجی. روایت شده که او ۱۰ سال در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، بعد از سال ۹۰ هجری در بصره وفات کرد. شرح حالش در اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۲۷ موجود است.

<sup>۳</sup> . ابوالحمراء، مولی رسول الله صلی الله علیه و آله، گفته شده نام او هلال بن حارث یا هلال بن ظفر است. شرح حال او در اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۷۴، تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۷۸ و استیعاب، ج ۵، ص ۶۲۷، موجود است. روایات او در استیعاب، ج ۲، ص ۵۹۸؛ تفسیر طبری و ابن کثیر سیوطی در تفسیر آیه؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۱-۱۶۸ و مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۳۸ آمده است.

عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. من با هر که دشمنی کنید دشمنم، من با هر که دوستی کنید دوستم!<sup>۱</sup>

احتجاج کنندگان به آیه تطهیر در اثبات فضائل اهل بیت علیهم السلام

الف) حسن بن علی علیهما السلام

حاکم در باب فضائل حسن بن علی علیهما السلام در مستدرک صحیحین و هیثمی در مجمع الزوائد در باب فضائل «اهل البیت» علیهم السلام روایت کنند که حسن بن علی علیهما السلام هنگامی که علی علیه السلام به شهادت رسید برای مردم خطبه خواند و در خطبه خود فرمود:

«ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد، من حسن بن علی هستم، من فرزند نبی و زاده وصی ام، من فرزند بشیر و زاده نذیرم، من فرزند دعوت کننده به سوی خدا به اذن خدایم، من زاده سراج منیرم، من از «اهل البیت»ی هستم که جبرئیل بر ما نازل می شد و از نزد ما به آسمان می رفت. من از «اهل البیت»ی هستم که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور کرده و پاک و پاکیزه شان نموده است.» تا آخر خطبه.<sup>۲</sup>

در مجمع الزوائد و تفسیر ابن کثیر - عبارت از مجمع است - روایت کنند:

هنگامی که علی علیه السلام به شهادت رسید، حسن بن علی علیهما السلام جانشین او شد. او یک بار که با مردم نماز می گزارد، مردی بر او حمله ور شده و با خنجر به ... او ضربتی زد که چند ماهی بیمار شد، سپس برخاست و بر منبر شد و خطبه خواند و فرمود: «ای اهل عراق! درباره ما از خدا بترسید! ما امیران و میهمانان شمایم، ما همان «اهل البیت»ی هستیم که خدای عز و جل درباره شان فرموده: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.» او پیوسته سخن می گفت تا آنکه در مسجد جز گریان نمی دیدی. گوید: طبرانی آن را روایت کرده و رجال آن همه ثقه هستند.<sup>۳</sup>

ب) ام سلمه

در مشکل الآثار طحاوی از عمره همدانیه روایت کند که گفت:

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹؛ تفسیر سیوطی، ج ۵، ص ۱۹۹.

۲. مستدرک حاکم، باب فضائل حسن بن علی علیهما السلام، ج ۳، ص ۱۷۲.

۳. مجمع الزوائد، باب فضائل اهل البیت، ج ۹، ص ۱۷۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۶.

نزد ام سلمه رفتیم و بر او سلام کردم، گفت: که هستی؟ گفتم: عمره همدانیه، و گفتم: ای ام المؤمنین! مرا از حال این مردی که در میان ما کشته شد آگاه کن، مردی در نهایت محبوبیت و مبعوضیت!- مقصودش علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

ام سلمه گفت: تو دوستش داری یا دشمنش هستی؟  
گفتم: نه دوستش دارم و نه دشمنش هستم ...<sup>۱</sup>

[ام سلمه گفت ...] پس خداوند این آیه را فرستاد: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا* و در خانه جز جبرئیل و رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین، نبودند. من گفتم: ای رسول خدا! من از اهل البیتم؟ فرمود: برای تو نزد خدا خیر و نیکوئی است، من دوست داشتم در پاسخم بگویند: آری، و این برای من محبوبتر بود از هر چه که خورشید بر آن طلوع و غروب می کند.<sup>۲</sup>

(ج) سعد بن ابی وقاص

در خصائص نسائی از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کند که گفت:

معاویه، سعد را فرمان داد و گفت: چه چیز تو را از دشنام دادن به ابوتراب باز داشته است؟ سعد گفت: تا هنگامی که سه سخن رسول خدا را درباره او به یاد می آورم هرگز دشنامش نخواهم داد، سخنانی که اگر یکی از آنها برای من بود از شتران سرخ مو دوست تر داشتم:

۱. شنیدم در هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در یکی از جنگها بر جای خود نشانده بود، علی به او گفت: «ای رسول خدا! آیا مرا همراه زنان و کودکان بر جای می گذاری؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «آیا خوشحال نیستی که بر جای من همانند هارون بر جای موسی باشی، جز آنکه بعد از من پیامبری نیست؟»

۲. شنیدم در روز خیبر فرمود: «فردا پرچم جنگ را به کسی می دهم که خدا و رسول خدا را دوست دارد و خدا و رسول خدا دوستش دارند.» ما همه به سوی او گردن کشیدیم که فرمود: علی را نزد من آورید. علی را در حال چشم درد نزد او آوردند. آب دهان در دیده اش کشید و پرچم را به او داد.

<sup>۱</sup> . این بخش در نسخه اصلی سفید است.

<sup>۲</sup> . مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۳۶.

۳. و هنگامی که آیه: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا*، نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و گفت: «خداوندا اینان اهل بیت منند.»<sup>۱</sup>

ابن جریر طبری و ابن کثیر در تفسیر آیه، حاکم در مستدرک و طحاوی در مشکل الآثار روایت کنند که سعد گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگامی که وحی بر او نازل شد، علی را همراه با دو فرزندش و فاطمه در برگرفت و آنان را درون جامه خود کرد و گفت: «اینان اهل من و اهل بیت منند.»<sup>۲</sup>

(د) ابن عباس

۱. در تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر - عبارت از طبری است - روایت کنند: هنگامی که عمر در سخنان خود به ابن عباس گفت:

«هیئات ای بنی هاشم! به خدا سوگند دل‌های شما پیوسته بر حسد و کینه و فریب می‌گردد و جز آن را ابا دارد.»

ابن عباس به او گفت:

«آهسته‌تر یا امیرالمؤمنین! دل‌های مردمانی را که خداوند «رجس» و پلیدی را از آنان دور کرده و پاک و پاکیزه‌شان نموده است، به حسد و کینه و فریب نسبت مده که یقیناً دل رسول خدا صلی الله علیه و آله از دل‌های بنی هاشم است!»<sup>۳</sup>

۲. در مسند امام حنبلی‌ها، احمد و خصائص نسائی و ریاض النضره محب طبری و مجمع الزوائد هیشمی - عبارت از مسند است - از عمرو بن میمون روایت کنند که گفت:

من در کنار ابن عباس نشسته بودم که نه گروهک نزد او آمدند و گفتند ای پسر عباس! یا با ما برمی‌خیزی [و بحث می‌کنی] و یا ما را با اینها تنها می‌گذاری، گفت: من با شما [به بحث] برمی‌خیزم، - او در این زمان سالم و بینا بود. پس به بحث و گفتگو پرداختند و ما ندانستیم چه گفتند.

<sup>۱</sup> . خصائص نسائی، ص ۴.

<sup>۲</sup> . تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۵؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۷، و مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۳۶.

<sup>۳</sup> . تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۱.

راوی گوید: دیدم ابن عباس آمد و در حالی که جامه‌اش را می‌تکانید می‌گفت: اف و تف [اف بر شما و تف بر شما] درباره مردی جسارت می‌کنند که ده ویژگی و فضیلت منحصر به فرد دارد تا آنجا که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌جامه خود را برگرفت و آن را بر علی و فاطمه و حسن و حسین نهاد و فرمود: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**<sup>۱</sup>.

ه) واثله بن اسقع

طبری در تفسیر آیه، احمد بن حنبل در مسند، حاکم در مستدرک - گوید: این حدیث با شرط شیخین، بخاری و مسلم صحیح است - بیهقی در سنن، طحاوی در مشکل الآثار و هیثمی در مجمع الزوائد - عبارت از طبری است - از ابو عمار روایت کنند که گفت: من نزد واثله بن اسقع نشسته بودم که عده‌ای از علی یاد کردند و او را دشنام دادند. آنان که برخاستند گفت: بنشین تا از حال این کسی که دشنامش دادند آگاہت کنم: من نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین نزد او آمدند و آن حضرت کسای خود را بر آنان افکند و گفت: «خداوندا اینان اهل بیت منند! پروردگارا رجس و پلیدی را از آنان دور کن و ایشان را پاک و پاکیزه بگردان.»<sup>۲</sup>

ابن عساکر این روایت را در تاریخ خود با شرحی فزونتر آورده است.

در اسد الغابه از شداد بن عبدالله روایت کند که گفت: شنیدم، هنگامی که سر حسین علیه‌السلام را آوردند و مردی از اهل شام او و پدرش را لعنت کرد، واثله برخاست و گفت: به خدا سوگند من همواره علی و حسن و حسین و فاطمه را دوست دارم، از زمانی که شنیدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره آنان می‌فرمود: **... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** تا آخر حدیث.<sup>۳</sup>

و نیز از ام سلمه

<sup>۱</sup> . تمامی حدیث در مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱، چاپ اول و ج ۵، ص ۳۰۶۲، چاپ دوم آمده و ابن عباس در آن ده فضیلت و ویژگی برای علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بر شمرده است. این حدیث را نسائی در ص ۱۱ خصائص و محب طبری، در، ج ۲، ص ۲۶۹، ریاض النضره، و هیثمی در ج ۹، ص ۱۱۹، مجمع الزوائد آورده‌اند. عمرو بن میمون اودی، تابعی وثقه است، صاحبان صحاح حدیث او را روایت کرده‌اند، در سال ۷۴ در کوفه وفات کرد. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۸۰.

<sup>۲</sup> . مشکل‌الآثار، ج ۱، ص ۳۴۶؛ تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۷. ابن حنبل عبارت را پاکسازی کرده و واژه «فشتموه؛ دشنامش دادند» و «هذا الذی شتموا؛ این کسی که دشنام دادند» را از آن حذف کرده است. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۷؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۶ و ج ۳، ص ۱۴۷؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۵۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۴؛ ابن عساکر، ج ۵، بخش اول، ص ۱۶ آ.

ابو عمار، شداد بن عبدالله قرشی دمشقی، ثقه و از طبقه چهارم محدثان است. حدیث او را صاحبان صحاح روایت کرده‌اند، شرح حالش در تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۴۷ آمده است.

<sup>۳</sup> . اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۰، شرح حال امام حسن علیه‌السلام.

در مسند احمد، تفسیر طبری و مشکل الآثار - عبارت از مسند است - از شهر بن حوشب روایت کنند که گفت:

هنگامی که خبر شهادت حسین بن علی علیهما السلام را آوردند، شنیدم که ام سلمه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل عراق را لعنت کرد و گفت: او را کشتند! خدا ایشان را بکشد، فرییش دادند و خوارش کردند، خدا لعنتشان کند، من دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله - تا آنجا که گفت - کسائی خبیری را کشید و بر آنان [اهل البیت] همگی پیچید و فرمود:

خداوندا! اهل بیت! رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان.<sup>۱</sup>

و- علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام

طبری و ابن کثیر و سیوطی در تفسیر آیه روایت کرده اند:

علی بن الحسین به مردی از اهل شام فرمود: آیا در سوره احزاب نخوانده ای: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؟**

او گفت: شما آنهاید؟

فرمود: آری.<sup>۲</sup>

تمامی این خبر چنانکه در مقتل خوارزمی آمده بدین گونه است:

هنگامی که پس از شهادت حسین علیه السلام سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله سجاد علیه السلام را با سایر اسیران «اهل البیت» به شام بردند و در آستانه جامع دمشق، در محل نمایش اسیران نگه داشتند، پیرمردی به او نزدیک شد و گفت: سپاس خدای را که شما را کشت و هلاک کرد و بندگانش را از مردانتان راحتی بخشید و امیر المؤمنین [یزید] را بر شما چیره ساخت!

علی بن الحسین به او گفت: ای شیخ! آیا قرآن خوانده ای؟

گفت: آری.

فرمود: آیا این آیه را خوانده ای؟ **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛** بگو من مزدی از شما نمی خواهم جز دوستی خویشاوندانم.

<sup>۱</sup> ما فشرده حدیث را آوردیم، تمامی حدیث ام سلمه مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۸ موجود است. تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۶؛ مشکل الآثار، ج ۱، ص ۲۳۵؛ ابن عساکر، ج ۵، بخش اول، ص ۱۴ آ. شهر بن حوشب اشعری شامی، صدوق است و از طبقه سوم، حدیثش را صاحبان صحاح روایت کرده اند، در سال ۱۱۲ هجری وفات کرد. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۵۵.

<sup>۲</sup> تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۶؛ تفسیر در المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.

<sup>۳</sup> سوره شوری، آیه ۲۳.

پیرمرد گفت: آن را خوانده‌ام.

فرمود: این سخن خدای متعال را هم خوانده‌ای؟ وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ<sup>۱</sup>؛ حق خویشاوندان را پرداز، و نیز این آیه را؟ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِلَّذِي الْقُرْبَىٰ<sup>۲</sup>؛ بدانید، هر گونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای «ذی القربی» خویشاوندان است.

پیرمرد گفت: آری.

پس فرمود: به خدا سوگند خویشاوندان در این آیات، ما هستیم!

آیا سخن خدای متعال را خوانده‌ای که می‌فرماید: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؟  
گفت: آری.

فرمود: ما همان «اهل البیت» هستیم که خداوند به آیت تطهیر ویزگیمان بخشید!

پیرمرد گفت: تو را به خدا سوگند شما آنهایی؟

فرمود: به حق جدمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که ما بدون شک خود آنهاییم!

پیرمرد نادم و پشیمان از آنچه گفته بود در سکوت فرو رفت، سپس سر به سوی آسمان برداشت و گفت: خداوند! من از دشمنی با اینها توبه کرده و به سوی تو باز می‌گردم، من از دشمنان محمد و آل محمد، از جن و انس، بیزاری جسته و به سوی تو باز می‌گردم.<sup>۳</sup>

ما به همین مقدار از روایات حدیث کساء که آوردیم بسنده می‌کنیم.<sup>۴</sup> زیرا، برای آن کس که بخواهد به قرآن کریم تمسک جسته و تفسیر آن را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بگیرد، همین اندازه هم کافی است. إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ<sup>۵</sup>؛ راستی را که در این تذکری است برای آن کس که عقل دل دارد یا گوش جان بسپارد و آگاه باشد.

<sup>۱</sup> . سوره اسراء، آیه ۲۶.

<sup>۲</sup> . سوره انفال، آیه ۴۱.

<sup>۳</sup> . مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۱، چاپ نجف.

<sup>۴</sup> . ما از آوردن احادیث دیگری که در این باب بود خودداری کردیم، احادیثی مانند آنچه در شرح حال عطیه در اسد الغابة، ج ۳، ص ۴۱۳ آمده و در اسابه، ج ۳، ص ۴۸۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۷۸، و روایت حکیم بن سعید در تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۵ آمده و روایات دیگری که در مسند احمد، ج ۶، ص ۳۰۴؛ اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۲ و ج ۴، ص ۲۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۶-۲۰۷؛ و ذخائر العقبی، ص ۲۱؛ و استیعاب، ج ۲، ص ۴۶۰؛ ابن عساکر، ج ۵، بخش اول، ص ۱۳-۱۶ آمده است.

<sup>۵</sup> . سوره ق، آیه ۳۷.



آیت تطهیر در کتب مکتب اهل البیت علیهم السلام

شأن نزول آیه و حدیث کساء

۱. روایت ام المؤمنین ام سلمه

الف) از طریق شهر بن حوشب

شهر بن حوشب گوید: برای عرض سلام خدمت ام سلمه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و گفتم: ای ام المؤمنین! مقصود این آیه کیانند؟ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

فرمود: من و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بستر خویش در زیر کسائی خیبری بودیم که فاطمه به همراه حسن و حسین علیهما السلام وارد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: پسر عمویت کجاست؟ عرض کرد: در خانه است. فرمود: برو و او را بخوان. ام سلمه گوید: من او را فرا خواندم. پیامبر صلی الله علیه و آله کساء را از زیر ما جمع کرد و با دستان خود بر فراز [آنان] گرفت و گفت: «خداوندا اینان اهل بیت منند، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان.» من که پشت رسول خدا نشسته بودم گفتم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد، من هم؟ فرمود: «تو بر راه خیری.» آنگاه این آیه: انما يريد الله ... درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گردید.<sup>۱</sup>

این روایت با سند دیگری از ام سلمه چنین است:

ام سلمه گفت: آیه: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ... در خانه من نازل گردید، و آن این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان [اهل البیت علیهم السلام] را در نمازگاه خویش با کسائی پوشانید، سپس دستان خود را بالا گرفت و کساء را بر فراز آورد و در همان حال می گفت: «خداوندا اینان اهل بیت منند. پس، رجس و پلیدی را از آنان دور کن، همان گونه که از آل اسماعیل و اسحاق و یعقوب زدودی، و ایشان را از رجس و پلیدی پاک گردان، همان گونه که آل لوط و آل عمران و آل هارون را پاک گردانیدی.» گفتم: ای رسول خدا من با شما داخل نشوم؟ فرمود: «تو بر راه خیری، تو از زنان پیامبری.»

<sup>۱</sup>. تفسیر فرات کوفی، ص ۱۲۱؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۶؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۱۳.

دخترش گفت: مادر جان آنان را معرفی کن! گفت: فاطمه بود و شوهر فاطمه با حسنین در بر فاطمه.<sup>۱</sup>

(ب) از طریق ابی عبدالله جدلی

گوید: نزد عایشه رفتم و گفتم: این آیه *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...* در کجا نازل گردید؟ گفت: در خانه ام سلمه نازل شد. ام سلمه گفته بود که اگر از عایشه می پرسیدی به تو می گفت که این آیه در خانه من نازل شده است. او گفت در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که فرمود: «ای کاش یکی می رفت و علی و فاطمه و دو پسرش را نزد ما می خواند.» گوید: گفتم: کسی جز من نیست، لذا مقنعه پوشیدم و رفتم و همگی را آوردم. پس، علی روبه روی پیامبر نشست و حسن و حسین در چپ و راست و فاطمه را در پشت سر نشانید، سپس با جامه ای خبیری همه را پوشانید و گفت: «ما همگی به سوی تو می آییم - رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار اشاره کرد: به سوی تو نه به سوی آتش - من و عترتم اهل بیتم که از گوشت و خون من هستند.» ام سلمه گوید گفتم: ای رسول خدا! مرا هم با آنان داخل کن، فرمود: ای ام سلمه تو از شایسته زنان منی. بعد از آن این آیه نازل شد: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.*<sup>۲</sup>

(ج) از طریق عبدالله بن معین مولی ام سلمه

گوید: این آیه *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...* در خانه ام سلمه نازل گردید. ام سلمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله من فرمود تا در پی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بفرستم و چون آمدند، علی را در سمت راست، حسن را در چپ، حسین را بر شکم و فاطمه را جلوی پا و در آغوش گرفت و سپس گفت: «خداوندا! اینان اهل بیت منند، پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان.» سه بار این را فرمود. من گفتم: ای رسول خدا! من نیز؟ فرمود: تو بر راه خیری انشاء الله.<sup>۳</sup>

(د) از طریق برادر دعبل

وی از امام رضا علیه السلام از پدراش از علی بن الحسین علیهما السلام از ام سلمه روایت کند که گفت:

<sup>۱</sup> . تفسیر فرات کوفی، ص ۱۲۶؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۱۵.

<sup>۲</sup> . تفسیر فرات کوفی، ص ۱۲۴؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۱۵.

<sup>۳</sup> . امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۷۰؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۰۹.

این آیه در خانه من و در روز ویژه من نازل گردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من بود که علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید، جبرئیل نیز آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله کسائی فدکی را بر سر آنان گسترد، سپس فرمود: «خداوندا! اینان اهل بیت منند، خداوندا! رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه‌شان گردان.» جبرئیل گفت: من نیز از شما ایم ای محمد؟ پیامبر فرمود: «تو از مائی ای جبرئیل.» ام سلمه گوید: من گفتم: ای رسول خدا من هم از اهل بیت شمایم؟ و رفتم که در کنار آنان باشم. فرمود: «در جای خود بمان ای ام سلمه، تو بر راه خیری، تو از زنان پیامبر خدائی.» جبرئیل گفت: بخوان ای محمد: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا*، درباره پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام.<sup>۱</sup>

۲. روایت حسین بن علی علیهما السلام

از زید بن علی از پدرش از جدش - امام حسین - علیه السلام روایت شده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود که خوراک حریره آوردند، آن حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید، همه از آن خوردند، سپس کسائی خیری بر سر آنان گسترد و تلاوت کرد: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا*. ام سلمه گفت: من نیز با آنانم ای رسول خدا؟ فرمود: «تو بر راه خیری.»<sup>۲</sup>

۳. روایت ابوسعید خدری

الف) از خود ابوسعید

ابوسعید از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند که آیه: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ...* درباره محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام نازل گردیده است، آن هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را گرد آورد، سپس کساء را بر سرشان گسترد و گفت: «خداوندا! اینان اهل بیت منند، پس، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه‌شان گردان.» در این هنگام ام سلمه که بر درب خانه ایستاده بود، گفت: ای رسول خدا! من نیز از آنانم؟ فرمود: «تو بر راه خیری.»<sup>۳</sup>

ب) از عطیه

<sup>۱</sup> . امالی شیخ طوسی، ص ۲۳۵؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۰۸.

<sup>۲</sup> . کنز جامع الفوائد، ص ۲۰۳-۲۰۴؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۱۳. موضوع خوراک حریره تنها در این روایت آمده است.

<sup>۳</sup> . فضائل ابن شاذان، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۱۲-۲۱۳.

عطیه گوید: از ابو سعید خدری پرسیدم: آیه *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا* [درباره چه کسانی است؟] گفت: این آیه درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده است.<sup>۱</sup>

۴. و از ابو جعفر امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام فرمود: آیه *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ...* درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده، و این نزول در خانه ام سلمه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند، سپس کسائی خیبری را بر آنان پوشانید و خود با ایشان داخل آن شد، سپس گفت: «خداوندا اینان اهل بیت منند، آنان که درباره شان آن وعده را به من دادی، خداوندا! رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان.» پس این آیه نازل گردید، ام سلمه گفت: ای رسول خدا! من نیز با آنانم؟ فرمود: «بشارت باد تو را ای ام سلمه که تو بر راه خیری.»<sup>۲</sup>

آنچه رسول خدا پس از نزول آیه انجام داد

۱. از زبان ابو سعید خدری

ابو سعید گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله چهل روز صبح پس از ازدواج علی با فاطمه علیها السلام به درب خانه علی می آمد و می فرمود: «سلام علیکم، رحمت خداوند و برکاتش بر شما اهل بیت باد *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا*. من با هر که دشمنی کنید دشمن، و با هر که دوستی کنید دوستم.»<sup>۳</sup>

۲. از زبان ابوالحمراء

ابوالحمراء گوید: من نه ماه یا ده ماه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله کردم - در نه ماه شک ندارم - رسول خدا صلی الله علیه و آله در طلوع فجر بیرون می آمد و به درب خانه فاطمه و علی و حسن و حسین می رفت و دو بازوی درب را می گرفت و می فرمود: «سلام خدا و رحمت و برکاتش بر شما باد، خدای بر شما ببخشد، نماز!» گوید: آنان در پاسخ می گفتند: «و بر شما باد سلام و رحمت و برکاتش ای رسول خدا» و رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ*

۱. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۰۸.

۲. همان، ص ۲۰۶.

۳. تفسیر فرات کوفی، ص ۱۲۲؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۰۸.

عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً. این حدیث با عبارات دیگری نیز از ابوالحمرء روایت شده است.<sup>۱</sup>

۳. از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام

حارث گوید: امام علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز صبح زود نزد ما می آمد و می فرمود: «نماز! رحمت خدا بر شما باد، نماز! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً».<sup>۲</sup>

۴. از زبان امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام از پدرش - امام سجاد - روایت کند که فرمود: آیه: وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبْرُ عَلَيْهَا، خاندانت را به نماز فرمان ده و بر انجام آن پایداری کن.<sup>۳</sup> این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده است؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله بامداد هر روز به درب خانه فاطمه علیها السلام می آمد و می فرمود: «سلام بر شما اهل بیت و رحمت و برکات خدا بر شما باد، خدای بر شما بیخشاید، نماز! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً».<sup>۴</sup>

راوی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «خدای متعال پیامبرش را فرمان داد که خاندان خود را جدای از سایر مردمان ویژگی بخشد تا مردم بدانند اهل بیت او نزد خدا جایگاهی دارند که از آن مردم نیست، بدین سبب یک بار با همه مردم مورد خطابشان قرار داد و یک بار با دستور خاص».<sup>۵</sup> روایت با عبارتی دیگر: در تفسیر فرات گوید: خداوند پیامبرش را فرمان داده تا خاندان خود را جدای از سایر مردم ویژگی بخشد تا مردمان بدانند آل محمد نزد خداوند جایگاه خاصی دارند که دیگر مردم ندارند، زیرا یکبار آنان را همراه با همه مردم فرمان داده و سپس با دستوری خاص ویژگی شان بخشیده است. هنگامی که خدای متعال این آیه را نازل فرمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله هر بامداد به گاه نماز می آمد تا به درب خانه علی و فاطمه و حسن و حسین

<sup>۱</sup> . امالی شیخ، ج ۱، ص ۲۵۷. بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۰۹؛ كشف الحق علامه حلی، ج ۱، ص ۸۸؛ العمدة ابن بطریق، ص ۱۶-۲۳.

<sup>۲</sup> . مجالس مفید، ص ۱۸۸؛ امالی شیخ، ص ۵۵، بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۰۸.

<sup>۳</sup> . سوره طه، آیه ۱۳۲.

<sup>۴</sup> . كنز الفوائد، ص ۱۶۱-۱۶۲ و ۱۷۸؛ بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۲۰.

<sup>۵</sup> . همان، ج ۲۵، ص ۲۱۲؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۷.

می‌رسید و می‌فرمود: «سلام خدا و رحمت و برکات او بر شما باد.» علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام می‌گفتند: «بر شما باد سلام ای رسول خدا و رحمت و برکات خداوند نیز،» سپس پیامبر دو بازوی در ب را می‌گرفت و می‌فرمود: «خدای بر شما بیخشايد، نماز، نماز! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.» رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هر روز پیوسته - تا در مدینه بود - چنین می‌کرد تا از دنیا رحلت فرمود. ابوالحمرء خادم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌گوید: من دیدم که چنین می‌کرد.<sup>۱</sup>

۵. از زبان امام صادق علیه‌السلام

امام صادق علیه‌السلام از پدرش از پدرانش علیهم‌السلام روایت کند که:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هر روز صبح به هنگام طلوع فجر بر درب خانه علی و فاطمه علیهما‌السلام ایستاد و می‌فرمود:

الحمد لله المحسن المجمل المنعم المفضل، الذي بنعمته تتم الصالحات، سمع<sup>۲</sup> سامع بحمد الله ونعمته و حسن بلائه عندنا، نعوذ بالله من النار نعوذ بالله من صباح النار، نعوذ بالله من مساء النار، الصلاة يا اهل البيت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

حمد و سپاس خدای نیک و جمیل و نعمت‌بخش و زیادت‌افزا را سزااست، خداوندی که با نعمت او شایستگیها به کمال رسند. همه شنوایان و جمله گواهان باید حمد و سپاس ما از خدای متعال را ببینند و بشوند، خدائی که نعمتش را بر ما تمام و عافیتش را بر ما فرجام بخشید و ما را بر همه موجودات برگزید؛ به خدا پناه می‌بریم از آتش جهنم، به خدا پناه می‌بریم از صبح جهنم، به خدا پناه می‌بریم از شب جهنم! نماز، ای اهل البیت! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

طبرسی گوید: این روایت را ابن عقده با سندهای خود از راههای بسیار از اهل بیت علیهم‌السلامو غیر ایشان مانند: ابی‌برزه و ابی‌رافع آورده است.<sup>۳</sup> چنانکه با عبارت دیگری از زبان امام صادق علیه‌السلام نیز آمده است.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup>. تفسیر فرات کوفی، ص ۵۳۰ - ۵۳۱؛ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۰۷.

<sup>۲</sup>. ابن اثیر در نهاية اللغة ماده سمع، ج ۲، ص ۱۸۱-۱۸۲، گوید: در حدیث آمده: «سمع سامع بحمد الله و حسن بلائه علينا.» یعنی: باید بشنود شنونده و باید گواه گردد بیننده حمد ما را بر خدای متعال بر احسانی که بر ما کرده و نعمتی که بر ما بخشیده ... - تا آخر.

<sup>۳</sup>. تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۷.

<sup>۴</sup>. تفسیر فرات، ص ۱۲۶.

آنچه گذشت همانندش در تفسیر آیه کریمه: وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ ... در تفسیر رازی و غیر او نیز، آمده است.

احتجاج کنندگان به آیت تطهیر در فضائل اهل البیت علیه السلام

۱. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

از امام صادق از پدرش امام باقر علیه السلام روایت کنند که فرمود:

علی بن ابی طالب فرمود: «خدای عزوجل ما اهل البیت را برتری بخشیده است، و چرا چنین نباشد در حالی که همو عزوجل در کتابش می فرماید: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. به راستی که ما را از فواحش و زشتی، از ظاهر و باطن آن، پاک و پاکیزه کرده است. پس ما بر راه حق هستیم.»<sup>۱</sup>

۲. امام حسن بن علی علیهما السلام

امام حسن علیه السلام در دو نوبت به این حدیث احتجاج کرده است:

الف) روزی که پس از شهادت پدرش امام علی علیه السلام، با او به خلافت بیعت شد، او در خطبه اش فرمود: ای مردم هر که مرا می شناسد که می شناسد ... - تا آخر آنچه در صفحات قبل آمده. ب) هنگام صلح با معاویه: امام علیه السلام پس از معاویه سخن راند و در سخنانش فرمود: می گویم ای مردم بشنوید، شما را دلها و گوشهاست، پس سخنانم را فرا گیرید، ما اهل بیتی هستیم که خدا با اسلام گرامی مان داشته و انتخاب و اختیار و گزینش فرموده و رجس و پلیدی را از ما دور و پاک و پاکیزه مان گردانیده است. رجس شک است و ما در خدای حق و دین او هرگز شک نمی کنیم. همو بر ما نعمت سلامت داده و دودمان ما را تا آدم علیه السلام از هر گونه نقص و کمبود عقلی و ناخالصی و گمراهی پاک کرده است - تا آنجا که فرمود - خدای متعال فرموده: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

هنگامی که آیت تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله من و برادرم و مادر و پدرم را در کنار خود قرار داد و همگی مان را در کسائی خیبری که از آن ام سلمه بود - در خانه ام سلمه و در روز نوبت او - پوشانید و گفت: «خداوندا! اینان اهل بیت منند، اینان اهل و عترت منند، پس، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان.» ام سلمه گفت: ای رسول خدا! من هم با آنان

<sup>۱</sup>. کنزالفوائد، ص ۲۳۶. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۱۳-۲۱۴.

به زیر کساء بیایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «رحمت خدا بر تو باد، تو بر راه خیر و بر مسیر نیکوئی هستی، من خیلی از تو خوشنودم، ولی این ویژه من و ایشان است.

پس از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله، تا هنگامی که بقیه عمرش را در دنیا گذرانید و خداوند روح مبارکش را به سوی خود برد، هر روز در طلوع فجر نزد ما می آمد و می فرمود:

«خدای بر شما ببخشد، نماز! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»<sup>۱</sup>

۳. ام سلمه

در تفسیر فرات و خصال و امالی صدوق و بحارالانوار - عبارت از تفسیر فرات است - از عمره همدانیه دخت افعی روایت کنند که ام سلمه از او پرسید:

تو عمره هستی؟ گفت: آری. پس از آن عمره از او پرسید [ای ام المؤمنین] آیا مرا از حال این مردی که در میان شما دوست و دشمن، ضربت خورد و کشته شد آگاه نمی کنی؟ ام سلمه گفت: تو دوستش داری؟ گفت: نه دوستش دارم و نه دشمنش شمارم! - مقصودش علی علیه السلام بود - ام سلمه گفت: خدای متعال هنگامی که این آیه را فرستاد: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا هیچ کس جز جبرئیل و میکائیل و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و من در آن خانه نبود. من گفتم: ای رسول خدا! من از اهل البیت؟ فرمود: «تو از شایسته زنان منی.» ای عمره! اگر فرموده بود آری، از هر چه که خورشید بر آن می تابد نزد من محبوبتر بود.<sup>۲</sup>

۴. علی بن الحسین، امام سجاد علیه السلام

در امالی صدوق و احتجاج طبرسی و لهوف سید بن طاوس و بحار مجلسی روایت کنند: هنگامی که اسیران اهل البیت علیهم السلام را به شام آوردند و در آستانه مسجد در جایگاه اسیران، برپا داشتند و علی بن الحسین علیهما السلام که در آن روز جوانی بالغ و رشید بود در میانشان حضور داشت، مردی از اهل شام نزد آنان آمد و گفت: حمد و سپاس خدای را که شما را کشت و نابودتان کرد و شاخ فتنه را از بن برکند - و از هر گونه دشنام فروگذار نکرد - سخنانش که پایان گرفت، امام علی بن الحسین علیهما السلام به او فرمود: «آیا کتاب خدای عز و جل را نخوانده ای؟» گفت: چرا [خوانده ام] فرمود: «آیا این آیه را نخوانده ای؟ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

<sup>۱</sup> بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۴۱-۱۴۲؛ امالی ابن شیخ ...

<sup>۲</sup> در تفسیر فرات، ص ۱۲۶ دو روایت است که این یکی از آنهاست. خصال صدوق، باب السبعة، حدیث ۱۱۳؛ کنزالفوائد، ص ۲۳۷. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۱۴ و ج ۳، ص ۲۰۹. به نقل از امالی صدوق؛ امالی، ص ۲۱۹.



وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ، بگو من هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهم جز دوستی خویشاوندانم.<sup>۱</sup>  
گفت: چرا. فرمود: «ما آنهایم!» سپس فرمود: آیا نخوانده‌ای: وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ، حق خویشاوندان را پرداز!<sup>۲</sup> گفت: چرا. فرمود: ما همانهایم. آیا این آیه را خوانده‌ای؟ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. گفت: چرا [خوانده‌ام]. فرمود: «ما همانانیم.» مرد شامی دستش را به سوی آسمان برداشت و گفت: خداوندا! من توبه کرده و به سوی تو باز می‌گردم - سه بار این را تکرار کرد - خداوندا! من از دشمنان آل محمد و کشندگان اهل بیت محمد، به سوی تو، بیزاری می‌جویم، من قرآن را می‌خواندم ولی تا امروز این را درک نکرده بودم!<sup>۳</sup>

۵. زید بن علی بن الحسین علیهما السلام

ابوالجارود گوید: زید بن علی بن الحسین گفت: نابخردانی از مردم گمان دارند که خداوند در این آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ... زنان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را اراده فرموده است. آنان دروغ گفته و گناه کرده‌اند. به خدا سوگند اگر زنان پیامبر را اراده فرموده بود می‌فرمود: لِيُذْهِبَ «عنكن» الرجس و «يطهركن» تطهیرا، و ضمیر خطاب مؤنث می‌آورد، چنانکه فرموده: و اذكرن ما يتلى في «بيوتكن»<sup>۴</sup> ولا تبرجن<sup>۵</sup> و «لستن» كاحد من النساء.<sup>۶</sup>

## ۲-۱-آیه انذار

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛<sup>۱</sup> و خویشاوندان نزدیک را بیم ده.

اولین متن مورد استناد ما در این زمینه، حدیث انذار یا یوم‌الذار است که مربوط به اولین تبلیغ آشکار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است. این حدیث در بسیاری از مصادر و مدارک تاریخی و روایی معتبر مکتب خلفا، چون تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر و ابوالفداء، مسند احمد، کنز العمال، تاریخ ابن الوردی، دلائل النبوة بیقهی و ... وجود دارد که البته از نظر اجمال و تفصیل با هم اندک فرقی دارند. ما حادثه مزبور را از تاریخ طبری نقل می‌کنیم

<sup>۱</sup>. سوره شوری، آیه ۲۳.

<sup>۲</sup>. سوره اسراء: آیه ۲۶.

<sup>۳</sup>. امالی صدوق، مجلس ۳۱، حدیث ۳: احتجاج طبرسی، ص ۱۵۷؛ لهوف سید بن طاوس و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۶۵-۱۶۶.

<sup>۴</sup>. سوره احزاب، آیه ۱۴.

<sup>۵</sup>. سوره احزاب، آیه ۳۳.

<sup>۶</sup>. سوره احزاب، آیه ۳۲.

که از قدیمی‌ترین مصادر ما در این زمینه ، و در شمار معتبرترین متون تاریخی مکتب خلفا می‌باشد :

امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید : آنگاه که آیه کریمه «وَ أُنذِرَ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»<sup>۱</sup> نازل شد ، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا احضار کرده فرمود :

ای علی! خداوند به من فرمان داده است که خویشان و عشیره نزدیک خود را به سوی خداوند دعوت کنم ، و آنها را انذار نمایم . من توان این کار را نداشتم و می‌دانستم که هرگاه آغاز آن نمایم ، با آنچه آن را ناخوش دارم (انکار و ستیزه نزدیکان) روبرو می‌گردم . در نتیجه [هنوز] اقدامی نکرده بودم . تا اینکه جبرئیل بر من نازل شد و گفت : ای محمد! اگر آنچه را بدان فرمان داده شده‌ای عمل نمایی [و باز هم به تأخیر بیندازی] پروردگارت تو را عقاب خواهد نمود . بنا بر این ، [ای علی! دیگر جای درنگ نیست ، برخیز و] اندکی طعام آماده‌ساز ... و سپس فرزندان عبدالمطلب (بنی‌هاشم) را گردآور تا من با آنان سخن گویم و آنچه را بدان مأمور شده‌ام ، ابلاغ نمایم .<sup>۲</sup>

امام علی علیه‌السلام می‌گوید :

آنچه را حضرتش فرموده بود انجام دادم و سپس آنان را به میهمانی فراخواندم . آنان در آن زمان چهل تن - یک تن بیشتر یا کمتر - بودند . هنگامی که همگی نزد آن حضرت گرد آمدند ، ایشان طعامی را که آماده ساخته بود ، طلبید . چون آن را بیاوردم و بر زمین نهادم ، رسول خدا قطعه‌ای از گوشت را برداشت و آن را با دندان خویش تکه تکه نمود و در اطراف ظرف غذا بیفکند . سپس فرمود : به نام خدا بردارید و شروع کنید . حاضران بخوردند تا سیر شدند ... قسم به خدایی که جان علی به دست اوست ، آنان چنان بودند که یک نفرشان به تنهایی [باید] تمامی آنچه را که من برای همه آورده بودم ، می‌خورد [تا سیر گردد] .

پس از آن پیامبر به من فرمود : ایشان را سیراب ساز . من نیز دوغی را که آماده کرده بودم ، بهر آنان بیاوردم و ایشان از آن بیاشامیدند تا اینکه همگی سیراب شدند . قسم به خداوند که [باید] یک نفر از آنان همه آن دوغ را می‌نوشید [تا سیراب می‌شد] .

<sup>۱</sup> .سوره شعراء : ۲۱۴ .

<sup>۲</sup> . این اولین باری است که پیامبر دعوت را از خانه خویش که خود آن حضرت و علی و خدیجه در آن زندگی می‌کردند ، بیرون برده است . تا این روز ، در سال سوم بعد از بعثت ، اسلام در خانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده و تنها مسلمانان روی زمین ، افراد این خانه بوده‌اند .

وقتی رسول خدا خواست با آنان سخن گوید ، ابولهب بر آن حضرت پیشدستی نمود و گفت : او سخت شما را سحر کرده است!

وقتی ابولهب چنین گفت ، حاضران بدون اینکه رسول خدا با آنان سخن گفته باشد ، پراکنده شدند و رفتند .

در اینجا پیامبر سکوت فرمود و چیزی نگفت . او مأمور به دعوت بود ، و بدین منظور نیز آنان را جمع کرده بود . ولی در مجلسی که بر کار او نام «سحر» نهاده شد ، دیگر سخن گفتن صحیح نبود .<sup>۱</sup> بنا بر این ، مجلس پایان یافت و همه به خانه‌هایشان رفتند .

روز دیگر نیز امام مأمور به دعوت شد ، و مجلس مهمانی با همان شرایط و افراد تکرار شد . البته این بار پیامبر اجازه سخن به ابولهب نداد و جمع خویشانش را مخاطب قرار داده فرمود :

«ای فرزندان عبدالمطلب! سوگند به خداوند ، من جوانی را در عرب سراغ ندارم که چیزی برای قوم خود آورده باشد ، بهتر از آنچه من برای شما به ارمغان آورده‌ام . من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده‌ام . خداوند تعالی به من امر فرموده است که شما را به سوی او دعوت کنم . اینک کدام یک از شما شریک رنج‌های من و کمک‌کار در ادای رسالت من می‌شود تا او برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟»

امام می‌فرماید : همه افراد سکوت کردند و کسی ندای پیامبر را پاسخ مثبت نداد . اما من که کوچک‌ترینشان

بودم ... گفتم :

أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَكُونُ وَزِيرَكَ عَلَيْهِ

من ای پیامبر خدا وزیر و مددکار تو می‌شوم در تحمل بار رسالت .<sup>۲</sup>

پیامبر گردن مرا گرفت و فرمود :

إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّ وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ . فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا

این ، برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست . از او فرمان برید و به گفته و دستورش گوش فرا دهید» .

<sup>۱</sup> . معقول است که در چنین زمانی که پیش از سخن گفتن پیامبر کسی او را تکذیب کرده و اثر کلام او را خنثی نموده است ، وی نباید چیزی بگوید . لذاست که می‌بینیم همان حضرت در برابر سخن عمر نیز که گفت : «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ» : «این مرد هذیان می‌گوید» ، سکوت می‌کند .

<sup>۲</sup> . همچنان که هارون وزیر موسی بود . سوره طه : ۲۹ - ۳۳ : «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي \* أَشَدُّ بِهٖ أُزْرِي \* وَأَشْرَكُهُ فِي أَمْرِي» سوره فرقان : ۳۵ : «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا» .

پیرمردان بنی‌هاشم و بزرگان قوم از جای برخاستند ، و در حالی که از سر تمسخر و استهزا می‌خندیدند ، به ابوطالب گفتند : این برادر زاده‌ات به تو امر می‌کند که از کودک خردسالت فرمان ببری! (با این که تو شیخ و رئیس قریش هستی!)<sup>۱</sup> .

این اولین روزی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را به عنوان امامت بر امت مشخص می‌کند . در این روز که نخستین روز دعوت رسمی و علنی اسلام و پیامبر می‌باشد ، آن حضرت به سه چیز اساسی دعوت می‌کند :

۱ . خداوندی حق تعالی

۲ . پیامبری آن حضرت

۳ . وزارت و خلافت و وصایت علی بن ابی طالب ، که اولین عنوان (وزارت) مربوط به دوران حیات آن حضرت است ، و دومین و سومین عنوان (وصایت و خلافت) مربوط به بعد از رحلت وی می‌باشند .

«وزارت» ، همکاری علی علیه‌السلام با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در تحمّل مشقّت‌های تبلیغ در عصر حیات

او را می‌فهماند . و «وصایت و خلافت» ، به مفهوم به تنهایی عهده‌دار شدن تحمّل این بار گران بعد از رحلت آن حضرت می‌باشد .

این حقیقت را گفته بودیم که خلیفه هر کس ، همان کاری را می‌کند که او کرده است . خلیفه پیامبر کار پیامبر را به عهده دارد ؛ شریک پیامبر است در کار خاصّ او ، یعنی تبلیغ ، و بعد از وی ادامه‌دهنده راه اوست ، نه اینکه حکومت کند . البته حکومت و رهبری از شؤن جدایی‌ناپذیر پیامبری است<sup>۲</sup> نه تمام آن . بنا بر این ، حکومت هم از شؤن خلیفه پیامبر است نه تمام شخصیت خلیفه . پیامبر باید حاکم باشد و در عصر او حاکم بر حق وجود ندارد و حکومت دیگری صحیح و مشروع نیست ولی پیامبر نیامده است که حاکم باشد ، که اگر حکومت نیافت ، به پیامبری او لطمه و ضرری وارد گردد و نقض غرض شود . عیسی علیه‌السلام در تمام دوران پیامبری‌اش حکومت و قدرت مادی نیافت ، اما سراسر عمر خویش را به تبلیغ رسالات الهی گذراند . آیا در پیامبری او خللی وارد آمد؟!

<sup>۱</sup> - تاریخ الرسل والملوک : ج ۲ ص ۳۱۹ و ۳۲۱ چ دارالمعارف مصر ۱۹۶۸ م ، تفسیر الطبری : ج ۱۹ ص ۷۴ - ۷۵ ، الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر : ج ۲ ص ۴۱ - ۴۲ چ دارالکتب العربی .

<sup>۲</sup> . مقصود از پیامبری در اینجا «رسالت» می‌باشد که با نبوت در معنی تفاوت دارد . ممکن است يك نبی در تمام عمر خود فقط مأمور ابلاغ يك پیام باشد و هیچ‌گونه وظیفه دیگری نداشته باشد . ولی صاحب مقام رسالت ، به نصّ قرآن کریم (نساء : ۶۴ : «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» مأمور تبلیغ شریعت الهی و مقترض الطّاعه می‌باشد . لذا حکمرانی جامعه نیز از شؤن اوست .

پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مکه به مدّت سیزده سال پیش از هجرت حاکم نبود و قدرت حکومتی نداشت ، اما به پیامبری وی کمترین نقص و خدشه و خللی وارد نیامده است .

بنا بر این ، علی‌علیه‌السلام ، آن روز که زعیّم امت و زمامدار و حاکم است ، و یا آن وقت که نیست ، در خلافت او فرقی نمی‌کند و به اساس امامت او صدمه‌ای وارد نمی‌آید .

اینکه پیامبر در اینجا امیرالمؤمنین را به خلافت خویش معرفی نمود ، چه معنایی در نظر داشت؟ آیا می‌خواست آن حضرت را به زمامداری و زعامت جامعه اسلامی معرفی کند ، و حکومت او را پس از خویش تثبیت نماید؟ خیر ، او فقط حاکم تعیین نکرد ، بلکه بالاتر و برتر از حاکم را معین نمود . او وصی و وزیر پیامبر و مبلّغ رسالت الهی پس از خود را معرفی کرد .

خلافت پیامبر با این مفهوم - که مقامی بس بلند را نشان می‌دهد - هم شامل حفظ و نشر اسلام دست ناخورده و خالص است ، و هم شامل حکومت عدل اسلامی ، و هم شامل منصب بزرگ قضاوت ، و هم شامل امامت جمعه و جماعت . اما مساوی با هیچ‌کدام به تنهایی و منهای بقیّه نمی‌باشد .

سیاست برخی از صحابه در خصوص آیه شریفه انذار

برخورد مکتب خلفا با نصوصی که مخالف دیدگاهشان بود، برخورد آنها با نصوص و تصریحات سنت رسول‌خدا(ص) و اقوال صحابه درباره امام علی(ع) حذف روایات می‌باشد که از جمله آن موارد

ابن‌هشام از سیره ابن‌اسحاق حذف کرده « و یادآوریش برای مردم ناخوشایند بوده» خبر دعوت و فراخوانی رسول‌خدا از فرزندان عبدالمطلب است که خدای متعال به او وحی فرمود: «و انذر عشیرتک الاقربین»: «و خویشاوندان نزدیکت را بیم ده» خبری که «طبری» در تاریخ با سند خود از ابن‌اسحاق روایت کند که رسول‌خدا(ص) در دعوت و فراخوان فرزندان عبدالمطلب فرمود: «کدامیک از شما مرا بر این کار یاری می‌کند تا برادر و «وصی» و خلیفه من در میانتان باشد؟» همه آن قوم او را بی‌پاسخ گذاشتند و علی بن ابی‌طالب گفت: «من ای نبی خدا در این کار یار تو خواهم بود» و پیامبر او را معرفی کرد و فرمود: «همانا این برادر و «وصی» و خلیفه من در میان شماست، از او بشنوید و اطاعت کنید».

راوی گوید: آن قوم برخاستند و در حالی که می‌خندیدند به ابی‌طالب می‌گفتند: «فرمانت داد تا گوش به فرمان و مطیع پسرت باشی!»<sup>۱</sup>

ابن‌هشام این خبر و خبرهای بسیار دیگر را حذف نمود؛ چون به نظر او یادآوری آنها برای آن مردم، یعنی زورمداران هیئت حاکمه خلافت، ناخوشایند و آزاردهنده بود.<sup>۲</sup>

و به همین خاطر نیز، «سیره ابن‌اسحاق» رها و به دست فراموشی سپرده شد، زیرا اخباری در آن بود که علاقه‌ای به انتشار آنها نداشتند تا آنجا که نسخه‌های آن مفقود گردید<sup>۳</sup> و به جای آن «سیره ابن‌هشام» شهرت یافت و موثق‌ترین سیره در نزد آنها به شمار آمد!

و طبری که اهمیت این نص صریح را در حق امام علی(ع) دریافته، پس از آنکه آن را در تاریخ خود ثبت کرده، در تفسیر خویش به جبران و تدارک این اشتباه و غفلت تاریخی خود پرداخته و هنگامی که این خبر را با همان سند در تفسیر آیه: «و انذر عشیرتک الاقربین» می‌آورد می‌گوید که پیامبر فرمود: «کدامیک از شما مرا بر این کار یاری می‌کند تا برادر و «کذا و کذا» باشد...» سپس فرمود: «همانا این برادر من و «کذا و کذا» است، از او بشنوید و اطاعت کنید» راوی گوید: آن قوم برخاستند و در حالی که می‌خندیدند به ابی‌طالب می‌گفتند: «...»<sup>۴</sup>.

و ابن‌کثیر نیز در تاریخ<sup>۵</sup> و تفسیر خود چنین کرده است، و این همان است که ما آن را «حذف بخشی از خبر با ابهام در سخن» می‌نامیم.

و بیش از این، کاری است که محمد حسین هیکل انجام داده و این خبر را در ص ۱۰۴ چاپ اول کتاب خود: «حیاء محمد» با این عبارت آورده است که: «کدامیک از شما مرا بر این کار یاری می‌کند تا برادر و «وصی» و خلیفه من در میانتان باشد» ولی در چاپ دوم همان کتاب در سال ۱۳۵۴ هـ ص ۱۳۹ آن را حذف کرده است!<sup>۶</sup>

و اینگونه کتمان، یعنی کتمان تمام خبر بدون اشاره به آن در نزد علمای مکتب خلفا بسیار است.

### ۳-۱- آیه تبلیغ

حاکم حسکانی از «ابن‌عباس و جابر» روایت کند که گفته‌اند:

<sup>۱</sup> - تاریخ طبری، چاپ اول مصر، ج ۲ ص ۲۱۶ - ۲۱۷، که ما فشرده آن را آوردیم.

<sup>۲</sup> - برخی از آنها را در کتاب خطی خود «من تاریخ الحدیث» یادآور شده‌ایم.

<sup>۳</sup> - اخیراً بخشی از سیره ابن‌اسحاق در رباط مراکش در سال ۱۳۹۶ هـ به چاپ رسیده است.

<sup>۴</sup> - تفسیر طبری، چاپ اول بولاق سال ۱۳۲۳ - ۱۳۳۰ هـ، ج ۱۹ ص ۷۲ - ۷۵.

<sup>۵</sup> - البدایة و النهایة، ج ۳ ص ۴۰.

<sup>۶</sup> - مراجعه کنید: الغدیر دانشمند توانا علامه امینی، چاپ تهران سال ۱۳۷۲ هـ، ج ۲ ص ۲۸۸ - ۲۸۹.

«خداوند محمد(ص) را فرمان داد تا علی را برای ولایت بر مردم بدانها معرفی نماید و رسول خدا(ص) بیم آن داشت که بگویند: «پسر عمویش را برگزید» و آن را مایه سرزنش او قرار دهند، که خداوند متعال به او وحی فرمود: «یا ایها الرسول بَلِّغْ ما انزل الیک من ربِّک و ان لم تفعل فما بَلِّغْ رسالته و اللّٰه یعصمک من الناس»: «ای پیامبر! آنچه که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر ابلاغ نکنی رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای! (و بدان که) خداوند از مردم نگاهت می‌دارد»<sup>۱</sup> و رسول خدا(ص) ولایت او را در غدیر خم ابلاغ کرد»<sup>۲</sup>.

و از «زیادبن منذر» روایت کند که گفت:

«نزد ابو جعفر محمد بن علی(ع) بودم و او برای مردم سخن می‌گفت. مردی بصری - که از حسن بصری روایت می‌کرد - برخاست و گفت: «ای زاده رسول! خدایم فدات کند، حسن به ما خبر داد که این آیه «یا ایها الرسول بَلِّغْ ما انزل الیک من ربِّک...» به خاطر مردی نازل شده، ولی آن مرد را به ما معرفی نکرد؛ امام(ع) فرمود: «اگر می‌خواست معرفی کند، کرده بود؛ ولی می‌ترسید! جبرئیل نزد پیامبر آمد... و گفت: «خداوند فرمات می‌دهد که این موارد، حجت بر آنان تمام گردد» و رسول خدا(ص) گفت: «پروردگارا! قوم من هنوز از جاهلیت فاصله نگرفته‌اند، و مایه‌های فخر و مباهات در آنان باقی است، و هر یک از آنها به نوعی از ولیّ خود (= علی) ضربه دیده‌اند، و من - از تکذیب آنان - می‌ترسم، که خدای متعال این آیه را نازل فرمود: «یا ایها الرسول بَلِّغْ... و اللّٰه یعصمک من الناس» و چون خدا تضمین فرمود و از عدم ابلاغ بيمش داد، دست علی را گرفت و...»<sup>۳</sup>

و از «ابن عباس» در حدیث معراج روایت کند که گفت:

«از جمله اموری که خدای متعالی به پیامبرش فرمود این بود که: «من هیچ پیامبری را نفرستادم مگر آنکه برای او «وزیر»ی را قرار دادم، و تو رسول الله هستی و «علی» وزیر توست». ابن عباس گوید: «رسول خدا(ص) از معراج بازگشت و خوش نداشت که مردم درباره آن سخنی بگویند چون هنوز از جاهلیت فاصله

نگرفته بودند... تا روز هجدهم ذی الحجه فرا رسید و خداوند چنین نازل فرمود: «یا ایها الرسول بَلِّغْ ما انزل الیک...» و پیامبر فرمود: «ای مردم! خداوند مرا با رسالتی به سوی شما فرستاد که سینه‌ام از

<sup>۱</sup> - سوره مائده / ۶۷ .

<sup>۲</sup> - شواهد التنزیل، تحقیق محمد باقر محمودی، چاپ بیروت ۱۳۹۳ هـ، ج ۱ ص ۱۹۲ حدیث ۲۴۹ . و عبدالله بن عبدالمطلب احمد معروف به حاکم حسکانی نیشابوری از اعلام قرن پنجم هجری است. شرح حال او در تذکرة الحفاظ، چاپ هند، ج ۴ ص ۳۹۰ ، و چاپ مصر، ج ۳ ص ۱۲۰۰ در آخر طبقه چهاردهم آمده است.

<sup>۳</sup> - همان، ص ۱۹۱ ، و نیز مراجعه کنید: اسباب النزول واحدی و نزول القرآن ابی‌نعیم، در تفسیر این آیه.

آن به تنگ آمد و بیم آن داشتم که مرا متهّم کنید و تکذیب نمایید، تا اکنون که پروردگارم با عتابی اینچنین بیمم داده است...»<sup>۱</sup>

و نیز، حسکانی و ابن‌عساکر از «ابوهریره» روایت کنند که گفت: «خداوند عزوجلّ آیه: «یا ایّها الرّسول بلّغ...» را درباره علی بن ابی طالب فرستاد و فرمود: «و ان لم تفعل فما بلغت رسالته...» و نیز، از «عبدالله بن اوفی» روایت کند که گفت:

«رسول خدا(ص) در «غدیر خم» سخنرانی فرمود و آیه: «یا ایّها الرّسول بلّغ...» را تلاوت کرد و سپس دستانش را بالا برد تا سپیدی زیر بغل او هویدا شد و فرمود: «آگاه باشید! هر که من مولای اویم...»<sup>۲</sup> و احدی در اسباب النزول و سیوطی در درالمنثور از «ابو سعید خدری» روایت کنند که گفت: «آیه «یا ایّها الرّسول بلّغ...» درباره علی بن ابی طالب نازل شد.»<sup>۳</sup>

و در تفسیر سیوطی از «ابن مسعود» گوید: «در زمان رسول خدا(ص) این آیه را اینچنین تلاوت (و تفسیر) می کردیم: «یا ایّها الرّسول بلّغ ما انزل الیک من ربّک - انّ علیّاً مولی المؤمنین - و ان لم تفعل فما بلغت رسالته...» یعنی: «ای پیامبر!

آنچه که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن - که علی مولای مؤمنان است - و اگر ابلاغ نکنی رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای...»<sup>۴</sup>

مراد ابن مسعود این است که آنها در زمان رسول خدا(ص) در تفسیر این آیه اینچنین می خوانده‌اند.  
خبر مراسم روز غدیر

در روز هجدهمذی حجه الحرام<sup>۵</sup> سال دهم هجرت و به هنگام بازگشت پیغمبر(ص) از حجه الوداع<sup>۶</sup> در محل غدیر خممنزل گاهی به نام جحفه<sup>۷</sup> که محل جدا شدن راههای مدینه و مصر و شام<sup>۸</sup> از یکدیگر بود

فرود آمد و ایستاد تا عقب ماندگان رسیده و پیش رفتگان بازگردند؛<sup>۹</sup> و اصحابش را از فرود آمدن و نشستن کردند<sup>۱</sup> و ندای: «الصلاة جامع» سر داد و به سوی آنها رفت و نماز ظهر را در گرمایی شدید برگزار کرد<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - همان، ص ۱۹۲ - ۱۹۳ .

<sup>۲</sup> - همان، ص ۱۹۰ . و عبدالله بن اوفی، علقم بن خالد اسلمی صحابی، در صلح حدیبیه حضور داشت و پس از رسول خداص عمری طولانی کرد و در سال ۸۶ یا ۸۷ هجری وفات کرد و او آخرین فرد صحابه بود که در کوفه وفات نمود. حدیث او را همه صاحبان صحاح روایت کرده‌اند. شرح حال وی در تقریب التهذیب ج ۱ ص ۴۰۲ ، و اسد الغابه، ج ۳ ص ۱۲۱ ، آمده است.

<sup>۳</sup> - اسباب النزول، ص ۱۳۵ . در المنثور، ج ۲ ص ۲۹۸ . فتح القدر، ج ۲ ص ۵۷ ، و تفسیر نیشابوری، ج ۶ ص ۱۹۴ .

<sup>۴</sup> - در المنثور، ج ۲ ص ۲۹۸ حنبلی ۶/ ۲۸۱، سنن ابن ماجه باب فضل علی (ع) و تاریخ ابن کثیر ج ۵/ ۲۰۹-۲۱۰ .

<sup>۵</sup> - حاکم حسکانی، ج ۱/ ۱۹۲-۱۹۳ .

<sup>۶</sup> - مجمع الزوائد ج ۹/ ۱۰۵ و ۱۶۳-۱۶۵ .

<sup>۷</sup> - مجمع الزوائد ج ۹/ ۱۶۳-۱۶۵، ابن کثیر ج ۵/ ۲۰۹-۲۱۳ .

<sup>۸</sup> - واژه «جحفه» در معجم البلدان از یکدیگر بود

<sup>۹</sup> - تاریخ ابن کثیر ج ۵/ ۲۱۳ .



اصحاب آن حضرت با انداختن پارچه هایی بر سر شاخ و برگ درخت خار، سایبانی برای آن حضرت فراهم کردند<sup>۳</sup> و آن حضرت نماز ظهر را در آن گرمای طاقت فرسا<sup>۴</sup> با آن جمعیت بجای آورد. سپس برای خطبه برخاست و حمد و ثنای خدا به جای آورد و پند و اندرز داد و بعد فرمود: «نزدیک است مرا بخوانند و اجابت نمایم! من مسئولم و شما نیز مسئولید، کنون نظر شما چیست؟» گفتند: «گواهی می دهیم که تو ابلاغ کردی و خیرخواهی نمودی. خدایت پاداش خیر دوزخ حق است؟» گفتند: «چرا اینها را گواهی می دهیم» فرمود: «خدایا گواه باش!» سپس فرمود: «آیا نمی شنوید؟» گفتند: «چرا می شنویم» فرمود: «ای مردم! من از پیش شما می روم و شما به نزد من می آید، بر سر حوضی که عرض آن از بصرای شام تا صنعای<sup>۵</sup>

یمن است و به تعداد ستارگان جام نقره در خود دارد، و من از شما درباره «ثقلین» سؤال می کنم. پس، بنگرید که بعد از من با آنها چه می کنید» که ناگهان یک نفر ندا داد: «یا رسول الله! ثقلین چیست؟» فرمود: «کتاب خدا، که یک طرف به دست خدا و یک طرف به دست شماست، بدان چنگ زبید تا گمراه و وارونه نگردید؛ و عترت من، اهل بیت، خدای لطیف خبیر به من خبر داده که این دو از هم جدا نگردند تا بر سر آن حوض نزد من آیند؛ این را از پروردگرم خواسته ام! پس، از آن دو پیشی نگیرید که هلاک شوید، و در حق آن دو کوتاه نیاید که نابود گردید، و آنها (= اهل البیت) را آموزش ندهید که آنان از شما دانانند»<sup>۶</sup>.

سپس فرمود: «آیا نمی دانید که من نسبت به همه مؤمنان از خود آنها برتر و سزاوارترم؟» گفتند: «چرا یا رسول الله می دانیم!»<sup>۷</sup> حضرت باز فرمود: «آیا نمی دانید - یا گواهی نمی دهید - که من نسبت به هر مؤمنی از خود او برتر و سزاوارترم؟» گفتند: «چرا یا رسول الله می دانیم!»<sup>۸</sup> سپس دست «علی بن ابی طالب» را گرفت و بالا برد تا مردم سپیدی زیر بغل هر دو را دیدند<sup>۹</sup> و فرمود:

<sup>۱</sup> - مجمع الزوائد ج ۹/۱۰۵ و نزدیک به آن سخن ابن کثیر در ج ۵/۲۰۹.

<sup>۲</sup> - مسند احمد ج ۳۳

<sup>۳</sup> - مسند احمد ج ۴/۳۷۲، تاریخ ابن کثیر ج ۵/۲۱۲.

<sup>۴</sup> - مسند احمد ج ۴/۲۸۱، سنن ابن ماجه، باب فضل علی (ع) و تاریخ ابن کثیر ج ۴/۲۱۲.

<sup>۵</sup> - بصری شهرکی بود در نزدیکی دمشق و دیگری در نزدیکی بغداد. البته این تشبیه پیغمبر برای این بود که اطرافیان و وسعت آن را در نظر آورند و نه چیز دیگر.

<sup>۶</sup> - همان، ص ۱۶۲ - ۱۶۳ و ۱۶۵، که برخی عبارات آن از روایات حاکم در ج ۳ ص ۱۰۹ - ۱۱۰، و ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۰۹، ۲۱۳ می باشد. و نیز مراجعه کنید: شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۹۲ - ۱۹۳، و معجم البلدان، ماده: جحفه، مسند احمد، ج ۴ ص ۲۸۱ و ۳۷۲، و سنن ابن ماجه، باب فضل علی، که با عبارات مختلف آن را روایت کرده اند.

<sup>۷</sup> - مسند احمد، ج ۱ ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ج ۴ ص ۲۸۱ و ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۰۹ و ۲۱۲، و شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۹۰، با عبارات مختلف.

<sup>۸</sup> - مسند احمد ج ۴/۲۸۱ و ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲، و تاریخ ابن کثیر ج ۹/۲۰۹ و ۲۱۲.

<sup>۹</sup> - در روایت حاکم حسکلانی در ج ۱/۱۹۰ «فرغ دیدیه حتی یری بیاض ابطیه» و در صفحه ۱۹۳ آن «حتی بان بیاض ابطیهما» آمده است.

«ای مردم! خدا مولای من است و من مولای شمایم.<sup>۱</sup> پس، هر که من مولای اویم، این علی نیز مولای اوست. <sup>۲</sup>خداوندا! دوستدارش را دوست بدار، و دشمنش را دشمن شمار.<sup>۳</sup> یاورش را یاور و واگذارنده‌اش را وابگذار. محبش را محبوب و مبغضش را مبغوض دار.»<sup>۴</sup>

سپس فرمود: «خدایا گواه باش!»<sup>۵</sup>

#### ۴-۱- آیه اکمال دین

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا؛<sup>۱</sup> امروز دین شما را کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را دین شما پسندیدم.

از ابو سعید خدری درباره این آیه چنین نقل شده است:

پیامبر علی را به ولایت علی فرا خواند و دست‌ها را به دعا برداشت و هنوز از هم جدا نشده بودند که این آیه نازل گردید: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا»<sup>۲</sup> یعنی: «امروز دین شما را کامل ساختم و نعمتم را بر شما تمام کردم و خشنود شدم که اسلام دین شما باشد». و رسول خدا(ص) فرمود: «اللّه اکبر که دین کامل و نعمت تمام و رسالت من و ولایت علی پروردگار را خشنود ساخت»<sup>۳</sup>

و در تاریخ یعقوبی، باب: «نزول قرآن در مدینه» گوید: «آخرین آیه‌ای که بر رسول خدا(ص) نازل گردید، آیه: «الیوم اکملت لکم...» بود. و این روایتی صحیح و ثابت است. و نزول آن در روز نصّ بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - صلوات اللّه علیه - در «غدیر خم» بود»<sup>۴</sup>.

و در مسند احمد و تاریخ ابن کثیر گویند: «پس از آن «عمر بن خطاب» به دیدار او رفت و گفت: «بخ بخ لک یا ابن ابی طالب» یعنی خوشا به حالت ای پسر ابوطالب»<sup>۵</sup>

و در روایتی دیگر است که گفت: گوارایت باد ای پسر ابوطالب که صبح و شام کردی در حالی که سرور همه مومنان شده ای<sup>۶</sup>

۱- شواهد التنزیل ج ۱/۱۹۱ و در تاریخ ابن کثیر ج ۲۰۹/۵ «انا مولی کل مومن» آمده است.

۲- این مطلب در تمام مصادر که تا کنون در این مورد نام برده ام آمده است.

۳- مسند احمد ج ۱/۱۸۱ و ۱۱۹ ج ۴/۲۸۱ و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۳۷۳ ج ۵/۳۴۷ و ۳۷۰، مستدرک حاکم ج ۳/۱۰۹، سنن ابن منجه باب فضل علی، حاکم حسکسانی ج ۱/۱۹۰ و ۱۹۱، تاریخ ابن کثیر ج ۵/۲۰۹ و ۲۱۰-۲۱۳ که در ج ۵/۲۰۹ می نویسد: به زید گفتم تو آن را از رسول خدا (ص) شنیدی؟ گفت: در آن بیابان کسی نبود که آن را به چشم ندیده و به گوش نشنیده باشد. آن وقت ابن کثیر می نویسد: عبدالله ذهبی این حدیث را صحیح دانسته است.

۴- همان منابع، و ابن کثیر در ج ۵ ص ۲۰۹ تاریخ خود گوید: راوی گوید: به زید گفتم: تو این را از رسول خدا شنیدی؟ او گفت: هیچکس در آنجا نبود مگر آن صحنه را با چشم خود دید و با گوش خود شنید. سپس ابن کثیر گوید: «شیخ، ما ابو عبدالله دیلمی گوید: این حدیثی صحیح است».

۵- شواهد التنزیل ج ۱/۱۹۰

۶- سوره مائده / ۳ .

۷- همان منابع، با اندکی اختلاف در عبارت و حسکسانی از از ابو سعید خدری ج ۱/۱۵۷-۱۵۸، ح ۲۱۱ و ۲۱۲ و از ابوهریرهدر صفحه ۱۵۸، ح ۲۱۳ و در تاریخ ابن کثیر به طور فشرده همین مطلب آمده است .

۸- تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۴۳ .

۹- مسند احمد، ج ۴ ص ۲۸۱ و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۱۰، که عبارت: «پس از آن» از ابن کثیر است.

### عمامه گذاری امام(ع)

رسول خدا(ص) را عمامه‌ای «سحاب» نام و سیاه فام<sup>۲</sup> بود که در ایام ویژه<sup>۳</sup> مانند «فتح مکه»<sup>۴</sup> بر سر می‌نهاد،<sup>۵</sup> و در این روز آن را بر سر علی نهاد. در کیفیت «عمامه‌گذاری» امام علی(ع) در روز غدیر چنین روایت کرده‌اند:

از «عبدالاعلی بهرانی» گوید: «رسول خدا(ص) در روز عید غدیر خم علی را فراخواند و عمامه بر سرش نهاد و دنباله آن را به پشتش رهااند»<sup>۶</sup>

و از «امام علی(ع)» گوید: «رسول خدا(ص) در روز عید غدیر خم عمامه‌ای سیاه بر سرم نهاد که دنباله آن بر دوشم بود»<sup>۷</sup>

و در مسند طیالسی و سنن بیهقی گوید: «رسول خدا(ص) در روز غدیر خم عمامه‌ای بر سرم نهاد و دنباله آن را به پشتم رهااند و سپس فرمود: «خدای عزوجل در روز بدر و حنین با فرشتگانی که چنین عمامه‌ای داشتند یاریم نمود ...» و فرمود: «این عمامه وجه تمایز میان مسلمانان و مشرکان است...»<sup>۸</sup>

و نیز از «علی(ع)» روایت کنند که فرمود: «رسول خدا(ص) با دست خود عمامه‌اش را پیچید و دو سوی عمامه را از پشت سر و فراروی او رها کرد<sup>۹</sup> و سپس به او فرمود: «برگرد» و او برگشت. سپس فرمود: «رو کن» و او رو کرد، و پیامبر(ص) پس از آن رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «تاجهای فرشتگان اینچنین است»<sup>۱۰</sup>

و از «ابن عباس» گوید: «هنگامی که رسول خدا(ص) عمامه خویش، سحاب را به علی بخشید به او فرمود: «ای علی! این عمامه‌ها تاج‌های عرب است...»<sup>۱۱</sup> و از «عبداللّه بن بشر» گوید: «رسول خدا(ص) در غدیر خم علی را فراخواند و عمامه‌اش بخشید و بخشی از آن را میان دو کتف او رها کرد و

<sup>۱</sup> - شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۵۷ و ۱۵۸، مسند احمد ابن حنبل ج ۴/ ۲۸۱، سنن ابن ماجه باب فضل علی، الریاض النضره ج ۱۶۹/۲، تاریخ ابن کثیر ج ۲۱۰/۵.

<sup>۲</sup> - ذکر سیاه رنگ بودن عمامه ای که آن را چون تاج بر سر امام نهاده است، در روایت عبدالله بن بشیر و شخص امام آمده است.

<sup>۳</sup> - به این مطلب در کتابهای حدیث اشاره شده است.

<sup>۴</sup> - صحیح مسلم کتاب الحج، ج ۴۵۱-۴۵۲، سنن ابو داود ج ۴/۵۴، باب العمام، شرح الواهب ج ۱۰/۵، به نقل از معرفه الصحابه ابونعیم.

<sup>۵</sup> - زاد المعاد

<sup>۶</sup> - الریاض النضره ج ۲/۲۸۹ فی ذکر تعمیمه اياه (ص) بیده، اسد الغایه ج ۳/۱۱۴.

<sup>۷</sup> - اصابه، ج ۲ ص ۲۷۴، در شرح حال عبداللّه بن بشر.

<sup>۸</sup> - کنز العمال، ج ۲۰ ص ۴۵. مسند طیالسی، ج ۱ ص ۲۳، و سنن بیهقی، ج ۱۰ ص ۱۴.

<sup>۹</sup> - اصابه ج ۲/۲۷۴ در ذکر شرح حال عبدالله بن بشیر.

<sup>۱۰</sup> - همان، به نقل از شیخین باذان.

<sup>۱۱</sup> - همان، به نقل از دیلمی.

فرمود: «پروردگار من در «جنگ حنین» با فرشتگانی که چنین عمامه‌هایی داشتند یاریم فرمود، و این وجه تمایز میان مسلمانان و مشرکان است»<sup>۱</sup>

مناشده و سوگند دادن

امام علی(ع) مردم را در صحن مسجد کوفه گرد آورد و به آنها فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم: هر مسلمانی که از رسول خدا(ص) شنید که در روز «غدیر خم» چه فرمود، از جای برخیزد، و هیچکس جز کسی که آن را شاهد بوده برنخیزد» که در این هنگام، سی نفر از مردم برخاستند - و در روایتی گوید: بسیاری از مردم برخاستند».<sup>۲</sup>

و عبدالرحمن گوید: «دوازده نفر از اهل بدر برخاستند - به گونه‌ای که گویی اکنون یکی از آنها را مشاهده می‌کنم - و گواهی دادند که رسول خدا(ص) دست او را گرفت و به مردم فرمود: «آیا نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان از خود آنها برتر و سزاورترم؟» گفتند: «آری یا رسول الله!» فرمود: «هر کس من مولای او هستم، این (علی) نیز مولای اوست. خدایا دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار، یاورش را یآوری کن و واگذارنده‌اش را خوار گردان.»

عبدالرحمن گوید: «همه برخاستند جز سه نفر که امام(ع) آنها را نفرین کرد و به نفرین او دچار شدند»<sup>۳</sup>

و ابوظیفیل گوید: «بیرون رفتم و در حالی که مردد بودم «زیدبن ارقم» را دیدم و به او گفتم: «شنیدم که علی چنین و چنان می‌گفت» زید گفت: «چه چیزش را انکار می‌کنی؟ من خود شنیدم که رسول خدا(ص) آن را به او گفت»<sup>۴</sup>

و در روایتی دیگر گوید: «گروهی در رحبه نزد علی آمدند و گفتند: «سلام بر تو ای مولای ما» امام(ع) فرمود: «من چگونه مولای شمایم حال آن که شما گروهی از عرب هستید؟» گفتند: «شنیدیم که رسول خدا(ص) در روز غدیر خم می‌فرمود: «هر کس من مولای اویم، این (علی) نیز مولای اوست» راوی گوید: هنگامی که رفتند دنبالشان کردم و پرسیدم: «اینها کیستند؟» گفتند: «گروهی از انصار که «ابویوب» نیز جزء آنان بود.»

و در روایت دیگری است که امام(ع) به آنها فرمود: «شما کیستید؟» گفتند: «دوستداران تو یا امیرالمؤمنین!»<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - روایت ابن طاووس در «أمان الأخطار» اینچنین است؛ ولی در شرح حال عبدالله بن بشر در «اصابه»، ج ۲ ص ۲۷۴ شماره ۴۵۶۶، عبارت «روز غدیر» وجود ندارد.

<sup>۲</sup> - مسند احمد، ج ۴ ص ۳۷۰، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

<sup>۳</sup> - مسند احمد، ج ۱ ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ج ۴ ص ۳۷۰. مجمع الزوائد، ج ۵ ص ۱۰۵، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۱۰ - ۲۱۲.

<sup>۴</sup> - همان.

<sup>۵</sup> - همان.

## ۵-۱-آیه اولی الامر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ ای مؤمنان، از خدا و پیامبر خدا و اولوالامر خویش پیروی کنید.

برای درک و فهم معنای «امر» و «اولوالامر» و اینکه این دو واژه «مصطلح شرعی» هستند یا خیر، موارد کاربرد آنها را در لغت عرب، عرف مسلمانان و نصوص کتاب و سنت مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف - در لغت عرب در سیره ابن هشام، تاریخ طبری و دیگر کتب آمده است که: «رسول خدا(ص) در موسم حج به نزد قبایل عرب می‌رفت و آنها را به اسلام دعوت می‌نمود و به آنان خبر می‌داد که او پیامبر و فرستاده خداوند است و از آنها می‌خواست که تصدیقش نمایند و حمایتش کنند تا پیام الهی را که بدان مبعوث شده بیان دارد.» راوی گوید: «آن حضرت یکبار نزد قبیله «بنی عامربن صعصعه» رفت و خود را به آنان معرفی نمود و آنان را به سوی خدای عزوجل فراخواند. مردی از آنها به نام «بیهربن فراس» گفت: «به خدا سوگند اگر این جوان را از قریش بستانم، همه عرب را با او می‌خورم!» سپس به پیامبر گفت: «بگو بدانم اگر در این کار پیرویت کنیم و خداوند تو را بر مخالفانت پیروز گرداند، آیا این «امر» بعد از تو از آن ما خواهد شد؟» پیامبر(ص) فرمود: «این «امر» از آن خداست و آنجا که خود بخواهد قرارش می‌دهد» و او در پاسخ گفت: «ما گلوگاههای خود را به حمایت از تو آماج [تیر و تیغ] عرب قرار دهیم که اگر خداوند پیروزت نمود، این «امر» از آن غیر ما باشد؟ ما را به «امر» و کار تو هرگز نیاز نیست!»<sup>۱</sup>

این مرد عرب می‌فهمید که «امر رسول الله(ص)» و کار او سیادت و حکومت بر عرب است. و لذا بر آن بود که با پیامبر(ص) پیمانی منعقد نماید که حکومت و رهبری پس از رسول خدا(ص) از آن قبیله‌اش باشد. ولی پیامبر(ص) با همه نیازی که در آن روز به چنین یاورانی داشت، از پذیرش این پیشنهاد امتناع فرمود. زیرا، این «امر» به او واگذار نشده بود و تنها در اختیار خدا بود و هر کجا که خدا می‌خواست قرارش می‌داد.

همچنین است حال «هوذه بن علی حنفی» که او نیز هنگامی که رسول خدا(ص) به اسلامش فراخواند، از پیامبر(ص) چنین درخواستی داشت. فشرده داستان او در طبقات ابن سعد چنین است: «رسول خدا(ص) به «هوذه بن علی» نامه‌ای نوشت و به اسلامش فراخواند. او در پاسخ پیامبر(ص) نوشت: «آنچه بدان فرامی‌خوانی بسی جمیل و نیکوست و من شاعر و سخنگوی قوم خود هستم و

<sup>۱</sup> -سیره ابن هشام، ج ۲/۳۱-۳۴. تاریخ طبری، چاپارویا، ج ۱ ص ۱۲۰۵-۱۲۰۶.

عرب جایگاه مرا پاس می‌دارد. بخشی از این «امر» را برای من قرار بده تا پیرویت نمایم.» و پیامبر (ص) فرمود: «اگر [فرماندهی بر] پاره زمین متروکه‌ای را [هم] از من خواسته بود نمی‌پذیرفتم».<sup>۱</sup> درخواست و پیشنهاد هوده آن است که پیامبر (ص) بخشی از این «امر» یعنی حکومت را به او بدهد: فرمانداری اندکی از یک سرزمین یا یک قبیله و امثال آن را، و پیامبر (ص) پاسخ می‌دهد که: «او را بر پاره زمین متروکه‌ای هم فرماندهی نخواهد داد» و این سخن رسول خدا (ص) همانند سخن طنز آلود مردم کوفه و بصره است که چون فرماندار شهر هر یک از آنها را موظف کرده بود تا مقداری سنگریزه برای فرش کردن مسجد جامع بیاورند و یکی از خودشان را امیرشان قرار داده بود و او در پذیرش سنگریزه‌ها از آنها سختگیری می‌نمود، به او گفتند: «یا جَنِّدًا الامارَةُ - و لو علی الحجارة» یعنی: «به به ز فرماندهی - اگر چه بر سنگ‌ها!» خواسته هوده از رسول خدا (ص) نیز اینچنین بود. او از پیامبر (ص) «امامت» و پیشوائی می‌خواست، اگر چه بر سنگریزه‌ها باشد. و پیامبر (ص) پاسخ داد که: «نه، اگر چه بر سنگریزه‌ها!».

ب - در عرف مسلمانان:

بیشترین کاربرد واژه «امر» در عرف مسلمانان، در روز «سقیفه» و پس از آن بود که «سعد بن عباد» به انصار گفت: «زمام این «امر» را بدون دخالت دیگر مردم به دست خود بگیرید!» و انصار در پاسخ گفتند: «ما تو را به این «امر» می‌گماریم» و سپس به بررسی موضوع پرداختند و گفتند: «اگر مهاجران قریشی نپذیرفتند و گفتند: ... ما خویشاوندان و نزدیکان او هستیم و شما بر چه اساسی پس از او [= پیامبر] در این «امر» با ما ستیز می‌کنید؟...».

و ابوبکر در استدلال آن روز خود به آنها گفت: «این «امر» جز برای این تیره از قریش هرگز به رسمیت شناخته

و نیز گفت: «آنها پس از او [= پیامبر] سزاوارترین مردم به این «امر» هستند و هیچکس جز ظالم درباره آن با آنها ستیز نمی‌کند».

و عمر نیز، در همان روز گفت: «چه کسی درباره حکومت محمد با ما که اهل و عشیره‌اش هستیم، ستیز می‌کند؟»

و «حباب بن منذر» در پاسخ گفت: «به سخن او و همراهانش گوش دهید که بهره شما از این «امر» را می‌برند... که به خدا سوگند شما به این «امر» سزاوارترید...».

و «بشیر بن سعد» در چنین هنگامه‌ای به یاری قریش برخاست و گفت: «خدا هرگز نبیند که در این «امر» با آنها (= قریش) به ستیز برخیزم».<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> -طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج ۱ قسمت دوم ص ۱۸.

ج - در نصوص اسلامی: واژه «امر» در حدیث رسول خدا(ص) به وفور آمده است و ما به زودی در بحث‌های آینده - انشاء الله - آن را بررسی می‌کنیم و اکنون تنها به ثبت و ضبط سخن رسول خدا(ص) در پاسخ آن مرد عامری می‌پردازیم که فرمود: «این «امر» از آن خداست و آنجا که خود بخواهد قرارش می‌دهد». و نیز در کتاب خدای متعال آمده است: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...»<sup>۲</sup>

«ای مؤمنان! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا را و «اولی الامر» خودتان را...» در همه این موارد یعنی: در لغت عرب، در عرف مسلمانان و در نصوص اسلامی، کتاب و سنت، مراد و مقصود از کلمه، «امر» تنها امامت و حکومت بر مسلمانان است. بنابراین، واژه «امر» در شریعت اسلام به همان معنایی است که در زبان عرب و عرف مسلمانان به کار رفته است. و اکنون اگر «اولی الامر» را مصطلح شرعی و نامگذاری اسلامی بدانیم و مراد از آن را «امام» پس از پیامبر(ص) بدانیم، بلامانع است و اختلافی در آن نیست. ولی «مصدق اولی الامر» بین دو مکتب مورد اختلاف است. زیرا: مکتب اهل البیت(ع) می‌گوید: «چون مقصود از «اولی الامر» امان هستند، بناچار باید منصوب خدا بوده و از گناهی - که شرح آن در باب خود بیاید - معصوم باشند.»

و مکتب خلفا می‌گوید: «هر کس که مسلمانان با او به حکومت بیعت کنند، او «اولی الامر» است. و بنا بر آن، اطاعت هر کس را که با او بیعت نمایند واجب می‌دانند و بر همین اساس خلیفه «یزید بن معاویه» را اطاعت کردند و اهل بیت رسول الله(ص) را در کربلا کشتند و اسیر کردند و مدینه پیامبر(ص) را سه روز بر سپاه خلافت مباح نمودند و کعبه را با منجنیق - به گونه‌ای که بیانش در جای خود بیاید - گلوله باران ساختند.

اهتمام رسول خدا(ص) به موضوع تعیین «اولی الامر» پس از خود پیش از آنکه نصوص رسیده از رسول خدا(ص) درباره تعیین «اولی الامر» پس از خود را بررسی نمائیم، بخشی از اهتمام رسول خدا(ص) به این موضوع را مورد بحث قرار می‌دهیم: امر «امامت» پس از پیامبر(ص) از امور مهمی بود که هرگز از یاد و خاطر رسول خدا(ص) و اطرافیان آن حضرت محو و مستور نماند. بلکه از ابتدا در اندیشه آن بودند. چنانکه دیدیم «بیحیره عامری» اسلام خود و قبیله‌اش را مشروط به آن کرد که بخشی از «امر» و حکومت بعد از پیامبر از

<sup>۱</sup> - همه این بحث‌ها و استدلالها در داستان سقیفه تاریخ طبری، چاپ اروپا ج ۱ ص ۱۸۳۷-۱۸۵۱ آمده است.  
<sup>۲</sup> - نساء/۵۹.

آن او باشد. و «هوذه حنفی» از رسول خدا(ص) می‌خواست تا بخشی از «امر» و حکومت را بدو ببخشد.

همانگونه که شخص پیامبر(ص) نیز، از اولین روز دعوت به اسلام و اولین روز بیعت برای تشکیل جامعه اسلامی، در اندیشه موضوع رهبری پس از خود بود.

اما تدبیر و اندیشه آن حضرت در اولین روز بیعت برای تشکیل مجتمع اسلامی را، بخاری و مسلم در صحیح، نسائی و ابن ماجه در سنن، مالک در موطأ، احمد در مسند، و دیگران در دیگر کتب از «عباده بن صامت» روایت کرده‌اند که گفت: «با رسول خدا(ص) بیعت کردیم که بشنویم و اطاعت کنیم: در [سختی و آسانی] خشنودی و ناخشنودی، و اینکه در «این امر» با اهل او منازعه و ستیز ننماییم...»<sup>۱</sup>

و این عباده یکی از دوازده نفر «نقبا» و مهتران انصار در هنگام «بیعت عقبه کبری»<sup>۲</sup> بود؛ آنگاه که پیامبر(ص) به گروه هفتاد و چند نفری انصار که با او بیعت کردند فرمود: «دوازده نفر نقیب و رئیس قوم و قبیله را به من معرفی نمائید» و آنها دوازده نفر نقیب را برگزیدند و رسول خدا(ص) به نقبا فرمود: «شما کفیل و ضامن قوم خود و وابسته‌های آنان باشید، همانند کفالت حواریون برای عیسی بن مریم(ع)...»<sup>۳</sup>

آری، عباده بن صامت که یکی از نقبای دوازده‌گانه بود، یکی از شروط بندهای بیعت را چنین روایت می‌کند که: «در «این امر» با اهل او منازعه و ستیز ننمایند».

و مراد رسول خدا(ص) از «این امر» که در این حدیث صحیح آمده و به موضوع بیعت گرفتن از هفتاد و دو مرد و دو زن اشاره دارد و اینکه: «در این امر با اهل او منازعه ننمایند»، مراد او همان «امر»ی است که در سقیفه بنی ساعده برسر آن منازعه و ستیز کردند. و اهل «این امر» نیز کسانی‌اند که خداوند متعال آنان را در این آیه ذکر فرموده است: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»<sup>۴</sup> «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید این رسول را و [اطاعت کنید] اولی الامر خودتان را».

رسول خدا(ص) اگرچه در اینجا - یعنی در بیعت عقبه - «اولی الامر» پس از خود را به خاطر حکمت و مصلحت مشخص نفرمود، چون «ولی امر» پس از او، از قبیله انصار نبوده و شاید برخی از بیعت

۱ - صحیح بخاری، کتاب الاحکام، ج ۴ ص ۱۶۳. عبارت: العسر و اليسر: سختی و آسانی در صحیح مسلم کتاب الاماره حدیث ۴۱ و ۴۲، است. سنن نسائی کتاب البیعه، باب البیعه. سنن ابن ماجه، کتاب الجهاد، حدیث ۲۸۶۶. موطأ مالک، کتاب الجهاد باب الترغیب فی الجهاد، حدیث ۵. مسند احمد، ج ۵ ص ۳۱۴ و ۳۱۶ و ۳۱۹ و ۳۲۱ و ج ۴ ص ۴۱۱. سیر اعلام النبلاء، شرح حال عباده، ج ۲ ص ۳ و تهذیب ابن عساکر، ج ۷ ص ۲۰۷-۲۱۹.

۲ - مراجعه کنید: شرح حال عباده در استیعاب، ج ۲ ص ۴۱۲ و اسدالغابه، ج ۳ ص ۱۰۶-۱۰۷.

۳ - تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۲۲۱.

۴ - نساء / ۵۹. تفسیر این آیه و احادیث رسیده از رسول خداص در باره آن در بحثهای بعد می‌آید - ان شاء الله.



کنندگان در آن روز تحمل آن را نداشتند، ولی از آنها بیعت گرفت که هرگاه تعیین و مشخص‌اش فرمود، با او منازعه و ستیز ننمایند.

اولوالامر علی و امامان بعد

از او روایات متواتر و متظافر گذشته اثبات کرد که علی(ع) پس از رسول‌خدا(ص) مولا و ولیّ امر مؤمنان است. روایات آینده مراد و مصداق «اولی الامر» را که در این آیه آمده روشن می‌سازد. خداوند متعال (نساء / ۵۹) می‌فرماید:

«اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم»

«اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا را و اولی الامر خود را»

در شواهد التنزیل از علی(ع) روایت کند که او از رسول‌خدا(ص) پرسید: «یا نبیّ الله! کیانند؟» فرمود: «تو نخستین آنهایی».

و از مجاهد روایت کند که گفت: «اولی الامر شما علی بن ابی طالب است که خداوند در حیات محمد(ص) برای پس از او ولایتش بخشید، و آن زمانی بود که آن حضرت او را در مدینه بر جای خود نهاد و خداوند بندگان خود را فرمان داد تا اطاعتش کنند و مخالفتش ننمایند».

و از ابوبصیر روایت کند که گفت از امام باقر(ع) درباره این آیه: «اطيعوا الله... و اولی الامر منکم» پرسیدم، فرمود: «درباره علی بن ابی طالب نازل شده است». گوید گفتم: «مردم می‌گویند: «چه مانع شده که خداوند نام علی و اهل بیت او را در کتاب خود نیاورده است؟» ابوجعفر(ع) فرمود: «به آنها بگو: «خداوند نماز را هم (در قرآن) بر پیامبرش نازل فرمود، ولی سه رکعت و چهار رکعتش را نام نبرد تا رسول‌خدا(ص) آن را تفسیر و بیان نماید؛ و حج را نازل فرمود و حکم هفت دور طواف را نازل نفرمود تا رسول‌خدا(ص) آن را برای آنها تفسیر نماید؛ و آیه: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» را درباره «علی و حسن و حسین» نازل نمود و رسول‌خدا(ص) فرمود: «شما را به رعایت کتاب خدا و اهل بیت سفارش می‌کنم که من از خدا خواسته‌ام که میان آنها جدایی نیندازد تا بر سر آن حوض نزد من آیند، و خداوند این خواسته‌ام را به من عطا فرموده است»<sup>۱</sup>

سلیم بن قیس هلالی از امیر مؤمنان علیه‌السلام چنین نقل می‌کند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: شریکان من کسانی‌اند که خداوند آنان را با خود و من قرین آورده و درباره آنان فرموده است: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ... و اگر ترسیدید که درباره چیزی به نزاع افتید، حکم آن را به خدا و رسول خدا و اولوالامر باز گردانید. از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدم: یا نبیّ الله، اولوالامر کیانند؟ فرمود: تو نخستین آنانی.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> -مراجعه کنید: شواهد التنزیل ج ۱ ص ۱۴۸-۱۵۰.

## ۶-۱- آیه ولایت

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ ۱ ولی شما تنها خدا است و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ آنانی که نماز اقامه می‌کنند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

در احادیث پیشین با صراحت آمده بود که «امام علی(ع)» پس از رسول خدا(ص) «ولی مؤمنان» است، و این همان است که آیه کریمه زیر بدان ناطق است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» یعنی: «جز این نیست که «ولی شما» تنها خداست و پیامبر خدا و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ آنانی که نماز را برپا می‌دارند و «در حال رکوع» زکات می‌دهند». این معنی را روایات زیر تایید می‌کنند:

در تفسیر طبری، اسباب النزول واحدی، شواهد التنزیل حاکم حسکانی، انساب الاشراف بلاذری و جز آنها، از ابن عباس و انس بن مالک و امام علی(ع) و دیگران روایاتی است که فشرده آنها چنین است:

«فقیری از فقرای مسلمان وارد مسجد رسول الله(ص) شد و درخواست کمک کرد. سخن او جان علی(ع) را که در حال رکوع بود به درد آورد. او دست راست خود را به پشت سر برد و به آن فقیر اشاره کرد تا انگشتر عقیق یمانی سرخ فامش را که در نماز به دست می‌کرد، از دستش بیرون آورد. فقیر چنان کرد و دعایش نمود و برفت و هنوز کسی از مسجد بیرون نرفته بود که جبرئیل با این آیه نازل گردید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» و حسّان بن ثابت درباره آن اشعاری سرود که بخشی از آن چنین است:

أبا حسن تفدیک نفسی و مهجتی

و کلّ بطیء فی الهدی و مسارع

فانت الذی اعطیت اذ انت راکع

فدتک نفوس القوم یا خیر راکع

فانزل فیک الله خیر ولایه

فأثبتها فی محکّمات الشرایع

«اباحسن! جسم و جانم فدای جانت باد،

و جسم و جان هر کندرو و تندرویی به فدایت باد!

تو آن کسی هستی که در حال رکوع بخشیدی؛

جان این قوم به فدایت باد ای بهترین رکوع کننده

که خداوند بهترین ولایت را درباره‌ات نازل کرد،  
و آن را در محکمت شرایع ثبت و ضبط فرمود!<sup>۱</sup>  
اشکالی بر دلالت این آیه

برخی از دانشمندان مکتب خلفا بر مفاد روایات پیشین اشکال کرده و گفته‌اند که الفاظ آیه: «الَّذِينَ آمَنُوا - الَّذِينَ يَتَّقُونَ - وَ هُمْ رَاكِعُونَ» به صیغه جمع است و اراده واحد، که امام علی(ع) باشد، از صیغه جمع جایز نباشد! مؤلف گوید: این توهمی بیش نیست؛ چون آنچه که جایز نیست استعمال مفرد و اراده جمع است، اما عکس آن در محاورات و گفتگوها جایز و فراوان است و نظیر آن در موارد متعددی از قرآن کریم آمده است، مانند تعبیرهای سوره منافقین که می‌فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا لَوْ لَمْ يَلِدْكَ اللَّهُ وَ لَوْ لَمْ يُولَدْكَ اللَّهُ لَكُنَّا اللَّهُ يَوْمَئِذٍ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ أَكْثَرُ النَّاسِ كَذِبًا لَا يَتْلُونَ آيَاتَ اللَّهِ حَقًّا وَ لَكُنَّا اللَّهُ يَوْمَئِذٍ... وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا... لَوْ وَرَأْسَهُمْ وَ رَأْيَهُمْ يَصْطَوْنَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ... هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تَنْفِقُوا... يَنْفِقُوا... وَ لَكِنِ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ. يَقُولُونَ لِنُرْجِعَنَّ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا... وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنِ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»

طبری در تفسیر این سوره گوید: «مراد از این آیات، همگی، «عبداللّه بن اُبی سلول» است... و خداوند این سوره را از ابتدا تا انتها، درباره او نازل فرموده است، و بدین گونه که ما گفتیم، اهل تأویل نیز گفته‌اند و اخبار و روایات هم آن را تأیید می‌کنند»<sup>۲</sup>  
و سیوطی در تفسیر همین آیات از «ابن عباس» روایت کند که گفت:  
«هر چه را که خداوند - در این سوره - درباره منافقان نازل کرده، تنها «عبداللّه بن اُبی» را اراده فرموده است»<sup>۳</sup>

و فشرده داستان آن بنا بر نقل سیره نویسان و مفسران چنین است:  
«جهجاه غفاری خادم عمر بن خطاب پس از غزوه بنی‌المصطلق با سنان جهنی حلیف خزرجیان بر سر چاه درگیر شدند و به زد و خورد پرداختند و «سنان» فریاد: «یا معشر الانصار» برداشت و «جهجاه» فریاد: «یا معشر المهاجرین»

<sup>۱</sup> - تفسیر طبری، ج ۶ ص ۱۸۶، اسباب النزول، ص ۱۳۳ - ۱۳۴، شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۶۱ - ۱۶۹، انساب الاشراف، ج ۱ ص ۲۲۵ حدیث ۱۵۱، غرائب القرآن نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج ۶ ص ۱۶۷ - ۱۶۸، در المنثور، ج ۲ ص ۲۹۳ - ۲۹۴ که در باب: «النقول فی اسباب النزول» ص ۹۰ - ۹۱ نیز پس از ذکر روایات گوید: «اینها شواهدی است که برخی برخی دیگر را تأیید می‌کند، و تاریخ ابن‌کثیر، ج ۷ ص ۳۵۷.

<sup>۲</sup> - تفسیر طبری، ج ۲۸ ص ۲۷۰.

<sup>۳</sup> - تفسیر سیوطی، ج ۶ ص ۲۲۳.

و «عبداللّه بن اُبی» در جمع همراهانش از جمله «زیدبن ارقم» به خشم آمد و گفت: «آیا به راستی چنین کردند؟ اکنون در سرزمین ما بر ما مباحات و زیاده‌خواهی می‌کنند! به خدا سوگند مثال ما و این خانه بر دوشان قریش مثال همان کسی است که گفت: «سگت را فربه کن تا تو را بخورد!» آگاه باشید! به خدا سوگند اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می‌کنند!» سپس روی به حاضران قوم خود کرد و گفت: «این چیزی است که خود با خود کردید! آنها را در سرزمیتان جای دادید و امواتان را با آنها تقسیم نمودید. به خدا سوگند اگر آنچه داشتید از آنها دریغ می‌کردید، از سرزمین شما می‌رفتند!» زیدبن ارقم این سخنان را شنید و آنها را مستقیماً به رسول خدا (ص) - که عمر نیز نزد او بود - گزارش کرد و عمر گفت: «یا رسول الله! بگذار تا من گردنش را بزنم» پیامبر فرمود: «آنگاه صداهای بسیاری در یثرب به نفع او برخیزد!» عمر گفت: «یا رسول الله! اگر خوش نداری که مردی از مهاجران او را بکشد، دستور دهید سعدبن معاذ و محمدبن مسلمه او را بکشند!» پیامبر فرمود: «من خوش ندارم که مردم بگویند محمد اصحابش را می‌کشد».

پس از آن «عبداللّه بن اُبی» نزد رسول خدا رفت و سوگند خورد که چنین چیزی نبوده، و انصار «زید» را به خاطر گفتارش سرزنش کردند و به عبداللّه گفتند: «کاش از رسول خدا (ص) می‌خواستی تا برایت استغفار کند» که او سر خود را گردانید و گفت: «دستورم دادید ایمان بیاور، ایمان آوردم. دستورم دادید زکات مالم را پردازم، پرداختم. دیگر چیزی برایم نمانده جز آنکه به محمد سجده کنم!» که این سوره درباره او نازل شد و این آیه او را مورد نظر دارد که فرموده: «هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینقضوا...» یعنی: «آنها کسانی هستند که می‌گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند...».

و نیز این آیه که می‌فرماید: «و اذا قیل لهم تعالوا یتستغفر لکم رسول الله لوّوا رؤسهم...» یعنی: «و چون به آنها گفته شود: بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند سرهای خود را می‌گردانند...»<sup>۱</sup> خداوند در این سوره از «عبداللّه بن اُبی» که یک نفر بود با لفظ: «الذین، یقولون، هم، تعالوا» و امثال آن یاد کرده است، یعنی: گوینده و کننده واحد را با لفظ جمع آورده است. همان گونه که همه مفسران بر آن اتفاق نظر دارند و روایات بر محور آن می‌چرخند، و ما آن را برای نمونه یادآور شدیم و گرنه همانند آن در قرآن کریم فراوان است، مانند آیه ۶۱ سوره توبه که می‌فرماید: «و منهم الذین یؤذون النّبی و یقولون هو اذن...»: «و برخی از آنها پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند: «او گوش و خوش باور است...»

<sup>۱</sup> - تفسیر طبری، ج ۲۸ ص ۷۱ به بعد، و تفسیر سیوطی، ج ۶ ص ۲۲۶ به بعد، که ما روایات آنها و روایات دیگر تفاسیر و کتابهای سیره را فشرده آوردیم.

و آیه ۱۷۳ آل عمران که می‌فرماید: «الذین قال لهم الناس انّ الناس قد جمعوا لكم...»: «کسانی هستند که مردم به آنها گفتند: «مردم بر علیه شما جمع شده‌اند...»

و آیه ۱۵۴ این سوره که می‌فرماید: «يقولون هل لنا من الأمر من شيء...»: «آیا چیزی از پیروزی برای ما خواهد بود؟...»

اینها و امثال اینها که با لفظ جمع آمده و اراده واحد شده، در قرآن کریم بسیار است.

### ۷-۱-آیه هدایت

(وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا)<sup>۱</sup>

خداوند ابراهیم ربا کلماتی امتحان کرد. اوباکمک الهی از امتحان با سرفرازی بیرون آمد. در نتیجه خداوند فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم.

کلماتی که بان، خداوند متعال خلیل (ع) را امتحان فرمود در چه زمینه ای بوده است؟ آیا در آن از کشتن فرزند دلبنش، اسماعیل، سخن رفته بوده؟ و یا جنگ با طاغوت بزرگ زمان، نمرود؟ و یادرمورد رفتن به آتش نمرود، و سوختن با نهایت خشنودی فرمان رسیده است؟ یا همه اینها بوده است؟ از متن آیه دقیقاً روشن نیست؛ هرچه بوده حادثه یا حوادثی بس عظیم بوده که برای ابراهیم خلیل امتحان بزرگ محسوب شده است.

در هر حال آنگاه که این پیامبر بزرگ از پیچ و خم این امتحانات به سلامت گذشت، و مانند همیشه عمرش سربندگی و اخلاص به درگاه ربوبی سایید، به مقام والای امامت نائل شد. مقام امامت، آن هم پس از نیل به نبوت و رتبه اولوالعزمی و خلت (دوستی خداوند) چه مقامی می‌تواند باشد که نیل بدان، ابراهیم (ع) را آن چنان به وجد می‌آورد که آن را برای فرزندانش نیز درخواست می‌کند!

ابراهیم با شنیدن این پیام الهی و رسیدن به این مرتبت عظمی، به اقتضای بشریت از خدای خویش تقاضا می‌کند که این مرتبت در فرزندان می‌هم باقی بماند. او به مناسبت طبیعت بشری، دوستدار فرزندان خویش است و می‌خواهد که آنها هم به این سرفرازی باطنی برسد. لذا عرضه می‌دارد: (وَمِنْ ذُرِّيَّتِي) : (آیا از ذریه من نیز؟) خداوند متعال جواب می‌فرماید: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)<sup>۲</sup>

«امامت عهد خاص من است با بنده ام، و این عهد، به اشخاص ستمکار و ظالم نمی‌رسد».

ظالم کیست؟ در عرف و فرهنگ قرآن، گاهی به کسی که به خودش ظلم می‌کند، ستمکار گفته می‌شود. مثلاً کسی که بت می‌پرستد یا خودکشی می‌نماید، به خود ستم کرده، بنابراین، اسلام بدو

<sup>۱</sup> بقره: ۱۲۴.

<sup>۲</sup> سوره طلاق: ۱. (وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ)

ظالم می گوید. وگاهی به کسی که دیگران را مورد ستم قرارمی دهد و به حقوقشان تجاوز می کند، ستمکار گفته می شود. مانند کسی که مال مردم را می برد یا ازایشان ربا می گیرد و یا به ناموسی تجاوز می کند. بنابر این، بر اساس این استدلال قرآن، امام باید معصوم باشد.

گذشته از این آیه کریمه، در جاهای دیگری از قرآن کریم نیز از امامت سخن رفته و در آنها امام بر اساس جعل و قرارداد الهی معرفی شده است. مانند:

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ)<sup>۱</sup>

ایشان را امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند، و به ایشان مجموعه کارهای خوب، به ویژه برپاداشتن نماز و ادای زکات و ادا می فرمودیم و ایشان برای ما بندگانی مطیع بودند.

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ)<sup>۲</sup>

برخی از ایشان (بنی اسرائیل) را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند؛ آنگاه که صبر و خویشتن داری کردند و در یقین به آیات ما پابرجا بودند.

بررسی شرط انتصابی بودن

در مکتب اهل بیت چنان که دیدیم امامت انتصابی است، و این انتصاب باید از جانب خداوند باشد، و پیامبر فقط وظیفه دارد که آن را تبلیغ کند، نه اینکه صاحب مقام امامت راتعیین و یا زمامداری او را توصیه کند.

همچنان که پیامبر اکرم نماز را تبلیغ می نماید. در این کار فقط فرمانبردار خدا و پیام آور اوست، و حج را تبلیغ می کند و آن هم به دستور خداست و ... در مساله امامت نیز به همین شکل است. او امامت را از جانب خداوند تبلیغ می کند و نصب و تعیین از سوی رب العالمین است. پس آنچه که حضرت رسول اکرم درباره امامت بیان می کند، مانند همان هایی است که درباره نماز و حج و زکات و جهاد می گوید و بیان می کند، و توضیح می دهد.

او درباره نماز می گوید: نماز را چنین بخوانید، در ابتدا این گونه وضو بگیرید، سوره حمد را در رکعت اول و دوم بخوانید، در رکوع چنین کنید و در سجده چنان.

و می گوید که نماز را چند رکعت بخوانید، و یا مقارنات و مقدمات آن را چگونه بجا آورید.

<sup>۱</sup> سوره انبیا: ۷۳.

<sup>۲</sup> سوره سجده: ۲۴.

همانگونه که در این موارد را پیامبر از سوی خودش نمی گوید و از جانب خداوند بیان می کند و سخن او را تبلیغ می نماید، آنچه که در مورد مساله امامت نیز گفته است از جانب حق تعالی می باشد؛ (و ما ينطق هن الهوى \* ن هو الا وحى يوحى)<sup>۱</sup>

اینک برخی از احادیث و سخنانی را که از آن حضرت در مساله امامت در دست داریم، به دو دسته متمایز تقسیم نموده در دو فصل آینده به طور مختصر بررسی می نمایم.

## فصل دوم: اهتمام رسول خدا (ص) در تعیین امام پس از خود

### ۱-۲- جانشینان رسول خدا (ص) در مدینه به هنگام جنگ ها

در سال دوم هجری:

رسول خدا (ص) در ماه صفر سال دوم هجری اجازه جنگیدن یافت و با مهاجران راه را بر کاروانی از قریش بست و تا «ودان و ابواء»<sup>۲</sup> پیش رفت و در این سال افراد زیر را، به گاه عزیمت به جنگ، جانشین خود در مدینه گردانید:

نخست - در مدت پانزده روز که از مدینه به دور بود «سعدبن عباد خزرجی» را جانشین خود قرار داد.

دوم - در غزوه «بواط»<sup>۳</sup> در ماه ربیع الاول «سعدبن معاذ اوسی» را جانشین خود گردانید.  
سوم - در غزوه ای که برای یافتن «کرزبن جابر فهری» برون شد «زیدبن حارثه» آزاد کرده خود را به جانشینی برگزید و تا «صفوان»<sup>۴</sup> پیش رفت. ولی او را نیافت - کرز احشام مدینه را به غارت برده بود.

چهارم - در غزوه «ذوالعشیره» که برای بستن راه بر کاروانی از قریش، از مدینه خارج گردید، «ابوسلمه مخزومی» را جانشین خود قرار داد. جنگ بدر پس از بازگشت این کاروان از شام اتفاق افتاد.<sup>۵</sup>

پنجم - در غزوه «بدر کبری» که نوزده روز از مدینه غایب بود، «ابن ام مکتوم» نایبنا را جانشین خود قرار داد.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> سوره نجم: ۳ و ۴

<sup>۲</sup> - ابواء قریه ایست در بیست و سه میلی مدینه که قبر «آمنه» مادر رسول خداص در آنجاست. و «ودان» قریه ایست که تا «جُحفه» يك روز راه و تا ابواء شش میل است. (معجم البلدان)

<sup>۳</sup> - بواط از کوههای جهینه در مسیر شام است و فاصله اش تا مدینه حدود نود میل - هر میل چهار هزار ذراع - است.

<sup>۴</sup> - صفوان بیابانی نزدیک بدر است.

<sup>۵</sup> - ذوالعشیره نزدیک ینبع حدود صد میلی مدینه است. و ابوسلمه، عبدالله بن عبد الاسد، پسر عمه رسول خدا بود که ابتدا به حیثه و سپس به مدینه هجرت نمود و در بدر حاضر و در احد شرکت و از اثر آن وفات نمود. شرح حالش در اسد الغابه آمده است.

<sup>۶</sup> - رسول خداص در سوم ماه رمضان از مدینه خارج شد و جنگ در روز جمعه هفدهم آن ماه اتفاق افتاد.

ششم - در غزوه «بنی قینقاع»، «ابا لبابه انصاری» را جانشین خود نمود.<sup>۱</sup>  
 هفتم - در غزوه «سویق» نیز، «ابالبابه» را جانشین خود قرار داد، و برای مقابله با ابوسفیان که با دویست سوار به سوی مدینه می آمدند، بیرون رفت. ابوسفیان نذر کرده بود که تا انتقام کشته های بدر را نگیرد از بوی خوش و نزدیکی با زنان دوری نماید. ولی هنگامی که به «عریض»<sup>۲</sup> رسیدند و خبر حرکت پیامبر (ص) را شنیدند، توبره های آرد را برای سبکباری فرو ریختند و گریختند. و آن غزوه، بدین خاطر «غزوة السویق» نامیده شد.

در سال سوم:

هشتم - در غزوه «قرقره الکدر»، «ابن ام مکتوم» را جانشین خود نمود و در نیمه ماه محرم به سوی دو قبیله «سلیم و غطفان» حرکت کرد و آنها فرار کردند و آن حضرت اموالشان را به غنیمت گرفت و به سلامت بازگشت.<sup>۳</sup>

نهم - در غزوه «فران»، «ابن ام مکتوم» را بر جای خود نهاد و به مدت ده روز از مدینه دور شد و دشمنان متفرق گردیدند و آن حضرت به سلامت بازگشت.<sup>۴</sup>

دهم - در غزوه «ذی امر» در نجد، «عثمان بن عفان» را در مدینه بر جای خود نهاد و به قصد قبیله غطفان حرکت نمود. آنها گریختند و ایشان سالم بازگشتند و جمعاً ده روز از مدینه غایب بودند.  
 یازدهم - در غزوه «احد»، «ابن ام مکتوم» را به مدت یک روز جانشین خود قرارداد و در دامنه کوه احد با مشرکان درگیر شد.

دوازدهم - در غزوه «حمراء الاسد» نیز، «ابن ام مکتوم» را بر جای نهاد و به مقابله ابوسفیان شتافت. زیرا خبر رسیده بود که او قصد یورش به مدینه را دارد. ولی ابوسفیان و همراهانش را نیافتند و سه روز در آنجا توقف کردند و بعد به مدینه بازگشتند.

در سال چهارم:

سیزدهم - در غزوه «بنی النضیر» نیز، «ابن ام مکتوم» را جانشین خود قرار داد و به مدت پانزده روز آنها را محاصره نمود و سپس از آنجا بیرونشان نمود.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - سیره نویسان گویند: یهود به گاه ورود به مدینه در پستیهای آن جای گرفتند و چون هوايش را نپسندیدند، به بلندیها روی آوردند و بنی نضیر در طحان و بنی قریظه در مهرور مسکن گزیدند و در آنجا بودند تا پیامبرص با آنها جنگید و از آن بیرونشان نمود. (معجم البلدان: ماده: «بطحان» و «مهرور».) و ابولبابه، بشیر یا رفاعه بن عبدالمنذر، یکی از «نقباء» در بیعت عقبه بود. شرح حالش در اسدالغابه آمده است.

<sup>۲</sup> - عریض بیابان مدینه است. معجم البلدان

<sup>۳</sup> - قرقره الکدر، ناحیه مرکزی بنی سلیم جنب منطقه حازه عراق به سمت مکه با فاصله هشت روز راه تا مدینه. معجم البلدان

<sup>۴</sup> - فران مرکز بنی سلیم در ناحیه فرع حجاز بوده است. معجم البلدان و لسان العرب

<sup>۵</sup> - منازل یهود بنی نضیر در منطقه غرس قبا و بالاتر آن بود که قبا در دو میلی مدینه قرار دارد. معجم البلدان، ماده: غرس و قبا



چهاردهم - در غزوه «بدر سوم» به مدت شانزده روز «عبدالله بن رواحه انصاری» را جانشین خود ساخت و به مدت هشت روز به انتظار ابوسفیان، که وعده داده بود در سال آینده به بدر می‌آید، در آنجا بماند. ابوسفیان نیز از مکه به غسفان آمد و سپس به مکه بازگشت.<sup>۱</sup>

در سال پنجم:

پانزدهم - در غزوه «ذات الرقاع» به مدت پانزده روز «عثمان بن عفان» را بر جای خود نهاد و در دهم محرم از مدینه بیرون رفت، که اعراب از فرا روی آن حضرت گریختند و به فراز کوهها و ژرفای درهها پناه بردند.<sup>۲</sup>

شانزدهم - در غزوه «دومه الجندل»، «ابن ام مکتوم» را بر جای خود نهاد و به سوی «اکیدربن عبدالملک نصرانی» روان شد و او که به مسافران و کاروانهای تجارتهای مدینه یورش می‌برد با شنیدن خبر بگریخت و بستگانش نیز پراکنده شدند و آن حضرت کسی را در آنجا نیافت و چند روزی بماند و به مدینه بازگشت. و این اولین غزوه ایشان به سمت و سوی روم بود.<sup>۳</sup>

هفدهم - در غزوه «بنی المصطلق» بر آبشخور مریسیع، «زید بن حارثه» آزاد کرده‌اش را به مدت هجده روز بر جای خود نهاد.<sup>۴</sup>

هجدهم - در غزوه «خندق»، «ابن ام مکتوم» را جانشین خود ساخت و در ماه شوال یا ذیقعد از ورای خندق در مدینه با احزاب به جنگ برخاست.

نوزدهم - در غزوه «بنی قریظه»، «ابورهم غفاری» را بر جای خود نهاد و به مدت پانزده روز یا بیشتر آنها را محاصره نمود.<sup>۵</sup>

در سال ششم:

بیستم - در غزوه «بنی لحيان» در نزدیکی عسفان، به مدت چهارده روز «ابن ام مکتوم» را بر جای خود نهاد و به سلامت مراجعه نمود.<sup>۶</sup>

بیست و یکم - در غزوه «ذی قرد» به مدت پنج روز «ابن ام مکتوم» را جانشین خود قرار داد.<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup> - عبدالله بن رواحه انصاری خزرجی در بیعت عقبه نقیب بنی حارث بود. در همه وقایع و نبردهای رسول خداص حضور داشت و یکی از سه فرمانده شهید جنگ مته بود. شرح حالش در استیعاب و اسدالغابه آمده است.

<sup>۲</sup> - ذات الرقاع کوهی است نزدیک نخیل در جوار سعد و شقره با رنگهای گونه‌گون و قسمت‌های سرخ و سیاه و سفید. شرح این غزوه را در التنبیه و الإشراف مسعودی می‌یابید.

<sup>۳</sup> - دومه الجندل قلعه‌ای بنا شده در منطقه جندل با سرزمینی به وسعت پنج فرسخ بود که تا دمشق هفت روز و تا مدینه پانزده روز راه فاصله داشت. مراجعه کنید: معجم البلدان، ماده: دومه و التنبیه و الإشراف، شرح غزوه مذکور.

<sup>۴</sup> - آبشخور مریسیع بر سر راه «فرع» قرار دارد و فرع تا مدینه حدود نود میل است.

<sup>۵</sup> - ابورهم، کلثوم بن حصین: پس از ورود پیامبرص به مدینه اسلام آورد و در احد حضور یافت و تیر بر گلوگاهش اصابت نمود و پیامبر(ص) آب دهان بر آن مالید و شفا یافت. شرح حالش در اسدالغابه آمده است.

<sup>۶</sup> - مراجعه کنید: جمره انساب ابن حزم، چاپ مصر ۱۳۸۲ هـ، ص ۱۹۶ - ۱۹۸، نَسَب بنی لحيان. و عسفان بین مکه و مدینه است که در تعیین محل آن اختلاف دارند معجم البلدان.

<sup>۷</sup> - ذی قرد بر سر راه خیبر به مدینه قرار داشت.

بیست و دوم - در غزوه «حدیبیه» نیز «ابن امّ مکتوم» را بر جای خود نهاد.<sup>۱</sup>  
در سال هفتم:

بیست و سوم - در غزوه «خیبر» که تا مدینه حدود نود میل فاصله بود، «سباع بن عُرفطه» را بر جای خود نهاد و پس از فتح قلعه‌های آن با جنگ و صلح، به سوی «وادی القری» حرکت نمود و بعد از چند روز محاصره، با جنگ آن را گشود و سپس با اهالی «تیماء» مصالحه نمود. تیماء تا شام هشت روز راه بود و وادی القری در سر راه آن به مدینه قرار داشت.<sup>۲</sup>

بیست و چهارم - در «عمره القضاء» نیز «سباع بن عُرفطه» را بر جای خود نهاد.<sup>۳</sup>  
در سال هشتم:

بیست و پنجم - در «فتح مکه»، «ابورهم انصاری» را جانشین خود ساخت.

بیست و ششم - پس از فتح مکه نیز که برای غزوه «حنین» به سوی هوازن رفت، «ابورهم»، همچنان به جای رسول خدا (ص) حاکم مدینه بود.

بیست و هفتم - در غزوه «تبوک» - نود فرسخی مدینه - «علی بن ابی طالب» را جانشین خود قرار داد. و این آخرین «غزوه» آن حضرت بود و مجموع غزوه‌ها

اگر «خیبر و وادی القری» را دو غزوه بدانیم - بیست و هشت، و گرنه بیست و هفت غزوه بوده است.

\* \* \*

ما نام افراد مذکور را - که در غیاب رسول خدا (ص) از مدینه، جانشین آن حضرت بودند - از کتاب «التنبیه و الإشراف» مسعودی استخراج نمودیم، که گاهی در ذکر نام جانشینان رسول خدا بر مدینه با دیگران اختلاف دارد؛ ولی موضوع جانشینی امام علی (ع) در «غزوه تبوک» را، امام حنبله احمد بن حنبل نیز در مسند خود از قول سعد بن ابی وقاص» روایت کرده و گوید:

«رسول خدا (ص) هنگامی که به «غزوه تبوک» می‌رفت، علی (رض) را جانشین خود بر مدینه قرار داد و علی گفت: «یا رسول الله! دوست ندارم شما به سوئی بروی مگر آنکه من با شما باشم» و پیامبر فرمود: «آیا خشنود نیستی که برای من همانند هارون برای موسی باشی، جز آنکه هیچ پیامبری بعد از من نخواهد بود؟»<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - رسول خدا ص در روز دوشنبه اول ذیقعد برای انجام عمره حرکت نمود و مشرکان راه ورودشان به مکه را بستند و آن حضرت در «حدیبیه» نه میلی مکه اقامت گزید تا پیمان «صلح حدیبیه» منعقد گردید و بنابر آن شد که در سال آینده عمره بگزارند.

<sup>۲</sup> - مراجعه کنید: اسدالغابه، شرح حال سباع بن عُرفطه.

<sup>۳</sup> - پیامبر ص ششم ذیقعد حرکت نمود.

<sup>۴</sup> - مسند احمد، ج ۱ ص ۱۷۷.

این مضمون را بخاری نیز در صحیح خود از قول «سعدبن ابی وقاص» روایت کرده و گوید: «رسول خدا(ص) به سوی تبوک رفت و علی را جانشین خود قرار داد. علی گفت: «آیا مرا در بین کودکان و زنان بر جای می‌نهی؟» و پیامبر فرمود: «آیا خشنود نیستی که برای من همانند هارون برای موسی باشی، جز آنکه هیچ پیامبری بعد از من نخواهد بود؟»<sup>۱</sup>

و نیز، مسلم در صحیح خود از قول «سعدبن ابی وقاص» گوید: «رسول خدا(ص) هنگامی که در یکی از غزوه‌ها علی را جانشین خود قرار داد و او گفت: «یا رسول‌الله! مرا با کودکان و زنان بر جای نهادی؟» به او فرمود «آیا خشنود نیستی که برای من همانند هارون برای موسی باشی، جز آنکه نبوتی بعد از من نخواهد بود؟»<sup>۲</sup>

بدینگونه رسول خدا(ص) در هیچ یک از غزوه‌های چند روزه خود از مدینه بیرون نمی‌رفت مگر آنکه فردی را جانشین خود قرار می‌داد تا در زمان غیبتش بدو مراجعه نمایند. آن حضرت حتی یک روز یا بخشی از یک روز را هم بدون تعیین جانشینی که بدو مراجعه کنند، از مدینه دور نشد. چنانکه در غزوه «أُحُد» چنین شد و در حالی که کوه «أُحُد» در دو کیلومتری مدینه بود، آن حضرت برای همان راه نزدیک و مدت کوتاه نیز جانشین خود را تعیین فرمود. بلکه در غزوه «خندق» هم که در مدینه و در ورای خندق مستقر بود، برای مردم مدینه جانشین و مرجع قرار داد.

حال، اگر خُلُق و خوی رسول خدا(ص) چنان است که برای غیبت نیمروزی خود از مدینه و حتی در داخل مدینه - بدان خاطر که در کار جنگ است - امت اسلامی را به حال خود رها نمی‌کند، آیا برای غیبت ابدالدهر و همیشگی خود آنها را به خویشتن وا می‌گذارد و مرجع و رهبر پس از خود را به آنان معرفی نمی‌کند؟ این موضوعی است که در بخش بعد به بحث و بررسی آن می‌پردازیم.

## ۲-۲- وصیت در اتمهای پیشین

این باب را با یادآوری اقدام انبیاء(ع) در تعیین «وصی و ولیّ امر» پس از خود برای اتمهای خویش، آغاز می‌کنیم.

مسعودی سلسله اوصیا و جانشینان انبیا - از آدم تا خاتم(ص) - را متصل و پیوسته بیان داشته و - مثلاً - یادآور شده که:

«وصیّ آدم «هبه‌الله» بود که به زبان عبرانی «شیث» است.

و وصیّ ابراهیم «اسماعیل»،

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب غزوه تبوک، ج ۳ ص ۵۸ .

<sup>۲</sup> - صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضل علی بن ابی‌طالب، حدیث ۳۲. مسند ابوداود، ج ۱ ص ۲۹. حلیه الاولیاء، ج ۷ ص ۱۹۵ و ۱۹۶ . مسند احمد، ج ۱ ص ۱۷۳ و ۱۸۲ و ۳۳۰ و ج ۴ ص ۱۵۳. تاریخ بغداد، ج ۱۱ ص ۴۳۲. خصائص نسائی ص ۸ و ۱۶، و طبقات ابن‌سعد، ج ۳ قسمت اول ص ۱۵ .

و وصیّ یعقوب «یوسف»،

و وصیّ موسی «یوشع بن نون» بن افرائیم بن یوسف، که زوجه موسی (ع) بر ضد او شورش نمود.

و وصیّ عیسی «شمعون»،

و وصیّ خاتم انبیاء محمد (ص)، «علی بن ابی طالب» و یازده تن از فرزندان او - علیهم السلام - بودند.<sup>۱</sup>

و ما در اینجا تنها به یادآوری داستان سه تن از اوصیای مذکور بسنده می‌کنیم:

#### ۱ - داستان «شیث» وصی آدم

یعقوبی درباره وصیت آدم به شیث گوید: «هنگامی که مرگ آدم فرا رسید... «شیث» را وصیّ خود گردانید».

و طبری گوید: «هبه الله یا شیث عبرانی، وصی آدم بود... و وصیت او را نوشت و او در آنچه گذشت وصی پدرش آدم بود».

و مسعودی در داستان وصیت آدم به شیث و وفات او گوید: «و چون آدم وصیت را به شیث رسانید، آن را مکتوم و محفوظ داشت، و وفات آدم فرا رسید...»

و ابن اثیر گوید: «تفسیر شیث: هبه الله است که وصی آدم بود و چون وفات آدم فرا رسید، شیث را وصی خود قرار داد».

و ابن کثیر گوید: «معنای شیث: هبه الله است... و چون وفات آدم فرا رسید فرزندش شیث را وصی خود گردانید».

#### ۲ - داستان «یوشع بن نون» وصی موسی

نخست - یوشع بن نون در تورات:

در ماده «یوشع» قاموس کتاب مقدس به نقل از تورات گوید: «یوشع بن نون با موسی در کوه سینا بود و به عبادت گوساله، در عهد هارون، آلوده نگردید».

نصّ داستان تعیین و معرفی او بوسیله موسی (ع) در باب بیست و هفتم سفر اعداد چنین است:

و موسی به خداوند عرض کرده گفت: \* ملتمس اینکه یهوه خدای ارواح تمامی بشر کسی را بر این جماعت بگمارد \* که پیش روی ایشان بیرون رود و پیش روی ایشان داخل شود و ایشان را بیرون برد و ایشان را درآورد تا جماعت خداوند مثل گوسفندان بی شبان نباشند \* و خداوند به موسی

<sup>۱</sup> - اثبات الوصیة، مسعودی، چاپ نجف ص ۵ - ۷۰. و مسعودی، علی بن الحسین از نوادگان عبدالله بن مسعود صحابی و متوفای ۳۴۶ هـ است. در طبقات الشافعیه، ج ۲ ص ۳۰۷ گوید: گفته شده که او مذهب معتزلی داشته است. کنزی در فوات الوفیات، ج ۲ ص ۴۵، و یاقوت حموی در معجم الأدبیا به این کتاب اشاره کرده و گفته‌اند: کتاب «البیان» در اسما ائمه از آن اوست. و در «المیزان» ابن حجر، ج ۴ ص ۲۲۴ گوید: کتاب «تعیین الخلیفه» از آن اوست. این کتاب را در الذریعه و غیر آن «اثبات الوصیه» نامیده‌اند.

گفت یوشع بن نون را که مردی صاحب روح است گرفته دست خود را بر او بگذار \* و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشته در نظر ایشان به وی وصیت نما \* و از عزت خود بر او بگذار تا تمامی جماعت بنی اسرائیل او را اطاعت نمایند \* و او به حضور العازار کاهن بایستد تا از برای او به حکم آوریم به حضور خداوند سؤال نماید و به فرمان وی او و تمامی بنی اسرائیل با وی و تمامی جماعت بیرون روند و به فرمان وی داخل شوند \* پس موسی به نوعی که خداوند او را امر فرموده بود عمل نموده یوشع را گرفت و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشت \* و دستهای خود را بر او گذاشته او را به طوری که خداوند به واسطه موسی گفته بود وصیت نمود \*<sup>۱</sup>

و داستان قیام و اقدام او به کار بنی اسرائیل و جنگهای وی، در بیست و سه باب «سفر یوشع بن نون» آمده است.

دوم - یوشع بن نون در قرآن کریم:

واژه «یوشع» در قرآن کریم [انعام / ۸۶ و ص / ۴۸] عربی شده و «أَلْيَسَع» آمده است.

سوم - یوشع بن نون در مدارک اسلامی:

یعقوبی گوید: «خدای عز و جل به گاه وفات موسی، فرمانش داد تا «یوشع بن نون» را وارد «قَبه الرِّمَّان» کند و بر او درود فرستد و دستش را بر جسدش بگذارد تا برکتش به او منتقل گردد و وصیتش نماید که پس از وی به کار بنی اسرائیل قیام و اقدام نماید».

۳ - همانندی وصی خاتم انبیا(ص) و وصی موسی(ع)

یوشع بن نون با موسی در «طور سینا» بود و به گوساله پرستی آلوده نگردید و خداوند به موسی فرمان داد تا او را وصی پس از خود گرداند تا بندگان خدا همانند گوسفندان بی شبان نباشند.

و امام علی(ع) با پیامبر(ص) در «غار حرا» بود و هرگز به بت پرستی آلوده نگردید و خداوند پیامبرش را فرمان داد تا در بازگشت از «حجه الوداع» او را فراروی حاجیان امام و پیشوای امت پس از خود تعیین نماید و امتش را بدون صاحب رها نسازد، و رسول خدا(ص) در «غدیر خم» این فرمان را با صدای رسا اعلام داشت و او را - چنانکه خواهد آمد - «ولی عهد» پس از خود قرار داد. و آنچه درباره همانندی این امت با بنی اسرائیل فرموده بود که: «هر چه بر بنی اسرائیل رسید، بر امت من نیز می رسد»، راست و صادق آمد!

۴ - داستان «شمعون» و وصی عیسی

نخست - شمعون در انجیل:

<sup>۱</sup> - کتاب مقدس، عهد عتیق // تورات // ترجمه فارسی از عبرانی و کلدانی و یونانی، چاپ دارالسلطنه لندن، ۱۹۳۲ میلادی، ص ۲۵۴.

در قاموس کتاب مقدس ده نفر بدین نام ذکر شده که یکی از آنها «شمعون پطرس» است. شمعون در تورات «سمعون» آمده و در «انجیل متی» باب دهم درباره او گوید: سپس دوازده شاگرد خود را طلبید و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد که آنها را بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند. نامهای دوازده رسول چنین است: اول شمعون معروف به پطروس...» و در «انجیل یوحنا» باب بیست و یکم، شماره ۱۵ - ۱۸، آمده است که عیسی او را وصی خود قرار داد و به وی گفت: «گوسفندانم را شبانی کن» کنایه از اینکه مؤمنان به مرا سرپرستی نما. و در قاموس کتاب مقدس نیز آمده است که «مسیح او را برای هدایت کنیسه تعیین کرد». دوم - شمعون در مدارک اسلامی:

یعقوبی داستانش را بیان داشته و او را «سمعان الصفا» نامیده است. و مسعودی در ج ۱ ص ۳۴۳ کتابش گوید: «پطروسی در رومیه کشته شد که نامش به یونانی «شمعون» و به عربی «سمعان» است.»

و صاحب مجم‌البلدان درباره «دیر سمعان» گوید: «دیر سمعان در نواحی دمشق است و «سمعان»ی که این دیر به نام اوست، یکی از بزرگان نصاری است و می‌گویند او «شمعون الصفا» است.»

\* \* \*

بخشی از داستان این سه «وصی» را بیان داشتیم تا نمونه و مثال دیگر اوصیای پیامبران پیشین باشد. خاتم انبیا(ص) نیز، پیامبری نوظهور<sup>۱</sup> و جدای از پیامبران پیشین نبود، تا امتش را بدون تعیین «ولی امر» رها سازد. او همان است که - جامعه اسلامی کوچک - مدینه را به گاه غیبت خود، یک آن هم بی رهبر رها نمود! آری، محال است که خاتم انبیا و دیگر رسولان خدا جامعه اسلامی را برای همیشه تاریخ رها سازند و «ولی امر» پس از خود را تعیین ننمایند. بلکه رسول خدا(ص) آنان را با عبارات مختلف در اماکن متعدد تعیین و معرفی فرموده: در برخی مشخصاً امام بعد از خود را نام برده و در برخی همه امامان را. و از جمله مواردی که «امام علی بن ابی طالب(ع)» را با اسم و رسم معرفی نموده، احادیث آینده است.

### ۳-۲-وصی و وزیر و ولیعهد بعد از رسول‌الله(ص)

دربخش اول، داستان انذار و بیم دادن بنی‌هاشم را بیان داشتیم، و اینکه رسول خدا(ص) در حضور آنها «علی بن ابیطالب» را بدین‌گونه معرفی فرمود که: «همانا این برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست. پس، از او بشنوید و اطاعتش نمائید».

<sup>۱</sup> - خداوند سبحان / احقاف / ۶ می‌فرماید: «قل ما كنت بدعاً من الرسل...»: «بگو من پیامبر نوظهور و جدای از سایر پیامبران نیستم...»

رسول خدا(ص) با این بیان «وصی و خلیفه» خود در بین آنها را تعیین نمود و فرمانشان داد تا اطاعتش نمایند. و خداوند سبحان فرموده: «ما آتاکم الرسول فخذوه»<sup>۱</sup>: «آنچه را پیامبر برای شما آورده بگیرید».

طبرانی از «سلمان فارسی» روایت کند که گفت: «به رسول خدا(ص) گفتم: «هر پیامبری را «وصی» می‌است، وصی شما کیست؟» پاسخم نفرمود و چندی بعد که مرا دید فرمود: «سلمان!» به سوش شتافتم و گفتم: «بله.» فرمود: «می‌دانی وصی موسی کیست؟» گفتم: «آری، یوشع بن نون است.» فرمود: «برای چه؟» گفتم:

«برای آنکه در آن روز داناترین آنها بود». فرمود: «همانا وصی من و راز نگهدارم و بهترین کسی که بعد از خود باقی می‌گذارم تا قول و قرارم را وفا و دین و قروضم را ادا نماید «علی بن ابی‌طالب» است.»<sup>۲</sup>

و از «ابویوب انصاری» گوید: رسول خدا(ص) به دخترش فاطمه فرمود: «آیا ندانستی که خدای عزوجل زمینیان را برانداز نمود و از بین آنها پدرت را برگزید و مبعوث گردانید، و در بار دوم برانداز نمود و شوهرت را برگزید و به من وحی فرمود تا همسرش دهم و وصیش گیرم؟»<sup>۳</sup>.

و از «ابوسعید خدری» گوید: رسول خدا(ص) فرمود: «همانا وصی من و راز نگهدارم و بهترین کسی که بعد از خود باقی می‌گذارم تا قول و قرارم را وفا و دین و قروضم را ادا نماید «علی بن ابی‌طالب» است.»<sup>۴</sup>.

و از «انس بن مالک» گوید: «رسول خدا(ص) وضو ساخت و دو رکعت نماز به جای آورد و به او فرمود: «اولین کسی که از این در بر تو وارد می‌شود، امام متقیان و سید مسلمانان و پیشوای دین و خاتم وصیین است...» و علی آمد و آن حضرت فرمود: «انس! که آمد؟» گفتم: علی. پس، شادمان به سوی او برخاست و در آغوشش کشید و...»<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - حشر / ۷.

<sup>۲</sup> - المعجم الکبیر، ج ۶ ص ۲۲۱. مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۱۳. تذکرة خواص الامة، ص ۴۳. باب حدیث النجوى از کتاب الفضائل احمدبن حنبل که نص آن چنین است: «به سلمان گفتیم از رسول خدا بپرس وصی شما کیست؟ سلمان از رسول خدا پرسید و آن حضرت فرمود: وصی موسی بن عمران کیست؟ گفت: یوشع بن نون. فرمود: «همانا وصی من و وارثم و انجام دهنده قول و قرارم، علی بن ابی‌طالب است.» و نیز مراجعه کنید: الریاض النضره، محب طبری، ج ۲ ص ۲۳۴.

<sup>۳</sup> - مجمع الزوائد هیثمی، ج ۸ ص ۲۵۳ و ج ۹ ص ۱۶۵. منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج ۵ ص ۳۱. کنز العمال کتاب الفضائل، ج ۱۲ ص ۲۰۴ حدیث ۱۱۶۳. موسوعة اطراف الحدیث به نقل از معجم الکبیر طبرانی، ج ۴ ص ۲۰۵، و جمع الجوامع، سیوطی، حدیث شماره: ۴۲۶۱. و ابویوب، خالد بن زید خزرگی در بیعت عقبه و همه جنگهای رسول خدا ص حضور داشت. و نیز، در جمل و صفین و نهر روان با امام علی(ع) بود و در سال ۵۰ یا ۵۱ هـ در نزدیکی «قسطنطنیه» وفات کرد. (اسد الغابه، ج ۵ ص ۱۴۳).

<sup>۴</sup> - کنز العمال، کتاب الفضائل، ج ۱۲ ص ۲۰۹ حدیث ۱۱۹۲. موسوعة اطراف الحدیث به نقل از کنز العمال، حدیث ۳۲۹۵۲، و معجم طبرانی، ج ۶ ص ۲۷۱. و ابوسعید خدری، سعد بن مالک خزرگی از حافظان حدیث رسول الله ص و متوفای سال ۵۴ هـ است. (اسد الغابه / ۵ / ۲۱۱).

<sup>۵</sup> - حلیه الاولیاء، ج ۱ ص ۶۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۲ ص ۴۸۶. شرح نهج البلاغه، چاپ اول ج ۱ ص ۴۵۰، و موسوعة اطراف الحدیث، ج ۷ ص ۴۶۱. و انس بن مالک، ابوثمامه خزرگی، بخاری و مسلم ۲۲۸۶ حدیث از او روایت کرده‌اند. درباره سن و سال وفاتش ۹۰ هـ - ۹۳ هـ اختلاف است. شرح حال او در استیعاب و اسد الغابه و اصابه آمده است.

و از «بریده» گوید: «رسول خدا(ص) فرمود: «هر پیامبری را وصی و وارثی باشد، و علی «وصی» و وارث من است»<sup>۱</sup>.

و در «محاسن و مساوی» بیهقی روایتی است که فشرده آن چنین است: «جبرئیل با هدیه‌ای از سوی خدا فرود آمد تا رسول‌الله(ص) آن را به پسر عمو و «وصی»ش علی بن ابی طالب اهداء نماید»<sup>۲</sup>.

#### ۴-۲- تعیین جانشین پیامبر(ص) با عبارت وزیر

در بحث مصطلحات، در تعریف «وصی و وصیت» یادآور شدیم که تعیین وصی گاهی با لفظ «وصیت» و مشتقات آن است؛ مانند اینکه وصیت کننده به وصی خود بگوید: «تو را وصیت می‌کنم به فلان و فلان» و گاهی با لفظی است که معنای وصیت را می‌رساند؛ مانند اینکه وصیت کننده به وصی خود بگوید: «از تو می‌خواهم که چنین و چنان کنی». همچنین است خبر دادن او به اینکه - مثلاً - بگوید: «به فلان کس وصیت کردم» یا: «فلان کار و فلان کار را به او واگذار نمودم». و در همان بحث گفتیم: همه این الفاظ و نظایر آنها دلالت بر آن دارد که وصیت کننده، وصی را به اموری وصیت می‌کند که برای بعد از خود نگران آنهاست. حال رسول خدا(ص) در تعیین وصی پس از خود نیز چنین است و یکی از این الفاظ، لفظی است که پیامبر(ص) به وسیله آن پسر عمویش را وزیر خود گرفته است:

الف - در قرآن کریم و تفسیر آن در سنت رسول خدا(ص):

رسول خدا(ص) به امام علی(ع) فرمود:

«اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»

«آیا خشنود نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی، جز آنکه پس از من هیچ پیامبری نخواهد بود؟»

خداوند در قرآن کریم درخواست موسی و منزلت هارون را یادآور شده و می‌فرماید: موسی گفت:

«و اجعل لی وزیرا من اهلی. هارون اخی. اشدد به ازری»:

«و برای من وزیری از خاندانم قرار بده. برادرم هارون را. پشتم را به او محکم کن»<sup>۳</sup>.

و در بیان استجاب و پذیرش درخواست موسی می‌فرماید: «و لقد اتینا موسی الکتاب و جعلنا اخاه هارون وزیرا»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ دمشق، ابن عساکر، خطی، ج ۱۲ قسمت اول ص ۱۶۳ و شرح حال امام علی(ع) چاپ شده آن در سه مجلد، بیروت ۱۳۹۵ هـ، ج ۳ ص ۵، و ریاض النضرة، ج ۲ ص ۲۲۴. و بریدمین حصیب صحابی پس از جنگ اُحد به مدینه آمد و در همه جنگها رسول خدا(ص) را همراهی نمود و بعد به بصره رفت و در آنجا مسکن گرفت و سپس برای جنگ وارد خراسان گردید و در مرو سکنی گزید و در سال ۶۳ هـ وفات کرد. شرح حال او در اسدالغابه، ج ۱ ص ۱۷۵ و تهذیب التهذیب، ج ۱ ص ۴۳۲ - ۴۳۳، آمده است.

<sup>۲</sup> - المحاسن و المساوی از محمد بن ابراهیم بیهقی // زنده تا پیش از ۳۲۰ هـ // تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ قاهره ۱۳۸۰ هـ، ج ۱ ص ۶۴ - ۶۵.

<sup>۳</sup> - طه / ۲۹ - ۳۱.



س ۶۳۸ طرزیز «و ما به موسی کتاب دادیم و برادرش هارون را وزیر او نمودیم»

ب - پیامبر (ص) چه وقت علی را وزیر خود گرفت؟

پیامبر (ص) روزی که فرزندان عبدالمطلب را فراخواند و به آنها فرمود: «کدامیک از شما مرا در این امر یاری می‌کند...» و در جمع آنها تنها امام علی پاسخش گفت، رسول خدا (ص) در آن روز او را وزیر خود گرفت

و نیز اسماء بنت عمیس روایت کند و گوید: «شنیدم که رسول خدا (ص) می‌گفت: «خدایا برای من وزیری از خاندانم قرار بده» (و آن هنگامی بود که) رسول خدا (ص) به درگاه پروردگارش دعا کرد و گفت: «خدایا! من همان را که برادرم موسی گفت می‌گویم: «خدایا! برای من وزیری از خاندانم قرار بده. برادرم علی را. پشتم را به او محکم کن»<sup>۲</sup>

و در تفسیر سیوطی در ذیل آیه «و اجعل لی وزیری من اهلی» گوید: «هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا (ص) به درگاه خدا دعا کرد و گفت: «خدایا! پشتم را به او محکم کن، به برادرم علی» و خداوند خواسته‌اش را اجابت فرمود».

و ابن عمر روایت کند که رسول خدا (ص) به امام علی (ع) فرمود: «تو برادر و وزیر منی، دینم را ادا و وعدم را وفا می‌کنی...»<sup>۳</sup>

رسول خدا (ص) با این سخن خود به امام علی (ع) که فرمود: «تو برای من منزلت هارون برای موسی را داری، جز آنکه هیچ پیامبری پس از من نخواهد بود» با این سخن، هر چه را که هارون از موسی داشت - جز نبوت - همه را برای امام علی (ع) اثبات فرمود، که در مقدمه آنها وزارت هارون بود. و در نهج البلاغه آمده است که رسول خدا (ص) به امام علی (ع) فرمود:

<sup>۱</sup> - فرقان / ۳۵ .

<sup>۲</sup> - ریاض النضرة، ج ۲ ص ۱۶۳ به نقل از مناقب احمد بن حنبل.

<sup>۳</sup> - معجم الزوائد، ج ۹ ص ۱۲۱، و کنز العمال، چاپ اول، ج ۶ ص ۱۵۵ به نقل از طبرانی.

«... ولی تو وزیری»<sup>۱</sup>

و در شعری که از زبان اشعث در پاسخ نامه امام علی(ع) سروده شده آمده است: «وزیر پیامبر و داماد او...»

از این سخن پیامبر به پسر عمویش که فرمود: «تو برادر و وزیر منی، دینم را ادا و و عدم را وفا می کنی» آشکار می شود که رسول خدا(ص) او را «وصیّ پس از خود قرار داده است.» و نیز از سخن آن حضرت که فرمود: «تو خلیفه منی»:

خلیفه پیامبر(ص)

در باب «جانشینان پیامبر در مدینه» بخش «غزوه تبوک» از صحیح بخاری نقل کردیم که: «رسول خدا(ص) هنگامی که به سوی تبوک رفت علی را جانشین خود قرار داد و او گفت: «مرا در میان کودکان و زنان برجای می گذاری؟» و پیامبر فرمود: «آیا خشنود نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی، جز آنکه هیچ پیامبری پس از من نخواهد بود؟»

و خداوند در بیان داستان جانشینی هارون از سوی موسی می فرماید: «و قال موسی لأخیه هارون اخلفنی فی قومی و اصلح...»

«و موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش و اصلاح کن...»<sup>۲</sup>.

و در یکی از دو روایت مسند احمد، در بیان دعوت رسول خدا(ص) از فرزندان عبدالمطلب، سخن پیامبر در حق علی(ع) با عبارت: «و خلیفتی» یعنی: «و جانشین من» آمده است.<sup>۳</sup>

## ۵-۲- حدیث شکوی

رسول خدا(ص) در موارد متعدد تصریح فرموده که امام علی(ع) «ولی امر مسلمانان» است. در مسند احمد، خصائص نسائی، مستدرک حاکم و دیگر کتب آمده است که «بریده» گفت: «رسول خدا(ص) دو گروه را به سوی یمن فرستاد که فرمانده یکی از آنها «علی بن ابی طالب» بود و فرمانده دیگری «خالد بن ولید» و فرمود: «هرگاه به هم رسیدید، علی فرمانده همگان باشد، و اگر جدا شدید هر یک از شما فرمانده نیروهای خود باشد» گوید: «به قبیله بنی زید از اهالی یمن رسیدیم و جنگیدیم و مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند و جنگجویان را کشتیم و بر جای ماندگان را اسیر کردیم و علی زنی از اسیران را برای خود برگزید» بریده گوید: «خالد بن ولید به وسیله من نامه ای برای رسول خدا(ص) فرستاد و آن را گزارش کرد و چون نزد پیامبر آمدم و نامه را تحویل دادم و بر

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.

<sup>۲</sup> - اعراف / ۱۴۲.

<sup>۳</sup> - مسند احمد، ج ۱ ص ۱۱۱.

پیامبر خوانده شد و چهره آن حضرت را خشمگین دیدم، گفتم: «ای رسول خدا! این حال پناهنده است! مرا با مردی فرستادی و فرمانم دادی تا اطاعتش کنم و من آنچه را که فرمانم داده بودی انجام دادم» و رسول خدا(ص) فرمود: «از علی عیجوئی مکن که او از من است و من از او، و او پس از من «ولی شما»ست»<sup>۱</sup>

و در روایت دیگری گوید: گفتم: «یا رسول الله! به حق صحبت و همراهیت سوگندت می‌دهم که دستت را باز و دوباره براساس اسلام با من بیعت کنی»

گوید: «و از او جدا نشدم تا براساس اسلام بیعتش کردم».<sup>۲</sup>

و در سنن ترمذی، مسند احمد، مسند طیالسی و دیگر کتب از «عمران بن حصین» روایت کنند که گفت: «چهار نفر از اصحاب رسول خدا(ص) - در آن جنگ - هم‌پیمان شدند که هرگاه رسول خدا را دیدند از علی شکایت کنند و چون به نزد او آمدند، یکی از آنان برخاست و گفت: «ای رسول خدا! آیا می‌دانید که علی بن ابی طالب چنین و چنان کرده؟» که رسول خدا(ص) از او رویگردان شد. دومی و سومی و چهارمی نیز، همانند او کردند و در هر بار، پیامبر از شاکی رویگردان شد. گوید: «پس از آن رسول خدا(ص) در حالی که خشم چهره‌اش نمایان بود رو به حاضران کرد و فرمود: «از علی چه می‌خواهید؟ از علی چه می‌خواهید؟ از علی چه می‌خواهید؟ علی از من است و من از او، علی از من است و من از او، او «ولی هر مؤمن» بعد از من خواهد بود».<sup>۳</sup>

#### شکوای دوم

در *أسد الغابه*، *مجمع الزوائد* و دیگر کتب از «وهب بن حمزه» روایت کنند که گفت: «از مدینه تا مکه همراه علی بودم و برخی از آنچه را که خوش نداشتم از او مشاهده کردم و گفتم: «اگر نزد رسول خدا(ص) بازگشتم از تو به او شکایت می‌کنم» و چون آمدم و رسول خدا(ص) را ملاقات کردم و گفتم: «از علی چنین و چنان دیدم» فرمود: «این را مگو که او پس از من سزاوارترین مردم برای رهبری شماست»<sup>۴</sup>

#### زمان شکوی

<sup>۱</sup> - مسند احمد، ج ۵ ص ۳۵۶ . خصائص نسائی، ص ۲۴ با اندکی اختلاف در عبارت. مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۱۰ با اندکی اختلاف. مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۲۷ . کنز العمال، ج ۱۲ ص ۲۰۷ فشرده از ابن ابی شیبیه، و ج ۱۲ ص ۲۱۰ ، از دیلمی، و کنوز الحقایق مناوی، ص ۱۸۶ .  
<sup>۲</sup> - مسند احمد، ج ۵ ص ۳۵۰ و ۳۵۸ و ۱۶۱ . مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۲۸ ، به نقل از طبرانی در الأوسط از بریده که عبارت آن چنین است: «هر که من ولی او هستم، پس علی هم ولی اوست».  
<sup>۳</sup> - سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۱۶۵ ، باب مناقب علی بن ابیطالب. مسند احمد، ج ۴ ص ۴۳۷ . مسند طیالسی، ج ۳ ص ۱۱۱ حدیث ۸۲۹ . مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۱۰ . خصائص نسائی، ص ۱۶ و ۱۹ . حلیة الاولیاء ابی‌نعیم، ج ۶ ص ۲۹۴ . ریاض النضرة، ج ۲ ص ۱۷۱ ، و کنز العمال، ج ۱۲ ص ۲۰۷ و ج ۱۵ ص ۱۲۵ .  
<sup>۴</sup> - *أسد الغابه*، ج ۵ ص ۹۴ ، و مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۰۹ .

مورخان و سیره نویسان یادآور شده‌اند که امام علی (ع) دوبار به سوی یمن رفته است، که به نظر ما سه بار است - چنانکه بیان آن در باب اجتهادات بیاید - و هر یک باشد، آخرین آن در سال دهم هجری بوده که امام علی (ع) پیش از روز «ترویه» در حجة الوداع به رسول خدا (ص) پیوسته است. و شکوای یاد شده اگر دو بار به رسول خدا (ص) عرضه شده باشد، بار نخست آن در مدینه و پیش از سال دهم هجری بوده، و بار دوم آن در مکه و پس از رسیدن همراهان امام به پیامبر پیش از روز «ترویه» بوده است. چون آنها پیش از ایام حج به مکه رسیدند.

و بنابراین، برخی از علما که پنداشته‌اند: «داستان غدیر خم به خاطر این شکوی بوده، اشتباه کرده‌اند؛ چون داستان غدیر پس از ادای حج، در منطقه جحفه و با حضور همه مسلمانان واقع شده است، و سخن پیامبر در اینجا تنها با شاکیان است، در همان مجلس شکوی، و پس از اظهار شکایت مستقیم از سوی خود آنها!

اما شکوای دوم، خود حدیث بیانگر آن است که این شکوی پس از بازگشت به مدینه بوده است. دوم - نصوص دیگر

از ابن عباس روایت شده که گفت: «رسول خدا (ص) به علی فرمود: «تو پس از من ولیّ تک تک مؤمنانی»<sup>۱</sup>

و از امام علی (ع) روایت شده که رسول خدا (ص) به او فرمود: «تو پس از من ولیّ همه مؤمنانی»<sup>۲</sup>.

### ۶-۲- اولوالامر علی و امامان بعد از او

روایات متواتر و متظافر گذشته اثبات کرد که علی (ع) پس از رسول خدا (ص) مولا و ولیّ امر مؤمنان است. روایات آینده مراد و مصداق «اولی الامر» را که در

این آیه آمده روشن می‌سازد. خداوند متعال (نساء / ۵۹) می‌فرماید:

«اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم»

«اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا را و اولی الامر خود را» در شواهد التنزیل از علی (ع) روایت کند که او از رسول خدا (ص) پرسید: «یا نبیّ الله! کیانند؟» فرمود: «تو نخستین آنهائی».

و از مجاهد روایت کند که گفت: «اولی الامر شما علی بن ابی طالب است که خداوند در حیات محمد (ص) برای پس از او ولایتش بخشید، و آن زمانی بود که آن حضرت او را در مدینه بر جای خود نهاد و خداوند بندگان خود را فرمان داد تا اطاعتش کنند و مخالفتش ننمایند».

<sup>۱</sup> - مسند طرابلسی، ج ۱۱ ص ۳۶۰ حدیث ۲۷۵۲، و ریاض النضرة، ج ۲ ص ۲۰۳.

<sup>۲</sup> - تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۲۳۹، و کنز العمال، ج ۱۵ ص ۱۱۴ و ج ۱۲ ص ۲۲۱.

و از ابوبصیر روایت کند که گفت از امام باقر(ع) درباره این آیه: «اطيعوا الله... و اولی الامر منکم» پرسیدم، فرمود: «درباره علی بن ابی طالب نازل شده است». گوید گفتم: «مردم می گویند: «چه مانع شده که خداوند نام علی و اهل بیت او را در کتاب خود نیاورده است؟» ابوجعفر(ع) فرمود: «به آنها بگو: «خداوند نماز را هم (در قرآن) بر پیامبرش نازل فرمود، ولی سه رکعت و چهار رکعتش را نام نبرد تا رسول خدا(ص) آن را تفسیر و بیان نماید؛ و حج را نازل فرمود و حکم هفت دور طواف را نازل نفرمود تا رسول خدا(ص) آن را برای آنها تفسیر نماید؛ و آیه: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» را درباره «علی و حسن و حسین» نازل نمود و رسول خدا(ص) فرمود: «شما را به رعایت کتاب خدا و اهل بیتم سفارش می کنم که من از خدا خواسته ام که میان آنها جدایی نیندازد تا بر سر آن حوض نزد من آیند، و خداوند این خواسته ام را به من عطا فرموده است»<sup>۱</sup>

### ۷-۲- حدیث «سفینه نوح» و «حطه بنی اسرائیل»

صحابه رسول خدا(ص): امام علی و ابوذر و ابوسعید خدری و ابن عباس و انس بن مالک، همگی از رسول خدا(ص) روایت کرده اند که آن حضرت فرمود:

«مَثَل اهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق»

«مَثَل اهل بیت من مَثَل کشتی نوح است که هر کس سوار آن شد نجات یافت و هر کس بر جای ماند غرق شد»

«و مَثَل باب حطه فی بنی اسرائیل»

«و مثل باب حطه در بنی اسرائیل است»<sup>۲</sup>

و در تاریخ الخلفای سیوطی (ص ۲۷۰) در شرح حال منصور خلیفه عباسی، از مأمون از پدرش هارون و او از مهدی و او از منصور و او از پدرش از جدش از ابن عباس و او از رسول خدا(ص) روایت کند که فرمود:

«اهل بیت من همانند کشتی نوح اند که هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس بر جای ماند هلاک گردید»<sup>۳</sup>

### ۸-۲- علی(ع) و فرزندان او پیام رسانان پیامبر خداوند

قرآن کریم در تعدادی از آیات، وظیفه پیامبران را تنها تبلیغ و پیام رسانی می داند و می فرماید:

«ما علی الرسول الا البلاغ»

<sup>۱</sup> - مراجعه کنید: شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۴۸ - ۱۵۰.

<sup>۲</sup> - مراجعه کنید: ذخائر العقبی محب طبری، ص ۲۰. مستدرک حاکم، ج ۲ ص ۳۴۳ و ج ۳ ص ۱۵۰. حلیة الاولیاء ابی نعیم، ج ۴ ص ۳۰۶. تاریخ بغداد، ج ۱۲ ص ۱۹، مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۶۸، و تفسیر سیوطی، در تفسیر آیه ۵۸ بقره: ... و قولوا حطه...

<sup>۳</sup> - مراجعه کنید: کنز العمال، چاپ اول، ج ۶ ص ۱۵۳ و ۲۱۶، و صواعق ابن حجر، ص ۷۵، که آن را از دارقطنی و طبرانی و ابن جریر و احمد بن حنبل و دیگران روایت کرده است.

«پیامبر وظیفه‌ای جز رساندن پیام ندارد».<sup>۱</sup>

«و ما علی الرسول الا البلاغ المبین»

«پیامبر را وظیفه‌ای جز پیام رسانی آشکار نباشد».<sup>۲</sup>

«انما علی رسولنا البلاغ المبین»

«وظیفه پیامبر ما تنها رساندن آشکار است».<sup>۳</sup>

و در خطاب به خاتم رسولان نیز می‌فرماید:

«فانما علیک البلاغ»

«وظیفه تو تنها رساندن پیام است».<sup>۴</sup>

«ان علیک الا البلاغ»

«تو جز رساندن پیام وظیفه‌ای نداری».<sup>۵</sup>

تبلیغ بر دو گونه است: تبلیغ مستقیم و تبلیغ غیر مستقیم، و نیز، تبلیغ چیزی که زمان انجامش فرا رسیده، و تبلیغی که وقت انجامش نرسیده، مانند حکم دو گروه مؤمنی که با هم می‌جنگند، و وظیفه واجب مسلمانان در برابر حاکم ستمگر. و اما آنچه که پیامبر تبلیغ می‌کند نیز، بر دو گونه است:

الف - تبلیغ لفظ و معنای وحی شده بر پیامبر، که همان کتاب خداست و در این امت «قرآن کریم» نامیده شده و خداوند سبحان درباره آن فرموده:

«قل... و اوحی الیّ هذا القرآن لآنذرکم به و من بلغ»

«بگو... و این قرآن بر من وحی شده تا شما و کسانی را که (این پیام) به آنها می‌رسد، بیم دهم».<sup>۶</sup>

ب - تبلیغ معانی وحی شده بر پیامبر بدون لفظ خاص، که پیامبر آن را با زبان و بیان شریف خود تبلیغ می‌کند، مانند: تبلیغ مشروح احکام شرع، که خداوند درباره آن فرموده:

«شرع لکم من الدّین ما وصّی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصّینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین و لا تفرّقوا فیه»

«دینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه نمود، و آنچه را که بر تو وحی کردیم و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که: این دین را برپا دارید و در آن متفرق و پراکنده نشوید».<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - مانده / ۹۹ .

<sup>۲</sup> - نور / ۵۴ و عنکبوت / ۱۸ .

<sup>۳</sup> - مانده / ۹۲ ، و تغابن / ۱۲ .

<sup>۴</sup> - آل عمران / ۲۰ ، نحل / ۳۵ ، رعد / ۱۳ .

<sup>۵</sup> - شوری / ۴۸ .

<sup>۶</sup> - انعام / ۱۹ .

رسول خدا(ص) هنگامی که عدد رکعات نماز و اذکار آن را تعیین می فرمود و سایر احکام شرعی را بیان می داشت، یا خبرهای انبیای پیشین و حوادث دورانهای پسین این دنیا و آن دنیا را گزارش می نمود، در همه این موارد تنها آنچه را که با وحی غیر قرآنی به او وحی شده بود تبلیغ می کرد، و حیی که خداوند درباره آن فرموده:

«و ما ینطق عن الهوی. ان هو الا وحی یوحی»

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نگوئید! آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست».<sup>۲</sup>

و اینگونه تبلیغ در این امت «حدیث شریف نبوی» نامیده می شود.

\*\*\*

آیات پیشین وظیفه پیامبر را منحصر در تبلیغ وحی دانست و بنابراین، صفت ممتاز پیامبر تبلیغ وحی است، و هرگاه رسول خدا(ص) درباره کسی بگوید: «او از من است» معنایش آن است که او در امر تبلیغ از رسول خدا(ص) و همانند اوست؛ و ما این سخن را بی دلیل نمی گوئیم، بلکه رسول خدا(ص) خود در بخشی از این احادیث بدان تصریح فرموده، مانند آنچه که در داستان تبلیغ آیات براءت اتفاق افتاد:

داستان تبلیغ آیات براءت

این داستان در سنن ترمذی، تفسیر طبری، خصائص نسائی، مستدرک حاکم و دیگر کتب از: «أنس، ابن عباس، سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، ابوسعید خدری، عمر بن میمون، علی بن ابی طالب و ابوبکر» روایت شده، که ما در اینجا فشرده روایت امام علی(ع) در مسند احمد را برگزیده ایم. گوید: «پیامبر(ص) ابوبکر را فراخواند و او را با آیات براءت به سوی مکیان فرستاد که: «هیچ مشرکی از این سال به بعد حج نمی گزارد، و هیچ برهنه ای خانه خدا را طواف نمی کند، و هیچ کس جز انسان مسلمان داخل بهشت نمی شود، و هر کس که میان او و رسول خدا(ص) پیمان زمان بندی شده ای وجود دارد، تا پایان آن مهلت دارد، و خدا و رسول خدا از مشرکان بیزارند!»

گوید: «ابوبکر با پیام رهسپار مکه گردید و پیامبر پس از سه روز به علی فرمود: «خود را به او برسان و ابوبکر را به نزد من بازگردان و آن پیام را خودت بر آنها بخوان!»

۱- شوری / ۱۳ .

۲- نجم / ۳ و ۴ .

گوید: «علی چنان کرد و ابوبکر به نزد رسول خدا بازگشت و گریست و گفت: «یا رسول الله! چیزی درباره من اتفاق افتاده؟» فرمود: «چیزی جز خیر درباره تو اتفاق نیفتاده، ولی من مأمور شده‌ام که این پیام را جز خودم یا مردی از خودم تبلیغ نکند»<sup>۱</sup>

و در روایت عبدالله بن عمر گوید: «ولی به من گفته شد: «هیچ کس از سوی تو تبلیغ نمی‌کند مگر خودت یا مردی از خودت»<sup>۲</sup>

و در روایت ابوسعید خدری گوید: «هیچ کس از سوی من تبلیغ نمی‌کند جز خودم یا مردی از خودم»<sup>۳</sup>

قرائن حال و مقال در این مقام دلالت بر آن دارد که مراد از تبلیغ در این روایات و امثال آنها، تبلیغ و رساندن احکامی است که خداوند برای اولین بار بر پیامبر خود وحی فرموده است، و این امری است که جز رسول خدا یا مردی از رسول خدا به انجام آن نپردازد و مقابل این تبلیغ، تبلیغ مکلفان به این احکام است که پس از دریافت آن از رسول خدا یا مردی از رسول خدا، اجازه تبلیغ آن را می‌یابند و به دیگرانش می‌رسانند و جواز اینگونه تبلیغ و رجحان آن فراگیر و گسترده است و تا ابدالدهر، با هر کس که این احکام به او برسد، همراه خواهد بود، و بدیهی است که مراد رسول خدا (ص) از اینکه فرموده: «هیچ کس از سوی من تبلیغ نمی‌کند جز خودم یا مردی از خودم»، تبلیغ نوع اول بوده است.

و نیز، «حدیث منزلت»، کلمه «منی»: «از من است» را که در احادیث رسول خدا (ص) آمده، چنین تفسیر می‌کند: «علی برای پیامبر به منزله هارون برای موسی بود».

در صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند طیالسی، مسند احمد، سنن ترمذی، سنن ابن ماجه و دیگر کتب روایت کنند که رسول خدا (ص) به علی بن ابی طالب فرمود: «تو برای من به منزله هارون برای موسایی جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود»<sup>۴</sup>.

و در روایت ابن سعد در طبقات، «برابن عازب و زیدبن ارقم» گویند: «هنگامی که پیامبر به غزوه «جیش العسره» یعنی تبوک می‌رفت، به علی بن

<sup>۱</sup> - مسند احمد، ج ۱ ص ۳ حدیث ۴ از مسند ابی بکر، که احمد شاکر گوید: «اسناد آن صحیح است، و ص ۱۵۰ و ۱۵۱، و ج ۳ ص ۲۸۳. سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۱۶۴-۱۶۵. خصائص نسائی، ص ۲۸-۲۹. تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۴۶. مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۵۱ و ۵۲، و مجمع الزوائد، ج ۷ ص ۲۹ و ج ۹ ص ۱۱۹.

<sup>۲</sup> - مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۵۱.

<sup>۳</sup> - تفسیر در المنثور، در تفسیر آیه برانت.

<sup>۴</sup> - صحیح بخاری، ج ۲ ص ۲۰۰، باب مناقب علی بن ابی طالب. صحیح مسلم، ج ۷ ص ۱۲۰، باب فضائل علی بن ابی طالب. سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۱۷۱، باب مناقب علی. سنن طیالسی، ج ۱ ص ۲۸ و ۲۹، و حدیث ۲۰۵ و ۲۰۹ و ۲۱۳. سنن ابن ماجه، باب فضل علی بن ابی طالب، حدیث ۱۱۵. مسند احمد، ج ۱ ص ۱۷۰ و ۱۷۳ - ۱۷۵ و ۱۷۹ و ۱۸۲ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۳۳۰، و ج ۳ ص ۳۲ و ۳۳۸، و ج ۶ ص ۳۶۹ و ۴۳۸. مستدرک حاکم، ج ۲ ص ۳۳۷. طبقات ابن سعد، ج ۳ قسمت اول ص ۱۴ و ۱۵. مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۰۹ - ۱۱۱، و مصادر بسیار دیگر.



ابی طالب فرمود: «چاره‌ای نیست، یا باید من بمانم یا تو بمانی!» و هنگامی که رسول‌خدا(ص) برای رفتن به جنگ تبوک از او جدا شد، گروهی از مردم گفتند: «پیامبر چون خوش نداشت علی را با خود ببرد او را بر جای خود گذاردا!»

این سخن به گوش علی رسید و به دنبال رسول‌خدا(ص) رفت تا به او رسید و پیامبر به او فرمود: «یا علی! چه شده که به اینجا آمده‌ای؟» گفت: «یا رسول‌الله! چیزی نشده جز آنکه شنیدم گروهی پنداشته‌اند که چون شما خوش نداشتید با شما باشم مرا بر جای خود گذاشته‌اید!» رسول‌خدا(ص) تبسم نمود و فرمود: «یا علی! آیا خشنود نیستی که برای من همانند هارون برای موسی باشی، جز آنکه تو پیامبر نیستی؟» علی گفت: «چرا یا رسول‌الله!» فرمود: «این بدان خاطر است». <sup>۱</sup> برخی از عبارات این حدیث، پیش از این در باب: «کسانی که پیامبر به گاه جنگ، آنها را در مدینه به جای خود نهاد» آمده است.

مراد از کلمه «مَنّی» در احادیث رسول‌خدا(ص)

مراد از کلمه «مَنّی» در حدیث: «انت مَنّی بمنزلة هارون من موسی» از راه دیگری نیز روشن می‌گردد و آن اینکه، هارون در نبوت شریک موسی و در تبلیغ وزیر او بود، و علی برای خاتم انبیاء به منزله هارون برای موسی - به استثناء نبوت - بود. یعنی وزارت در تبلیغ وحی را بر عهده داشت.

همچنین رسول‌خدا(ص) مراد از کلمه «مَنّی» را در حدیث روز عرفات حجة الوداع بیان نموده، آنجا که فرمود: «علی از من است و من از علی هستم، و وظیفه مرا کسی جز خودم یا علی به انجام نرساند» <sup>۲</sup>

بنابراین، رسول‌خدا(ص) کلمه «مَنّی» را در این احادیث آشکارا تفسیر نموده و تصریح فرموده که مراد از آن این است که او (= امام علی(ع)) در تبلیغ مستقیم و بی واسطه احکام الهی به مکلفان، همانند و همتای رسول‌خدا(ص) است. و از این تعبیر روشن و آشکار، معنای کلمه «مَنّی» بدون تفسیر نیز، که در دیگر احادیث رسول‌خدا(ص) در حق امام علی(ع) آمده روشن و آشکار می‌گردد. مانند آنچه در روایت «بریره» و داستان شکایت او آمده بود و پیامبر به وی فرمود: «از علی عیبجویی مکن که او از من است و...» <sup>۳</sup>

و روایت «عمران بن حصین» که پیامبر به او فرمود: «علی از من است...» <sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - طبقات ابن‌سعد، ج ۳ قسمت اول ص ۱۵، و مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۱۱ با اندکی اختلاف.

<sup>۲</sup> - سنن ابن‌ماجه، کتاب المقدمه، ص ۹۲. سنن ترمذی، کتاب المناقب، ج ۱۳ ص ۱۶۹ که همان حدیث شماره ۲۵۳۱ ص ۱۰۳ جلد ششم کنز العمال چاپ اول است. مسند احمد، ج ۴ ص ۱۶۴ و ۱۶۵ با طرق متعدد.

<sup>۳</sup> - سند این دو روایت پیش از این در باب: «ولی امر مسلمانان» آمده است.

<sup>۴</sup> - همان قبلی.

مراد رسول خدا(ص) در همه این روایات این است که علی و امامان او(ع)، از رسول الله‌اند و وظیفه آنان در حمل بار سنگین تبلیغ مستقیم و بی واسطه احکام الهی به مکلفان، از نوع وظیفه رسول خداست. بنابراین، آنها از اویند و او از آنهاست: در تبلیغ مشترکند و در گرفتن احکام مختلف، یعنی رسول خدا(ص) احکامی را که از سوی خدا تبلیغ می‌نماید، از طریق وحی دریافت می‌کند و آنها از طریق رسول خدا(ص) می‌گیرند و از سوی او به امت می‌رسانند و خدا و رسول نیز آنها را در حمل این بار سنگین یاری کرده‌اند. همانگونه که خداوند در «آیت تطهیر» خبر داده و ایشان را از رجس و پلیدی مصون داشته و پاک و پاکیزه‌شان کرده است، و رسول خدا(ص) نیز، از آنچه که خداوند بر او وحی فرموده، امام علی(ع) را به نحو خاصی برخوردار ساخته و امامان(ع) نیز، یکی پس از دیگری، آن را از پدر خود به ارث برده‌اند. چنانکه در روایات آینده بدان تصریح شده است:

### ۹-۲- علی(ع) حامل علوم رسول خدا(ص)

در تفسیر رازی و کنز العمال روایت کنند که علی(ع) فرمود: «رسول خدا(ص) هزار باب از علم به من آموخت که از هر باب آن هزار باب به رویم گشوده شد»<sup>۱</sup>

و در تفسیر طبری، طبقات ابن سعد، تهذیب التهذیب، کنز العمال و فتح الباری از «ابوظیفیل» روایت کنند که گفت: «شاهد بودم که علی سخن می‌راند و می‌گفت: «از من پرسید، که به خدا سوگند اگر درباره آنچه که تا روز قیامت به وجود می‌آید از من سؤال کنید، شما را از آن آگاه می‌سازم! از کتاب خدا از من پرسید، که به خدا سوگند هیچ آیه‌ای نیست مگر آنکه می‌دانم در شب نازل شده یا در روز، در دشت فرود آمده یا در کوه...»<sup>۲</sup>

و به خاطر این ویژگیهاست که رسول خدا(ص) - بنابر روایت جابر بن عبدالله - در حق او فرموده: «من شهر علمم و علی دروازه آن! پس کسی که خواهان ورود به این شهر است، باید از این دروازه وارد شود!»<sup>۳</sup>

و در روایت دیگری: «کسی که خواهان علم است، باید از این دروازه بیاید»<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup> - تفسیر فخر رازی، در تفسیر آیه ان الله اصطفى آدم... و کنز العمال ج ۶ ص ۳۹۲ و ۳۰۵ .

<sup>۲</sup> - تفسیر طبری، ج ۲۶ ص ۱۱۶ . طبقات ابن سعد، ج ۲ قسمت دوم ص ۱۰۱ . تهذیب التهذیب، ج ۷ ص ۳۳۷ . فتح الباری، ج ۱۰ ص ۲۲۱ . حلیة الاولیاء، ج ۱ ص ۶۷ - ۶۸ ، و کنز العمال، ج ۱ ص ۲۲۸ .

<sup>۳</sup> - مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۲۶ و ۱۲۷ . تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۳۴۸ و ج ۷ ص ۱۷۲ و ج ۱۱ ص ۴۸ ، و در ص ۴۹ گوید: یحیی بن معین آن را صحیح دانسته است. اسد الغابه، ج ۴ ص ۲۲ . مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۱۴ . تهذیب التهذیب، ج ۶ ص ۳۲۰ و ج ۷ ص ۴۲۷ . فیض القدر، ج ۳ ص ۴۶ . کنز العمال، چاپ دوم، ج ۱۲ ص ۲۰۱ و صواعق، ص ۷۲ .

<sup>۴</sup> - مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۲۷ - ۱۲۹ .

و در روایت دیگری گوید: «شنیدم که رسول خدا(ص) در «حدیبیه» در حالی که دست علی را گرفته بود می فرمود: «این امیر نیکوکاران و کشنده بدکاران است. هر کس یاریش کند پیروز است و هر کس یاریش نکند خوار گردد - این را با

صدای بلند می فرمود - من شهر علمم و علی دروازه آن! پس، هر که خواهان ورود به این خانه است، باید از این در بیاید»<sup>۱</sup>

و در روایت «ابن عباس» چنین است: «من شهر علمم و علی دروازه آن! پس هر که خواهان ورود به این شهر است، باید از دروازه آن وارد شود»<sup>۲</sup>

و در روایت «امام علی(ع)» چنین است که رسول خدا(ص) فرمود: «من خانه علمم و علی در آن»<sup>۳</sup> و نیز، بنابر روایت ابن عباس، در حق او فرموده: «من شهر حکمتم و علی دروازه آن! پس کسی که خواهان حکمت است، باید از این دروازه وارد شود»<sup>۴</sup> و در روایت «امام علی(ع)» است که رسول خدا(ص) فرمود: «من خانه حکمتم و علی در آن است»<sup>۵</sup>

و در روایت «ابی ذر» در حق او فرموده: «علی دروازه علم من است و پس از من بیان کننده محتوای رسالت من برای امتم خواهد بود...»<sup>۶</sup> و در روایت «أنس بن مالک» گوید: رسول خدا(ص) به علی(ع) فرمود: «تو پس از من، هر چه را که امتم درباره آن اختلاف کنند، تبیین و روشن خواهی کرد» حاکم گوید: «این حدیث بنابر شرط شیخین [= بخاری و مسلم] حدیثی صحیح است»<sup>۷</sup>

و در روایت دیگری به او فرمود: «تو پس از من پیامم را به آنها می رسانی و صدایم را به آنها می شنوایی و هر چه را که درباره آن اختلاف کنند تبیین و روشن خواهی کرد»<sup>۸</sup>.

آری، خداوند متعال برای خاتم انبیاء(ص) زمینه لازم را فراهم آورد و او و پسرعمویش علی(ع) را در یک خانه گرد هم آورد تا آن حضرت وی را از کودکی تا بزرگسالی پرورش دهد و از صافی علوم نبوت بهره مندش سازد. همانگونه که حاکم در مستدرک روایت کرده و گوید:

«یکی از نعمتها و الطاف خاص خدا بر علی بن ابی طالب آن بود که چون قریش به شدت در تنگنا قرار گرفتند و ابوطالب بسیار عیالمند بود، رسول خدا(ص) به عمویش عباس که از توانمندان بنی هاشم بود فرمود: «ای ابافضل! چنانکه می بینی مردم در تنگنا افتاده اند و برادرت ابوطالب عیالمند

<sup>۱</sup> - تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۳۷۷ .

<sup>۲</sup> - کنز العمال، چاپ دوم، ج ۱۲ ص ۲۱۲ ، و حدیث ۱۲۱۹ ، و نیز مراجعه کنید: کنوز الحقایق منادی، ص ۱۸۸ .

<sup>۳</sup> - ریاض النضرة، ج ۲ ص ۱۹۳ .

<sup>۴</sup> - تاریخ بغداد، ج ۱۱ ص ۲۰۴ . سنن ترمذی، باب مناقب علی بن ابیطالب .

<sup>۵</sup> - سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۱۷۱ ، باب مناقب علی بن ابی طالب . حلیة الاولیاء ابونعیم، ج ۱ ص ۶۴ ، و کنز العمال، چاپ اول، ج ۶ ص ۱۵۶ .

<sup>۶</sup> - کنز العمال، چاپ اول، ج ۶ ص ۱۵۶ .

<sup>۷</sup> - مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۲۲ . کنز العمال، چاپ اول، ج ۶ ص ۱۵۶ . و نیز مرلجه کنید: کنوز الحقایق مناوی، ص ۱۸۸ .

<sup>۸</sup> - حلیة الاولیاء، ج ۱ ص ۶۳ .

است؛ ما را به خانه او ببر تا از بار او بکاهیم: یکی از پسرانش را من و یکی را تو کفالت نمائیم» عباس پذیرفت و رفتند و به ابوطالب گفتند: «ما می‌خواهیم تا زمانی که مردم از تنگنا برون نشده‌اند، از مخارج تو بکاهیم» ابوطالب گفت: «عقیل را برای من بگذارید و هرچه خواهید بکنید» رسول‌خدا(ص) علی را گرفت و همراه خود ساخت و عباس جعفر را؛ و علی(ع) همواره با پیامبر(ص) بود تا آنگاه که خدا نبوتش بخشید و او تصدیقش نمود؛ و جعفر نیز، همواره با عباس بود تا آنگاه که اسلام آورد و از او بی‌نیاز شد»<sup>۱</sup>

و از «زید بن علی بن الحسین» از پدرش از جدش روایت شده که فرمود: «رسول‌خدا(ص) با عموهای خود، عباس و حمزه وارد خانه ابوطالب شدند و در حالی که علی و جعفر و عقیل در زمینی مشغول به کار بودند، رسول‌خدا(ص) به

دو عموی خود فرمود: «هریک از اینها را که می‌خواهید انتخاب کنید» یکی از آنها گفت: «من جعفر را انتخاب کردم» و دیگری گفت: «من عقیل را برگزیدم» و رسول‌خدا(ص) فرمود: «من شما را مخیر کردم و شما انتخاب کردید، خداوند نیز، علی را برای من انتخاب فرمود».<sup>۲</sup>

و شخص امام علی(ع) در نهج‌البلاغه از این واقعه خبر داده و فرموده:

«و شما از خویشاوندی نزدیک من با رسول‌خدا(ص) و منزلت ویژه‌ای که نزد او داشتم به خوبی آگاهید: مرا در کودکی به آغوش می‌کشید و به سینه می‌چسبانید و در بستر خویش می‌خوابانید و جسمم را به جسم خود می‌سائید و بوی خوشش را به من می‌بویانید و غذا را جویده و به من می‌خورانید و هیچگاه دروغی از من نشنید و خطائی از من ندید. و خدای سبحان آن حضرت را از پس شیرخوارگی با بزرگترین فرشته از فرشتگانش قرین و همراه ساخت تا شبانه‌روزش را با مکارم و محاسن اخلاق عالم سپری سازد، و من او را همانند بچه شتر در پی مادر، پیروی می‌کردم و او در هر روز، لوایی از اخلاقش را برای من می‌افراشت و به من می‌فرمود تا به او اقتدا نمایم. همه ساله مدتی در «حراء» معتکف می‌شد و جز من کسی او را نمی‌دید و در آن روزگار هیچ خانواده‌ای بر اساس اسلام تشکیل نشده بود مگر خانواده رسول‌خدا(ص) و خدیجه و من که سومین آنها بودم. نور وحی را می‌دیدم و نسیم نبوت را می‌بویدم. به هنگام نزول وحی بر رسول‌خدا(ص)، ناله حزین شیطان را شنیدم و گفتم: «یا رسول‌الله! این ناله حزین چیست؟» فرمود: «این شیطان است که از عبادت شدن خود مأیوس شده، و تو آنچه را که من می‌شنوم می‌شنوی، و آنچه را که می‌بینم می‌بینی، جز آنکه تو نبی نیستی، و لکن وزیری و بر خیری.»

۱ - مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۵۷۶.

۲ - همان.

من همراه آن حضرت (ص) بودم که گروهی از قریش آمدند و به او گفتند:

«ای محمد! تو امر عظیمی را ادعا کرده‌ای، امری که پدران و هیچ یک از افراد خاندانت آن را ادعا نکرده‌اند! ما اکنون چیزی را از تو خواهانیم که اگر اجابتمان کردی و آن را به ما نشان دادی، باور می‌کنیم که تو نبی و رسولی؛ و اگر انجام ندادی، در می‌یابیم که تو ساحر و کذابی!» و آن حضرت (ص) فرمود: «چه می‌خواهید؟» گفتند: «این درخت را به سوی ما فرابخوان تا از ریشه برآید و فراروی تو بایستد!» فرمود: «همانا خداوند بر هر کاری تواناست. حال اگر خدا برای شما چنان کند آیا ایمان می‌آورید و به حق گواهی می‌دهید؟» گفتند: «آری» فرمود: «من به زودی آنچه را که می‌خواهید به شما نشان می‌دهم و من می‌دانم که شما به راه خیر باز نمی‌گردید، و در میان شما کسی است که در «قلیب»<sup>۱</sup> می‌افتد و کسی است که [جنگ]/ احزاب را ترتیب می‌دهد!» سپس فرمود: «ای درخت! اگر به خدا و روز قیامت ایمان داری و می‌دانی که من رسول خدا هستم، از ریشه برون آی تا به اذن خدا فراروی من قرار بگیری!» و سوگند به آنکه او را به حق مبعوث کرد، از ریشه برون شد و با غرشی شدید و آهنگی به سان بال زدن پرندگان، دامن‌کشان به پیش آمد و فروتنانه فرا روی رسول خدا (ص) ایستاد و شاخه‌های بلندش را بر فراز آن حضرت بگسترد و آن قوم که چنین دیدند، خودخواهانه و متکبرانه گفتند: «فرمانش بده تا نیمی از آن به سوی تو آید و نیم دیگرش بر جای بماند!» آنحضرت فرمانش داد و نیمی از آن با شگفتی و غرش رعدآسا پیش آمد و نزدیک بود به رسول خدا (ص) در پیچد که آنها با کفر و سرکشی گفتند: «این نیمه را فرمان بده تا بازگردد و به نیمه دیگر پیوندد و آنگونه که بود بگردد» و آن حضرت (ص) فرمانش داد و آن درخت بازگشت، و من گفتم: «لا إله الا الله! ای رسول خدا! من اولین مؤمن به تو خواهم بود و اولین کسی که اقرار می‌کند: «این درخت هرچه کرد به فرمان خدای متعال بود تا نبوت را

<sup>۱</sup> - قلیب: چاه، و مراد از آن چاه بدر است که بیست و چند نفر از بزرگان قریش در آن انداخته شدند.

تصدیق و دعوت را بزرگ بدارد!» و آن قوم همگی گفتند: «بلکه ساحری کذاب با سحری شگفت‌آور و تردست است! و آیا کسی جز این تو را تصدیق می‌کند؟!» - مرا می‌گفتند.<sup>۱</sup>

آری، رسول‌خدا(ص) بدین‌گونه امام(ع) را از کودکی در کنف حمایت خویش نگه داشت و هر روزه از اخلاق خود برای او لوائی نو برافراشت و فرمانش داد تا به او اقتدا نماید و در بزرگی به تدریج علمش بخشید و به نجوای با خویشش برکشید.

در سنن ترمذی و دیگر کتب از جابر روایت کنند که گفت: «رسول‌خدا(ص) در نبرد طائف علی را خواست و با او به نجوا پرداخت. مردم گفتند: «نجوای او با پسرعمویش به درازا کشید!» و رسول‌خدا(ص) فرمود: «من با او نجوا نکردم، بلکه خدا با او نجوا کرد».<sup>۲</sup>

و در روایت دیگری گوید: «رسول‌خدا(ص) در نبرد طائف علی را فرا خواند و مدتی دراز با او به نجوا پرداخت و برخی از صحابه گفتند: ...»<sup>۳</sup>

و در روایت «جندب بن ناحیه» یا «ناحیه بن جندب» گوید: «غزوه طائف که آغاز شد، رسول‌خدا(ص) برخاست و مدتی با علی(ع) به نجوا پرداخت و ابوبکر گفت: «یا رسول‌الله! نجوای امروز شما با علی به درازا کشید!» فرمود: «من نبودم که با او نجوا کردم، بلکه خدا با او نجوا کرد».<sup>۴</sup> و امام علی(ع) در گرفتن علوم از رسول‌خدا(ص) بسیار حریص و آزمند بود؛ به‌گونه‌ای که وقتی این آیه نازل شد: «یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقه»

«ای اهل ایمان! هرگاه که خواستید با پیامبر نجوا کنید، پیش از نجوای خود صدقه‌ای بدهید»<sup>۵</sup> طبری گوید: «اصحاب رسول‌خدا(ص) از نجوای با آن حضرت نهی شدند مگر آنکه صدقه دهند، و پس از آن هیچکس، جز علی بن ابی طالب، با او نجوا نکرد»<sup>۶</sup>

و در اسباب النزول واحدی و دیگر کتب از امام علی(ع) روایت کنند که فرمود: «من یک دینار / طلا داشتم که آن را فروختم و هر بار که برای نجوای با رسول‌خدا رفتم درهمی صدقه دادم تا تمام شد».<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰ به نام «قاصعه».

<sup>۲</sup> - سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب، ج ۱۳ ص ۱۷۳، و تاریخ بغداد، ج ۷ ص ۴۰۲.

<sup>۳</sup> - اسدالغابه، ج ۴ ص ۲۷.

<sup>۴</sup> - کنز العمال، چاپ دوم، ج ۱۲ ص ۲۰۰ حدیث ۱۱۲۲، و ریاض النضره، ج ۲ ص ۲۶۵.

<sup>۵</sup> - مجادله / ۱۲.

<sup>۶</sup> - تفسیر طبری، ج ۲۸ ص ۱۴ - ۱۵، و تفسیر درالمنثور، ج ۶ ص ۱۸۵.

<sup>۷</sup> - اسباب النزول واحدی، ص ۳۰۸، و تفسیر طبری در تفسیر آیه مذکور.

و در روایتی دیگر فرمود: «من یک دینار [طلا] داشتم که آن را به ده درهم [نقره] بدل کردم و هر بار که به نزد پیامبر (ص) رفتم...»<sup>۱</sup>

و زمحشری در تفسیر آیه مذکور روایت کند که: «او آن ده درهم را برای ده جمله‌ای که از رسول خدا (ص) سؤال کرد، صدقه داد».

و در روایت دیگری است که امام علی (ع) فرمود: «در کتاب خدا آیتی است که پیش از من کسی بدان عمل نکرده و پس از من نیز کسی بدان عمل نخواهد کرد: آیت نجوا: «یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم...» که من یک دینار داشتم و... سپس حکم این آیه نسخ گردید و دیگر کسی بدان عمل نکرد و این آیه نازل گردید: «أشفتکم ان تقدّموا بین یدی نجواکم صدقات...»: «آیا ترسیدید که پیش از نجوای خود صدقاتی پردازید؟...»<sup>۲</sup>

آری، امام علی (ع) با رسول خدا (ص) اینچنین بود و تا واپسین دم حیات آن حضرت نیز از او جدا نشد. عایشه گوید:

«رسول خدا (ص) که به حال احتضار رسید فرمود: «حبیبم را نزد من بخوانید». ابوبکر را فراخواندند و چون به او نگاه کرد، سر بر بالین نهاد و دوباره فرمود: «حبیبم را نزد من بخوانید». عمر را فراخواندند و چون او را دید، سر بر بالین نهاد و سپس فرمود: «حبیبم را نزد من بخوانید». علی را فراخواندند و چون او را دید به درون رو انداز خویشش کشید و پیوسته به سینه‌اش چسبانید تا جان به جان آفرین تسلیم کرد و دستش بر [دوش] او بود».<sup>۳</sup>

و از «ابن عباس» گوید: «رسول خدا (ص) سنگین شد و در حالی که عایشه و حفصه نزد او بودند، علی وارد شد و پیامبر (ص) با دیدن او سر خود را برداشت و فرمود: «نزدیک من شو! نزدیک من شو!» و به او تکیه کرد و پیوسته چنین بود تا رحلت فرمود».<sup>۴</sup>

و از «امّ سلمه» گوید: «سوگند بدانکه بدو سوگند می‌خورم، علی در عهد و وصیت و وفا نزدیکترین مردم به رسول خداست. بامدادی به عیادت آن حضرت رفتم و دیدیم که می‌فرماید: «علی آمد؟ علی آمد؟» و آن را تکرار می‌فرمود. فاطمه گفت: «گویا خود شما او را به دنبال کاری فرستادید» گوید: پس از آن علی آمد و من که فهمیدم با او کاری دارد، از خانه بیرون رفتم و نزدیک در نشستیم و من که از همه به در نزدیکتر بودم دیدم رسول خدا (ص) به سوی او خم شد و به رازگویی و نجوا با

<sup>۱</sup> - تفسیر سیوطی، ج ۶ ص ۱۸۵، و ریاض النضره، ج ۲ ص ۲۶۵.

<sup>۲</sup> - همان، و تفسیر کشاف، ج ۴ ص ۲۶۵.

<sup>۳</sup> - ریاض النضره، چاپ دوم، ج ۲ ص ۲۳۷، و ذخائر العقبی، ص ۷۲.

<sup>۴</sup> - مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۳۶.

علی پرداخت و در همان روز از دنیا رحلت فرمود. پس، علی در عهد و وصیت و وفا نزدیکترین مردم به رسول خداست». حاکم گوید: این حدیثی صحیح الإسناد است.<sup>۱</sup>

\*\*\*

و از «ابن عباس» گوید: «رسول خدا(ص) فرمود:

«هر که دوستدار آن است که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در باغستان برینی که پروردگارم آن را غرس فرموده سکنی گزیند، باید پس از من دوستدار علی باشد و دوستدار او را دوست بدارد و به امامان پس از من اقتدا نماید، که آنها عترت منند و از سرشت من به وجود آمده‌اند و فهم و علم داده شده‌اند، و وای بر کسانی از امت من که فضل و برتری آنان را تکذیب کرده و پیوند مرا با آنها قطع نمایند. خداوند شفاعت مرا بدانها نرساند!»<sup>۲</sup>

تا اینجا آنچه را که درباره «وصی» نخستین رسول خدا(ص) آمده بود، یادآور شدیم. در بحث بعد آنچه را که درباره سایر اوصیای پیامبر(ص) رسیده، بیان می‌داریم.

### ۱۰-۲- امام حسن و امام حسین(ع) دو سبط رسول خدا(ص)

در بحث پیشین بخشی از آنچه را که در حق امام علی(ع) آمده بود یادآور شدیم. در بحث بعد، آنچه را که در حق «امام حسن و امام حسین(ع)»، نوادگان رسول خدا(ص)، از آن حضرت روایت شده می‌آوریم؛ از جمله کلمه «مَنّی» که معنای آن را در بحث گذشته دانستیم.

در مسند احمد از «مقدم بن معدی کرب» گوید: «رسول خدا(ص) حسن را در دامان خود نهاد و فرمود: «هَذَا مَنّی»: «این از من است».<sup>۳</sup>

و از «براء بن عازب» گوید: «پیامبر(ص) به حسن یا حسین فرمود: «این از من است».<sup>۴</sup>

و بخاری، ترمذی، ابن ماجه، احمد و حاکم از «یعلی بن مرّه» گوید: پیامبر(ص) فرمود: «حُسَيْن مَنّی و أَنَا مِنْ حُسَيْن، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، حُسَيْنٌ سَبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ»: «حسین از من است و من از حسینم. خداوند دوستدار حسین را دوست دارد. حسین سبطی از «اسباط» است».<sup>۵</sup>

و در روایتی دیگر گوید: «حسن و حسین دو سبط از «اسباط» اند».<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> - مسند احمد، ج ۶ ص ۳۰۰. خصائص نسائی، ص ۴۰، و مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۳۸-۱۳۹.

<sup>۲</sup> - حلیة الاولیاء ابونعیم، ج ۱ ص ۸۶.

<sup>۳</sup> - مسند احمد، ج ۴ ص ۱۲۲. کنز العمال، ج ۱۳ ص ۹۹ و ۱۰۰، و ج ۱۶ ص ۲۶۲. منتخب کنز، ج ۵ ص ۱۰۶، و جامع الصغیر، ج ۳ ص ۱۴۵.

<sup>۴</sup> - کنز العمال، ج ۱۶ ص ۲۷۰.

<sup>۵</sup> - الأدب المفرد بخاری، باب معانقة الصبی حدیث ۳۶۴. سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۱۹۵. سنن ابن‌ماجه، کتاب المقدمه، باب ۱۱ حدیث ۱۴۴. مسند احمد، ج ۴ ص ۱۷۲. مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۷۷، که او و ذهبی این حدیث را صحیح دانسته‌اند، و أسد الغابه، ج ۲ ص ۱۹ و ج ۵ ص ۱۳۰.

<sup>۶</sup> - کنز العمال، ج ۱۶ ص ۲۷۰ و ج ۱۳ ص ۱۰۱ و ۱۰۵.



و از «ابورمته» گوید: رسول خدا(ص) فرمود: «حسین از من است و من از اویم، او سبطی از «اسباط» است»<sup>۱</sup>.

و از «برابن عازب» گوید: «رسول خدا(ص) فرمود: «حسین از من است و من از اویم. خداوند دوستدارش را دوست دارد. حسن و حسین دو سبط از «اسباط» اند»<sup>۲</sup>.

کلمه «مَنی» که رسول خدا(ص) در حق امام حسن و امام حسین(ع) فرموده، همان کلمه‌ای است که در حق پدر آنها فرمود، و مراد از آن این است که آنها در مقام تبلیغ احکام الهی، همانند پیامبر خدا(ص) هستند.

و اینکه آن حضرت در حق آن دو فرمود: «انَّهما سِبْطانِ مِنَ الْأَسْباطِ» معنایش آن نیست که آنها نیز بمانند دیگر نوادگان بشر، تنها دو نوه او هستند، که این سختی بیهوده است و حاشا که رسول خدا(ص) چنین بگوید؛ بلکه «الف و لام» در کلمه «الأسباط» برای عهد ذهنی و اشاره به «اسباط» ی است که در آیات قرآن آمده است. مانند: «قولوا امنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و ماوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون» «بگوئید: به خدا ایمان آوردیم، و به آنچه که بر ما نازل شده، و آنچه که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط»

و «اسباط» نازل شده، و آنچه که به موسی و عیسی و دیگر پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما تسلیم او هستیم»<sup>۳</sup>.

و مانند: «ام تقولون انّ ابراهیم و اسماعیل و یعقوب و الأسباط كانوا هودا او نصاری...»: «یا آنکه می‌گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و «اسباط» یهودی یا نصرانی بودند؟...»<sup>۴</sup>

و مانند: «قل امنا بالله و ما انزل علینا و ما انزل علی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الأسباط...»: «بگو: به خدا ایمان آوردیم، و به آنچه که بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و «اسباط» نازل گردیده...»<sup>۵</sup>

و مانند: «انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیون من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان...»: «ما به تو وحی

۱ - همان.

۲ - همان.

۳ - بقره / ۱۳۶.

۴ - بقره / ۱۴۰.

۵ - آل عمران / ۸۴.

فرستادیم، همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم، و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و «اسباط» و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم...»<sup>۱</sup>

بنابراین، «الف و لام» کلمه «الأسباط» که رسول خدا(ص) در حق «امام حسن و امام حسین(ع)» فرموده، «الف و لام» ی است که مسلمانان از این آیات در ذهن و یاد خود داشته‌اند، و آنچه که رسول خدا(ص) در حق آنها فرموده، همانند آنی است که در حق پدرشان فرموده که: «او برای رسول خدا(ص) همانند هارون برای موسی است» و منزلت هارون نسبت به موسی(ع) را خداوند سبحان از قول

موسی چنین شرح داده است:

«قال... و اجعل لی وزیرا من اهلی. هارون اخی. اشدد به أزری. و اشركه فی امری. کی نسبحک کثیرا. و نذکرک کثیرا. انک کنت بنا بصیرا. قال قد اوتیت سؤلک یا موسی...»

«موسی گفت:... و وزیری از خاندانم برای من قرار ده. هارون برادرم را. پشتم را بدو محکم کن. و او را در کارم شریک ساز. تا تو را بسیار تسبیح گوئیم. و تو را بسیار یاد کنیم. که تو به حال ما آگاه بودی. فرمود: «ای موسی! آنچه را که خواستی به تو داده شد...»<sup>۲</sup>

و نیز فرموده: «و اخی هارون هو افصح منی لسانا فارسله معی ردءا یصدقنی انی اخاف ان یکذبون. قال سنشد عضدک بأخیک...»: «و برادرم هارون زبانش از من گویاتر است، او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و تصدیقم نماید، من می‌ترسم تکذیب کنند. فرمود: «بزودی بازوانت را به وسیله برادرت محکم می‌کنیم...»<sup>۳</sup>

و نیز فرموده: «و قال موسی لأخیه هارون اخلفنی فی قومی و اصلح و لاتتبع سبیل المفسدین...»: «و موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش و اصلاح کن و از راه مفسدان پیروی مکن...»<sup>۴</sup>

و فرموده: «و لقد اتینا موسی الکتاب و جعلنا معه اخاه هارون وزیرا»: «و ما به موسی آن کتاب را دادیم و برادرش هارون را وزیر او ساختیم»<sup>۵</sup>

و فرموده: «ثم ارسلنا موسی و اخاه هارون بایاتنا و سلطان مبین»: «سپس موسی و برادرش هارون را فرستادیم، با آیات خود و دلیلی روشن».<sup>۶</sup>

۱- نساء / ۱۶۳ .

۲- طه / ۲۵ - ۳۶ .

۳- قصص / ۳۴ - ۳۵ .

۴- اعراف / ۱۴۲ .

۵- فرقان / ۳۵ .

۶- مؤمنون / ۴۵ .

خداوند سبحان در این آیات، هارون را یاور موسی و وزیر و شریک او در نبوت قرار داده است و موسی او را جانشین خود در میان قوم خویش؛ و چون خاتم انبیاء(ص) با صراحت فرموده که «علی برای او به منزله هارون برای موسی است» و تنها نبوت را از آن استثناء فرموده، مقام یآوری و وزارت و مشارکت در تبلیغ همزمان با رسول خدا(ص)، و جانشینی و حمل بار تبلیغ پس از آن حضرت، برای امام علی(ع) ثابت و باقی مانده است. همچنین برای دو فرزندش «حسن و حسین(ع)» که در این امت به منزله «أسباط» اند و هر چه که برای آنها بوده برای اینان نیز ثابت است، مگر مقام نبوت که پس از رسول خدا(ص) پیامبری نخواهد بود، ولی مسئولیت تبلیغ احکام اسلامی از سوی خدای سبحان بر دوش آنها باقی است.

آنچه گذشت بخشی از احادیث رسول خدا(ص) در حق «اوصیای» سه گانه نخستین یعنی: «امام علی و امام حسن و امام حسین(ع)» بود. در بحث بعد، بخشی از آنچه را که در حق آخرین «وصی» رسول خدا(ص) در «سنت نبوی» آمده، یادآور می‌شویم:

### ۱۱-۲-بشارات رسول خدا(ص) به ظهور مهدی(ع) در آخر الزمان

مهدی(ع) همانم رسول خدا(ص) است

در سنن ترمذی، سنن ابوداود و دیگر کتب از رسول خدا(ص) روایت کنند که فرمود: «دنیا پایان نگیرد تا مردی از اهل بیتم، که همانم من است، حاکم عرب گردد!»<sup>۱</sup> و در مستدرک حاکم، مسند احمد، و دیگر کتب از «ابوسعید خدری» گوید: رسول خدا(ص) فرمود: «قیامت برپا نگردد تا زمین از ظلم و ستم و دشمنی انباشته گردد؛ سپس فردی از اهل بیتم قیام کند و آن را از عدل و داد پر نماید، همانگونه که از ظلم و ستم انباشته شده بود.»<sup>۲</sup>

مهدی از اهل البیت(ع) است

در سنن ابن ماجه در ابواب جهاد، از «ابوهریره» گوید: «رسول خدا(ص) فرمود: «اگر از دنیا جز یک روز باقی نباشد، خدای عزوجل آن روز را دراز گرداند تا مردی از اهل بیتم به حکومت رسد و ارتفاعات دیلم و قسطنطنیه را در اختیار بگیرد».

و نیز، در ابواب فتن همان کتاب، باب خروج مهدی، و در مسند احمد و دیگر کتب از «امام علی(ع)» گوید: «رسول خدا(ص) فرمود: «مهدی از ما اهل البیت است و خداوند او را در یک شب آماده قیام می‌سازد.»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - سنن ترمذی، ج ۹ ص ۷۴. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۷ و چاپ دار احیاء السنة النبویة، ج ۴ ص ۱۰۶ - ۷۰۷ حدیث ۴۲۸۲. حلیة الاولیاء، ج ۵ ص ۷۵. مسند احمد، ج ۱ ص ۳۷۶. تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۳۸۸. کنز العمال، چاپ اول، ج ۷ ص ۱۸۸ با این زیادت که: «و خلق او خلق من است» و تفسیر سیوطی، در تفسیر سوره محمد ص آیه: «فهل ينظرون الا الساعة . . .» ج ۶ ص ۵۸.

<sup>۲</sup> - مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۵۵۷. حلیة الاولیاء، ج ۳ ص ۱۰۱. مسند احمد، ج ۳ ص ۳۶. تفسیر سیوطی، ج ۶ ص ۵۸، و دیگر کتب.

و در مستدرک حاکم از «ابوسعید خدری» گوید: «رسول خدا(ص) فرمود: «مهدی از ما اهل البیت است: کشیده بینی، فرازین چهره و پیشانی نورانی، که زمین را از عدل و داد انباشته گرداند، همانگونه که از ظلم و ستم انبوهی گرفته بود و...»<sup>۲</sup>

مهدی از فرزندان فاطمه(ع) است

در سنن ابوداود از «ام سلمه» گوید: «شنیدم که رسول خدا(ص) می فرمود: «مهدی از عترت من است؛ از فرزندان فاطمه».<sup>۳</sup>

و در کنز العمال از «علی(ع)» گوید: «رسول خدا(ص) فرمود: «مهدی مردی از ماست؛ از فرزندان فاطمه»<sup>۴</sup>

مهدی از فرزندان حسین(ع) است

در ذخائر العقبی از «ابوایوب انصاری» گوید: «رسول خدا(ص) فرمود: «مهدی این امت از این دو - یعنی حسن و حسین - زاده می شود».<sup>۵</sup>

و نیز، در ذخائر العقبی از «حذیفه» گوید: «پیامبر(ص) فرمود: «اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، آن روز دراز گردد تا خداوند مردی از فرزندانم را که همنام من است برانگیزد». سلمان گفت: «از کدام فرزندان یا رسول الله؟» فرمود: از این فرزندم» و با دست خود بر حسین(ع) زد».

\* \* \*

رسول خدا(ص) در احادیث خود، بیش از سایر امامان، بر امامتِ امام اول «علی بن ابی طالب(ع)» و بر بشارت آخرین آنها «مهدی(ع)» تاکید فرموده است، و بر اینکه تعداد آنها دوازده نفر است؛ زیرا اگر اولین و آخرین و تعداد آنها ثابت باشد، کوچکترین تردیدی در مصادیق امامان دوازده گانه ای که اولینشان امام علی و آخرینشان امام مهدی(ع) است باقی نمی ماند.

## ۱۲-۲- حدیث ثقلین

الف - در حجة الوداع:

<sup>۱</sup> - حلیة الاولیاء، ج ۳ ص ۱۷۷ . مسند احمد، ج ۱ ص ۸۴ ، تفسیر سیوطی، ج ۶ ص ۵۸ ، که گوید: این حدیث را ابن ابی شیبیه و احمد بن حنبل و ابن ماجه از علن روایت کرده اند و سنن ابن ماجه، کتاب الفتن، حدیث ۴۰۸۵ .

<sup>۲</sup> - مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۵۵۷ . گوید: این حدیث بر اساس شرط مسلم صحیح است. صحیح ابوداود، ج ۶ ص ۱۳۶ و سنن او، ج ۴ ص ۱۰۷ حدیث ۴۲۸۵ .

<sup>۳</sup> - صحیح ابوداود، کتاب المهدی، ج ۴ ص ۷ حدیث ۴۲۸۴ ، و سنن ابوداود، ج ۷ ص ۱۳۴ . صحیح ابن ماجه، ابواب الفتن، باب خروج المهدی، گوید: «مهدی از فرزندان فاطمه است» مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۵۵۷ ، گوید: «او او - یعنی مهدی علیه السلام - حق است و از اولاد فاطمه می باشد.» میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲ ص ۲۴ . گوید: «مهدی از اولاد فاطمه است.» تفسیر سیوطی، ج ۶ ص ۵۸ در تفسیر سوره محمد ص که گوید: این حدیث را ابوداود و طبرانی و حاکم از «ام سلمه» روایت کرده اند.

<sup>۴</sup> - کنز العمال، چاپ اول، ج ۷ ص ۲۶۱ .

<sup>۵</sup> - ذخائر العقبی، ص ۱۳۶ .

در کتاب صحیح مسلم<sup>۱</sup> و ده کتاب معتبر دیگر مکتب خلفا مانند مسند احمد و سنن دارمی و سنن بیهقی و مستدرک الصحیح<sup>۲</sup> روایت کردند:

ترمذی از «جابر» گوید: «رسول خدا(ص) را دیدم که سوار بر ناقه قصوای خویش خطبه می خواند و می فرمود: «ای مردم! من در میان شما چیزی را بر جای گذاردم که اگر آن را بگیریید هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم را».

ترمذی گوید: «در این باره از «ابوسعید و زیدبن ارقم و حذیفه بن اسید» نیز روایاتی رسیده است».<sup>۳</sup> که گویند:

در بین راه مکه و مدینه ( در سفر بازگشت از حجه الوداع ) در کنار آبگیری که خم نام داشت پیامبر در میان مردم چنین خطبه می خواند :

ای مردم آگاه باشید من بشری هستم، نزدیک است مرا(به عالم بقاء) بخوانند، و من اجابت دعوت حق کنم

نزدیک است که فرستاده پروردگارم بیاید و دعوتش را اجابت نمایم. من در میان شما دو چیز گرانبها بر جای می گذارم: اولین آنها کتاب خداست که حاوی هدایت و نور است. پس، کتاب خدا را بگیریید و بدان تمسک بجوئید... و اهل بیتم را...<sup>۴</sup>

و در سنن ترمذی و مسند احمد، فرمود: «من در میان شما چیزی را بر جای می گذارم که اگر بدان تمسک بجوئید، پس از من هرگز گمراه نشوید؛ یکی از آنها بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا، ریسمانی کشیده از آسمان به زمین، و عترتم، اهل بیتم را، که این دو از هم جدا نشوند تا در سر آن حوض بر من وارد شوند. پس، بنگرید که بعد از من با آن دو چه می کنید».<sup>۵</sup>

و در مستدرک حاکم، فرمود: «گوئی که دعوت شده و پاسخ گفته ام! من در میان شما دو چیز گرانبها بر جای گذاشتم؛ یکی از آنها بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا و عترتم را. پس بنگرید که بعد از من با آن دو چه می کنید، که این دو از هم جدا نشوند تا در سر آن حوض بر من وارد شوند...».<sup>۶</sup>

و در روایت دیگری است که فرمود: «ای مردم! من دو چیز را در میان شما می گذارم که اگر آنها را پیروی کنید هرگز گمراه نشوید، آن دو، کتاب خدا و اهل بیتم، عترتم هستند...».

۱ - مسلم ج ۱۲۲/۷-۱۲۳، چاپ مصر ۱۳۳۴هـ.

۲ - المستدرک ۱۰۹/۳ و ۱۴۸. برای دست یابی به بقیه مدارک رجوع کنید به: المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی.

۳ - سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۱۹۹، باب مناقب اهل بیت النبوی، و کنز العمال، ج ۱ ص ۴۸.

۴ - صحیح مسلم، باب فضائل علی بن ابی طالب. مسند احمد، ج ۴ ص ۳۶۶. سنن دارمی، ج ۲ ص ۴۳۱ به اختصار. سنن بیهقی، ج ۲ ص ۱۴۸ و ج ۷ ص ۳۰ با اندکی اختلاف در عبارت، و مشکل الآثار طحاوی، ج ۴ ص ۳۶۸.

۵ - سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۲۰۱. اسدالغابه، ج ۲ ص ۱۲ در شرح حال امام حسن، و تفسیر درالمنثور، در تفسیر آیه: «مودة» از سوره شوری.

۶ - مستدرک حاکم و تلخیص آن، ج ۳ ص ۱۰۹. خصائص نسائی، ص ۳۰. مسند احمد، ج ۳ ص ۱۷، و در ص ۱۴ و ۲۶ و ۵۹ با شرح بیشتر. طبقات ابن سعد، ج ۲ قسمت دوم ص ۲، و کنز العمال، ج ۱ ص ۴۷ و ۴۸، و در ص ۹۷ فشرده.

حاکم گوید: «این حدیث با شرط شیخین [= بخاری و مسلم] صحیح است»<sup>۱</sup>.  
این حدیث با عباراتی دیگر در مسند احمد و حلیه الاولیاء و دیگر کتب از «زیدبن ثابت» نیز، روایت شده است.<sup>۲</sup>

\*\*\*

چنانکه دیدیم، رسول خدا(ص) در اواخر عمر شریف خود خبر داد که: «او بشر است و نزدیک است که رسول پروردگارش بیاید و دعوتش نماید و او اجابت کند و به معبود خویش پیوندد.» و فرمود: «من در میان شما چیزی را بر جای می گذارم که اگر بدان تمسک بجوئید، پس از من هرگز گمراه نشوید؛ یکی از آنها از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا، ریسمانی کشیده از آسمان به زمین، و عترتم، اهل بیتم را، که این دو از هم جدا نشوند تا در سر آن حوض بر من وارد شوند. پس، بنگرید که بعد از من با آن دو چه می کنید».

رسول خدا(ص) این سخن را یک بار در «عرفه» و بار دیگر در «غدیر خم» فرمود، و این نص صریح رسول خدا، در تعیین مرجع امت، پس از رحلت آن حضرت است که همه امامان اهل البیت(ع) را شامل می گردد و در روایات آینده عدد آنها را نیز تعیین می فرماید.

### ۱۳-۲- حدیث تعداد امامان(ع)

رسول خدا(ص) فرموده: «امامانی که پس از او می آیند، دوازده نفرند» و این حدیث را صاحبان صحاح و مسانید با طرق مختلف و به گونه های زیر از آن حضرت روایت کرده اند:  
الف - مسلم در صحیح خود از «جابرین سمره» روایت کند که او شنیده است که رسول خدا(ص) فرمود: «این دین تا قیامت، یا تا آنگاه که «دوازده نفر خلیفه»، که همگی از قریش باشند، بر شما حکومت کنند، همواره ثابت و پابرجا باشد.» و در روایتی است که فرمود: «همواره کار مردم انجام می شود...» و در دو روایت دیگر: «تا دوازده نفر خلیفه باشند...»

و در سنن ابوداود است که: «تا آنگاه که دوازده نفر خلیفه بر شما حکومت کنند».  
و در حدیث دیگری: «تا دوازده نفر»<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - همان، و نزدیک به آن در ج ۳ ص ۱۴۸ .

<sup>۲</sup> - مسند احمد، ج ۴ ص ۳۶۷ و ۳۷۱، و ج ۵ ص ۱۸۱ . تاریخ بغداد، ج ۸ ص ۴۴۲ . حلیه الاولیاء، ج ۱ ص ۳۵۵، و ج ۹ ص ۶۴ . اسدالغابه، ج ۳ ص ۱۴۷، و مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۶۳ و ۱۶۴ .

<sup>۳</sup> - صحیح مسلم، ج ۶ ص ۳ - ۴، کتاب الإمارة، باب: الناس تبع لقریش. صحیح بخاری، ج ۴ ص ۱۶۵، کتاب الاحکام. سنن ترمذی، ج ۶ ص ۶۶ - ۶۷، باب: ما جاء فی الخلفاء. سنن ابی داود، کتاب المهدی، ج ۴ ص ۱۰۶ حدیث ۴۲۷۹ و ۴۲۸۰ . مسند طرابلسی، حدیث ۷۶۷ و ۱۲۷۸ . مسند احمد، ج ۵ ص ۸۶ - ۹۰ و ۹۲ - ۱۰۱ و ۱۰۶ - ۱۰۸ . کنز العمال، ج ۱۳ ص ۲۶ - ۲۷، و حلیه الاولیاء، ج ۴ ص ۳۳۳ . و «جابرین سمره بن جناده عامری» خواهرزاده «سعدین ابی وقاص» و همپیمان آنها بوده که پس از سال ۶۰ هجری در کوفه وفات کرد. شرح حال او در اسدالغابه، تقریب التهذیب و جوامع السیره ص ۲۷۷، آمده است.

و در صحیح بخاری گوید: «شنیدم که رسول خدا(ص) می فرمود: «دوازده نفر امیر خواهد بود» سپس کلمه ای فرمود که آن را نشنیدم و پدرم گفت: فرمود: «همگی از قریشند».

و در روایتی گوید: «سپس رسول خدا کلمه ای فرمود که آن را نشنیدم و از پدرم پرسیدم: «رسول خدا(ص) چه فرمود؟» او گفت: فرمود: «همگی از قریشند».<sup>۱</sup>

و در روایت دیگری است که فرمود: «دشمنی دشمنانشان بدانها آسیبی نرساند».<sup>۲</sup>

ب - و در روایتی است که فرمود: «همواره کار این امت مستقیم و بر دشمنانش پیروز است تا آنگاه که دوازده نفر خلیفه آنها، که همگی از قریشند، از دنیا بروند. سپس هرج و مرج خواهد شد».<sup>۳</sup>

ج - در روایت دیگری: «این امت را دوازده نفر قیم خواهد بود که هر کسی آنها را واگذارد، بدانها زیان نرساند؛ همگی از قریشند».<sup>۴</sup>

د - و در روایت دیگری فرمود: «همواره تا آنگاه که دوازده نفر بر این مردم حکومت کنند، امور آنها می گذرد».<sup>۵</sup>

ه - و از «أنس» روایت کرده اند که گفت: رسول خدا(ص) فرمود: «این دین همواره تا آنگاه که دوازده نفر از قریش باشند، برپاست، و چون از دنیا بروند، زمین اهل خود را زیر و رو خواهد کرد».<sup>۶</sup>

و - و در روایت دیگری است که فرمود: «همواره تا دوازده نفر، که همگی از قریشند، قیام کنند، کار این امت قرین پیروزی است».<sup>۷</sup>

ز - و در مسند احمد و مستدرک حاکم و دیگر کتب، از «مسروق» روایت کنند که گفت: «شبی در نزد «عبدالله بن مسعود» نشسته بودیم و او به ما قرآن می آموخت که مردی از او پرسید: «ای اباعبدالرحمان! آیا از رسول خدا(ص) پرسیدید که این امت چند نفر خلیفه خواهد داشت؟»

عبدالله گفت: «از زمانی که به عراق آمده ام کسی پیش از تو درباره این موضوع از من نپرسیده است! [آری] ما آن را از رسول خدا(ص) پرسیدیم، فرمود: «دوازده نفر، به تعداد نقیبان بنی اسرائیل».<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - فتح الباری، شرح صحیح بخاری، ج ۱۶ ص ۳۳۸، و مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۶۱۷.

<sup>۲</sup> - همان.

<sup>۳</sup> - کنز العمال، ج ۱۳ ص ۲۶، و منتخب آن، ج ۵ ص ۳۲۱. تاریخ ابن کثیر، ج ۶ ص ۲۴۹. تاریخ الخلفای سیوطی، ص ۱۰، و صواعق المحرقة، ص ۲۸.

<sup>۴</sup> - کنز العمال، ج ۱۳ ص ۲۷، و منتخب آن، ج ۵ ص ۳۱۲.

<sup>۵</sup> - صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۲ ص ۲۰۲. صواعق المحرقة، ص ۱۸، و تاریخ الخلفای سیوطی، ص ۱۰.

<sup>۶</sup> - کنز العمال، ج ۱۳ ص ۲۷.

<sup>۷</sup> - همان.

ح - و در روایتی دیگر، ابن مسعود گوید: رسول خدا(ص) فرمود: «خلفای پس از من به تعداد اصحاب موسی خواهند بود».<sup>۲</sup>

ابن کثیر گوید: «همانند این حدیث از عبدالله بن عمر و حذیفه و ابن عباس نیز روایت شده است»<sup>۳</sup> و نمی دانم مقصود او از روایت ابن عباس، همان روایت حاکم حسکانی از ابن عباس است یا غیر آن. روایات اخیر با صراحت بر آن است که تعداد والیان «دوازده نفر» و همگی از قریشند. امام علی(ع) در بیان خود، «قریش» یاد شده در این روایات را معرفی نموده و فرموده:

«انّ الأئمة من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم، لاتصلح علی سواهم و لایصلح الولاة من غیرهم».

«امامان همگی از قریشند و در این دودمان از هاشم کاشته شده اند و برای غیر ایشان روا نباشد، و شایسته نیست که والیان جز اینان باشند».<sup>۴</sup> و فرموده:

«اللهم بلی لا تخلوا الأرض من قائم لله بحجة إماماً ظاهراً مشهوراً او خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله و بیناته...»

«بار خدایا! آری، زمین از قیام کننده الهی با برهان، خالی نخواهد ماند؛ یا پیروز و مشهور و یا ترسان و مجهول، تا براهین و بینات خداوند باطل و نابود نگردد...».<sup>۵</sup>

امامان دوازده گانه در تورات

و ابن کثیر گوید: «در توراتی که در دست اهل کتاب است نیز عبارتی بدین معنی آمده است که: «خداوند متعال ابراهیم را به وجود اسماعیل بشارت داد و به اینکه او را رشد می دهد و دودمانش را فزونی می بخشد و در ذریه او «دوازده نفر» عظیم قرار خواهد داد». و گوید:

«ابن تیمیه گوید: «اینان همان کسانی هستند که در حدیث «جابر بن سمره» بدانها بشارت داده شده و مقرر گردیده تا در بین این امت پراکنده گردند، و تا آنها به وجود نیایند، قیامت برپا نگردد، و

<sup>۱</sup> - مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۸-۴۰۶؛ احمد شاکر در حاشیه اول ۳۹۸ گوید: اسناد آن صحیح است. مستدرک حاکم و تلخیص آن، ج ۴، ص ۵۰۱؛ فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۳۹؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۰؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۱۲؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۰؛ جامع الصیفر، سیوطی، ج ۱، ص ۷۵؛ کنز العمال، متقی، ج ۱۳، ص ۲۷ گوید: طبرانی و نعیم بن حماد نیز آن را در فتن آورده اند. فیض القدير، ج ۲، ص ۴۵۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۸-۲۵۰، در باب ذکر الأئمة الاثني عشر الذين كلهم من قریش، از ابن مسعود.

<sup>۲</sup> - تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۸. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۷، و شواهد التنزیل حسکانی، ج ۱، ص ۴۵۵ حدیث ۲۲۶.

<sup>۳</sup> - تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۸.

<sup>۴</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۴۲.

<sup>۵</sup> - نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷. بینایع المودة شيخ سليمان حنفي، ص ۵۲۳، و نیز مراجعه کنید: احیاء علوم الدین غزالی، ج ۱، ص ۵۴، و حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۸۰ فشرده.



بسیاری از یهود که به اسلام مشرف شده‌اند، اشتباه کرده و پنداشته‌اند اینان همان کسانی هستند که فرقه رافضه [= شیعه] بدانها فرامی‌خوانند و بدین خاطر آنها را پیروی کرده‌اند.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: بشارت یاد شده در اصل عبری سفر تکوین تورات متداول در عصر ما چنین

است: تصویر صفحه ۱۲ جزوه برگستره ۶

«قی لیشماعیل بیرختی اوتوقی هفریتی اوتوقی  
هریبتی بمئود شنیم عسار نسیئیم یولید قی نتتیف  
لگوی گدول».<sup>۲</sup>

و ترجمه جمله جمله آن چنین است: «اسماعیل را برکت می‌دهم، و پربار می‌سازم، و جدا کثرت و فزونی می‌بخشم؛ دوازده امام از او زاده شود، و او را امت بزرگی گردانم».

این فقره از تورات اشاره به آن دارد که مبارکی و باروری و کثرت افراد تنها

در نسل اسماعیل (ع) است، و واژه: «شینم عسار» به معنای: «دوازده» است؛ کلمه «عسار» در اعداد ترکیبی برای معدود مذکر می‌آید<sup>۳</sup> و معدود در اینجا «نسیئیم» و مذکر است که با اضافه شدن «یم» در آخر آن معنای جمع می‌دهد و مفرد آن «ناسی» یعنی: «امام و زعیم و رئیس» است.<sup>۴</sup>

و اما سخن خداوند به ابراهیم (ع) در همین بخش، یعنی عبارت: «فی نتتیف لگوی گدول» نیز چنین است که جمله: «فی نتتیف» مرکب است از «فی» که حرف عطف است و «ناتن» که فعل است و به معنای: «قرار می‌دهم»<sup>۵</sup> و «یف» که ضمیر است و در آخر فعل آمده و به اسماعیل (ع) بازمی‌گردد؛ یعنی: «او را [چنین] قرار می‌دهم» و واژه: «گوی» به معنای «امت»<sup>۶</sup> و مردم است، و «گدول» به معنای «کبیر و عظیم»<sup>۷</sup> که می‌شود: «او را امت کبیر و عظیمی گردانم».

و از مجموع این فقره روشن می‌شود که مقصود از «کثرت و برکت» در نسل اسماعیل (ع) دقیقاً رسول خدا (ص) و اهل بیت آن حضرت (ع) می‌باشند و آنانند که دنباله و امتداد نسل اسماعیل (ع) هستند. زیرا، چنانکه در تریخ آمده، خداوند متعال به ابراهیم (ع) فرمود: «از سرزمین «نمرود» به شام رود» و آن حضرت نیز، همراه با زوجه‌اش «ساره» و «لوط» به فرمان خدا هجرت کردند و در «فلسطین» سکنی گزیدند. خداوند متعال نیز ثروت ابراهیم (ع) را فزونی بخشید و ابراهیم گفت:

<sup>۱</sup> - تاریخ ابن کثیر، ج ۶ ص ۲۴۹ - ۲۵۰.

<sup>۲</sup> - عهد قدیم // تورات // سفر تکوین، باب ۱۷ شماره ۱۸ - ۲۰.

<sup>۳</sup> - المعجم الحدیث عبری - عربی، ص ۳۱۶.

<sup>۴</sup> - همان، ص ۳۶۰.

<sup>۵</sup> - همان، ص ۳۱۷.

<sup>۶</sup> - همان، ص ۸۴.

<sup>۷</sup> - همان، ص ۸۲.

«خداوندا من با این مال بدون اولاد چه کنم؟» که خدای متعال به او وحی کرد: «من فرزندان تو را به قدری فزونی بخشم که به تعداد ستارگان گردند» و در آن زمان «هاجر» کنیزک «ساره» بود که او را به ابراهیم (ع) بخشید و هاجر از

ابراهیم (ع) که در آن زمان ۸۶ سال داشت باردار شد و اسماعیل را به دنیا آورد. قرآن کریم به این حقیقت اشاره کرده و دعا و درخواست ابراهیم (ع) از خدای متعال را اینگونه بیان می‌دارد که او گفت:

«رَبَّنَا آتِنَا اسْكَنتَ مِن ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ»

«پروردگارا! من برخی از ذریه خود را در بیابانی خشک، در کنار خانه محترم تو جای دادم تا نماز را بر پای دارند. پروردگارا! دلهایی از مردمان را به سوی آنها بگردان و آنان را از ثمرات روزی ده، باشد که سپاس گویند»<sup>۲</sup>

آیه کریمه تأکید می‌کند که ابراهیم (ع) برخی از ذریه و فرزندان خود را که اسماعیل و نوادگان مکی او باشند، در کنار خانه خدا جای داد و از خدای متعال خواست تا رحمت و هدایت بشر را در طول تاریخ بر عهده آنها گذارد؛ خداوند نیز، دعایش را پذیرفت و آن را در نسل او: محمد (ص) و امامان دوازده گانه (ع) قرار داد. امام باقر (ع) در این باره فرمود: «نحن بقیة تلک العتره و کانت دعوة ابراهیم لنا» «ما بقیه آن عترتیم و دعای ابراهیم برای ما بود».<sup>۳</sup>

فشرده احادیث گذشته

از احادیث گذشته به این نتیجه رسیدیم که، تعداد امامان در این امت «دوازده نفر» پی در پی هستند و پس از دوازدهمین آنها، عمر این دنیا پایان می‌گیرد.

در حدیث اول آمده بود که: «این دین تا قیامت و تا آنگاه که «دوازده خلیفه» بر سر شما باشند، استوار و پابرجا خواهد بود». این حدیث مدت پابرجا بودن این دین را تعیین، و آن را به برپائی قیامت محدود ساخت و تعداد امامان این امت را «دوازده نفر» دانست. و در حدیث پنجم آمده بود که: «این دین همواره تا زمانی که «دوازده نفر» از قریش موجود باشند، استوار و برپاست؛ و چون درگذرند، زمین اهل خود را دگرگون می‌کند».

<sup>۱</sup> - تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۲۴ - ۲۵ چاپ مؤسسه نشر فرهنگ اهل البیتع.

<sup>۲</sup> - ابراهیم / ۳۸ .

<sup>۳</sup> - عبارات اصل عبری تورات و توضیحات آن را از مقاله استاد «احمد واسطی» در مجله «توحید» نشریه سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، شماره ۵۴ ص ۱۲۷ و ۱۲۸، نقل کردیم.

این حدیث نیز، وجود و بقای دین را تا پایان عمر «امامان دوازده‌گانه» تأیید کرده و پایان عمر آنها را پایان عمر دنیا دانسته است.

و در حدیث هشتم تعداد امامان را تنها «دوازده نفر» دانسته و فرمود: «خلفای پس از من به تعداد اصحاب موسی هستند». این حدیث نیز، بر آن است که بعد از رسول‌خدا(ص) به جز «خلفای دوازده‌گانه» خلیفه‌ای نخواهد بود.

الفاظ این روایات که با صراحت عدد خلفا را «دوازده نفر» دانسته و می‌گوید: «پس از آنان هرج و مرج و نابودی زمین و برپایی قیامت خواهد بود». دیگر الفاظی را که از چنین صراحتی برخوردار نیستند، تفسیر و تبیین می‌کند و لازمه آن این است که عمر یکی از این امامان دوازده‌گانه، برخلاف عمر عادی انسانها، طولانی و خارق‌العاده باشد؛ چنانکه اکنون چنین است و دوازدهمین امام از «ائمه اثنی عشر» و اوصیای رسول‌خدا(ص) بدین‌گونه است.

حیرت علمای مکتب خلفا در تفسیر این احادیث

علمای مکتب خلفا در بیان مراد از «امامان دوازده‌گانه» که در این روایات آمده، به سختی دچار حیرت و زحمت شده و دیدگاه‌های متفاوتی ارائه داده‌اند:

ابن عربی شارح «سنن ترمذی» گوید: «ما امیران پس از رسول‌خدا(ص) را که برشمردیم، دیدیم: «ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن، معاویه، یزید، معاویه بن یزید، مروان، عبدالملک مروان، ولید، سلیمان، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن

عبدالملک، مروان بن محمد بن مروان، سفّاح و... هستند». او سپس بیست و هفت نفر دیگر از خلفای عباسی را - تا عصر خود - برشمرده و گوید:

«اگر از مجموع آنها «دوازده نفر» را به صورت ظاهر خلیفه بشماریم کنیم، آخرین آنها «سلیمان بن عبدالملک» خواهد بود، و اگر به معنای واقعی خلیفه نظر داشته باشیم، تنها پنج نفر برای ما می‌ماند: خلفای چهارگانه و عمر بن عبدالعزیز! بدین خاطر من معنایی برای این حدیث نمی‌دانم».<sup>۱</sup>

و قاضی عیاض در پاسخ این سخن که گوید: «بیش از این تعداد [= دوازده نفر] به حکومت رسیده‌اند» گوید: «این اعتراضی نادرست است؛ زیرا، پیامبر(ص) فرموده: «جز دوازده نفر به ولایت نمی‌رسند»، البته این تعداد به ولایت رسیده‌اند، و این مانع زیاد شدن تعداد آنها نمی‌شود».<sup>۲</sup>

و سیوطی در پاسخ گفته او سخنی را نقل کرده که گوید: «مراد حدیث، وجود «دوازده نفر خلیفه» است که در طول حیات اسلام تا قیامت می‌آیند و به حق عمل می‌کنند، اگر چه پی در پی نباشند».<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - شرح ابن عربی بر سنن ترمذی، ج ۹ ص ۶۸ و ۶۹.

<sup>۲</sup> - شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱۲ ص ۲۰۱ و ۲۰۲، و فتح الباری، ج ۱۶ ص ۳۳۹ که در ص ۳۴۱ نیز آن را تکرار کرده است.

و در فتح الباری گوید: «از این تعداد، خلفای چهار گانه در گذشته‌اند و بقیه نیز، بناچار باید تا پیش از برپایی قیامت بیایند».<sup>۲</sup>

و ابن جوزی گوید: «و بنابراین، مراد از جمله: «سپس هرج و مرج خواهد بود»، فتنه‌های پیش از برپایی قیامت است، مانند: خروج دجال و ما بعد آن»<sup>۳</sup>

و سیوطی گوید: «از این دوازده نفر، خلفای چهار گانه و حسن و معاویه و عبدالله بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز، این هشت نفر روی کار آمده‌اند و با احتمال اینکه «مهدی عباسی» نیز به آنها اضافه شود - چون در بین عباسیان همانند عمر بن عبدالعزیز در بین امویان است - و نیز «ظاهر عباسی» - به خاطر عدالت خواهی او - باز هم دو نفر مورد انتظارند که یکی از آن دو «مهدی» است چون از «اهل البیت» است».<sup>۴</sup>

و نیز گفته شده: «مراد آن است که این دوازده نفر در دوران عزت خلافت و قدرت اسلام و استواری امور آن باشند، از کسانی که در زمان آنها اسلام عزیز و مسلمانان بر ایشان اتفاق نظر داشته باشند»<sup>۵</sup>

و بیهقی گوید: «این تعداد [= دوازده نفر] با این مشخصات تا زمان «ولید بن یزید بن عبدالملک» روی کار آمدند و پس از آن، هرج و مرج و فتنه بزرگ پدید آمد و سپس حکومت عباسیان چیرگی یافت، و اینکه بر عدد مذکور در حدیث می‌افزایند، بدان خاطر است که مشخصات مورد اشاره در آن رارها کرده، یا کسانی را که بعد از فتنه مذکور آمدند از آنها شمردند».<sup>۶</sup>

و گفته‌اند: «کسانی که امت بر آنها اجتماع کردند، خلفای سه گانه‌اند؛ سپس علی تا زمان «حکمت» در صفین که معاویه را در آن روز خلیفه نامیدند؛ و بعد با صلح حسن بر معاویه اجتماع کردند و پس از او بر پسرش یزید. حسین هم که پیش از رسیدن به خلافت کشته شد. سپس هنگامی که یزید مرد، اختلاف کردند تا آنکه پس از کشته شدن ابن زبیر، بر «عبدالملک مروان» اجتماع کردند و پس از

<sup>۱</sup> - تاریخ الخلفای سیوطی، ص ۱۲ .

<sup>۲</sup> - فتح الباری، ج ۱۶ ص ۳۴۱ ، و تاریخ الخلفا، ص ۱۲ .

<sup>۳</sup> - فتح الباری، ج ۱۶ ص ۳۴۱ ، و تاریخ الخلفا، ص ۱۲ .

<sup>۴</sup> - تاریخ الخلفای سیوطی، ص ۱۲ ، و صواعق المحرقة، ص ۱۹ . و بنابراین توجیه، پیروان مکتب خلفا در برابر يك امام منتظر پیروان مکتب اهل البیت، دو امام منتظر دارند که یکی از آنها «مهدی» است.

<sup>۵</sup> - شرح نووی، ج ۱۲ ص ۲۰۲ - ۲۰۳ . فتح الباری، ج ۱۶ ص ۳۳۸ - ۳۴۱ ، و تاریخ الخلفای سیوطی، ص ۱۰ .

<sup>۶</sup> - تاریخ ابن کثیر، ج ۶ ص ۲۴۹ ، به نقل از بیهقی.

او، بر فرزندان چهارگانه‌اش: ولید و سلیمان و یزید و هشام، که در بین سلیمان و یزید، عمر بن عبدالعزیز فاصله شد و «دوازدهمین» آنها «ولید بن یزید بن عبدالملک» بود که مردم، پس از هشام، بر او اجتماع کردند و وی چهار سال حکومت کرد.<sup>۱</sup>

و بنابراین توجیه، خلافت این دوازده نفر، به خاطر اجتماع مسلمانان بر آنها، صحیح است و پیامبر(ص) مسلمانان را بشارت داده که این افراد، در حمل و تبلیغ اسلام به مردم، خلیفه و جانشین او خواهند شد!!

ابن حَجَر درباره این توجیه گوید: «این بهترین توجیهاست».

و ابن کثیر گوید: «راهی را که بیهقی پیموده و گروهی با او همراه شده‌اند و گفته‌اند که مراد حدیث خلفای پی در پی تا زمان «ولید بن یزید بن عبدالملک فاسق» می‌باشد - ولیدی که در گذشته در مذمت او سخن گفتیم - این راه، راهی غیرمقبول است، چون خلفای مورد اشاره تا زمان ولید بیش از دوازده نفرند و دلیل آن اینکه، خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و علی مسلم است... سپس حسن بن علی است که علی او را وصی خود قرار داد و مردم عراق با او بیعت کردند... تا آنگاه که او و معاویه صلح کردند... سپس یزید بن معاویه، و بعد پسرش معاویه بن یزید، و پس از او مروان بن حکم، سپس پسرش عبدالملک مروان، و بعد پسرش ولید بن عبدالملک، و بعد سلیمان بن عبدالملک، و بعد عمر بن عبدالعزیز، و بعد یزید بن عبدالملک، و بعد هشام بن عبدالملک، که مجموع آنها «پانزده نفر» است، سپس ولید بن یزید بن عبدالملک، و اگر حکومت «ابن زبیر» پیش از عبدالملک را نیز به حساب آوریم می‌شوند «شانزده نفر»، و به هر تقدیر، آنها تا پیش از «عمر بن عبدالعزیز» می‌شوند «دوازده نفر» که با این حساب، «یزید بن معاویه» جزء آن دوازده نفر شده و «عمر بن عبدالعزیز» - که همه پیشوایان ما بر مدح و ستایش او متفق‌القول‌اند و او را از خلفای راشدین شمرده‌اند و همه مردم بر عدالت او اجماع کرده‌اند و دوران او از بهترین دورانها بوده، و حتی شیعیان نیز بدان اعتراف دارند - از جمع آن «دوازده نفر» خارج می‌شود! و اگر بگوئیم: «من تنها کسانی را به حساب می‌آورم که امت بر آنها اجتماع کرده‌اند» لازمه‌اش آن می‌شود که «نه «علی بن ابی طالب» به حساب آید و نه پسرش [= حسن]، چون مردم بر آن دو اجتماع نکردند و اهل شام همگی از بیعت با او سرباز زدند». و اضافه می‌کند: «برخی معاویه و پسرش یزید و نوه‌اش معاویه بن یزید را به حساب آورده و زمان مروان و ابن زبیر را قید نکرده‌اند؛ چون امت بر هیچ یک از آن دو اجتماع نکردند؛ بنابراین می‌گوئیم: «او در این مسلک خلفای سه‌گانه را بر شمرده و سپس معاویه، و بعد یزید، و بعد عبدالملک، و بعد ولید بن سلیمان، و بعد عمر بن عبدالعزیز، و بعد یزید، و بعد هشام، که می‌شوند ده نفر، و پس از

<sup>۱</sup> - تاریخ الخلفای سیوطی، ص ۱۱. صواعق، ص ۱۹، و فتح الباری، ج ۱۶ ص ۳۴۱.

آنها، ولیدبن یزیدبن عبدالملک فاسق است؛ و لازمه این مسلک، اخراج «علی» و پسرش «حسن» است، و این بر خلاف آنی است که پیشوایان اهل سنت، و بلکه شیعه، بر آن تصریح کرده‌اند.<sup>۱</sup> ابن جوزی در کتاب «کشف المشکل» در پاسخ این توجیهاات دو وجه دیگر را نقل کرده که گویند:

نخست - «پیامبر(ص) در حدیث خویش به حوادث بعد از خود و بعد از اصحاب خود اشاره کرده - چون حکم اصحاب به حکم آن حضرت پیوسته است - و خبر از حکومت‌های پس از صحابه داده، و گویا با سخن خود به تعداد خلفای بنی‌امیه اشاره فرموده، و چنان می‌نماید که مراد او از جمله: «لا يزال الدين قائما»: «همواره این دین برپاست»، برپایی ولایت و حکومت تا پایان کار آن دوازده خلیفه باشد، که پس از آن به وضعی بدتر از پیش مبدل گردد، و نخستین فرد بنی‌امیه «یزیدبن معاویه» و آخرین آنها «مروان حمار» بود که تعداد آنها

سیزده نفر می‌شود و عثمان و معاویه و ابن‌زبیر چون از صحابه بودند به شمار نیایند، و اگر «مروان‌بن حکم» را از آنان بیاندازیم - که هم در صحابی بودنش اختلاف است و هم پس از اجتماع مردم بر ابن‌زبیر، شکست خورده بود - آن عدد راست می‌آید. پس از خروج خلافت از خاندان اموی هم که فتنه‌های عظیم و آشوب‌های بسیار رخ داد تا دولت بنی‌عباس استقرار یافت و اوضاع از آنچه بود به بدتر از آن مبدل گردید.<sup>۲</sup>

ابن حجر در «فتح الباری» این استدلال را مردود دانسته است.

دوم - ابن جوزی این وجه را از جزوه «ابوالحسین بن منادی» درباره «مهدی» چنین نقل کرده است: «ممکن است این موضوع مربوط به بعد از «مهدی» ای باشد که در آخرالزمان ظهور می‌کند؛ زیرا من در کتاب «دانیال» دیده‌ام که: «چون مهدی وفات کند، پنج نفر از نوادگان «سبط اکبر» به حکومت می‌رسند و سپس پنج نفر از نوادگان «سبط اصغر» و پس از آن، آخرینشان مردی از سبط اکبر را وصی خود می‌کند و پس از او پسرش به حکومت می‌رسد و بدین ترتیب «دوازده نفر» حاکم می‌شوند که تک تک آنان امام مهدی هستند. گوید: و در روایتی چنین است که: ... پس از او دوازده مرد به حکومت می‌رسند: شش نفر از نوادگان حسن، و پنج نفر از نوادگان حسین، و یک نفر از غیر آنها، سپس او می‌میرد و فساد عالمگیر می‌شود».

<sup>۱</sup> - تاریخ ابن‌کثیر، ج ۶ ص ۲۴۹ - ۲۵۰.

<sup>۲</sup> - فتح الباری، ج ۱۶ ص ۳۴۰، به نقل از ابن‌جوزی در کتاب «کشف المشکل».

ابن حجر در «صواعق» بر این روایت اخیر حاشیه زده و گوید: «این روایت جداً سست و واهی است و اعتمادی بر آن نیست».<sup>۱</sup>

گروه دیگری گفته‌اند: «گمان برتر آن است که پیامبر - علیه الصلاة و السلام -

در این حدیث از شگفتیهای بعد از خود خبر داده است؛ فتنه‌هایی که مردم را در زمان واحد به سوی «دوازده امیر» پراکنده می‌سازد، و اگر جز این را اراده کرده بود می‌فرمود: «دوازده امیر خواهند بود که چنین می‌کنند» پس چون آنها را از خبر جدا کرده و در حاشیه قرار داده، در می‌یابیم که آنان در زمان واحد خواهند بود...»<sup>۲</sup>

و گفته‌اند: «این قضیه در قرن پنجم رخ داد، چون تنها در «اندلس» شش نفر بودند که همگی خود را «خلیفه» می‌نامیدند، و اضافه بر آنها، حاکم مصر، خلیفه عباسی بغداد و دیگر مدعیان خلافت از علویان و خوارج در اطراف زمین نیز مدعی آن بودند».<sup>۳</sup>

ابن حجر گوید: «این سخن کسی است که به چیزی از طرق حدیث، جز آنچه که به نحو فشرده در صحیح بخاری آمده، دست نیافته است...»<sup>۴</sup>

و گوید: «وجود آنان در زمان واحد، عین ایجاد پراکندگی و افتراق است و نمی‌تواند مراد حدیث باشد».<sup>۵</sup>

\* \* \*

مؤلف گوید: چنانکه ملاحظه شد، علمای مکتب خلفا در تفسیر این روایات به دیدگاه واحدی نرسیدند. علاوه بر آن، ایشان از آوردن روایاتی که رسول خدا(ص) نام آن دوازده نفر را بیان فرموده، اغماض و اهمال کرده‌اند؛ چون با سیاست حاکم بر مکتب خلفا در طی قرون در تضاد بوده است. این روایات را محدثان مکتب اهل البیت در تألیفات خود، با اسنادی که به نیکان صحابه می‌رسد، از رسول خدا(ص) روایت کرده‌اند و ما در بخش آینده به ایراد اندکی از آنها که هر دو گروه در کتب خود آورده‌اند، بسنده می‌کنیم.

اسامی امامان دوازده‌گانه در مکتب خلفا

الف - امام جوینی<sup>۱</sup> از عبدالله بن عباس روایت کند که گفت: رسول خدا(ص) فرمود: «أنا سيد النبيين و علي بن ابي طالب سيد الوصيين، و انّ اوصيائي بعدى اثنا عشر، اولهم علي بن ابي طالب و آخرهم

<sup>۱</sup> - همان، و صواعق المحرقة، ص ۱۹ .

<sup>۲</sup> - همان، ج ۱۶ ص ۳۳۸ .

<sup>۳</sup> - همان، ج ۱۶ ص ۳۳۹، و شرح نووی، ج ۱۲ ص ۲۰۲ .

<sup>۴</sup> - همان.

<sup>۵</sup> - همان.

المهدی): «من سید انبیایم و علی بن ابی طالب سید اوصیاست. همانا اوصیای پس از من «دوازده نفر»ند: نخستین آنها علی بن ابی طالب و آخرین آنها مهدی است».

ب - و نیز، جوینی با سند خود از ابن عباس روایت کند که گفت: «رسول خدا(ص) فرمود: «همانا جانشینان من و اوصیایم و حجت‌های خدا بر خلق، پس از من، «دوازده نفر»ند، اولین آنها برادرم، و آخرین آنها فرزندم خواهد بود». گفته شد: «یا رسول‌الله! برادر شما کیست؟» فرمود: «علی بن ابی طالب» گفته شد: «فرزند شما کیست؟» فرمود: «مهدی است؛ کسی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همانگونه که از ظلم و ستم انباشته شده است. سوگند به آنکه مرا بشارتگر و بیم‌دهنده بر حق فرستاده، اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را به قدری دراز گرداند تا فرزند من مهدی در آن ظهور کند و «روح خدا عیسی بن مریم» فرود آید و در نماز به او اقتدا کند و زمین از نور پروردگارش روشن گردد و فرمائش شرق و غرب را فرا گیرد».

ج - و نیز، جوینی با سند خود، گوید: «شنیدم که رسول خدا(ص) می‌فرمود: «من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین، پاکیزگان و معصومانیم».<sup>۲</sup>

آری، سیاست حاکم بر مکتب خلفا در طی قرون بر آن بود که همانند اینگونه احادیث را از دسترس ابنای امت اسلامی به دور نگهدارد و بر آنها پرده افکند. و برآستی که بخش عظیمی از پیروان این مکتب در این راه جهاد شایانی کردند، که ما نمونه‌هایی از آن را در بحث: «اقدامات مکتب خلفا با نصوص سنت رسول خدا که مخالف دیدگاهشان بود» یادآور شدیم و در اینجا مجال تکرار نیست. در بحث بعد نیز، تنها به معرفی آن «دوازده نفر»ی می‌پردازیم که به تواتر در احادیث رسول خدا(ص) بدانها اشاره شده و نام آنها با صراحت بیان گردیده است:

معرفی امامان دوازده‌گانه پس از رسول خدا(ص)

امام اول - امیرالمؤمنین علی(ع).

پدرش ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد.

کنیه‌اش ابوالحسن و الحسین و ابوتراب، و لقبش وصی و امیرالمؤمنین.

<sup>۱</sup> - ذهبی در تذکره‌الحفاظ، ص ۱۵۰۵، درباره او گوید: «امام محدث یگانه اکمل، فخرالاسلام، صدرالدین، ابراهیم بن محمد بن حمویه جوینی شافعی، شیخ صوفیه، نسبت به روایت و گردآوری اجزای آن عنایت شدیدی داشت و غازان شاه به دست او اسلام آورد».

<sup>۲</sup> - هر سه حدیث: الف و ب و ج در کتاب فراند السطین، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۱۱۶۴ و ۱۶۹۰ و ۱۶۹۱، برگه شماره ۱۶۰، موجود است.



سی سال پس از واقعه «عام الفیل» در بیت الله الحرام، کعبه<sup>۱</sup> به دنیا آمد و در سال چهلیم هجری به دست عبدالرحمان بن ملجم - یکی از خوارج - به شهادت رسید و در بیرون کوفه، نجف اشرف، دفن گردید.

امام دوم - حسن بن علی بن ابی طالب (ع).

مادرش فاطمه زهرا (ع) دخت گرامی رسول خدا (ص).

کنیه اش ابومحمد، و لقبش سبط اکبر و مجتبی.

در نیمه رمضان سال سوم هجری در مدینه به دنیا آمد و در بیست و پنجم ربیع الاول سال پنجاه رحلت کرد و در بقیع مدینه منوره دفن گردید.

امام سوم - حسین بن علی بن ابی طالب (ع).

مادرش فاطمه زهرا (ع) دخت گرامی رسول خدا (ص).

کنیه اش ابوعبدالله، و لقبش سبط اصغر و شهید کربلا.

در سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه به دنیا آمد و در دهم محرم سال ۶۱ هجری همراه با اهل بیت و یارانش در کربلا به دست یزیدیان به شهادت رسید. مزار آن حضرت در کربلای عراق است.<sup>۲</sup>

امام چهارم - علی بن الحسین (ع).

مادرش غزاله یا شاه زنان.

کنیه اش: ابوالحسن، و لقبش زین العابدین و سجاد.

در سال ۳۳ یا ۳۷ یا ۳۸ هجری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۹۴ رحلت کرد و در بقیع در کنار عمویش امام حسن (ع) دفن گردید.<sup>۳</sup>

امام پنجم - محمد بن علی (ع).

مادرش ام عبدالله دخت امام حسن مجتبی (ع).

کنیه اش ابوجعفر و لقبش باقر.

در سال ۵۷ هجری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۱۱۷ رحلت کرد و در بقیع در کنار پدرش زین العابدین (ع) دفن گردید.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - در مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۴۸۳، تذکرة خواص الامة، ص ۱۰، و مناقب ابن مغزالی، ص ۷، آمده است: «فاطمه بنت اسد مادر امام علن در حال بارداری مشغول طواف بود که درد زایمان به سراغش آمد و ناگهان در کعبه گشوده شد و او داخل گردید و فرزندش علی (ع) را در درون کعبه به دنیا آورد.»

<sup>۲</sup> - مراجعه کنید: تاریخ طبری، ابن اثیر، ذهبی و ابن کثیر، حوادث سالهای ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ هجری، و نیز به شرح حال ایشان در تاریخ بغداد، تاریخ دمشق، استیعاب، اسد الغابه، اصابه و طبقات ابن سعد چاپ جدید.

<sup>۳</sup> - مراجعه کنید: تاریخ ابن اثیر، ابن کثیر و ذهبی، حوادث سال ۹۴ هجری. و نیز شرح حال امام در طبقات ابن سعد، حلیه الاولیاء، و فیات الاعیان، تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۰۳، و تاریخ مسعودی، ج ۳ ص ۱۶۰.

امام ششم - جعفر بن محمد (ع).

مادرش ام فروه دخت قاسم بن محمد بن ابی بکر.

کنیه اش ابو عبدالله و لقبش صادق.

در سال ۷۳ هجری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۱۴۸ رحلت کرد و در بقیع در جنب پدرش امام باقر (ع) دفن گردید.<sup>۲</sup>

امام هفتم - موسی بن جعفر (ع).

مادرش حمیده.

کنیه اش ابوالحسن و لقبش کاظم.

در سال ۱۲۸ هجری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۱۸۳ در زندان خلیفه عباسی هارون الرشید در بغداد رحلت کرد و در قبرستان قریش، بخش غربی بغداد امروز معروف به کاظمیه، دفن گردید.<sup>۳</sup>

امام هشتم - علی بن موسی (ع).

مادرش خیزران.

کنیه اش ابوالحسن و لقبش رضا.

در سال ۱۵۳ هجری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۲۰۳ وفات کرد و در طوس [= مشهد] دفن گردید.<sup>۴</sup>

امام نهم - محمد بن علی (ع).

مادرش سکینه.

کنیه اش ابو عبدالله و لقبش جواد.

در سال ۱۹۵ هجری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۲۲۰ در بغداد رحلت کرد و در کنار جدش موسی بن جعفر (ع) دفن گردید.<sup>۵</sup>

امام دهم - علی بن محمد (ع).

مادرش سمانه مغربیه.

کنیه اش ابوالحسن عسکری و لقبش هادی.

<sup>۱</sup> - مراجعه کنید: تذکره الحفاظ ذهبی، وفيات الاعیان، صفوه الصفوه، حلیه الاولیاء، تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۲۰، تاریخ الاسلام ذهبی، تاریخ ابن کثیر، حوادث سالهای ۱۱۵ و ۱۱۷ و ۱۱۸، شرح حال امام باقر ع.

<sup>۲</sup> - مراجعه کنید: حلیه الاولیاء، وفيات الاعیان، تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۸۱، و تاریخ مسعودی، ج ۳ ص ۳۴۶، شرح حال امام صادق.

<sup>۳</sup> - مراجعه کنید: مقاتل الطالبین، تاریخ بغداد، وفيات الاعیان، صفوه الصفوه، تاریخ ابن کثیر و تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۴۱۴.

<sup>۴</sup> - مراجعه کنید: تاریخ طبری، ابن کثیر، تاریخ الاسلام ذهبی، وفيات الاعیان، حوادث سال ۲۰۳ هجری و نیز تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۴۵۳، و تاریخ مسعودی، ج ۳ ص ۴۴۱.

<sup>۵</sup> - مراجعه کنید: تاریخ بغداد، وفيات الاعیان، شذرات الذهب، ج ۲ ص ۴۸، و تاریخ مسعودی، ج ۳ ص ۴۶۴.

در سال ۲۱۴ هجری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۲۵۴ وفات کرد و در شهر سامرای عراق دفن گردید.<sup>۱</sup>

امام یازدهم - حسن بن علی (ع).

مادرش امّ ولد به نام سوسن.

کنیه اش ابو محمد و لقبش عسکری.

در سال ۲۳۱ هجری در سامرا به دنیا آمد و در سال ۲۶۰ وفات کرد و در کنار پدرش در سامرا دفن گردید.<sup>۲</sup>

قبور این یازده امام (ع) امروزه زیارتگاه مسلمانان است و واجد قبه‌های عالیّه می‌باشند، به جز قبور ائمه چهارگانه مدفون در بقیع در مدینه منوره که وهابی‌ها پس از ورود به مدینه آنها را همراه با قبور زنان رسول خدا (ص) و صحابه آن حضرت ویران کردند.

امام دوازدهم - محمد بن حسن عسکری، مهدی (عج).

مادرش ام ولد به نام نرجس یا صیقل.

کنیه اش ابو عبدالله و ابوالقاسم و لقبش قائم، منتظر، خلف، مهدی و صاحب الزمان.

در سال ۲۵۵ هجری در سامرا به دنیا آمد و آخرین امام از ائمه دوازده گانه است که تاکنون زنده و مرزوق خدای سبحان است.

تنبیه و توضیحی مهم!

در یکی از روایات گذشته آمده بود: «... دوازده نفر خلیفه، که همگی از قریشند، و چون در گذرند، پس از آن هرج و مرج خواهد بود».

و در روایت دیگری آمده بود: «این دین همواره، تا زمانی که دوازده نفر از قریش باقی باشند، استوار و پابرجاست و چون بمیرند، زمین اهل خود را دگرگون می‌کند».

این دو عبارت دلیل آن است که بعد از دوازدهمین امام پس از رسول خدا (ص)، عمر این عالم پایان می‌یابد. بنابراین، لازم می‌آید که عمر یکی از این دوازده نفر تا پایان دنیا به طول انجامد، و این چیزی است که اکنون با طول عمر وصی دوازدهم، مهدی آل محمد (ص) محمد بن الحسن العسکری (عج) به وقوع پیوسته است؛ زیرا، مجموعه آن روایات تنها بر امامان دوازده گانه (ع) صدق می‌کند و بر غیر ایشان راست نیاید. و الحمد لله.

<sup>۱</sup> - مراجعه کنید: تاریخ بغداد، وفيات الاعیان، تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۴۸۴، و تاریخ مسعودی، ج ۴ ص ۸۴.

<sup>۲</sup> - مراجعه کنید: وفيات الاعیان، تذکره الخواص، مطالب السنول فی مناقب آل الرسول از شیخ کمال طلحه شافعی متوفای ۶۵۴ هـ، و تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۵۰۳.

## فصل سوم: تدابیر سیاسی خلفا در انتصابی بودن مقام امامت

### ۱-۳- انکار وصایت و تاویل و توجیه در احادیث منتشر شده

اولین کسی که موضوع «وصیت» را مورد انکار قرار داد «امّ المؤمنین عایشه» بود؛ ولی حدیث او در انکار وصیت دلالت بر آن دارد که عنوان «وصی» برای امام علی(ع) در عصر او - چنانکه می‌آید - مشهور بوده است:

#### ۱-۱-۳- حدیث عایشه دلیل ثبوت وصایت علی(ع) است

از جمله دلایل شهرت امام علی(ع) به لقب «وصی رسول الله(ص)» در میان صحابه - اضافه بر آنچه آوردیم - روایت «امّ المؤمنین عایشه» در صحیح مسلم است که گوید:

«نزد عایشه گفتند که علی «وصی» است. او گفت: «چه وقت به علی وصیت کرد در حالی که من او را به سینهام تکیه داده بودم - یا گفت: در دامنم بود - و طشت خواست و در دامان من بی حال شد، بگونه‌ای که متوجه فوت او نشدم؛ پس چه وقت به او وصیت کرد؟!»<sup>۱</sup>

ام المؤمنین عایشه برای جنگ با امام علی(ع) نیازمند بسیج مردم بود و هر چه را که در این راه مفید می‌دانست بیان می‌داشت؛ چنانکه این گفتگو نیز ابتدا به ساکن و بدون مقدمه نبوده، بلکه مشابه نوعی استدلال است و نشان می‌دهد که عنوان «وصی» پیامبر برای امام علی(ع) امری مسلم و مشهور بوده است و این موضع‌گیری او متناسب با آن واقعیت تاریخی است. و نیز، متناسب با موضع‌گیریهای دیگر او در مقابله با امام علی(ع) می‌باشد. چنانکه ابن‌سعد نیز از عایشه روایت کند که درباره بیماری رسول خدا(ص) گفت:

«پیامبر در حالی که پاهایش بر زمین کشیده می‌شد، در میان دو مرد: ابن‌عباس - یعنی فضل - و مردی دیگر، بیرون آمد» عبیدالله گوید: آنچه گفت به ابن‌عباس گفتم و او گفت: «آیا می‌دانی آن مرد دیگری که عایشه نام نبرد کیست؟» گفتم: نه، ابن‌عباس گفت: «او علی بود که جان عایشه از بیان هرگونه فضیلتی برای او ناخرسند است!»<sup>۲</sup>

و در حدیث دیگری در مسند احمد گوید:

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم با شرح نووی، کتاب الوصیة، ج ۱۱ ص ۸۹. صحیح بخاری، کتاب المغازی باب مرض النبی، ج ۳ ص ۶۵ و کتاب الوصیة باب الوصایا، فتح الباری، ج ۶ ص ۲۹۱، مسند احمد، ج ۶ ص ۳۲.

<sup>۲</sup> - طبقات ابن‌سعد، چاپ بیروت، ج ۲ ص ۲۳۲. بخاری نیز در صحیح خود، ج ۳ ص ۶۳ گوید: «ابن‌عباس گفت: آیا می‌دانی آن مرد دیگری که عایشه نام نبرد کیست؟ گفتم: نه، ابن‌عباس گفت: او علی بن ابی‌طالب بود» بخاری سخن ابن‌عباس را که گفت: «جان عایشه از بیان هرگونه فضیلتی برای او ناخرسند است» از این حدیث حذف کرده است.

«مردی نزد عایشه آمد و به بدگوئی از علی و عمار پرداخت. عایشه گفت: «اما علی، من درباره او با تو سخنی ندارم، و اما عمار، من از رسول خدا(ص) شنیدم که درباره اش می فرمود: «او بین دو کار مخیر نمی شود مگر آن که بهترینش را انتخاب می کند».<sup>۱</sup>

آری، امّ المؤمنین عایشه بدین گونه بدگوئی از عمار را پاسخ می دهد ولی در برابر بدگوئی از امام علی(ع) سکوت می کند.

و در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب روایت کنند که عایشه گفت:

«رسول خدا(ص) مردی را به فرماندهی «سریه» ای برگزید و او در نمازهای جماعت با یارانش سوره «قل هو الله احد» را قرائت می نمود. چون بازگشتند و به رسول خدا خبر دادند فرمود: «از او پرسید برای چه این کار را می کرد» پرسیدند و گفت: «برای آنکه این سوره صفت خدای رحمان است و من قرائت آن را دوست دارم» و رسول خدا(ص) فرمود: «به او خبر دهید که خدا دوستش دارد».<sup>۲</sup>

به نظر شما این مردی که خدا دوستش دارد و عایشه از ذکر نامش خودداری می کند، کیست؟ بدیهی است که اگر پدرش خلیفه ابوبکر یا خلیفه عمر و یا یکی از خویشاوندان وی مانند پسر عمویش طلحه بود، نام او را بیان می داشت، و شگفت آنکه ما هر چه در مصادر مکتب خلفا بررسی کردیم، نام آن مرد را نیافتیم؛ بناچار مصادر مکتب اهل البیت را مورد بررسی قرار دادیم و خبر را در تفسیر سوره اخلاص در تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «برهان» و باب معنای «قل هو الله احد» کتاب توحید شیخ صدوق (ت ۳۸۱ هـ) یافتیم که از «عمران بن حصین» صحابی پیامبر(ص) چنین روایت کند:

«پیامبر(ص) «سریه» ای را با فرماندهی علی(ع) به ماموریت فرستاد و چون بازگشتند از آنها سؤال کرد و گفتند: همه چیزش خوب بود جز آنکه در تمام نمازهایمان سوره «قل هو الله احد» را قرائت کرد. فرمود: «چرا چنین کردی؟» عرض کرد: «چون «قل هو الله احد» را خیلی دوست دارم» و پیامبر فرمود: «چون

دوستش داری خدای عزوجل دوست دارد».<sup>۳</sup>

برای صحت این حدیث دو گواه نیرومند وجود دارد:

۱ - مسند احمد، ج ۶ ص ۱۱۳ .

۲ - صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين، حدیث ۲۶۳ . صحیح بخاری، کتاب التوحید، ج ۴ ص ۱۸۲ .

۳ - توحید صدوق، چاپ تهران ۱۳۸۷ هـ، ص ۹۴ حدیث ۱۱ . تفسیر مجمع البیان طبرسی ت ۵۶۸ هـ چاپ صیدا ۱۳۳۳ - ۱۳۵۶ هـ، ج ۱۰ ص ۵۷۶ ، و تفسیر برهان بحرانی (ت ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹) چاپ سوم قم ۱۳۹۴ هـ، ج ۴ ص ۵۲۱ . و عمران بن حصین ابونجید خزاعی، در سال فتح خیبر اسلام آورد و عمر او را برای آموزش دین به مردم بصره بدانجا فرستاد. او از فضلی صحابه و مستجاب الدعوه بود و در سال ۵۲ هجری در بصره وفات کرد. شرح حالش در اسد الغابه، ج ۴ ص ۱۳۷ - ۱۳۸ ، آمده است.

۱ - در صحیح بخاری و غیر آن آمده است که: «امّ المؤمنین عایشه در حدیث خود از امام علی (ع) با لفظ «رجل» تعبیر می‌کند» همانگونه که در این حدیث انجام داده بود.

۲ - و نیز، در صحیح بخاری و غیر آن آمده است که: «رسول خدا(ص) به علی(ع) فرمود: خدا دوستش دارد» چنانکه در این حدیث فرموده بود: «خدا دوستت دارد».

بدین گونه، امّ المؤمنین عایشه نام علی(ع) را در حدیث خود نیاورد و با کنایه او را «رجل» نامید و بدین مقدار از جفا بسنده نکرد بلکه بر آن افزود. چنانکه می‌آید:

### ۲-۱-۳-امّ المؤمنین از قتل امام علی(ع) اظهار خشنودی می‌کند

سوگمندانۀ تر از آنچه یاد آور شدیم روایتی است که ابوالفرج اصفهانی درباره شهادت امام علی(ع) آورده و گوید: «هنگامی که خبر کشته شدن امام علی(ع) به عایشه رسید سجده کرد»<sup>۱</sup> یعنی بخاطر بشارتی که دریافت کرد سجده شکر بجای آورد.

و نیز، طبری و ابوالفرج و ابن سعد و ابن اثیر روایت کنند و گویند: «هنگامی که خبر قتل علی به عایشه رسید گفت:

«فالت عصاها و استقرّ بها النوی

كما قرعنا بالایاب المسافر»

«عصایش را افکند و از حرکت بازایستاد

چنانکه بازگشت مسافر دیده را روشن کند!».

سپس پرسید: چه کسی او را کشت؟ گفته شد: مردی از قبیله مراد. گفت:

«فان یک نائیا فلقد نعاہ غلام لیس فی فیہ التراب»

«اگر او دور است پیام مرگش را

جوانی رسانید که خاک بردهانش مباد!»

که زینب دختر امّ سلمه به او گفت: «آیا درباره علی چنین می‌گویی؟»

و عایشه گفت: «هرگاه فراموش کردم به یادم بیاورید!»<sup>۲</sup> و سپس به این شعر تمثیل جست:

«مازال اهداء القصائد بیننا باسم الصدیق و کثرة الألقاب»

«حتی ترکت کان قولک فیهم فی کلّ مجتمع طنین ذباب»

«همواره قصائدی به یکدیگر هدیه می‌کردیم

که به نام دوست و پرشمار از القاب بود

<sup>۱</sup> - مقاتل الطالبيين، چاپ قاهره، ۱۳۶۸ هـ، ص ۴۳ .

<sup>۲</sup> - تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۳۴۶۶ . تاریخ ابن اثیر، چاپ اروپا، ج ۳ ص ۳۲۱ ، و چاپ اول، ج ۳ ص ۱۵۷ . طبقات ابن سعد، ج ۳ ص ۲۷ ، و مقاتل الطالبيين، ص ۴۲ .

تا آنگاه که رها شد، چنانکه گویا سخن تو در بین آنها در هر مجتمعی طنین و «وز وز» مگس باشد!.<sup>۱</sup>

### ۳-۱-۳- مقایسه احادیث عایشه با احادیث دیگران

آنچه یادآور شدیم بخشی از موضعگیریهای امّ المؤمنین عایشه در برابر امام علی(ع) بود. اما این سخن او که گوید: «چه وقت به علی وصیت کرد، در حالی که او [= پیامبر(ص)] در دامان من بی حال شد و بر سینه من جان داد، یا در بین سینه و چانه من!»<sup>۲</sup> این واقعه را تنها خود او روایت کرده و روایات زیر با آن تعارض دارد:

ابن سعد در طبقات خود: «باب کسانی که گفته‌اند رسول خدا(ص) در دامان علی بن ابی طالب وفات کرد» از «امام علی(ع)» روایت کند که گفت:

«رسول خدا(ص) در حال بیماری فرمود: «برادرم را نزد من بخوانید» گوید: مرا فراخواندند و فرمود: «نزدیک من بیا» نزدیک شدم و آن حضرت به من تکیه کرد و در همان حال پیوسته با من سخن می‌گفت؛ به گونه‌ای که بخشی از آب دهانش به من می‌رسید. سپس مرگ رسول خدا(ص) فرا رسید و در آغوشم سنگین شد...».

و از «علی بن الحسین(ع)» روایت کند که گفت: «رسول خدا(ص) در حالی جان داد که سرش در آغوش علی بود.»

و از «شعبی» روایت کند که گفت: «رسول خدا(ص) در حالی وفات کرد که سرش در دامن علی بود و علی آن حضرت را غسل داد...»

و از «ابی غطفان» روایت کند که گفت: «از ابن عباس پرسیدم: آیا سر رسول خدا(ص) به هنگام وفات در دامن کسی بود؟ گفت: آن حضرت در حالی که بر سینه علی تکیه داشت وفات کرد. گفتم: عروه به من گفت که عایشه گفته است: «رسول خدا(ص) میان سینه و گلوی من جان داد» ابن عباس گفت: «تو باور می‌کنی؟ به خدا سوگند رسول خدا(ص) در حالی قبض روح شد که بر سینه علی تکیه داشت و همو غسلش داد...»

و از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که گفت: «کعب الاحبار در زمان عمر، با حضور ما، برخاست و پرسید: «آخرین سخن رسول خدا(ص) چه بود؟» عمر گفت: از علی پرس. گفت: او کجاست؟ جواب داد: آنجا! کعب از او پرسید و علی گفت: «آن حضرت را به سینه‌ام تکیه دادم و سرش را بر شانهم نهاده بود که فرمود: «نماز نمازا» کعب گفت: «این آخرین سخن انبیاء است که

<sup>۱</sup> - مقاتل الطالبيين، ص ۴۲ .

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری، کتاب الوصایا، ج ۲ ص ۸۴، و کتاب المغازی، ج ۳ ص ۶۳ . صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ۱ . سنن ابن ماجه، کتاب الجنائز، باب ۶۴ . مسند احمد، ج ۲ ص ۳۲، ۶۴ و ۷۷، و تاریخ طبری، ج ۱ ص ۱۸۱۴ .

بدان مأمور و بر آن مبعوث می‌شوند» بعد پرسید: «یا امیرالمؤمنین چه کسی غسلش داد؟» عمر گفت: از علی پیرس. پرسید و گفت: «من او را غسل می‌دادم و عباس نشسته بود و اسامه و شقران برایم آب می‌آوردند»<sup>۱</sup>.

حال اگر پیامبر(ص) - بنا بر گفته عایشه - در میام سر و سینه یا سینه و چانه او وفات کرده بود، خلیفه عمر به کعب الأحبار می‌گفت: از امّ المؤمنین عایشه پیرس که آخرین سخن رسول خدا(ص) چه بود و هرگز او را به امام علی(ع) ارجاع نمی‌داد.

و قوی‌تر از همه روایات گذشته، روایت کسی است که خود شاهد ماجرا بوده و او «امّ المؤمنین امّ سلمه» است که گوید: «سوگند به آنکه بنامش سوگند می‌خورم، همانا علی در عهد و پیمان نزدیکترین مردم به رسول خدا(ص) بود: صبح روزی به دیدار آن حضرت رفتیم و دیدیم که پیوسته می‌فرماید: «علی آمد؟ علی آمد؟» فاطمه گفت: گویا او را به دنبال کاری فرستادید. گوید: علی آمد و من پنداشتم پیامبر(ص) نیاز خاصی به او دارد، لذا از اطاق بیرون رفتیم و نزدیک در نشستیم و من که نزدیکترین آنها به در بودم دیدم رسول خدا(ص) به سوی علی خم شد و به نجوا و رازگویی با او پرداخت و پس از آن، در همان روز، جان به جان آفرین تسلیم کرد. پس علی در عهد و پیمان نزدیکترین مردم به رسول خدا(ص) بود»<sup>۲</sup>.

و در روایت «عبدالله بن عمرو» گوید: «رسول خدا(ص) در بیماریش فرمود: «برادرم را نزد من بخوانید» - تا آنجا که گوید: - علی را نزد او فراخواندند و آن حضرت با جامه خود او را پوشانید و به سوی او خم شد و...»<sup>۳</sup>

و از جمله سخنانی که «امام علی(ع)» درباره وفات رسول خدا گفته این جمله است که: «من با دست خود گونه شما را بر خاک قبرتان نهادم و جان شما از فراز سینه و گلوی من برون شد و ما از خدائیم و به سوی او بازمی‌گردیم»<sup>۴</sup>

و نیز فرموده است: «رسول خدا(ص) در حالی جان سپرد که سر بر سینه من داشت و روحش در کف من جریان یافت و آن را بر چهره کشیدم و خود به کار غسلش پرداختم و فرشتگان یاورم بودند. در و دیوار ضجه می‌زدند و گروهی فرود می‌آمدند و گروهی عروج می‌کردند و ندای نماز و

<sup>۱</sup> - این پنج حدیث را از طبقات ابن‌سعد، چاپ اروپا، ج ۲ قسمت دوم ص ۵۱، آوردیم.

<sup>۲</sup> - مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۳۸، گوید: این حدیث صحیح الاسناد است ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند. ذهی نیز در تلخیص مستدرک به صحت آن اعتراف کرده است. شرح حال امام علی از تاریخ ابن‌عساکر، ج ۳ ص ۱۴ - ۱۷ به طرق متعدد. مصنف ابن‌ابی شیبیه، ج ۶ ص ۳۴۸. مجمع‌الزوائد، ج ۹ ص ۱۱۲. کنز العمال کتاب الفضائل، فضائل علی بن ابی‌طالب، حدیث ۳۷۴، ج ۱۵ ص ۱۲۸، و تذکرة خواص الامة، باب حدیث النجوى و الوصية از کتاب فضائل احمدین حنبل.

<sup>۳</sup> - کنز العمال، چاپ اول، ج ۶ ص ۳۹۲. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷ ص ۳۵۹، و شرح حال امام علی از تاریخ ابن‌عساکر، چاپ بیروت ۱۳۹۵ هـ، ج ۲ ص ۴۸۲.

<sup>۴</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲.



درود و صلواتشان بر آن حضرت همواره در گوشم بود تا آنگاه که او را در آرامگاهش مدفون ساختیم»<sup>۱</sup>.

#### ۴-۱-۳- نقد و بررسی احادیث ام‌المؤمنین عایشه

روای روایتی که می‌گوید: «پیامبر در دامان ام‌المؤمنین عایشه وفات کرد» تنها خود عایشه است و گمان برتر - چنانکه یادآور شدیم - آن است که او این سخن را در جنگ جمل گفته باشد. یعنی بعد از زمان عمر و عثمان و یا در زمان معاویه که این سخن متناسب با عصر اوست. زیرا وی از بیان فضائل امام علی(ع) نهی کرده و فرمان داده بود تا نقیض آن را نقل نمایند.

و اگر فرض را بر درستی سخن عایشه بگذاریم و بپذیریم که پیامبر(ص) در دامان او وفات کرده باشد، آیا این سخن با روایات متواتری که می‌گوید: «امام علی وصی رسول‌الله است» تناقض دارد؟ آیا پیامبر(ص) نمی‌توانسته وصایای خود را در زمان دیگری به امام علی(ع) برساند؟ همان گونه که روایات پرشمار بر آن دلالت دارد مانند روایات اصحاب سنن و مسانید از قول امام علی(ع) که فرمود:

«مرا با رسول‌خدا(ص) دو دیدار بود: دیداری در شب و دیداری در روز، و چنان بود که هرگاه نزد او می‌رفتم و در حال نماز بود تنحنح [=شبه سرفه] می‌فرمود»<sup>۲</sup>

و در روایت دیگری فرمود: «مرا در نزد رسول‌خدا(ص) جایگاهی بود که برای هیچ مخلوقی نبود: در هر بامدادی نزد او می‌رفتم و سلام می‌کردم تا تنحنح می‌فرمود ...»<sup>۳</sup>

و در تاریخ ابن‌عساکر از جابر گوید: «در نبرد طائف رسول‌خدا(ص) با علی به نجوا و رازگویی پرداخت و نجوایش به طول انجامید تا برخی از صحابه گفتند:

«نجوای با پسرعمویش بدر از او کشید.» این سخن به رسول‌خدا رسید و فرمود: «من نبودم که با او نجوا کردم بلکه خدا با او نجوا کرد.»

این روایت با عبارت دیگر چنین است: «مدتی دراز با او نجوا کرد و ابوبکر و عمر و سایر مردم نظاره می‌کردند.» راوی گوید: سپس به سوی ما بازگشت و مردم گفتند: «با رسول‌الله! نجوای امروزتان بدر از او کشید» فرمود: «من نبودم که با او نجوا کردم بلکه خدا با او نجوا کرد»<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - همان، خطبه ۱۹۷.

<sup>۲</sup> - سنن ابن‌ماجه، کتاب الأدب، حدیث ۳۷۰۸، و مسند احمد ج ۱ ص ۸۰.

<sup>۳</sup> - مسند احمد، ج ۱ ص ۸۵ و ۱۰۷. مشروح آن در باب «مصادر شریعت اسلامی در مکتب اهل‌البیت می‌آید».

<sup>۴</sup> - هر دو روایت در شرح حال امام علی(ع) از تاریخ ابن‌عساکر ج ۲ ص ۳۱۰ و ۳۱۱، آمده است. و نیز در تاریخ ابن‌کثیر، ج ۷ ص ۳۵۶. و در شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید چاپ اول مصر، ج ۲ ص ۷۸ روایتی است که فشرده آن چنین است: «عایشه وارد شد و دید که آن دو در حال نجوا هستند، گفت: «ای علی! سهم من تنها يك روز از نه روز است، ای پسر ابی‌طالب! آیا مرا به حال خود نمی‌گذاری؟!»

ما این روایات را از مصادر دیگری نیز - در بخش «حاملان علوم رسول الله (ص) و بخش «مصادر شریعت اسلامی در مکتب اهل البیت (ع)» - در همین کتاب آورده‌ایم.

### ۵-۱-۳- مقایسه حدیث ام‌المؤمنین عایشه و حدیث امام علی (ع)

ام‌المؤمنین عایشه راوی منحصر به فرد این روایت است که می‌گوید: «رسول اکرم (ص) در واپسین لحظات زندگانی خویش طشتی طلبد و بی‌حال شد و در دامان عایشه وفات کرد» و بر آن بیفزاید روایت او و دیگران درباره «آغاز نزول وحی» را که می‌گوید:

«رسول خدا (ص) در اولین مرحله دریافت وحی الهی از جبرئیل، که آیات سوره «اقرأ» را آورده بود، درباره او دچار تردید شد که مبدا شیطانی باشد که می‌خواهد او را به بازی بگیرد! و نیز، درباره آیات کریمه قرآن که آنها را از قبیل سخنان مسجّع و قافیه‌دار کاهنان پنداشت تا آنگاه که «ورقه بن نوفل نصرانی» اطمینانش داد و باورش بخشید که پیامبر است و به او وحی می‌شود همان‌گونه که به موسی بن عمران! و آن حضرت باور نمود و دریافت که پیامبر است!» و دیگر احادیث مکتب خلفا از «سیرت رسول الله (ص)».

این گونه احادیث در مکتب خلفا - چنانکه در بحث‌های آمادگی یادآور شدیم - مقام برترین پیامبر الهی را، در دید معتقدان بدانها، چنان تنزل می‌دهد که از انسان عادی نیز فروتر گردد، و لذا آن مرد «ظاهراً آگاه» سعودی حق داشت که بگوید: «محمد مردی مثل من بود و مُرد!»

اما حدیث امام علی (ع) یگانه شاهد آغاز نزول وحی و تنها همراه رسول خدا (ص) در «غار حراء» می‌گوید: «او در آن هنگام ناله‌ای شنیده و پیامبر آگاهش نموده که آن ناله از شیطان است، زیرا از پیروی شدن خود ناامید گشته است!»

و نیز در حدیث آن حضرت است که: «خداوند رسول الله (ص) را، پس از آنکه از شیر گرفته شد، با برترین فرشته‌اش قرین و همراه ساخت تا او را در طی شب و روز با راههای کرامت و بزرگواری و خوهای ستوده این عالم آشنا سازد.»

و در حدیث وفات رسول خدا (ص) گوید: «پیامبر او [= علی] را به نزد خود فرا خواند و به نجوا و رازگویی با وی پرداخت و اسرارش را بدو سپرد و «وصیت»ش فرمود تا از دنیا رحلت کرد<sup>۱</sup> و روح آن حضرت در کفش جریان یافت و آن را بر چهره‌اش کشید و خود به غسل و تکفین او پرداخت و ملائکه در آن کار یاورانش بودند و در و دیوار خانه ضجّه و فریاد می‌کردند و گروهی از فرشتگان فرود می‌آمدند و گروهی عروج می‌نمودند و زمزمه نماز و درود و صلوات آنها گوشش را نوازش می‌داد تا آنگاه که او را در آرامگاهش مدفون ساختند.»

<sup>۱</sup> - محتوای این حدیث را حدیث ام‌سلمه و غیر او تأیید می‌کند.

باری، آن گونه احادیث در مکتب خلفا و این گونه احادیث در مکتب اهل البیت، در دید معتقدان به هریک از این دو مکتب، اثر و دیدگاه خاصی را پدید می‌آورد که تقارب و نزدیکی میان مسلمانان را ناشدنی می‌کند، مگر آنکه هر دو مجموعه این احادیث را همراه و مقارن با هم مورد بحث و بررسی قرار دهیم تا گمشده خویش را بیابیم و برادران مسلمان در پرتو این بررسی‌ها به تفاهم و همفکری برسند. ان شاء الله.

و بار دیگر تأکید می‌کنیم که آنچه بیش از همه شایسته اولویت و تقدم است، بررسی مقارن روایات «سیره پیامبر اکرم (ص)» و تاریخ عصر رسول الله و عصر صحابه آن حضرت می‌باشد.

### ۶-۱-۳- دو حدیث متعارض و دو موضع گیری متفاوت از ام‌المؤمنین عایشه

ابن عساکر روایت کند که دو نفر از زنان به عایشه گفتند: «ای ام‌المؤمنین! از علی برای ما بگو. گفت: «چه می‌پرسید؟ از مردی که دست خود را تکیه‌گاه رسول خدا قرار داد و روح آن حضرت در دست او جریان یافت و آن را بر چهره خود کشید؟» گفتند: پس برای چه بر او شوریدی؟ گفت: «کاری بود که شد و دوست داشتم هرچه در زمین است را برای جبران آن فدا و تاوان بدهم!».

این حدیث عایشه موافق حدیث «امام علی (ع)» است که فرمود: «رسول خدا در حالی وفات کرد که سرش بر سینه‌ام بود و روحش در دستم جریان یافت و آن را بر چهره‌ام کشیدم» و با حدیث دیگر او که گوید: «در میان سینه و چانه‌ام بی حال شد» تعارض دارد!

و نیز، ابن عساکر از عایشه روایت کند که گفت: «رسول خدا (ص) در خانه او و به‌گاه احتضار فرمود: «حبیبم را نزد من بخوانید» علی را فرا خواندند تا آمد. پیامبر که او را دید رواندازش را کنار زد و وی را داخل آن نمود و پیوسته در آغوشش داشت تا از دنیا برفت»<sup>۲</sup>

این حدیث او نیز موافق حدیث «عبدالله بن عمرو» است که در آن آمده بود: «رسول خدا (ص) در بیماری‌اش فرمود: «علی را نزد من بخوانید ...» و با حدیث او که گوید: «رسول خدا (ص) در میان سینه و گلوی من وفات کرد» تعارض دارد! و منشأ صدور این دو حدیث متعارض از «ام‌المؤمنین عایشه» و علت آن، اختلاف مواضع او در برابر «امام علی (ع)» است. بدین بیان:

### ۷-۱-۳- عایشه و دو موضع متفاوت در برابر امام علی (ع)

پس از رسول خدا (ص) با ابوبکر بیعت شد و - بنابر روایات ام‌المؤمنین عایشه: - «علی و جمیع بنی‌هاشم شش ماه با او بیعت نکردند تا آنگاه که فاطمه (ع) از دنیا برفت»<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - شرح حال امام علی از تاریخ ابن عساکر، ج ۳ ص ۱۵.

<sup>۲</sup> - همان.

<sup>۳</sup> - مصادر این روایت در بحث «سقیفه» همین کتاب گذشت.

پس از آن نیز امام علی(ع) تا اواخر خلافت عثمان از صحنه بدور ماند، تا آنگاه که ام‌المومنین عایشه رهبری معارضین یعنی طلحه و زبیر و دیگران را برای رویارویی با عثمان بر عهده گرفت<sup>۱</sup>، بدان امید که پس از وی پسرعمویش طلحه به خلافت برسد؛ و چون عثمان کشته شد و مسلمانان با علی بیعت کردند جنگ جمل را بر ضد آن حضرت براه انداخت که در آن شکست خورد و امام(ع) او را به مدینه بازگردانید و وی با کینه امام در آنجا بماند تا آن حضرت به شهادت رسید و - چنانکه گذشت - از قتل او اظهار خشنودی نمود. سپس معاویه به حکومت رسید و موضع یکسانشان در برابر امام علی آن دو را به هم پیوند داد و چون معاویه «حجربن عدی» را کشت، این پیوند گسسته شد.

---

<sup>۱</sup> - مشروح موضع‌گیری عایشه در برابر عثمان را در کتاب «نقش عایشه در تاریخ اسلام» بحث: همراه با معاویه، آماده و فهرستی از آن وقایع را بر آن افزوده‌ایم.

و نیز، هنگامی که معاویه به دنبال گرفتن بیعت برای یزید بود و «عبدالرحمان بن ابی بکر» به شدت با بیعت یزید مخالفت می‌کرد، مروان که از طرف معاویه حاکم حجاز بود در مسجد پیامبر(ص) سخنرانی کرد و گفت:

«امیرالمؤمنین همیشه خیر شما را خواسته و درباره شما کوتاهی ننموده و اکنون نیز پسرش یزید را جانشین پس از خود قرار داده است» عبدالرحمان بن ابی بکر برخاست و گفت: «ای مروان! به خدا سوگند دروغ گفتی، معاویه نیز دروغ گفته، شما هیچ خیری برای امت محمد نخواستید، بلکه شما می‌خواهید آن را به روش پادشاهان روم در آورید که هرگاه پادشاهی بمیرد پادشاه دیگری جانشین او گردد!»

مروان که چنین دید گفت: «این همان کسی است که خداوند این آیه را درباره او نازل فرموده: «و الذی قال لوالدیه افّ لکما»: «کسی که به والدین خود گفت: اف بر شما باد». احقاف/۱۷. عایشه سخن مروان را از پس پرده شنید و برخاست و گفت: «مروان! مروان! مردم به یکباره خاموش شدند و مروان رو به سوی او کرد و عایشه گفت: «تویی که به عبدالرحمان می‌گوئی این آیه قرآن درباره او نازل شده است؟ به خدا سوگند دروغ گفتی، این آن نیست بلکه فلان بن فلان است. ولی تو خودت پاره‌ای از لعنت خدایی».

و در روایت دیگر گفت: «به خدا سوگند دروغ گفت، این آن نیست؛ ولی رسول خدا(ص) پدر مروان را لعنت فرمود و مروان در صلب او بود. پس مروان پاره‌ای از لعنت خدای عزّ و جلّ است<sup>۱</sup>». بخاری نیز این حدیث را در صحیح خود آورده و گوید: «مروان که از سوی معاویه حاکم حجاز بود سخنرانی کرد و به تمجید از یزید پرداخت تا برای پس از معاویه با او بیعت نمایند. عبدالرحمان بن ابی بکر به او چیزی گفت و وی دستور داد او را بگیرند. که به درون خانه عایشه رفت و به او دست نیافتند. لذا مروان گفت: «این همان کسی است که خداوند این آیه را درباره‌اش نازل فرموده: «و الذی قال لوالدیه افّ لکما» و عایشه از پس پرده گفت: «خداوند درباره ما چیزی از قرآن نازل نفرموده مگر عذر و بی‌گناهی مرا<sup>۲</sup>».

بخاری متن سخنان «عبدالرحمان بن ابی بکر» را که گفت: «شما می‌خواهید آن را به روش پادشاهان روم در آورید ...» حذف کرده و آن را به جمله: «چیزی گفت» تبدیل کرده است. و نیز، روایت «ام‌المؤمنین عایشه» در حق مروان را به کلی حذف کرده است، در حالی که «ابن حجر» مشروح آن

<sup>۱</sup> - تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۵۶ هـ، ج ۳ ص ۱۹۹.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری، باب: و الذی قال لوالدیه از تفسیر سوره احقاف ج ۳ ص ۱۲۶.

را در «فتح الباری»، شرح صحیح بخاری، آورده است و در عبارت برخی چنین است که: «ولی رسول خدا(ص) پدر مروان را لعنت فرمود و مروان در صلب او بود»<sup>۱</sup>.

بخاری این کار را بدان خاطر انجام داد که معاویه و یزید از خلفای مسلمین به شمار آیند و به نظر او عامه مردم نباید این سخن عبدالرحمان را در حق آنها بشنوند که: «آنها خلافت را پادشاهی کرده‌اند تا هرگاه پادشاهی بمیرد پادشاه دیگری جانشین او گردد!»

او همچنین روایت «ام المؤمنین عایشه» درباره مروان را نیز حذف نمود. زیرا مروان خلیفه مسلمانان شده بود و بخاری یادآوری چیزی را که باعث ننگ او گردد شایسته نمی‌دید! این روش شیخ بخاری در صحیح خویش است؛ او هر چه را که مایه عار و ننگ خلفا و حکام به حساب آید، در هر حدیثی که آمده باشد

آن را حذف کرده است. بدین خاطر مکتب خلفا کتاب او را، پس از قرآن، صحیح‌ترین کتابها دانسته‌اند و خود او را امام اهل حدیث به شمار آورده‌اند.

\*\*\*

و چون مروان نتوانست در حجاز برای یزید بیعت بگیرد، معاویه به عنوان حج به سوی حجاز آمد و وارد مدینه شد که بخشی از داستانش به روایت «ابن عبدالبر» چنین است:

«معاویه بر منبر نشست و مردم را به بیعت با یزید فرا خواند. حسین بن علی و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمان بن ابی بکر با او سخن گفتند و سخن پسر ابی بکر این بود که: «آیا حکومت پادشاهی است که هرگاه شاهی بمیرد دیگری جانشینش گردد؟! به خدا سوگند هرگز آن را نمی‌پذیریم» معاویه - پس از آنکه او از بیعت با یزید امتناع کرد - یکصد هزار درهم برایش فرستاد که عبدالرحمان آن را نپذیرفت و گفت: «دینم را به دنیایم بفروشم؟!» و به مکه رفت و پیش از انجام بیعت یزید، وفات کرد»<sup>۲</sup>.

ابن عبدالبر پس از آن گوید: «عبدالرحمان ناگهان در محلی به نام «حبشی»<sup>۳</sup> در ده میلی مکه وفات کرد و در همانجا دفن گردید و گفته شده او در خواب مرده است. و چون خبر مرگ او به خواهر تنی‌اش ام المؤمنین عایشه(رض) رسید به عنوان حج از مدینه کوچ کرد تا بر سر گور او حاضر شد و گریست و به این اشعار تمثیل جست:

<sup>۱</sup> - فتح الباری، ج ۱۰ ص ۱۹۷ - ۱۹۸. مشروح داستان را ابوالفرج در اغانی، ج ۱۶ ص ۹۰ - ۹۱، آورده است. و نیز مراجعه کنید: استیعاب، شرح حال حکم بن ابی العاص، و اسدالغابه و اصابه. و نیز، مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۴۸۱، تاریخ ابن کثیر، ج ۸ ص ۹۸. الاجابه بخش استدرک عایشه بر صحابه، و شرح حال عبدالرحمان بن ابی بکر در تاریخ ابن عساکر.

<sup>۲</sup> - مراجعه کنید: استیعاب، ج ۲ ص ۳۹۳. اسدالغابه، ج ۳ ص ۳۰۶، اصابه، ج ۲ ص ۴۰۰، شرح حال عبدالرحمان بن ابی بکر. شذرات الذهب، ذکر حوادث سال ۵۳ هـ، و نزدیک به آن در مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۴۷۶.

<sup>۳</sup> - در معجم البلدان گوید: «حبشی کوهی است در پایین مکه و در شش میلی آن که مرگ ناگهانی عبدالرحمان بن ابی بکر در آنجا اتفاق افتاد و جنازه او بر دوش مردان به مکه حمل گردید و عایشه از مدینه وارد شد و بر سر قبر او رفت و بدین اشعار تمثیل جست: و کنا کندمانی ...».

«و کُنَّا کِنْدَمَانِي جَدِيمَةً حَقْبَةً      من الدهر حتى قيل لن يتصدّعا»  
 «فلَمَّا تفرَّقنا کَانِي و مالکا      لَطُول اجتماع لم نبت ليلة معا»

«ما بخشی از زمان بمانند دو خوشه یک ساقه بودیم

به گونه‌ای که گفته می‌شد: اینها جدا شدنی نیستند

و چون جدا شدیم چنان شد که گویا من و مالک

با آن همه پیوستگی، یک شب نیز با هم نبوده‌ایم!»<sup>۱</sup>

هان! به خدا سوگند اگر نزد تو بودم در همانجا که مُردی دفتت می‌کردم، و اگر پیش تو بودم. بر تو نمی‌گریستم!»

و در مستدرک حاکم گوید: «عبدالرحمان به خواب نیمروز رفت و چون در پس بیداریش بر آمدند دیدند که مرده است. بدین خاطر عایشه می‌پنداشت که درباره او توطئه شده و در حال زنده بودن دفنش کرده‌اند!»<sup>۲</sup>.

\*\*\*

آری، اگر عبدالرحمان با چنان موضع قاطعی که بر ضد یزید داشت زنده می‌ماند، بیعت یزید به انجام نمی‌رسید. او در راه مکه مرد، همان‌گونه که مالک اشتر در راه مصر با سمّ پنهان معاویه مسموم گردید.<sup>۳</sup>

عبدالرحمان مرد تا راه بیعت یزید هموار گردد، همان‌گونه که امام حسن(ع) پیش از او با سمّ نهران معاویه مسموم گردید. عبدالرحمان در این راه ترور شد، همان‌گونه که سعدبن ابی‌وقاص و عبدالرحمان بن خالد بن ولید ترور شدند، و این بر امّ المؤمنین عایشه مستور نماند و بدین خاطر جنگ تبلیغی فراگیر و نیرومندی را بر علیه بنی‌امیه به راه انداخت و در ابتدای آن به نشر احادیث رسول‌خدا(ص) درباره مروان و پدرش حکم پرداخت و بعد به مقابله با سیاست ویژه معاویه برخاست. سیاستی که می‌کوشید فضائل بنی‌هاشم را عموماً و خاندان امام علی(ع) را خصوصاً محو و نابود سازد تا از مقام بلند امام حسن و امام حسین(ع) در نزد مسلمانان بکاهد و خلافت را در خاندان خود موروثی گرداند و کارش بدانجا کشید که فرمان داد تا امام علی(ع) را در منابر مسلمانان لعن نمایند! و امّ المؤمنین عایشه با قدرت هرچه تمامتر به مقابله با این سیاست برخاست و

<sup>۱</sup> - مراجعه کنید: استیعاب در حاشیه اصابه، ج ۲ ص ۳۹۳، شرح حال عبدالرحمان بن ابی‌بکر.

<sup>۲</sup> - مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۴۷۶، و تلخیص آن از ذهبی.

<sup>۳</sup> - مراجعه کنید: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش: همراه با معاویه.

در این دوران به نشر فضائل امام علی(ع) و دو فرزندش حسن و حسین و همسرش فاطمه دخت رسول خدا(ص)، همت گماشت.

و از این دوران است که برخی از شنیده‌ها و دیده‌هایش از رسول خدا، در فضائل اهل البیت(ع)، روایت و منتشر گردید که از جمله آنها همان دو حدیث گذشته است که با دیگر احادیث او درباره وفات رسول خدا(ص) تعارض و تباین دارد.

\*\*\*

باری، موضع ام‌المؤمنین عایشه درباره حدیث «وصیّت» بخشی از عملکرد دستگاه خلافت قریشی با احادیث رسول‌الله(ص) درباره اهل البیت(ع) بود و پیرو این سیاست عمومی قریش که: «خلافت و نبوت نباید در بنی‌هاشم جمع گردد!» چنانکه - به یاری خدا - در بحث آینده خواهد آمد.

### ۲-۳- کتمان فضایل امام علی(ع) و نشر سبّ و لعن آن حضرت

در این بحث، ابتدا به ذکر سبب پرداخته و سپس اخبار کتمان فضائل و نشر سبّ و لعن امام علی(ع) را یادآور می‌شویم.

#### ۱-۲-۳- سیاست خلفای اموی

##### -قریش از جمع نبوت و خلافت در بنی‌هاشم ناخشنود بود

طبری در تاریخ خود، دو محاوره و گفتگو را میان خلیفه عمر و ابن عباس روایت کرده و گوید: خلیفه عمر در یکی از آنها به ابن عباس گفت:

«چه مانع شد که قوم شما [=قریش] ولایت و رهبری شما را نپذیرفتند؟»

ابن عباس گفت: «نمی‌دانم!»

عمر گفت: «ولی من می‌دانم: آنها ولایت شما بر خویش را ناخوش داشتند!» ابن عباس گفت: «چرا؟ ما که برای آنها منشأ خیر بودیم؟!»

عمر گفت: «بگذریم، آنها خوش نداشتند نبوت و خلافت در شما جمع گردد و مباحات مضاعف افزایش! شاید بگویید: ابوبکر چنین کرد. نه به خدا، ولی ابوبکر بهترین تدبیر را برگزید!...»

و در دوّمی به ابن عباس گفت:

«ابن عباس! آیا می‌دانی چرا قوم شما پس از محمد ولایت شما را نپذیرفت؟»

ابن عباس گوید: «خوش نداشتم پاسخش را بدهم. لذا گفتم: اگر ندانم، امیرالمؤمنین آگاهم می‌کند.»

عمر گفت: «خوش نداشتند نبوت و خلافت در شما جمع گردد و شما بر قوم خود مباحات نمائید،

مباحات مضاعف! لذا قریش برای خود دست به انتخاب زدو درست انتخاب کرد و پیروز گردید!»

گفتم: «یا امیرالمؤمنین! اگر به من اجازه سخن بدهی و خشمت را از من دور کنی، پاسخ دهم.»



گفت: «بگو ابن عباس!»

گفتم: «یا امیرالمؤمنین! اما اینکه گفتمی: «قریش برای خود دست به انتخاب زد و درست انتخاب کرد و پیروز گردید» برآستی اگر قریش برای خود همان را انتخاب می‌کرد که خدای عزّ و جلّ برایش انتخاب کرده بود، راه صواب در دستش بود و مردود و محسود نمی‌شد. و اما اینکه گفتمی: «آنها خوش نداشتند نبوت و خلافت از آن ما باشد»، خدای عزّ و جلّ قومی را به خاطر این کراهت و خوش نداشتن چنین توصیف فرموده: «ذلک بانهم کرهوا ما انزل اللّٰه فاحبط اعمالهم»: «این بدان خاطر است که آنها از آنچه خداوند نازل کرده کراهت داشتند؛ از این رو خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد»<sup>۱</sup>.

عمر گفت: «هیئات ای پسر عباس! به خدا سوگند از تو به من چیزهایی می‌رسد که خوش نداشتم چنانست پندارم و مقامت نزد من کاهش یابد!»

گفتم: «آنها چیست یا امیرالمؤمنین! اگر حق است، که شایسته نیست مقام نزد تو کاهش یابد، و اگر باطل است، که مانند منی باطل را از خود دور می‌کند!»

عمر گفت: «به من خبر رسیده که تو می‌گوئی: «آن را با ظلم و حسد از مادر یغ داشتند!»

گفتم: «یا امیرالمؤمنین! اما اینکه گفتمی: «با ظلم و ستم بوده» این برای جاهل و بردبار روش است. و اما اینکه گفتمی: «از روی حسد بوده» آری، ابلیس به آدم حسد ورزید و ما فرزندان محسود او هستیم!»

عمر گفت: «هیئات! که به خدا سوگند قلوب شما بنی‌هاشم از حسد و کینه و نیرنگ رویگردان و تهی نگرده!»

گفتم: «یا امیرالمؤمنین آهسته‌تر! دل‌های قومی را که خدا رجس و پلیدی را از آنان زدوده و پاک و پاکیزه‌شان گردانیده، به حسد و نیرنگ توصیف مکن. زیرا دل رسول‌الله (ص) از دل‌های بنی‌هاشم است!»

عمر گفت: «ابن عباس از من دور شو!»

گفتم: «چنین کنم»، و خواستم برخیزم که از من خجالت کشید و گفت:

«ابن عباس! بنشین که به خدا سوگند من حق تو را رعایت می‌کنم و دوستدار چیزی هستم که تو را خشنود کند!»

<sup>۱</sup> - سوره محمدص آیه ۹ . معنای حبط اعمال را در کتاب «عقاید اسلام در قرآن کریم» مبحث پاداش و کیفر اعمال مشروحا بیان داشته‌ایم.

گفتم: «یا امیرالمؤمنین! مرا بر تو و سایر مسلمانان حقی است که هر که نگهدارش باشد، به حظّ و بهره‌اش نایل شده و هر که تباهش گرداند، حظ و بهره خود را تباه کرده است!» سپس برخاست و برفت<sup>۱</sup>.

نقد و بررسی این دو روایت

خلیفه عمر در این دو روایت تصریح می‌کند که «قریش خوش نداشتند نبوت و خلافت در بنی‌هاشم جمع گردد و بنی‌هاشم به خاطر آن بر قریش فخر و مباهات نمایند».

و در روایت دوم گوید: «قریش برای خود دست به انتخاب زد و درست انتخاب کرد و پیروز شد» پس، قریش در موضوع ولایت و رهبری مصلحت دنیائی خویش را می‌جست نه مصلحت سایر مسلمانان را، و مسلمانان در اینکه کدام یک از تیره‌های قبیله قریش پس از رسول خدا(ص) به حکومت برسند، فرقی نمی‌دیدند!

و نیز، در تصویب عمل قریش تنها چنین استدلال کرد که: «قریش برای خود دست به انتخاب زد» و هیچ دلیلی از کتاب خدا و سنت رسول‌الله(ص) نیاورد! از جواب ابن عباس به خلیفه که گفت: «اگر قریش برای خود همان را انتخاب می‌کرد که خدای عزّ و جلّ برایش برگزیده بود، راه صواب در دستش بود». دو نکته به دست می‌آید:

نخست آنکه، انتخاب قریش غیر از انتخاب خدا بوده است، و مرادش از منتخب خدا، امام علی(ع) بوده است. چنانکه آیات و احادیث مربوط به آن را به زودی می‌آوریم.

دوم آنکه، قریش حق نداشت جز برگزیده خدا را انتخاب کند، و ابن عباس با این سخن اشاره به سخن خدای متعال در سوره احزاب آیه ۳۶ دارد که می‌فرماید:

«و ما کان لمؤمن و لا مؤمنه اذا قضی اللّٰه و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم و من یعص اللّٰه و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً».

یعنی: «هیچ زن و مرد مؤمنی حق ندارد، هنگامی که خدا و پیامبرش حکمی کردند، اختیاری داشته باشد؛ و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند، آشکارا گمراه شده است».

و نیز، کراهت قریش از جمع نبوت و خلافت در بنی‌هاشم را شدیداً نکوهش کرده و گوید: «خداوند عزّ و جلّ قومی را به خاطر این کراهت چنین توصیف فرموده: «ذلک بانّهم کرهوا ما انزل اللّٰه فأحبط اعمالهم».

<sup>۱</sup> - تاریخ طبری، ذکر سیره عمر، حوادث سال ۲۳ هجری، چاپ اول مصر، ج ۵ ص ۳۰ - ۳۲، و چاپ اروپا، ج ۱ ص ۲۷۶۸ - ۲۷۷۲. روایت دوم در تاریخ ابن‌اثیر، ج ۳ ص ۲۴ - ۲۵ نیز آمده است.

و در جواب خلیفه عمر به ابن عباس، سخنی در ردّ ادّعی او دیده نمی‌شود؛ زیرا، ابن عباس گفت: «انتخاب قریش غیر انتخاب خداوند و غیر ما انزل الله بوده است» و خلیفه در پاسخ او گفت: «به من خبر رسیده که تو گفته‌ای: «قریش آن را با ظلم و حسد از ما دریغ داشتند» چیزی که ابن عباس آن را انکار نکرد، بلکه برای آن اقامه برهان کرد و گفت: «اما اینکه ظالمانه بوده، این برای جاهل و بردبار روشن است!»

و مراد ابن عباس از این سخن آن بود که: «ظلم و ستم رفته بر بنی‌هاشم، با دور کردن امام علی (ع) از حکومت و رهبری، حقیقتی است که کشف و درک آن ویژه ابن عباس نیست، بلکه برای همه مردم روشن است و عاقل تیزبین و جاهل تنگ‌نظر همگی آن را می‌دانند!»  
و در توجیه سخن خود که گفته بود: «با حسادت چنین کردند» گفت: «ابلیس به آدم حسد ورزید و ما فرزندان محسود او هستیم!»

شاید ابن عباس با این سخن اشاره به سخن خدای متعال در سوره آل عمران آیه ۳۳ و ۳۴ دارد که فرموده: «ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین. ذریة بعضها من بعض واللّه سمیع علیم».

یعنی: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. دودمانی که برخی از برخی دیگر گرفته شده‌اند و خداوند شنوای داناست». یعنی: بنی‌هاشم از دودمان کسی هستند که ابلیس بدو حسد ورزید چون برگزیده خدا بود و این خاندان پدران خود را الگوی خویش می‌گیرد! و در پایان، خشم خلیفه فوران کرد و نتوانست سخنان ابن عباس را تحمل کند و به او گفت: «هیئات! که به خدا سوگند قلوب شما بنی‌هاشم از حسد و کینه و نیرنگ رویگردان و تهی نگردد!» و ابن عباس در پاسخش گفت: «یا امیرالمؤمنین آهسته‌تر! دل‌های قومی را که خدا رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاک و پاکیزه‌شان گردانیده، به حسد و نیرنگ توصیف مکن. زیرا دل رسول‌الله (ص) از دل‌های بنی‌هاشم است!»

ما سخن سنگدلانه خلیفه را وا می‌گذاریم. ولی سخن ابن عباس اشاره به سخن خدای متعال در سوره احزاب آیه ۳۳ دارد که فرموده: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا». یعنی: «خداوند فقط می‌خواهد رجس و پلیدی را از شما اهل البیت بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند» و چون خلیفه نتوانست برهان ابن عباس را پاسخ گوید به او گفت: «ابن عباس از من دور شو!»

و چون ابن عباس دستورش را اطاعت کرد و خواست تا برخیزد، خلیفه با او به نرمی سخن گفت: و موضوع پایان خوشی گرفت و خلافت قریشی، با کراهت از استیلاي بنی‌هاشم بر حکومت، استمرار

یافت و این از محاوره و گفتگوی دیگری که میان خلیفه و ابن عباس، پس از مرگ فرماندار حمص، انجام شد آشکار می‌گردد؛ آنجا که خلیفه عمر ابن عباس را مورد خطاب قرار داد و گفت:

«ابن عباس! فرماندار حمص فوت کرد. او از نیکان بود و نیکان‌اند کند و من امیدوار بودم که تو از آنان باشی، ولی دلم درباره‌ات به چیزی گواهی می‌دهد که از تو ندیده‌ام، و این مرا خسته کرده است. اکنون نظرت درباره فرمانداری چیست؟»

ابن عباس گفت: «هرگز نمی‌پذیرم تا از آنچه در دل داری آگاهم کنی!»  
گفت: «برای چه می‌خواهی؟»

گفت: «می‌خواهم بدانم اگر چیزی است که از وجود آن بر جان خود بیمناکم، آنگونه که باید و تو از آن بیمناکی، بر خود بلرزم؛ و اگر از همانند آن بری و منزه بودم، در می‌یابم که اهل آن نیستم و فرمانداری آنجا را از تو می‌پذیرم؛ و من

کمتر دیده‌ام که تو چیزی را بخواهی و با سرعت انجامش ندهی!»

عمر گفت: «ابن عباس! من بیم آن دارم که چون مرگم فرار سد و تو فرماندار باشی بگوئی: «به سوی ما بیائید» در حالی که نباید از غیر شما بریده و به سوی شما بیایند ...<sup>۱</sup>»

ظاهر آن است که این گفتگو در اواخر حیات عمر انجام گرفته است. و نیز، در آخرین ماه زندگانی عمر حادثه‌ای دیگر اتفاق افتاده که بخاری با سند خود آن را روایت کرده و گوید:

«ابن عباس گفت: «مردانی از مهاجران را قرائت و تفسیر قرآن می‌آموختم که از جمله آنها عبدالرحمان بن عوف بود. روزی در «منی» و در منزل او بودم و وی نزد عمر بن خطاب بود - و او آخرین حج خود را می‌گزارد - که ناگهان به سوی من بازگشت و گفت: «ای کاش مردی را که امروز نزد امیرالمؤمنین آمد می‌دید!» او آمد و گفت: «یا امیرالمؤمنین! آیا می‌دانی که فلانی می‌گوید: «اگر عمر بمیرد من با فلانی بیعت می‌کنم؛ و به خدا سوگند بیعت با ابی‌بکر کاری شتابزده و نابخردانه بود که گذشت» و عمر خشمگین شد و گفت: «من امشب - ان شاء الله - در جمع مردم بر می‌خیزم و آنها را از این گروهی که می‌خواهند امورشان را غصب نمایند برحذر می‌دارم» عبدالرحمان گفت: «به او گفتم: «یا امیرالمؤمنین! چنین مکن که موسم حج مردمان فرومایه و غوغاسالار را جمع می‌کند و اینها کسانی هستند که چون برای سخن برخیزی بیش از همه به تو نزدیک می‌شوند و من بیم آن دارم که برخیزی و سخن بگوئی هر بداندیش و شایعه پراکنی آن را از تو بگیرد و به خوبی آن را نفهمد و در جای خود قرارش ندهد! پس، صبر کن تا به مدینه درآیی که

<sup>۱</sup> - مروج الذهب مسعودی، ج ۲ ص ۳۲۱ - ۳۲۲ .

آنجا دار هجرت و سنت است و مخاطبان دانایان و اشراف مردمند و تو با تمکن و قدرت سخن می‌گوئی و اهل

علم سخن را می‌گیرند و آن را در جای خود قرار می‌دهند!»

عمر گفت: «هان! به خدا سوگند که - اگر خدا بخواهد - اولین سخنم در مدینه را بدان اختصاص دهم.»

ابن عباس گوید: «در پایان ذیحجه وارد مدینه شدیم و چون روز جمعه و نزدیک غروب شد با شتاب به مسجد رفتیم و من «سعید بن زید بن عمرو بن نفیل» را یافتم و زانو به زانوی او نشستم. دیری نگذشت که عمر بن خطاب وارد شد و چون او را دیدم به سعید گفتم: «امشب سخنی می‌گویدی که از ابتدای خلافتش تا به حال آن را نگفته است» او سخنم را نپذیرفت و گفت: «تو چگونه امیدواری آنچه را تا به حال بر زبان نیاورده بگویدی؟» و عمر بر منبر نشست و چون اذان گویان ساکت شدند برخاست و خدای را آنگونه که باید ستود و گفت:

«اما بعد، مرا با شما سخنی است که گفتنش بر من لازم آمده، نمی‌دانم شاید این آخرین سخن پیش از مرگم باشد! پس، هر که آن را فهمید و دریافت تا آنجا که می‌تواند به دیگرانش برساند، و هر که بیم آن دارد که سخنم را خوب نفهمد اجازه ندارد بر من دروغ ببندد. - تا آنجا که گفت: - به من خبر رسیده که گوینده‌ای از شما می‌گوید: «به خدا سوگند اگر عمر بمیرد من با فلانی بیعت می‌کنم» مباد کسی فریب بخورد و بگوید: «بیعت با ابی‌بکر شتابزده بود و گذشت» آری، اینچنین بود ولی خداوند شرش را دور ساخت و اکنون در میان شما کسی همچون ابوبکر، که چشم‌ها متوجه او باشد، وجو ندارد! حال اگر کسی بدون مشورت مسلمانان با دیگری بیعت کند، بیعت کننده و بیعت شونده خود را به کشتن داده‌اند! - تا آخر خطبه که دوباره گفت: - پس، اگر کسی بدون مشورت مسلمانان با کسی بیعت کند، بیعت کننده و بیعت شونده خود را به کشتن داده‌اند!»

به نظر شما! کسی که می‌خواهند با او بیعت کنند کسیت؟ آن فلانی که خشم خلیفه را برانگیخت تا خطبه بخواند و در خطبه‌اش این سخنان را بگوید چه کسی است؟ ابن‌ابی‌الحدید شافعی این معما را کشف کرده و گوید: «آن مردی که گفت: «اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می‌کنم» عمار بن یاسر است که گفت: «اگر عمر بمیرد با علی بیعت می‌کنم» و این سخن، عمر را برانگیخت تا آن خطبه را بخواند!»<sup>۲</sup>

نقد و بررسی این خطبه

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری، کتاب الحدود، ج ۴ ص ۱۱۹ - ۱۲۰، پیش از این نیز بخشی از این خطبه را که مورد نیاز بود آوردیم.  
<sup>۲</sup> - شرح خطبه ۲۶ نهج البلاغه از ابن‌ابی‌الحدید.

از این سخن خلیفه عمر دانسته می‌شود که او از آن می‌ترسید که پس از مرگش زمام قدرت از کف قریش خارج شود و غیر قریش از صحابه و تابعین با «امام علی» بیعت نمایند. بدین خاطر با روش ابتکاری خود راه آنان را بست و گفت: «هرکس بدون مشورت مسلمانان با دیگری بیعت نماید، بیعت کننده و بیعت شونده خود را به کشتن داده‌اند!» او این سخن را در حالی می‌گفت که خودش بدون مشورت مسلمانان ولی‌امر آنان شده بود و دلیل مشروعیت رهبری خود را «وصیت» خلیفه ابی‌بکر می‌دانست! و به هر حال - با چنین نقشه‌ای - زمام امور را توانمندانه به دست گرفت. پس از آن در مدتی کوتاه، و به هنگامی که ضربت خورد، فرمان داد تا شش نفر از قریشیان گرد هم آیند و یک نفر از خود را برای خلافت انتخاب کنند و کارگزینش خلیفه را به عبدالرحمان بن عوف سپرد.

عبدالرحمان نیز، شرط بیعت را: «عمل به کتاب خدا و سنت رسول و سیره شیخین» قرار داد که عثمان آن را پذیرفت و امام علی (ع) نپذیرفت؛ و آنها از پیش می‌دانستند که امام علی (ع) هرگز نمی‌پذیرد که سیره ابی‌بکر و عمر را در ردیف کتاب خدا و سنت رسول قرار دهد. و چون به صفحات پیشین این کتاب مراجعه نمائیم در می‌یابیم که خلیفه عمر پیش از این «سعید بن عاص اموی» را آگاه کرده بود که ولی‌امر پس از او، خویشاوند سعید است و اکنون پس از خلیفه عمر، «عثمان بن عفان اموی» خویشاوند سعید به حکومت رسید. چنانکه شاید از بحثهای پیش از آن نیز، به راز نهفته تعیین خلیفه دست یابیم؛ آنجا که ابوبکر عثمان را به خلوت فرا خواند و گفت: «بنویس! این وصیت ابوبکر به مسلمانان است. اما بعد» و بیهوش شد و جمله ناتمام ماند و عثمان نوشت: «اما بعد، من عمر بن خطاب را جانشین خود بر شما قرار دادم» و چون به هوش آمد آنچه را که عثمان نوشته بود تأیید و امضا نمود چون با خواست او موافق بود.

خلیفه بعد از عثمان:

یعقوبی روایت کند و گوید: «عثمان که به شدت بیمار بود «حمران بن ابان» را فرا خواند تا حکم خلیفه بعد از او را بنویسد و جای نامش را خالی بگذارد. سپس با دست خود نوشت: «عبدالرحمان بن عوف» و آن را بست و برای «امّ حبیبه» دختر ابوسفیان فرستاد. حمران در راه آن بخواند و نزد عبدالرحمان آمد و آگاهش نمود. عبدالرحمان به شدت خشمگین شد و گفت: «من او را آشکارا به حکومت رسانیدم و او مرا پنهانی؟!» خبر پراکنده و در مدینه منتشر گردید و بنی‌امیه را به خشم آورد. عثمان حمران را احضار کرد و یکصد ضربه تازیانه‌اش نواخت و به بصره تبعیدش نمود؛ و این باعث دشمنی میان او و عبدالرحمان بن عوف گردید.

عبدالرحمان پس از آن، فرزندش را به نزد عثمان فرستاد و گفت به او بگو: «به خدا سوگند من با تو بیعت کردم، حال آنکه واجد سه خصلتم که با آنها از تو برترم ... تا آخر خبر<sup>۱</sup>»  
 از این روایت آشکار می‌شود که در جلسات سرّی چنان تصویب شده بود که پس از عثمان، عبدالرحمان بن عوف به حکومت برسد؛ ولی عبدالرحمان پیش از عثمان، در سال ۳۱ یا ۳۲ ه و در اوج دشمنی با او وفات کرد<sup>۲</sup>.

همچنین اختلاف و دشمنی میان بنی‌امیه «خاندان حاکم قریشی» و دیگر تیره‌های قریش آغاز گردید و «ام‌المؤمنین عایشه» به رهبری خاندان خود و دیگر مخالفان برخاست تا آنگاه که جنازه خلیفه عثمان، در خانه خود و با حضور مهاجران و انصار، بر زمین افتاد<sup>۳</sup>.

در این هنگام مسلمانان از هر بیعتی رهایی یافتند و اختیار کار خود را به دست خویش گرفتند و در حالی که اصحاب رسول‌الله (ص) جلودار آنها بودند به سوی «امام علی (ع)» شتافتند تا با او بیعت کنند؛ و هنگامی که امام علی (ع) به حکومت پرداخت، همه امتیازات قریش را که در زمان خلفای پیشین دریافت می‌کردند، الغاء نمود و میان تیره‌های قریش و دیگر مسلمانان برابری و مساوات برقرار کرد، و عرب و غیر عرب را در تقسیم بیت‌المال و شئون اجتماعی، یکسان داشت، و قریش پس از چهار ماه که از حکومتش گذشت، هوادارن خود را بسیج کردند و «جنگ جمل» را براه انداختند؛ جنگی که «مروان» خونخواه عثمان با «طلحه و زبیر» زمینه‌ساز قتل او، در یک صف قرار گرفتند و رهبری آن را به «ام‌المؤمنین عایشه» فتوا دهنده به قتل عثمان سپردند! و پس از آن نیز، «جنگ صفین» را بر علیه آن حضرت براه انداختند!

این دو جنگ به نام خونخواهی عثمان بر ضد آن حضرت برپا شد و قریش با این کار، درک و دید مسلمانان خارج مدینه را مشوّش نمود. پس از جنگ صفین و تحکیم حکمین [= عمرو عاص و ابوموسی اشعری] نیز، امام علی (ع) به جنگ خوارج نهران کشیده شد! و بدین خاطر بود که امام (ع) بارها از ظلم و ستم قریش شکوه می‌کرد و در نوبتی به برادرش عقیل نوشت:

«قریش را رها کن که در گمراهی پای فشارند و در دشمنی جولان دهند و چموشانه سرکشی نمایند! آنها برای جنگ با من چنان یکدل شدند، که پیش از من برای جنگ با رسول‌الله (ص) یکدل شده بودند! پس، کیفر کار قریش با کیفردهندگان باد، که رَحِم و پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند و ...»

<sup>۱</sup> - تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۶۹.

<sup>۲</sup> - مراجعه کنید: الأوائل، ابی‌هلال عسکری، چاپ بیروت ۱۴۰۷ ه، ص ۱۲۹، و شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱ ص ۱۶۹.

<sup>۳</sup> - مراجعه کنید: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش: همراه با عثمان.

و نیز، درباره مشاجره‌ای که بین آن حضرت و یکی از آنها پیش آمده، گوید: «گوینده‌ای گفت: «تو برای رسیدن به حکومت بسیار حریص و آزمندی!»

گفتم: «بلکه به خدا سوگند شما حریص‌تر و دورترید، و من گزیده‌تر و نزدیک‌تر! من تنها حق خود را می‌طلبم، و شما میان من و آن فاصله می‌شوید و با من ستیز می‌کنید!» و چون با این برهان در جمع حاضران او را کوبیدم، چنان به خشم آمد که نمی‌دانست چه پاسخ گوید!

پروردگارا من در برابر قریش و یاران قریش، از تو یاری می‌جویم، که آنها رَحِم و پیوند خویشاوندی‌ام را قطع کردند و منزلت والایم را کوچک شمردند، و برای آنچه حقم بود در ستیز با من یکدل شدند و سپس گفتند: «حق آن است که تو حکومت را بگیری، و حق آن است که تو آن را رها کنی!!»<sup>۱</sup>

و در خطبه دیگری می‌فرماید: «پروردگارا من در برابر قریش از تو مدد می‌جویم، که آنها رحم و پیوند خویشاوندی‌ام را قطع کردند، و حَقِّم را تباه ساختند، و در آنچه از دیگران سزاوارتر بودم به ستیز با من یکدل شدند، و گفتند: «حق آن است که حکومت را بگیری، و حق آن است که رهایش کنی! پس یا با اندوه بساز و یا از تأسف بمیر!»

و چون دیدم هوادار و مدافع و یآوری جز اهل بیت ندارم، و کشته شدن آنها را به مصلحت ندانستم بناچار با خار در چشم و استخوان در گلو و خشم تلخ‌تر از حنظل و دل خونبار شکیبائی ورزیدم!<sup>۲</sup> و سرانجام، «امام (ع)» به دست یکی از «خوارج» در محراب مسجد کوفه به شهادت رسید و پس از شهادت امام علی (ع) در سال چهارم هجری، «معاویه» بر حکومت چیره شد و آن سال را «عام‌الجماعة» [= سال همبستگی] نامیدند، که در حقیقت «سال همبستگی قریش» بود. حکومت معاویه نیز بیست سال ادامه یافت و او در سال ۶۰ هجری وفات کرد.

\*\*\*

#### — سیاست قریش در زمان معاویه

ابن ابی حدید در شرح نهج‌البلاغه از «جاحظ» روایت کند که گفت: «معاویه به مردم عراق و شام و دیگر بلاد فرمان داد تا علی (ع) را سب و دشنام گویند و از او براثت و بیزاری جویند! و این جزئی از خطبه‌های منابر اسلامی شد و سنت دوران بنی‌امیه گردید تا آنگاه که «عمر بن عبدالعزیز» به پا خاست و آنرا برانداخت.»

<sup>۱</sup> - شرح نهج‌البلاغه مجد عبده، خطبه ۱۶۷، و نهج‌البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۷۲.

<sup>۲</sup> - همان، خطبه ۲۱۲، و صبحی صالح ۲۱۷.



گوید: «معاویه در پایان خطبه نماز جمعه می‌گفت: «پروردگارا، ابوتراب حرمت دینت را شکست و از راهت بازداشت. پس، او را به لعنت و خیم و عذاب الیم دچار بفرما!» و آن را بخشنامه کرد و به سراسر بلاد اسلامی فرستاد؛ و این کلمات - تا زمان عمر بن عبدالعزیز - در منابر بازگو می‌شده»<sup>۱</sup>

و طبری روایت کند و گوید: «معاویه «مغیره بن شعبه» را در سال ۴۱ هـ فرماندار کوفه کرد و چون حکمش را نوشت، او را خواست و گفت: «سفارش‌های بسیاری برایت داشتم که چون به درایت اعتماد دارم، از آنها می‌گذرم؛ ولی از یک سفارش به تو نگذرم و آن اینکه: «بدگویی و دشنام و ذمّ علی را رها مکن. و نیز، ترخّم و استغفار بر عثمان را. از اصحاب علی عیبجوی کن و آنها را دور کن، و بر اصحاب عثمان ببخش و آنها را نزدیک ساز!» و مغیره به او گفت: «من آزمون‌ها داده و تجربه‌ها آموختم و پیش از تو برای دیگری کار کرده و مذمتّم ننمود. تو نیز بزودی آزمایش کرده و تشکر یا مذمت خواهی نمود!» معاویه گفت:

«بلکه تشکر می‌کنیم ان شاء الله!»<sup>۲</sup>

و ابن ابی‌الحدید از «مدائنی» روایت کند و گوید: «معاویه پس از «عام الجماعه» به همه فرماندارانش بخشنامه کرد که: «من امان و حمایت خود را از کسی که چیزی در فضل ابوتراب و اهل بیتش روایت کند، برداشتم!...» و مردم کوفه در این دوران به شدت مبتلا بودند»<sup>۳</sup>

و گوید: «معاویه به همه کارگزارانش نوشت که: «شهادت هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیتش را نپذیرند!» و نیز نوشت: «شیعیان و دوستان و پیروان عثمان و راویان فضائل و مناقبش را مورد توجه قرار دهید و به مجالس آنها بروید و آنها را به خود نزدیک و اکرامشان نمائید، و هریک از آنان هرچه روایت کرد آن را با ذکر نام و نام پدر و عشیره‌اش برای من بفرستید»<sup>۴</sup>

فرمان معاویه انجام شد و فضائل عثمان فزونی گرفت، چون معاویه برای آنها جایزه و کساء و عطاء می‌فرستاد و املاکشان می‌بخشید و عرب و غیر عرب را برخوردار می‌کرد. و این روش در همه شهرها گسترش یافت و به مسابقه دنیاخواهی بدل گردید و چنان شد که هر رانده شده اجتماعی که نزد کارگزاران معاویه می‌آمد و فضیلت و منقبتی درباره عثمان روایت می‌کرد، نامش را می‌نوشتند و مقربش می‌کردند و شفاعتش می‌نمودند. این کار مدتها ادامه یافت تا آنگاه که به کارگزارانش نوشت: «حدیث فضائل عثمان پرشمار شده و در همه بلاد و شهرها و نواحی منتشر گردیده است.

<sup>۱</sup> - شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، خطبه ۵۷، چاپ اول، ج ۱ ص ۳۵۶، و چاپ مصر ۱۳۷۸ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴ ص ۵۶. ابو عثمان جاحظ، دانشمند بصری لغوی نحوی، متوفای سال ۲۵۵ هـ، گرایش به «نصب» و ناصبیان دانسته و از تألیفات او کتاب «العثمانیه» است که ابو جعفر اسکافی متوفای ۲۴۰ هـ و شیخ مفید متوفای ۴۱۳ هـ، به رد آن پرداخته‌اند.

<sup>۲</sup> - تاریخ طبری، حوادث سال ۵۱ هجری، چاپ اروپا، ج ۲ ص ۱۱۲ - ۱۱۳، و چاپ اول، ج ۶ ص ۱۰۸، و چاپ دارالمعارف قاهره، ج ۵ ص ۲۵۳ - ۲۵۴، و تاریخ ابن‌اثیر، ج ۳ ص ۲۰۲.

<sup>۳</sup> - شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، خطبه ۲۰۸، چاپ اول مصر، ج ۳ ص ۱۵ - ۱۶.

<sup>۴</sup> - این نامه معاویه را احمد امین مصری نیز در کتاب «فجر الاسلام» آورده است.

اکنون که نامه مرا دریافت می‌کنید، مردم را به روایت فضائل صحابه و خلفای پیشین فرا بخوانید، و هر خبری را که یکی از مسلمانان در ذمّ ابوتراب روایت می‌کند، نقیض و مخالف آن را درباره صحابه روایت کنید و نزد من بفرستید، که این کار نزد من محبوب‌تر و چشم‌بدان روشن‌تر است، و در کوبیدن برهان ابوتراب و شیعیانش کارآمدتر و از فضائل و مناقب عثمان بر آنان دشوارتر است!»

نامه معاویه برای مردم خوانده شد و اخبار ساختگی و بی‌ریشه در مناقب صحابه فزونی گرفت و مردم به روایت موضوعاتی از این دست پرداختند؛ تا آنجا که این روایات موضوع مناظر اسلامی قرار گرفت و مبنای دروس مکتبخانه‌ها گردید و ذهن کودکان و نوجوانان از آنها انباشته شد و همچون قرآن به روایت و آموزش آن پرداختند و حتی دختران و زنان و خدم و حشم خود را نیز از آن بی‌نصیب نگذاشتند و بعد، بر اساس آن پرورش یافتند و بر مبنای آن تا آنگاه که خدا خواست درنگ کردند! و بدین خاطر احادیث ساختگی پرشمار و تهمت‌های پراکنده غالب آمد و فقها و قضات و والیان را به دنبال خود کشید ...<sup>۱</sup>

و ابن عرفه معروف به «نفظویه» از بزرگان و اعلام محدثان در تاریخ خود موضوعی روایت کرده که با آنچه گذشت تناسب دارد. او گوید: «بیشتر احادیث ساختگی فضائل صحابه در ایام بنی‌امیه و برای تقرّب به آنها جعل گردیده است؛ بدین گمان که بنی‌هاشم را با این احادیث خوار و خشمگین سازند!»<sup>۲</sup>

و نیز ابن ابی‌الحدید از «ابوجعفر اسکافی» روایت کند و گوید: «معاویه گروهی از صحابه و عده‌ای از تابعین را بر آن داشت تا درباره علی(ع) به روایت اخبار قبیح و زشتی بپردازند که موجب طعن و بیزاری از او گردد، و برای این کار پاداش چشمگیر و دلفریبی قرار داده بود»<sup>۳</sup>

گوید: «و یکی از روایاتی که در راستای این هدف جعل گردیده، حدیثی است که بخاری و مسلم آن را با سند متصل به «عمرو بن عاص» آورده‌اند که گفت: «شنیدم که رسول‌خدا(ص) آشکارا و

<sup>۱</sup> - شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۳ ص ۱۵ - ۱۶ . و مدائنی ابوالحسن علی‌بن محمد بن عبدالله متوفای ۳۱۵ هجری است. فهرست النديم ص ۱۱۵

<sup>۲</sup> - همان، و فجر الاسلام، ص ۲۱۳ . و نفظویه، ابراهیم‌بن محمد بن عرفه از دی، خطیب در تاریخ بغداد گوید: «راستگوست و مصنفات بسیار دارد» و مسعودی در اول مروج الذهب ج ۱ ص ۲۳ گوید: «و تاریخ ابو عبدالله ملقب به نفظویه انباشته از ملاحظت و انبوه از فوائد است. در تالیف و تصنیف سرآمد اهل زمان خود بوده است» اسامی مؤلفات او در «هدیه العارفين» ص ۵ آمده است و گوید او متوفای ۳۲۳ هـ است.

<sup>۳</sup> - شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۳۵۸ . و اسکافی منسوب به اسکاف، از نواحی نهروان میان بغداد و واسط، از متکلمان معتزله است. ابن‌حجر در شرح حالش گوید: محمد بن عبدالله اسکافی یکی از متکلمان و پیشوایان معتزله اهل بغداد و اصل او سمرقندی است. ابن‌ندیم گوید: در علم و ذکاوت و صیانت و همت و پاکیزگی شگفت آور بود، عمری دراز داشت و معتصم عباس عظیمش می‌انگاشت. با «کرا بیسی» و دیگران مناظراتی داشته و در سال ۲۴۰ هـ وفات کرده است. لسان المیزان، ج ۵ ص ۲۲۱.

بدون پرده پوشی می فرمود: «آل ابی طالب اولیا و دوستان من نیستند؛ دوست و ولی من تنها خدا و صالح مؤمنین اند»<sup>۱</sup>

بخاری آن را به طریق دیگری نیز از او روایت کرده که در دنباله آن آمده است: «ولی آنها حق خویشاوندی دارند که من آن را پاس می دارم»<sup>۲</sup>

این روایت ابن ابی الحدید از صحیح بخاری است که در چاپ های اخیر عبارت: «آل ابی طالب» به «آل ابی فلان» تبدیل شده است.

و طبری روایت کند که: «مغیره بن شعبه هفت سال و چند ماه حاکم کوفه بود و در این مدت هرگز از دشنام و بدگوئی علی، و عیبجوئی و لعن بر قاتلان عثمان و رحمت و استغفار و تزکیه او و یارانش کوتاه نیامد. جز آنکه و زیرکی و مدارا می نمود و گاهی شدت عمل و زمانی نرمی به خرج می داد»<sup>۳</sup>

و نیز، گوید: «مغیره بن شعبه به «صعصعه بن صوحان عبدی» گفت:

«برحذر باش که خبر بدگوئی تو از عثمان به گوش من نرسد، و پرهیز که آشکارا از فضل علی سخن نگوئی. زیرا تو هرچه از فضل علی بگوئی من از آن بی خبر نیستم، بلکه از تو بدان آگاه ترم، ولی اکنون این حاکم [= معاویه] غالب آمده و ما را مجبور ساخته تا عیب او را برای مردم بیان داریم و ما بسیاری از آنچه را که بدان مأموریم انجام نمی دهیم و تنها آن را که ناچاریم برای حفظ جان خود با تقیه بیان می داریم! پس، اگر از فضل علی سخن می گوئی، آن را میان خود و یارانت در منازل خویش پنهانی بیان دار؛ اما در مسجد و آشکارا، خلیفه آن را از ما تحمل نمی کند و عذر ما را درباره آن نمی پذیرد! ...»<sup>۴</sup>

و یعقوبی گوید: «حجر بن عدی کندی و عمرو بن حمق خزاعی و دیگر یاران و شیعیان علی بن ابی طالب هرگاه می شنیدند که مغیره و دیگر یاران معاویه علی را بر فراز منبر لعن می کنند، بر می خاستند و به سخن می پرداختند و لعنت را به خود آنها باز می گردانیدند.»<sup>۵</sup> زیاد بن ابیه که به کوفه آمد رئیس نظمی را مأمور آنان ساخت و گروهی از آنها را دستگیر و به قتل رسانید. عمرو بن حمق با عده ای به موصل گریختند و زیاد، حجر بن عدی و سیزده نفر از یارانش را نزد معاویه فرستاد و درباره آنها نوشت: «اینها بر خلاف عامه مردم با لعن ابی تراب مخالفت کرده و والیان را سرزنش

<sup>۱</sup> - بخاری این حدیث را در صحیح خود، کتاب الأدب ج ۴ ص ۳۴ با دو طریق از عمرو بن عاص روایت کرده است که در چاپ شده آن به جای آل ابی طالب «آل ابی فلان» آمده است. مسلم نیز آن را در صحیح خود، کتاب الایمان (ج ۱ ص ۱۳۶) باب موالاه المؤمنین ذکر کرده است.

<sup>۲</sup> - شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۳۵۸ .

<sup>۳</sup> - تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۲ ص ۱۱۲ .

<sup>۴</sup> - همان، ج ۲ ص ۳۸ .

<sup>۵</sup> - تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۳۰ - ۲۳۱ .

می‌نمایند و با این کار از طاعت برون شده‌اند!» و گروهی را واداشت تا بر آن گواهی دهند؛ و چون به «مرج عذرا» چند میلی دمشق رسیدند، معاویه فرمان داد تا در آنجا نگاهشان دارند و سپس کسانی را فرستاد تا ایشان را گردن بزنند. شش نفر از آنها مورد شفاعت اطرافیان معاویه قرار گرفتند و او آنها را رها کرد و دستور داد تا برائت از علی و لعن او را بر سایرین عرضه بدارند و بدانها گفتند: «اگر بپذیرید شما را رها می‌کنیم و اگر سر باز زنید شما را می‌کشیم! پس، از علی برائت جوئید تا آزادتان نمائیم!» گفتند: «پروردگارا ما هرگز چنین نخواهیم کرد!»

خلاصه، گورهای آنها را کردند و کفنهایشان را آماده نمودند. آنها نیز تمام شب را به نماز برخاستند و چون صبح شد برائت از علی را بدانان پیشنهاد کردند و آنها گفتند: «او را دوست داریم و از هر که از او تبری جوید بیزاریم!» لذا هریک از مأموران یکی از آنها را برای کشتن برگزید و حجر گفت: «مرا واگذارید تا وضو بسازم و نماز بگذارم» و چون نمازش را پایان برد او را کشتند و شروع به کشتن دیگران نمودند تا عدد کشته‌ها با حجر به شش نفر رسید که عبدالرحمان بن حسان عنزی و کریم بن عقیف خثعمی گفتند: «ما را نزد امیرالمؤمنین بفرستید تا آنچه را که درباره این مرد می‌گوید بگوئیم!» آنها را نزد معاویه فرستادند و چون بر او وارد شدند معاویه به خثعمی گفت: «درباره علی چه می‌گوئی؟» گفت: «هرچه تو بگوئی!» معاویه گفت: «من از دین علی بیزاری می‌جویم» او سکوت کرد و پسرعمویش از معاویه خواست که او را به وی ببخشد. معاویه نیز یک ماه زندانش نمود و بعد رهایش ساخت تا به کوفه برود. اما عنزی! معاویه به او گفت: «ای هم‌پیمان ربیعہ! تو درباره علی چه می‌گوئی؟» گفت: «شهادت می‌دهم که او از کسانی است که خدا را بسیار یاد می‌کنند و از آمران به حق و قائمان به قسط و عفو کنندگان از مردم است» معاویه گفت: «درباره عثمان چه می‌گوئی؟» گفت: «او نخستین کسی بود که باب ستم را گشود و درهای حق را بست» معاویه گفت: «خود را به کشتن دادی!» گفت: «بلکه تو را به کشتن دادم!»

معاویه او را نزد زیاد فرستاد و به او نوشت: «اما بعد، این عنزی بدترین کسی است که نزد من فرستادی، او را آنگونه که سزاوار آن است کیفر نما و به بدترین نوع کشتن بکش!» و چون به نزد زیادش آوردند، زیاد او را به «قسّ الناطف» فرستاد تا زنده زنده دفنش کردند!!<sup>۱</sup>

از دیگر داستانهای «زیادبن ابیه» در این باره، موضوعی است که میان او و «صیفی بن فسیل» روی داد. زیاد فرمان داد تا او را به نزدش آورند و به او گفت: «ای دشمن خدا! درباره ابوتراب چه می‌گوئی؟» گفت: «ابوتراب را نمی‌شناسم!» زیاد گفت: «تو خیلی خوب او را می‌شناسی!» گفت: «او

<sup>۱</sup> - مراجعه کنید: عبدالله بن سباعری، ج ۲ ص ۲۶۸ - ۲۹۲، که ما فشرده آن را آوردیم. مشروح این خبر در تاریخ دمشق ابن عساکر و تهذیب آن در شرح حال حجر بن عدی آمده است.

را نمی‌شناسم» زیاد گفت: «تو علی بن ابی طالب را نمی‌شناسی؟» گفت: «چرا» گفت: «همان است» و پس از سخنانی که میانشان گذشت گفت: «بهترین سخنی که درباره بنده‌ای از بندگان خدا دارم درباره امیرالمؤمنین می‌گویم» زیاد گفت: «گردنش را با عصا آنقدر بکوبید تا نقش زمین گردد» و او را زدند تا نقش زمین شد. سپس گفت: «رهاش کنید» و چون رهاش کردند به او گفت: «بیشتر بگو! درباره علی چه می‌گویی؟» گفت: «به خدا سوگند اگر با تیغ‌ها و دشنه‌ها شیارم بزنی جز آنچه از من شنیدی نگویم!»

زیاد گفت: «یا او را لعنت می‌کنی یا گردنت را می‌زنم!» گفت: «پس، به خدا سوگند پیش از گفتنش گردنم را می‌زنی و من سعادت‌مند و تو بدبخت می‌گردی!» زیاد گفت: «گردنش را ببندید و در غل و زنجیرش کنید و به زندانش افکنید» و چندی بعد با حُجربن عدی به قتل رسید.<sup>۱</sup> و نیز، درباره دو تن از مردان حضرمی<sup>۲</sup> به معاویه نوشت: «این دو بر دین و رأی علی هستند» و معاویه پاسخ داد: «هرکس بر دین و رأی علی است، او را بکش و مثله کن و این دو را نیز بر درب خانه خودشان در کوفه به صلیب بکش!»<sup>۳</sup>

و پایان حیات زیاد را مسعودی و ابن‌عساکر چنین روایت کنند که:

«زیاد مردم کوفه را فرا خواند و مسجد و میدان و قصر را از آنان انباشت تا برائت و بی‌زاری از علی را بدانان عرضه بدارد و هرکه نپذیرفت در معرض تیغش قرار دهند که در همان حال دچار طاعون گردید و مردم رهائی یافتند!»<sup>۴</sup>

و از جمله کسانی که در این معرکه آواره و به قتل رسید «عمروبن حمق خزاعی» بود که به بیایانها گریخت و به جستجویش پرداختند تا او را یافتند و سرش را جدا کردند و به نزد معاویه بردند و او دستور داد تا در بازارش بیاویزند و سپس آن را به نزد همسرش - که به خاطر او زندانش کرده بود - فرستاد و آن را به دامنش افکندند!<sup>۵</sup>

این سیاست همه بلاد اسلامی را فرا گرفت و دیگر فرمانداران معاویه مانند: «بُسربن ارطاه» در فرمانداری بصره، و «ابن‌شهاب» در فرمانداری ری آن را پیروی و به اجرا در آوردند و آنان را در این‌باره داستانهاست که مورخان آنها را یادآور شده‌اند.<sup>۶</sup> این روش سپس سیاست فرهنگی عقیدتی بنی‌امیه گردید و علی بن ابی‌طالب بر منابر شرق و غرب جهان اسلام مورد لعن و دشنام قرار

<sup>۱</sup> - تاریخ طبری، ج ۶ ص ۱۰۸ و ۱۴۹. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۳ ص ۲۰۴. اغالی، ج ۱۶ ص ۷، و تاریخ ابن‌عساکر، ج ۶ ص ۴۵۶.

<sup>۲</sup> - حضرمی منسوب به حضرموت از بلاد یمن است.

<sup>۳</sup> - المحبر، ص ۴۷۹.

<sup>۴</sup> - مروج‌الذهب مسعودی، ج ۷ ص ۳۰، و تاریخ ابن‌عساکر، ج ۵ ص ۴۲۱.

<sup>۵</sup> - المعارف ابن‌قتیبه، ج ۷ ص ۱۲. الاستیعاب، ج ۲ ص ۵۱۷. الاصابه، ج ۲ ص ۵۲۶. تاریخ ابن‌کثیر، ج ۸ ص ۴۸، و المحبر، ص ۴۹۰.

<sup>۶</sup> - تاریخ طبری، ج ۶ ص ۹۶. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۳ ص ۱۶۵، و تاریخ ابن‌اثیر، شرح حال ابن‌شهاب، ج ۳ ص ۱۷۹، حوادث سال ۴۱ هجری.

می‌گرفت مگر در سیستان که تنها یک‌بار بر منبر آنجا لعن شد و مردم آن را از بنی‌امیه نپذیرفتند و در بیعت خود شرط کردند که هیچ‌کس بر منبر آنها لعن نشود، حال آنکه امام(ع) بر منبر مکه و مدینه لعن می‌شد!<sup>۱</sup>

آری، آنها امام علی(ع) را در حضور اهل بیت آنحضرت نیز لعن می‌کردند و این موضوع داستانهای بسیار دارد که ما تنها به ذکر یکی از آنها بسنده می‌کنیم. ابن حجر در کتاب تطهیر اللسان گوید: «عمرو بن عاص بر فراز منبر رفت و علی را لعن کرد و بعد، مغیره بن شعبه همانند آن را انجام داد. پس از آن به حسن(ع) گفتند: بر فراز منبر برو و پاسخ آنها را بده. آنحضرت نپذیرفت مگر آنکه آنها بپذیرند که اگر حقی گفت تصدیقش نمایند و اگر باطلی گفت تکذیبش کنند. آنها پذیرفتند و او بر منبر رفت و سپاس و ثنای خدا را به جای آورد و سپس گفت: «ای عمرو! تو را به خدا سوگند می‌دهم! ای مغیره! آیا می‌دانید که رسول خدا(ص) آن رونده و آن کشاننده را که یکی از آنها فلانی بود لعنت فرمود؟ گفتند: آری. سپس فرمود: ای معاویه! و ای مغیره! آیا ندانستید که پیامبر(ص) عمرو را به هر زبانی که سخن گفته یک‌بار لعنت فرموده؟ گفتند: خدایا آری...»<sup>۲</sup>

و چون مردم برای شنیدن سخنان ناپسند آنها نمی‌نشستند، با سنت مخالفت کرده و خطبه‌های نماز عید را جلو انداختند. ابن حزم در محلی گوید:

«بنی‌امیه تقدیم خطبه بر نماز [عید] را بدعت گزارند و عذرشان این بود که مردم پس از نماز آنها را ترک می‌کنند و برای خطبه‌ها نمی‌نشینند، و این بدان‌خاطر بود که آنها علی بن ابی طالب را لعنت می‌کردند و مسلمانان از آن گریزان بودند و این حق آنها بود»<sup>۳</sup>

و یعقوبی گوید: «معاویه در سال ۴۴ هجری در مسجد، مقصوره و جایگاه ویژه قرار داد و منبرها را در عید فطر و قربان به مصلی برد و خطبه‌ها را پیش از ادای نماز عید ایراد کرد و این بدان‌خاطر بود که مردم پس از نماز متفرق می‌شدند تا لعن بر علی را نشنوند و معاویه خطبه را پیش انداخت؛ و فدک را به مروان بن حکم بخشید تا اهل بیت رسول‌الله(ص) را با آن به خشم آورد!»<sup>۴</sup>

و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتب از «ابوسعید خدری» روایت کنند که گفت: «در روز عید فطر یا قربان با امیر مدینه مروان بیرون رفتیم و چون به مصلی رسیدیم دیدم کثیر بن صلت منبری برپا داشته و چون مروان - پیش از ادای نماز - خواست تا از آن بالا رود، جامه‌اش را گرفتم و او نیز مرا گرفت و بالا رفت و پیش از نماز به ادای خطبه پرداخت و من به او گفتم: «به

<sup>۱</sup> - معجم البلدان، ج ۵ ص ۳۸، لفظ سبستان یعنی سیستان ایران.

<sup>۲</sup> - تطهیر اللسان، ص ۵۵.

<sup>۳</sup> - المحلی، ابن حزم، تحقیق احمد محمد شاکر، ج ۵ ص ۸۵ - ۸۶، و نیز، مراجعه کنید: کتاب الأم، شافعی، ج ۱ ص ۲۰۸.

<sup>۴</sup> - تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۲۳.

خدا سوگند تغییر دادید!» و او گفت: «ای ابوسعید! گذشت آنچه که می‌دانی!» گفتم: «به خدا سوگند آنچه که می‌دانم بهتر از آنی است که نمی‌دانم» و او گفت: «مردم پس از نماز نمی‌نشینند و من بدین خاطر آن را جلو انداختم!» آنها بدین مقدار بسنده نمی‌کردند، بلکه صحابه را نیز بدان فرمان می‌دادند. چنانکه در صحیح مسلم و غیر آن از «سهل بن سعد» روایت کنند که گفت:

«مردی از آل مروان امیر مدینه شد و سهل بن سعد را فرا خواند و به او دستور داد تا علی را دشنام گوید. سهل نپذیرفت و امیر به او گفت: اکنون که نمی‌پذیری پس بگو: «لعنت خدا بر ابوتراب باد» سهل گفت: «نزد علی هیچ نامی محبوب‌تر از ابوتراب نبود چنانکه هرگاه بدان خوانده می‌شد بسیار خشنود می‌گردید» امیر گفت: «داستان آن را برای ما بگو که چرا ابوتراب نامیده شد؟» سعد گفت: «رسول خدا(ص) به خانه فاطمه آمد و علی را در خانه نیافت و به فاطمه گفت: «پسرعمویت کجاست؟» - تا آنجا که گوید: - علی در مسجد به خواب رفته بود. پیامبر(ص) بر بالین او آمد و دید که ردا از دوشش افتاده / و خاک آلوده گردیده است / رسول خدا(ص) خاک‌ها را از او پاک می‌کرد و می‌فرمود: «ای ابوتراب برخیز! ای ابوتراب برخیز!»

و از «عامر بن سعد بن وقاص» روایت کنند که گفت: «معاویه به سعد گفت: چرا ابوتراب را لعن نمی‌کنی؟ سعد گفت: من تا آنگاه که سه سخن رسول خدا(ص) را درباره علی به یاد آورم، او را دشنام نگویم؛ سخنانی که اگر یکی از آنها درباره من بود آن را از شتران سرخ‌موی دوست‌تر داشتم: «شنیدم که رسول خدا(ص) در یکی از غزوات که علی را جانشین خود قرار داده بود و او به آن حضرت گفت: «مرا با زنان و کودکان بر جای نهادی؟»، پیامبر(ص) به او فرمود: «آیا خشنود نیستی که برای من همانند هارون برای موسی باشی، جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود؟»

و شنیدم که در جنگ خیبر فرمود: «این پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست دارد و خدا و رسول خدا نیز دوستش دارند. همه برای گرفتن پرچم گردن فرازی کردیم که فرمود: «علی را نزد من بخوانید» او را که دچار درد چشم بود آوردند و آب دهان بر چشمش زد و پرچم را بدو سپرد و خداوند پیروزش گردانید»

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری، ج ۲ ص ۱۱. صحیح مسلم، ج ۳ ص ۲۰. سنن ابوداود، ج ۱ ص ۱۷۸. سنن ابن‌ماجه، ج ۱ ص ۳۸۶. سنن بیهقی، ج ۳ ص ۲۹۷، و مسند احمد، ج ۳ ص ۱۰ و ۲۰ و ۵۲ و ۵۴ و ۹۲، اعتراض‌کننده بر مردان در مسند احمد شخص دیگری غیر از ابوسعید حذری است.

<sup>۲</sup> - صحیح مسلم، ج ۷ ص ۱۲۴ باب مناقب علی که ما فشرده آن را آوردیم، بخاری نیز تحریف شده آن را در باب مناقب علی، و باب نوم الرجل فی المسجد از کتاب الصلوة، ج ۲ ص ۱۹۹، آورده است. و در ارشادالساری، ج ۶ ص ۱۱۲، این امیر را مروان بن حکم دانسته است. و نیز، مراجعه کنید: سنن بیهقی، ج ۲ ص ۴۴۶.

و هنگامی که این آیه نازل شد: «فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم ...» یعنی: «بگو بیاید تا فرزندان ما و فرزندان شما را فرا بخوانیم ...» رسول خدا(ص) علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و گفت: «خداوندا! اینها اهل من هستند»<sup>۱</sup> این خبر به روایت مسعودی از طبری چنین است:

«هنگامی که معاویه حج می‌گزارد سعد وقاص در طواف بیت با او بود. پس از فراغت به دارالندوه رفت و سعد را در کنار خود بر سریرش نشانید و به بدگویی از علی و دشنام او پرداخت که سعد کناره گرفت و گفت: «مرا در کنار خود بر سریرت نشانده و به دشنام بر علی پرداخته‌ای؟! به خدا سوگند اگر یک خصلت از خصال علی در من بود، نزد من محبوب‌تر از ... - تا آنجا که گوید: - به خدا سوگند تا زنده‌ام در هیچ خانه‌ای با تو وارد نگردم» سپس برخاست و برفت<sup>۲</sup>»

اما «ابن عبدربه» آن را در بخش اخبار معاویه به اختصار آورده و گوید: «هنگامی که حسن بن علی وفات کرد، معاویه به حج رفت و وارد مدینه شد و خواست تا بر منبر رسول‌الله(ص) به لعن علی پردازد که به او گفته شد: سعد بن ابی‌وقاص اینجاست و گمان نداریم بدان رضایت دهد، نزد او بفرست و نظرش را بگیر. معاویه نزد او فرستاد و موضوع را با او در میان نهاد. سعد گفت: «اگر چنان کنی از مسجد بیرون می‌روم و دیگر بدان باز نمی‌گردم» و معاویه تا آنگاه که سعد وفات کرد از لعن علی خودداری نمود و پس از فوت وی بر منبر به لعن علی پرداخت و به کارگزارانش نوشت که علی را بر منابر لعن کنند و آنها چنان کردند تا آنگاه که ام‌سلمه زوجه رسول‌خدا(ص) به معاویه نوشت: «شما خدا و رسول‌خدا را بر منابر لعن می‌کنید، چون علی بن ابی‌طالب و دوستدارانش را لعن می‌نمائید و من شهادت می‌دهم که خدا و رسول‌خدا او را دوست دارند» که معاویه به سخن او نیز توجه نکرد<sup>۳</sup>»

و ابن ابی‌الحدید گوید: «ابوعثمان جاحظ نیز روایت کند که گروهی از بنی‌امیه به معاویه گفتند: «یا امیرالمؤمنین! تو به آرزوهایت رسیدی، ای کاش از لعن این مرد [= علی(ع)] دست برمی‌داشتی!» و معاویه گفت: نه به خدا تا آنگاه که کودکان بر آن بزرگ شوند و بزرگان بر آن پیر گردند و هیچ‌گونه یادآور فضل او نگردد/ادامه خواهیم داد!«<sup>۴</sup>».

#### —پرورش شامیان بر بغض و کینه و لعن امام علی(ع)—

ثقفی در کتاب «الغارات» گوید: «عمر بن ثابت - در ایام معاویه - به شام و اطراف آن می‌رفت و به هر شهر و دیاری که وارد می‌شد اهالی آنجا را گرد هم می‌آورد و می‌گفت:

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم، ج ۷ ص ۱۲۰. صحیح ترفندی، ج ۱۳ ص ۱۷۱. مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۰۸ و ۱۰۹، که اضافه کرده: به خدا سوگند معاویه تا آنگاه که از مدینه بیرون رفت يك کلمه هم درباره او سخن نگفت. اصابه، ج ۲ ص ۵۰۹، و خصائص نسائی، ص ۱۵.

<sup>۲</sup> - مروج الذهب، ج ۳ ص ۳۴، که پس از آن پاسخ عملی معاویه در آن مجلس را یادآور می‌شود، چیزی که زبینه این قلم نیست!

<sup>۳</sup> - عقد الفرید، ج ۳ ص ۱۲۷، و نیز مراجعه کنید: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بحث انگیزه‌های جعل حدیث، بخش «با معاویه».

<sup>۴</sup> - شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، خطبه ۵۷.



«ای مردم! علی بن ابی طالب مردی منافق بود که می خواست در «شب عقبه» رسول خدا(ص) را بکشد. پس، او را لعنت کنید!» گوید: و اهل این قریه لعنتش می کردند و او به قریه دیگری می رفت و همانند آن را بدانها می گفت<sup>۱</sup>

فشرده خیر «شب عقبه»

در امتاع الاسماع گوید: «هنگامی که رسول خدا(ص) در سال نهم هجری از «غزوه تبوک» باز می گشت و به گردنه «عقبه» رسید، به سپاهیان فرمود تا از درون درّه روند و خود آن حضرت شبانگاه راه عقبه را در پیش گرفت و برخی از منافقان تبانی و توطئه کردند تا شتر پیامبر را رم دهند و آن حضرت را به قتل رسانند که دو تن از صحابه همراه او: عمّار یاسر و حذیفه آن را خنثی کردند<sup>۲</sup> و چنانکه گذشت، جیره خوار معاویه این کار را به پسرعموی رسول خدا(ص) نسبت داد!

#### – انگیزه معاویه در کار خود

اگر انگیزه دیگر قریشیان در مقابله با امام علی(ع)، ناخشنودی آنها از جمع نبوت و خلافت در بنی هاشم بود، انگیزه معاویه قریشی اموی، علاوه بر آن، حقد و کینه او بر ضد بنی هاشم بود. چنانکه در روایت زیر می آید:

زبیر بن بکار روایت کند و گوید: «مطرف بن مغیره بن شعبه» گفت: «با پدرم به نزد معاویه رفتیم و پدرم به محفل او رفت و آمد می کرد و با وی به گفتگو می نشست و چون به نزد من باز می گشت، از معاویه و عقل او سخن می گفت و از اندیشه و رفتار او به شگفت می آمد؛ که یک شب وارد شد و از خوردن غذا خودداری کرد و اندوهگین به نظر رسید. مدتی درنگ کردم و پنداشتم که شاید از کار ما دلگیر است و بعد به او گفتم: «مرا چه شده که امشب در اندوهت می بینم؟» گفت: «پسرم! از نزد کافرترین و خبیث ترین مردم آمده ام!» گفتم: «موضوع چیست؟» گفت: «در خلوت به او گفتم: «یا امیرالمؤمنین! اکنون که به سن و سال پیری رسیده ای ای کاش عدل و داد را آشکار و خیر و نیکوئی را گسترش دهی و به برادران هاشمی ات توجه کرده و درباره آنها صلح را به جای آوری که به خدا سوگند چیزی که تو از آن بترسی نزد آنها وجود ندارد، و اگر چنین کنی یاد و نام و ثواب آن برای تو باقی می ماند» و او گفت: «هیئات هیئات! بقای چه یاد نیکی را امیدوار باشم؟! آن مرد تیمی [= ابوبکر] به حکومت رسید و عدالت ورزید و کرد آنچه کرد، و هنوز چیزی از نابودیش نگذشته بود که یادش نیز نابود شد، مگر آنکه گوینده ای گاهی بگوید: ابوبکر! سپس آن مرد عدی [= عمر] به حکومت رسید و کوشید و ده سال دامن همت به کمر زد، و هنوز چیزی از نابودیش نگذشته بود که

<sup>۱</sup> - الغارات، ص ۳۹۷.

<sup>۲</sup> - امتاع الاسماع، ص ۴۴۷، و دیگر مصادری که در ص... این کتاب بدان اشاره شده است.

یادش نیز ناپود شد مگر آنکه گوینده‌ای گاهی بگوید: عمر! اما نام و یاد «ابن ابی کبشه» / = پیامبر (ص) / هر روزی پنج بار با فریاد: «اشهد ان محمدا رسول الله» تکرار می‌شود! حال پس از این، چه عملی باقی می‌ماند و چه یادی استمرار می‌یابد ای بی‌پدر؟! نه، به خدا سوگند هرگز کوتاه نیایم تا این نام را دفنِ دفنِ نمایم!!<sup>۱</sup>»

این سخنان تبلور حقد و کینه معاویه نسبت به بنی‌هاشم است.

#### —ریشه‌های حقد و کینه معاویه

برای آگاهی از علل حقد و کینه معاویه نسبت به بنی‌هاشم سزاوار آن است که بحث: «نگاهی به زندگی معاویه» از جلد سوم کتاب ما: «نقش عایشه در تاریخ اسلام» مورد مطالعه قرار گیرد که مشروح آن را در آنجا آورده‌ایم.

معاویه این حقد و کینه را از مادرش «هند» به ارث برد، هندی که جگر حمزه عمومی رسول‌خدا (ص) را در غزوه احد درید و به دندان گزید و از اندام او گردن‌آویز ساخت تا بدان وسیله خشم خود از بنی‌هاشم را فرو نشانند.

و سرانجام، این حقد و کینه درونی آل ابی‌سفیان را یزیدبن معاویه، با کشتن و سر بریدن اهل بیت رسول‌الله (ص) و به اسارت بردن زنان و کودکان آنها، شفا بخشید که مشروح آن در جلد سوم همین کتاب می‌آید.

#### —سیاست عبدالله بن زبیر

ابن ابی‌الحدید گوید: «عمر بن شَبّه، ابن کلبی، واقدی و دیگر سیره‌نویسان روایت کنند که «عبدالله بن زبیر در دورانی که ادعای خلافت داشت در چهل نماز جمعه از صلوات بر پیامبر (ص) خودداری ورزید و گفت: «چیزی از ذکر صلوات بازم نمی‌دارد مگر مباحات مردانی که بدان سربلند شوند!» و گوید: «در روایت محمدبن حبیب و معمر بن مثنی آمده است که گفت: «پیامبر را اهل بیت بدی است که هرگاه نام او برده می‌شود، سر می‌جنبانند!»

و نیز گوید: «سعد بن جبیر روایت کند که: «عبدالله بن زبیر به عبدالله بن عباس گفت: «این چه سخنی است که از تو می‌شنوم؟!» ابن عباس گفت: «کدام سخن؟» گفت: «توییخ و سرزنش من!» او گفت: «من از رسول‌خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: «چه بد است که مرد مسلمان سیر شود و همسایه‌اش گرسنه باشد!» ابن زبیر گفت: «من چهل سال است که بغض شما اهل این خانواده را در سینه پنهان دارم! ...»

<sup>۱</sup> - قریشیان رسول‌خدا ص را برای استهزاء «ابن ابی‌کبشه» می‌نامیدند.

<sup>۲</sup> - الموفقیات، ص ۵۷۶ - ۵۷۷. مروج الذهب، ج ۲ ص ۴۵۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱ ص ۴۶۳.

<sup>۳</sup> - ابن عباس در این سخن به بخل و خست ابن زبیر اشاره دارد.

و نیز گوید: «عمر بن شُبّه از سعید بن جبیر روایت کند که گفت: «ابن زبیر خطبه خواند و به علی (ع) اهانت کرد. سخنان او به محمد حنفیه (ت ۸۱ ه) رسید. محمد در حالی که ابن زبیر خطابه می خواند به سوی او آمد و بر فراز کرسی رفت و سخن او را قطع کرد و گفت: «ای گروه عرب! این چهره ها سیاه باد! در حضور شما به علی جسارت می شود؟! علی که دست خدا بر ضد دشمنان خدا، و صاعقه فرمان خدا بود و خداوند او را بر سر کافران و منکران حق خود فرستاد و وی آنها را به خاطر کفرشان بکشت و آنها نیز بدین خاطر کینه و دشمنی اش را به دل گرفتند و در حالی که هنوز پسرعمویش رسول خدا (ص) زنده بود، شمشیر کینه و حسد را بر ضد او در جان خود پنهان داشتند؟! و چون خداوند او را به جوار رحمتش فرا خواند و آنچه نزد خود بود برای وی پسندید، مردمانی کینه های خود را بر ضد او آشکار ساختند و بغض و دشمنی خود را به انجام رسانیدند: برخی از آنها او را از حق ویژه اش دور ساختند و گروهی دیگر توطئه قتل او کردند و برخی به دشنام و تهمت ناروایش پرداختند، و اگر فرزندان و یاوران دعوتش را امروز توان و دولتی بود، استخوانهای ایشان پراکنده و گورهای ایشان گسسته و بدنهای ایشان پوسیده و زندگان ایشان کشته و گردنهای ایشان خوار و ذلیل بود، و خداوند عز و جل آنها را به دست ما عذاب می فرمود و خوارشان می نمود و ما را بر آنها پیروز می ساخت و دل های ما را شفا می بخشید، و به خدا سوگند علی را دشنام نگوید مگر کافری که دشنام رسول خدا (ص) را پنهان داشته و از ابراز آن بیمناک است و با دشنام بر علی علیه السلام، رسول خدا (ص) را دشنام می گوید!

آگاه باشید که مرگ، سالمندان شما را نشان کرده است! آنها که این سخن رسول خدا (ص) را درباره او شنیده اند که: «لا یحبک الا مؤمن، و لا یغضک الا منافق»: «رای علی! تو را دوست ندارد مگر مؤمن، و دشمنت ندارد مگر منافق!» و «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون»: «و آنها که ستم کردند به زودی در می یابند که به کجا بازگردانده می شوند!»<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید گوید: «عبدالله بن زبیر دشمن علی (ع) بود و او را ناسزا می گفت و حرمتش را می شکست»<sup>۲</sup>.

و یعقوبی گوید: «عبدالله بن زبیر به شدت بر بنی هاشم می تاخت و آشکارا با آنها دشمنی می کرد تا آنجا که صلوات بر محمد (ص) را از خطبه اش انداخت و چون به او گفته شد: «چرا صلوات بر

<sup>۱</sup> - شرح خطبه ۵۷ از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ اول، ج ۱ ص ۳۵۸، و چاپ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴ ص ۶۱ - ۶۳. این روایت را یعقوبی در تاریخ خود ج ۲ ص ۲۶۲ با تفصیل بیشتری آورده است. عبدالله بن زبیر در سال ۶۴ هجری پس از مرگ یزید در حجاز و عراق به خلافت برخاست و حکومت او تا سال ۶۷ هجری که به دست حجاج کشته شد ادامه یافت.

<sup>۲</sup> - همان.

پیامبر (ص) را ترک کردی؟» گفت: «او را خانواده بدی است که با یادش گردن‌فراز می‌شوند و با نام او سربلند می‌گردند!»

ابن‌زبیر، محمدبن حنفیه، عبدالله بن عباس و بیست و چهار نفر از بنی‌هاشم را بازداشت کرد تا با وی بیعت نمایند. آنها نپذیرفتند و او در حجره زمزم زندانی‌شان نمود و به خدای یکتا سوگند خورد که «یا بیعت می‌کنند و یا آنها را با آتش می‌سوزانند!» و محمدبن حنفیه به ناچار برای مختاربن ابی‌عبید نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، از محمدبن علی و همراهان او از آل رسول‌الله (ص) به مختاربن ابی‌عبید و مسلمانان همراه او، اما بعد، عبدالله بن زبیر ما را بازداشت و در حجره زمزم زندانی کرده و به خدای یکتا سوگند خورده که یا با او بیعت می‌کنیم و یا ما را در آن به آتش می‌کشد! پس، ما را دریابید!» و مختار ابو عبدالله جدلی را با چهار هزار سوار به سوی آنها فرستاد و او وارد مکه شد و حجره را شکست و به محمدبن علی گفت: «ابن‌زبیر را به من واگذار!» و او گفت: «من با کسی که قطع رحم کرده و پیوند خویشاوندی‌اش را بریده و خون مرا مباح دانسته، مقابله به مثل نمی‌کنم!» پس از مرگ ابن‌زبیر فضای جامعه اسلامی برای خلفای اموی و مروانیان هموار گردید و آنها دوباره نیز سیاست معاویه را درباره امام علی (ع)، به گونه‌ای که می‌آید، پیروی کردند.

#### —سیاست قریش در زمان عبدالملک و پسرش ولید

ابن ابی‌الحدید از جاحظ روایت کند که گفت: «عبدالملک مروان با توجه به فضل و درایت و درستی و وزانتی که داشت، از کسانی نبود که فضل و برتری علی علیه‌السلام بر او پوشیده باشد، و خوب می‌دانست که لعن آشکار علی (ع) در ملأعام و در دنباله خطبه‌ها و بر فراز منبرها، چیزی است که عیب آن دامنگیر خودش می‌شود و وهن آن در نهایت به خود او باز می‌گردد. زیرا، آنها همه فرزندان عبدمناف بودند و اصل واحدی داشتند. ولی او در پی استحکام پایه‌های حکومت و تاکید و تثبیت روش اسلاف بود و می‌خواست تا مردم باور کنند که بنی‌هاشم در ولایت و حکومت سهمی ندارند و سید و بزرگ آنان که بدو صولت و قدرت می‌یابند و به افتخار او سرفرازی می‌کنند، حال و روز و وزن و ارزشش چنین است. پس، کسی که خود را بدو منسوب می‌کند و به راه او می‌رود، از ولایت و حکومت بسی دورتر، و از رسیدن بدان بسی وامانده‌تر و رانده‌تر خواهد بود!»

و نیز گوید: «سیره‌نویسان روایت کنند که: «ولیدبن عبدالملک» در زمان خلافتش علی (ع) را یاد کرد و گفت: «لَعْنَةُ اللَّهِ كَانَ لُصًّا ابْنُ لُصٍّ»: «لعنت خدا بر او باد که دزدی دزدزاده بود!» و آخر کلمه

<sup>۱</sup> - تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۶۱. محمدبن حنفیه فرزند امام علی‌بن ابی‌طالب در سال ۸۱ هجری وفات کرد.

«اللّه» را به جای ضمّه رفع، کسره جرّ داد و مردم که هم از غلط و اشتباه او، که از هیچ کس سر نمی‌زد، به شگفت آمده بودند و هم از نسبت دزدی که به علی(ع) داده بود، گفتند: «نمی‌دانیم کدام یک شگفت‌آورتر است!» و ولید در سخن گفتنش پر اشتباه بود!<sup>۱</sup>

و در تأیید آن روایت کرده‌اند که: «روح بن زبّاع گفت: «روزی به نزد عبدالملک رفتم و او را اندوهگین یافتم. او گفت: «اندیشیدم چه کسی را حاکم و جانشین خود بر عرب قرار دهم، کسی را نیافتم.» گفتم: «ریحانه قریش و آقای آن ولید را فراموش کردی؟» گفت: «پسر زبّاع! حاکم عرب نشود مگر کسی که به زبان آنها سخن بگوید!» گوید: «ولید آن را شنید و برخاست و علمای نحو را گرد هم آورد و با آنها در خانه‌ای سکونت کرد و شش ماه ادامه داد و چون برون آمد از گذشته خود نادان‌تر بود؛ و عبدالملک گفت: «او معذور است!»<sup>۲</sup>

#### —حجاج بن یوسف و تلاش او در تنفیذ سیاست قریش

ابن ابی‌الحدید گوید: «حجاج که لعنت خدا بر او باد، علی(ع) را لعن می‌کرد و به لعن او فرمان می‌داد. روزی که سواره می‌رفت، شخصی مقابل او قرار گرفت و گفت: «ای امیر! خانواده‌ام به من بی‌مهری کرده و نامم را «علی» نهاده‌اند. اینک نامم را تغییر بده و جایزه‌ای برایم تعیین کن که بدان قناعت ورزم که من فقیر و بی‌چیزم!»

حجاج گفت: «به لطف ظرافتی که به کار بردی، تو را چنین نامیدم و به جای فلان کاریدم؛ پس به سوی او برو!»<sup>۳</sup>

و مسعودی روایت کند و گوید: «روزی حجاج به «عبداللّه بن هانی» - که مردی یمانی و از اشراف قبیله «اود» بود و در همه درگیری‌های حجاج و از جمله آتش زدن بیت‌الله شرکت داشت و از یاران و شیعیان او بود - گفت: «به خدا سوگند ما پاداش مناسب تو را نداده‌ایم! سپس «اسماء بن خارجه» را که از قبیله «فزاره» بود فرا خواند و به او گفت: «دخترت را به ازدواج عبداللّه بن هانی در آور!» و او گفت: «به خدا سوگند چنین نکنم؛ که در این کار کرامتی نباشد.» حجاج تازیانه خواست و او گفت: «من تزویجش می‌کنم» و دخترش را به عقد وی در آورد! سپس «سعد بن قیس همدانی» رئیس یمنی‌ها را فرا خواند و به او گفت: «عبداللّه بن هانی را همسر بده!» و او گفت: «قبیله اود کیستند که من به آنها دختر بدهم؟ به خدا سوگند تزویجش نکنم؛ که در این کار کرامتی نباشد» حجاج گفت: «شمشیرم را بیاورید،» و او گفت: «مرا رها کن تا با خانواده‌ام مشورت کنم» و با آنها مشورت نمود

<sup>۱</sup> - شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱ ص ۳۵۶، و چاپ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴ ص ۵۷ - ۵۸. عبدالملک مروان در سال ۶۵ هجری به خلافت رسید و در سال ۸۶ هجری وفات کرد و پسرش ولید جانشین او گردید.

<sup>۲</sup> - تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۴ ص ۶۵، شرح حال ولید. و نیز ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء چاپ اول، ج ۴ ص ۲۵۱، در شرح حال روح بن زبّاع گوید: «او برای خلیفه عبدالملک همانند وزیر بود و در سال ۸۴ هجری وفات کرد.»

<sup>۳</sup> - شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱ ص ۳۵۶، و چاپ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴ ص ۵۸.

و گفتند تزویجش کن که این فاسق تو را نکشد و او تزویجش نمود. پس از آن حجاج به عبدالله بن هانی گفت: «ای عبدالله! من دختر سید بنی فزاره و دختر آقای همدان و بزرگ کهلان را به ازدواج تو در آوردم و تو را جایگاهی بخشیدم که قبیله اود را بدان راهی نبود!» و عبدالله گفت: «خدا امیر را به سلامت بدارد، چنین مگو، چون ما را مناقبی است که برای هیچ یک از عرب نباشد!» حجاج گفت: «این مناقب کدامند؟» گفت: «امیرالمؤمنین عثمان هرگز در مجلس ما سب نشده است.» حجاج گفت: «به خدا سوگند این منقبتی ستودنی است.» گفت: «هفتاد هزار نفر از ما همراه امیرالمؤمنین معاویه در صفین حضور پیدا کردند و تنها یک نفر از ما با ابوتراب در آن همراه بود، و به خدا سوگند من او را مرد بدی نمی دانستم!» حجاج گفت: «به خدا سوگند این منقبتی ستودنی است.» گفت: «هیچ یک از ما با زنی که دوستدار ابوتراب باشد و او را ولی خود بداند ازدواج نکرده ایم!» حجاج گفت: «به خدا سوگند این منقبتی ستودنی است» گفت: «هیچ زنی از ما نبود مگر آنکه نذر کرد که اگر حسین کشته شود ده شتر قربانی کند و چنین کرد!» حجاج گفت: «به خدا سوگند این منقبتی ستودنی است.» گفت:

«هیچ مردی از ما نبود که دشنام ابوتراب و لعن او به وی پیشنهاد گردد، مگر آنکه انجامش داد» حجاج گفت: «به خدا سوگند این منقبتی ستودنی است» گفت: «و بیش از آن، دو پسرش حسن و حسین و مادرشان فاطمه را!» حجاج گفت: «به خدا سوگند این منقبتی ستودنی است.» گفت: «هیچ یک از عرب ملاحظت و زیبایی ما را ندارد!» که حجاج خندید و گفت: «اما این یکی را ای اباهانی رها کن!» زیرا عبدالله بسیار کریه و زشت و آبله روی و کج دهان و بدمنظر و لوچ و چپ چشم بود!<sup>۱</sup> و صاحب طبقات در شرح حال «عطیه بن سعد بن جناده عوفی» روایت کند و گوید: «حجاج به «محمد بن قاسم ثقفی» نوشت: «عطیه را فرا بخوان تا علی بن ابی طالب را لعنت کند و اگر نپذیرفت چهار صد ضربه تازیانه اش بزن و سر و ریشش را بتراش!» محمد او را احضار کرد و نامه حجاج را برایش بخواند. عطیه نپذیرفت و او چهار صد ضربه تازیانه اش زد و سر و ریشش را تراشید!»<sup>۲</sup>

#### —محمد بن یوسف برادر حجاج راه او را ادامه می دهد

ذهبی از «حُجْر مَدْرِي» روایتی دارد که فشرده آن چنین است:

<sup>۱</sup> - مروج الذهب، ج ۳ ص ۱۴۴، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۳۵۷، و چاپ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴ ص ۶۱.  
<sup>۲</sup> - طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج ۲ ص ۲۱۲-۲۱۳. تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۲ ص ۲۴۹۴، و تهذیب التهذیب، ج ۷ ص ۲۲۴-۲۲۶، و در تقریب التهذیب گوید: «حدیث عطیه را بخاری و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند. او در سال ۱۱۱ هجری وفات کرد. و محمد بن قاسم ثقفی فرمانده سپاه در بلاد فارس بود و حجاج در سال ۹۲ هجری فرمانش داد تا برای فتح بلاد سند بدانجا رود و او آن بلاد را فتح کرد و پادشاهش را بکشت. که از جمله شهرهای فتح شده به دست او شهر کراچی و مولتان پاکستان امروز است، و چون سلیمان به خلافت رسید فرمانداران منصوب حجاج را تصفیه کرد و محمد بن قاسم را زندانی نمود و او در سال ۹۲ هجری در زندان وفات کرد.

گوید: «علی بن ابی طالب به من گفت: «اگر فرمانت دهند که مرا لعنت کنی چه خواهی کرد؟» گفتم: «آیا شدنی است؟» گفت: «آری». گفتم: «چه کار کنم؟» گفت: «مرا لعنت کن ولی از من بیزاری مجوی!».

گوید: «سرانجام محمد بن یوسف برادر حجاج به او دستور داد تا علی را لعن کند و او گفت: «امیر مرا فرمان داد تا علی را لعن کنم. پس او را لعن کنید که لعنت خدا بر او باد!»  
و جز یک نفر، کسی معنای سخنان او را نفهمید!

#### — عمر بن عبدالعزیز ناقض سیاست قریش

عمر بن عبدالعزیز با سیاست خلفای اموی به مخالفت برخاست و فرمان داد تا لعن امام علی (ع) را ترک گویند و علت آن، بنا بر نقل ابن ابی الحدید و دیگران، چنین است:

گوید: «اما عمر بن عبدالعزیز گوید: «من بچه بودم و نزد برخی از فرزندان «عتبه بن مسعود» قرآن می‌آموختم. او روزی از کنار من که با بچه‌ها بازی می‌کردیم و علی را لعن می‌نمودیم عبور کرد و کار ما را ناپسند دانست و وارد مسجد شد. من بچه‌ها را رها کردم و نزد او رفتم تا درس حفظی‌ام را برایش بخوانم. او که مرا دید برخاست و به نماز ایستاد و نمازش را طول داد - به گونه‌ای که از من رویگردان بود و من آن را احساس کردم - و چون از نماز فارغ شد به من تشرؤئی کرد و من به او گفتم: «شیخ ما را چه می‌شود؟» و او گفت:

«پسرکم! تو امروز علی را لعن کردی؟!» گفتم: «آری». گفت: «از کجا دانستی که خداوند پس از آنکه از اهل بدر راضی و خشنود شده، بر آنان خشم گرفته است؟!» گفتم: «مگر علی از اهل بدر بود؟!» گفت: «وای بر تو! مگر بدر، همه بدر، به جز او از آن دیگری هم بود؟!» گفتم: «تکرار نمی‌کنم.» گفت: «خدا را گواه می‌گیری که تکرار نکنی؟!» گفتم: «آری». و پس از آن هرگز او را لعن نکردم.<sup>۲</sup>

سپس در روزهای جمعه به پای منبر مدینه می‌رفتم و به خطبه‌های پدرم که امیر مدینه بود گوش می‌دادم و می‌دیدم که او در خطبه خود داد سخن سر می‌دهد ولی چون به علی علیه‌السلام می‌رسد کلماتی نارسا بر زبان می‌راند و چنان دچار زحمت و ناتوانی می‌گردد که خدایم داند و بس! من که از این حالت در شگفت می‌شدم روزی به او گفتم: «پدرجان! تو فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین مردمی ولی نمی‌دانم چرا به گاه سخن سرائی در محفل خویش، به لعن این مرد که می‌رسی، الکن و ناتوان

<sup>۱</sup> - تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۴ ص ۵۱ - ۵۲، شرح حال محمد بن یوسف ثقفی. و حُجْر بن قیس همدانی مَدْرِي منسوب به مَدْر یکی از کوه‌های یمن است. ابن حجر درباره او گوید: «تابعی ثقة است و حدیث او را ابوداود و نسائی و ابن‌ماجه روایت کرده‌اند.» شرح حال او در تهذیب التهذیب، ج ۲ ص ۲۱۵ و تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۵۵، آمده است.

<sup>۲</sup> - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴ ص ۵۸ - ۵۹. تاریخ دمشق ابن عساکر، تصویر خطی مجمع علمی اسلامی، ج ۱۲ / ۱۳۲۱ - الف شرح حال عمر بن عبدالعزیز، او در سال ۹۹ هجری به خلافت رسید و در سال ۱۰۱ هجری مسموم شد و وفات کرد.

می‌شوی؟!» و او گفت: «پسرجان! مردم شام و دیگرانی که پای منبر ما می‌نشینند اگر آنچه را که پدرت از فضائل این مرد می‌داند، بدانند، هیچیک از آنها ما را پیروی نمی‌کنند!»  
 سخن او - با توجه به گفته معلم در کودکی - بر جان من نشست و با خدا عهد کردم که اگر سهمی از حکومت یافتم، این شیوه را تغییر دهم، و چون خداوند بر من منت نهاد و به خلافت رسیدم آن را بر انداختم و این آیه را به جای آن قرار دادم: «انَّ اللّٰهَ يامر بالعدل و الاحسان و ايتاء ذى القربى و ينهى عن الفحشاء و المنكر و البغى يعظكم لعلكم تذكرون<sup>۱</sup>» و آن را به سراسر کشور بخشنامه کردم<sup>۲</sup>»

و کثیرین عبدالرحمان در ستایش عمر بن عبدالعزیز به خاطر براندازی لعن گوید:

«و لیت فلم تشتم علیاً و لم تخف

بریا و لم تقبل اساءة مجرم»

«و کفرت بالعفو الذنوب مع الذی

أتیت فاحضی راضیا کلّ مسلم»

«حکومت یافتی و علی را ناسزا نگفتی و کسی را نترسانیدی

و بدگویی هیچ مجرم و گناهکاری را نپذیرفتی

و با آنچه آوردی، همه گناهان را عفو و محو

و همه مسلمانان را راضی و خشنود ساختی<sup>۳</sup>»

و سید رضی (ره) گوید:

یا ابن عبدالعزیز لو بک

ت العین فتی من امیة لبکیتک

غیر انی اقول انک قد طب

ت و ان لم یطب و لم یزک بیتک

انت نزهتنا عن السبّ و القذ

ف فلو امکن الجزاء جزیتک»

«ای پسر عبدالعزیز! اگر دیده بر جوانی از بنی‌امیه می‌گریست

من بر تو می‌گریستم.

<sup>۱</sup> - سوره نحل آیه ۹۰ - ترجمه: «خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد و از فحشاء و منکر و ستم نهی می‌کند؛ او شما را اندرز می‌دهد شاید پند بگیری!»

<sup>۲</sup> - شرح خطبه ۷ نهج البلاغه از شرح ابن ابی‌الحدید. فشرده آن در تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۳۰۵. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵ ص ۱۶، و مروج الذهب مسعودی، ج ۳ ص ۱۸۴، نیز آمده است.

<sup>۳</sup> - اغانی، ج ۹ ص ۲۰۵ با اندکی اختلاف در روایت.



ولی من می‌گویم تو پاک گردیدی  
 اگر چه خاندانت نه پاک و نه پاکیزه شدند!  
 تو ما را از دشنام و تهمت منزّه و میراً ساختی  
 پس، اگر امکان پاداش باشد پاداشت خواهم داد!<sup>۱</sup>  
 \* \* \*

با این حال، عمر بن عبدالعزیز در تلاش خود پیروز نگردید. زیرا:

۱ - مسلمانان آن روز بر لعن امام علی (ع) عادت کرده و آن را سنت لا یتغیّر می‌دانستند، بگونه‌ای که برخی از آنها ترک لعن امام (ع) را در زمان عمر بن عبدالعزیز هم نپذیرفتند؛ مانند مردم «حرّان» که صاحب معجم البلدان و مسعودی درباره آنها گویند:  
 «مردم حرّان - که خدایشان بکشد - هنگامی که لعن علی بن ابی طالب از خطبه‌های نماز جمعه برداشته شد، از برداشتن آن سر باز زدند و گفتند: «نماز بدون لعن ابوتراب، نماز نیست!» و یکسال بر آن پای فشردند تا آنگاه که قیام سیاه جامگان مشرق [= خراسان] روی داد.<sup>۲</sup>  
 ۲ - خلفای اموی پس از عمر بن عبدالعزیز این سنت زشت را - چنانکه در پی می‌آید - اعاده کردند.

#### - هشام بن عبدالملک و ادامه سیاست قریش و امویان

ابن عساکر در شرح حال «جناده بن عمرو بن جنید» هم پیمان بنی امیه گوید: «جناده از قول جدّش جنید روایت کند که گفت: «از حوران به دمشق آمدم تا حقوقم را دریافت نمایم. نماز جمعه را به جای آوردم و از باب‌الدرج بیرون آمدم که دیدم شیخی به نام «ابوشیبه قصّه‌گو» برای مردم داستانسرائی می‌کند. چنانکه با بشارتش خشنود و با بیم دادنش گریستیم و چون سخنش خاتمه یافت گفت: «مجلس خود را با لعن ابوتراب به پایان می‌بریم!» و ابوتراب علیه‌السلام را لعن کردند. من به کسی که سمت راستم بود گفتم: «ابوتراب کیست؟» گفت: «علی بن ابی طالب پسرعموی رسول خدا (ص) و شوهر دختر او و نخستین کسی که ایمان آورد، پدر حسن و حسین!» گفتم: «این قصّه‌گو را چه شده!» به سوی او هجوم بردم و موهای بلندش را گرفتم و صورتش را آماج سیلی و سرش را به دیوار کوبیدم که نگهبانان مسجد گرد آمدند و ردایم را به گردنم انداختند و مرا کشیدند تا نزد «هشام بن عبدالملک» بردند و «ابوشیبه» پیش از من وارد شد و فریاد کشید: «یا امیرالمؤمنین! بین قصه‌گوی تو و قصه‌گوی پدران و اجدادت به چه روزی افتاده است!» هشام گفت: «چه کسی با تو چنین کرده؟» گفت: «این!» هشام متوجه من شد و گفت: «ای ابایحیی! کی آمدی؟» گفتم:

<sup>۱</sup> - دیوان سید رضی، شماره ۱۲۴، و شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱ ص ۳۵۷.

<sup>۲</sup> - مروج الذهب مسعودی، ج ۳ ص ۲۵۴، و در معجم البلدان مادّه حرّان گوید: «حرّان شهری است بر سر راه موصل و شام و روم = ترکیه» و ابن‌نیمیه مؤسس مذهب سلفی و متوفای ۷۲۸ هـ از آنجا برخاسته است.

«دیروز، و در راه آمدن به نزد امیرالمؤمنین چون وقت نماز جمعه فرا رسید، نماز گزاردم و از «باب الدرج» بیرون آمدم که دیدم این شیخ ایستاده و قصه می گوید و نزد او نشستم. او گفت و ما شنیدیم و برخی را خشنود و گروهی را بیم داد و بعد دعا کرد و ما آمین گفتیم و در پایان سخنش گفت: «مجلسمان را با لعن ابی تراب خاتمه دهید!» من پرسیدم ابوتراب کیست؟ گفتند: «علی بن ابی طالب نخستین مسلمان و پسرعموی رسول خدا و پدر حسن و حسین و شوهر دختر پیامبر(ص)» به خدا سوگند یا امیرالمؤمنین! اگر کسی بدین گونه با تو قرابت و خویشاوندی داشت و بدان گونه مورد لعن این مرد قرار می گرفت، با او همان می کردم که کردم! پس، چگونه برای خویشاوندان رسول خدا(ص) و شوهر دختر آن حضرت خشمگین نشوم؟! و هشام گفت: «خیلی کار بدی کرده است» سپس فرمان حکومت سند را رایم نوشت و بعد به برخی از همنشینان خود گفت: «همانند این فرد نباید در اینجا و در کنار من باشد که کار ما را تباہ و این شهر را به آشوب می کشد؛ بدین خاطر او را از خود دور و به سند<sup>۱</sup> فرستادم!» و او پیوسته در آنجا بود تا وفات کرد، و شاعر درباره اوست که گوید:

«ذهب الجود و الجنید جمیعا      فعلى الجود و الجنید السلام»

«جو و جنید هر دو از میان رفتند

پس با جود و جنید سلام و خداحافظی باید!»<sup>۲</sup>.

\*\*\*

این، روش خلیفه اموی هشام بن عبدالملک بود. در بحث بعد به نمونه ای از رفتار کارگزاران او نیز اشاره می کنیم:

#### —خالدبن عبدالله قسری و رفتار او

مبرد در کتاب «الکامل» گوید: «خالدبن عبدالله قسری آنگاه که در خلافت هشام امیر عراق بود، علی علیه اسلام را بر فراز منبر لعن می کرد و می گفت: «خداوندا! علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم، خویشاوند و شوهر دختر رسول خدا و پدر حسن و حسین را لعنت کن!» سپس رو به مردم می نمود و می گفت: «آیا خوب معرفی کردم؟»<sup>۳</sup>

خالدبن عبدالله قسری که بود؟

<sup>۱</sup> - در معجم البلدان گوید: «سند منطقه ای میان هند و کرمان و سیستان است» که مراد ایالات غربی پاکستان امروزی است.

<sup>۲</sup> - تهذیب تاریخ دمشق ابن بدران، ج ۳ ص ۴۱۰، شرح حال جنادهین عمروبن جنید، و مختصر آن از ابن منظور، ج ۶ ص ۱۱۷ - ۱۱۸.

<sup>۳</sup> - الکامل، چاپ اروپا، ص ۴۱۴، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۳۵۶. ابوالعباس میرد مجذوب یزید آزدی بصری شیخ اهل نحو و حافظ علم عربیت، ساکن بغداد و متوفای ۲۸۵ هجری است. مشهورترین تالیف او کتاب الکامل می باشد و شرح حال وی در تاریخ بغداد آمده است.

ابوالهیثم خالد بن عبدالله قسری از سوی ما در نصرانی زاده<sup>۱</sup> بود و به وسیله بیت‌المال مسلمانان کریم و سخی می‌نمود و با خرج آن سپاس مردم دنیا را به دست می‌آورد. او از سوی پسران عبدالملک: ولید و سلیمان و هشام فرماندار مکه بود و نیز، از سوی هشام فرماندار عراق گردید. ابن‌عساکر در شرح حالش گوید:

«آبی را به سوی مکه روان ساخت و حوضچه‌ای در کنار زمزم دایر نمود و سپس سخنرانی کرد و گفت: «برای شما آب مورد نظرتان را آوردم، آبی که با «امّ الخنافس» [یعنی آب زمزم] شباهتی ندارد، و به علی بن ابی‌طالب ناسزا می‌گفت.» و گوید: «او سخنانی گفت که بیانش روا نباشد.» و نیز گوید: «خالد خطبه خواند و در خطبه‌اش گفت:

«به خدا سوگند اگر امیرالمؤمنین به من فرمان دهد یکایک سنگ‌های کعبه را ویران می‌کنم!»

و پایان کار خالد آن شد که هشام او را تحویل «یوسف بن عمر» فرماندار عراق داد و او در سال ۱۲۶ هـ با شکنجه و زندان وی را به قتل رسانید!<sup>۲</sup>

و ابن‌خلکان گوید: «خالد در خانه خود برای مادرش یک کنیسه بنا کرد!»<sup>۳</sup> خلاصه آنکه، خلافت اموی با همه توان می‌کوشید تا مسلمانان را از یاد و نام امام علی (ع) دور سازد، و در این راه تا بدانجا پیش رفت که نامگذاری افراد به اسم علی را نیز - چنانکه می‌آید - ممنوع ساخت:

#### بنی‌امیه با نام علی هم در ستیز بودند

ابن‌حجر در شرح حال «علی بن رباح» گوید: «بنی‌امیه هرگاه می‌شنیدند که نام نوزادی را علی نهاده‌اند، او را می‌کشتند. این خیر به گوش «رباح» رسید و او گفت: «نام پسر من «عَلّی» است و از نام علی و هرکه پسرش را بدین نام می‌خواند خشمگین می‌شد!» و نیز گوید:

«علی بن رباح می‌گفت: «هر که مرا علی بنامد او را نمی‌بخشم. زیرا نام من «عَلّی» است.»<sup>۴</sup>

از شرح حال عمر بن عبدالعزیز و هشام بن عبدالملک آشکار می‌شود که، لعن امام علی (ع) از سوی بنی‌امیه با علم و آگاهی از مقام و منزلت آن حضرت بوده است. چنانکه ابن‌ابی‌الحدید روایت کند: «هشام بن عبدالملک به حج رفت و در موسم حج به خطابه پرداخت که مردی فراروی او برخاست و گفت: «یا امیرالمؤمنین! امروز روزی است که خلفا لعن ابی‌تراب را در آن مستحب می‌دانستند!» هشام گفت: «بس کن! ما برای این نیامده‌ایم!»<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - این عنوانی است که در فهرست طبری تألیف مستشرق دی‌خویه ص ۱۶۳، آمده است.

<sup>۲</sup> - مختصر تاریخ دمشق، ابن‌منظور، ج ۷ ص ۳۶۹ - ۳۸۴.

<sup>۳</sup> - این سخن را ابن‌کثیر در تاریخ خود، ج ۱۰ ص ۲۱ روایت کرده است و عبارت متن از اوست. برخی از اخبار خالد نیز در مروج الذهب، ج ۳ ص ۱۲۰ و ۱۷۴ و ۲۸۰، و ابن‌خلکان، ج ۲ ص ۷ آمده است.

<sup>۴</sup> - تهذیب‌التهذیب، ج ۷ ص ۳۱۹، شرح حال علی بن رباح لخمی متوفای ۱۱۴ یا ۱۱۷ هـ.

<sup>۵</sup> - شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱ ص ۳۵۶.

سبب خودداری هشام از لعن امام علی(ع) در موسم حج همان چیزی بود که عبدالعزیز را به گاه لعن امام علی(ع) در خطبه‌های نماز جمعه مدینه دچار لکنت زبان می‌کرد. همان‌گونه که آن را برای پسرش عمر بن عبدالعزیز - چنانکه گذشت - بیان داشت و گفت:

«پسرم! اینها که پای منبر ما می‌نشینند: سپاهیان شام و درباریان و دیگران، اگر آنچه را که پدرت از فضائل این مرد [= علی(ع)] می‌داند، آنها هم بدانند، هیچکدامشان از ما اطاعت نمی‌کنند!»  
 پس، سیاست خلفای اموی قریشی در این موضوع، تابع سیاست بنیانگذاران خلافت قریشی پس از رسول خدا(ص) بود! آثار این سیاست، پس از بنی‌امیه نیز، در جامعه اسلامی باقی ماند. در بخش بعد، نمونه‌هایی از عملکرد دوران خلفای عباسی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:

### ۲-۲-۳- سیاست خلفای عباسی

#### نخست - رفتار طبقه عالمان

«ابن حجر» در شرح حال «حریز بن عثمان حمصی»<sup>۱</sup> گوید: «او از علی عیجوبی می‌کرد و به او جسارت می‌نمود!» و «اسماعیل بن عیاش»<sup>۲</sup> گوید: «همراه حریز بن عثمان از مصر به مکه آمدم و او علی را سب و لعن می‌کرد!» و نیز گوید: «شنیدم که حریز بن عثمان می‌گفت: «اینکه مردم از پیامبر(ص) روایت می‌کنند که به علی فرموده: «تو برای من همانند هارون برای موسائی» حق است، ولی شنونده خطا کرده!» گفتم: چگونه؟ گفت: «اینچنین بوده که: «تو برای من همانند «قارون» برای موسائی!»

و «أزدی» گوید: «حریز بن عثمان روایت کند که پیامبر(ص) هنگامی که خواست سوار بر مرکب شود، علی بن ابی طالب آمد و تنگ استر را گشود تا پیامبر فرو افتد!»  
 به «یحیی بن صالح»<sup>۳</sup> گفتند: «چرا از حریز بن عثمان روایت نمی‌کنی؟» گفت: «چگونه از مردی روایت کنم که هفت سال با او نماز صبح گزاردم و او تا هفتاد بار علی را لعن نمی‌کرد از مسجد بیرون نمی‌رفت!»

و «ابن حبان»<sup>۴</sup> گوید: «او بامدادان هفتاد بار و شامگاهان نیز هفتاد بار علی را لعن می‌کرد!»

۱ - حریز بن عثمان متوفای ۶۳ ه. ابن حجر در تهذیب‌التهذیب، ج ۲ ص ۲۳۷ - ۲۴۰، و تقریب‌التهذیب، ج ۱ ص ۱۵۹، گوید: ثقه و مورد اعتماد است و متهم به ناصبی بودن، حدیث او را بخاری و دیگران، به جز مسلم، روایت کرده‌اند. شرح حال او در تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۴ ص ۱۱۶ - ۱۱۸، آمده است.

۲ - اسماعیل بن عیاش متوفای ۸۱ یا ۸۲ ه شرح حال او در تقریب‌التهذیب، ج ۱ ص ۷۳، آمده است. حدیث او را صاحبان کتب سنن روایت کرده‌اند.

۳ - یحیی بن صالح، در تقریب‌التهذیب، ج ۲ ص ۳۴۹، گوید: حدیث او را صاحبان صحاح و سنن روایت کرده‌اند.

۴ - احمد بن حبان، ابوحاتم بستی، رجال‌شناس معروف مکتب خلفا متوفای ۳۵۴ ه.

### دوم - رفتار طبقه حاکمان

حاکمان مکتب خلفا در برخورد با اهل بیت رسول الله (ص) تنها به سب و لعن و بیزاری و ممانعت از روایت حدیث پیامبر در مدح آنان بسنده نکردند، بلکه انواع آزار و شکنجه و کشتار و تبعید و آوارگی را نیز، درباره آنان انجام دادند - بدانگونه که «ابوالفرج اصفهانی» کتاب «مقاتل الطالبین» را در بیان یاد و خاطره آنان نگاشت - و گاهی آنچه که از خلفای عباسی بدانها می‌رسید از رفتار خلفای پیشین سخت‌تر و بی‌رحمانه‌تر بود که به ذکر نمونه‌هایی از آن بسنده می‌کنیم:

ابن حجر در شرح حال «نصر بن علی» گوید: «هنگامی که نصر بن علی حدیث علی بن ابی طالب را روایت کرد که، پیامبر (ص) دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: «هر که مرا دوست بدارد و این دو را با پدر و مادرشان دوست بدارد، روز قیامت در درجه من خواهد بود.» متوکل دستور داد تا او را هزار تازیانه بزنند! که «جعفر بن عبدالواحد» درباره او به شفاعت برخاست و پیوسته به متوکل گفت: «این از اهل سنت است» تا او را رها کرد!<sup>۱</sup>

#### الف - رفتار منصور با اهل بیت رسول الله (ص):

طبری و ابوالفرج روایت کنند که «منصور عباسی» به محمد بن ابراهیم بن حسن بن علی بن ابی طالب گفت: «دیباچ اصر تویی؟» گفت: «آری» گفت: «آگاه باش! به خدا سوگند تو را به گونه‌ای بکشم که احدی از اهل بیت را بدان گونه نکشته باشم!» سپس دستور داد ستونی را شکافتند و او را در دل آن جای دادند و زنده به گورش نمودند!<sup>۲</sup>

#### ب - رفتار متوکل عباسی با اهل بیت (ع):

طبری در بیان حوادث سال ۲۳۶ هجری گوید: «در این سال متوکل فرمان داد تا قبر حسین بن علی و منازل و خانه‌های پیرامون آن را ویران کنند و جای آن را شخم بزنند و بذر بپاشند و آب ببندند و مردم را از حضور در آنجا باز دارند! و گفته شده که جارچی نظمیه در همه آن نواحی اعلان داشت: «هرکس را که پس از سه روز نزد قبر بیایم به سیاهچالش فرستیم.» بدین خاطر، مردم گریختند و از رفتن به سوی آنجا خودداری کردند و آن محل و اطراف آن نیز شخم خورد و کشت گردید».<sup>۳</sup>

و ابن اثیر در بیان حوادث سال ۲۳۶ هجری گوید: «در این سال متوکل دستور داد تا قبر حسین بن علی و منازل و خانه‌های اطراف آن را ویران سازند و جای آن را کشت کنند و آب ببندند و مردم را از آمدن بدانجا باز دارند. پس، در سراسر آن نواحی به مردم اعلان کردند: «هرکس را که پس از سه روز نزد قبر بیایم در سیاهچال زندانش کنیم»، که مردم گریختند و زیارتش را ترک گفتند و آنجا

<sup>۱</sup> - تهذیب‌التهذیب، ج ۱۰ ص ۴۳۰ .

<sup>۲</sup> - تاریخ طبری، ج ۹ ص ۱۹۸، و مقاتل الطالبیین، ص ۲۰۰، و ترجمه آن از آقای سید هاشم رسولی، ص ۱۹۳ .

<sup>۳</sup> - همان، ج ۳ ص ۱۴۰۷ . متوکل علی الله جعفر بن معتصم بن هارون الرشید در سال ۲۳۲ هـ به خلافت رسید و در سال ۲۴۷ کشته شد.

خراب و کشت گردید. متوکل با علی بن ابی طالب (ع) و اهل بیت او به شدت دشمن بود و قصد آن داشت تا جان و مال دوستداران علی و اهل بیتش را بگیرد، و از جمله ندیمان [دلک] او «عباده مخنث» بود که در زیر پیراهن خود بالشی می بست و سر طاسش را برهنه می کرد و می رقصید و با این کار علی (ع) را نمایش می داد، و نوازندگان می سرودند: «قَدْ أَقْبَلَ الْأَصْلَحُ الْبَطِينُ، خَلِيفَةُ الْمُسْلِمِينَ!» یعنی: «شکم بزرگ بی موی، خلیفه مسلمانان وارد شد!» و متوکل شراب می خورد و می خندید! روزی در حضور «متنصر» چنین کرد و او با اشاره تهدیدش نمود و عباده از بیم وی خاموش شد. متوکل گفت: چرا چنین شدی؟ او برخاست و آگاهش نمود، و متنصر گفت: «یا امیرالمؤمنین! آن کسی که این سگ نمایشش را می دهد و مردم بدو می خندند، او پسر عمو و بزرگ خاندان و مایه افتخار توست! پس، اگر خواستی خودت گوشت او را بخوری، بخور ولی به این سگ و امثال آن مخوران!» که متوکل به نوازندگان گفت همگی بخوانید:

«غَارَ الْفَتَى لِابْنِ عَمِّهِ      رَأْسُ الْفَتَى فِي حَرِّ أُمَّهِ»

«این جوان برای پسر عمویش غیرت ورزید

سر این جوان در فلان مادرش باد!»

و این یکی از عللی شد که متنصر قتل متوکل را روا داشت»<sup>۱</sup>

و ابوالفرج گوید: «متوکل یکی از ندیماناش به نام دیرج را - که از یهودیت به اسلام آمده بود - به سوی قبر حسین فرستاد و فرمانش داد تا آن را شخم زده و از میان بردارد و پیرامونش را خراب سازد. او رفت و بنای ساخته شده بر روی قبر را همراه با دویست جریب از اطراف آن ویران نمود و چون به سوی قبر حسین رفت، هیچکس با او همراه نشد و لذا گروهی از یهود را فراخواند تا آن را شخم زدند و پیرامونش را به آب بستند و دیده بانها را با فاصله های یک میلی از هم، مأمور نگهبانی از آن نمود تا اگر زائری به زیارت آمد دستگیرش نمایند و نزد اویش بفرستند!»<sup>۲</sup>

و از «محمد بن حسین آشنانی» روایت کند که گفت: «مدتها از این دوران گذشت و من از ترس به زیارت نرفتم. پس از آن از جان خود گذشتم و همراه یکی از عطارها برای زیارت بیرون زدیم. روزها پنهان می شدیم و شبها به راه می افتادیم تا به نواحی «غاضریه» رسیدیم و نیمه های شب از آنجا برون شده و از میان دو پست دیده بانی که در خواب بودند به سوی قبر آمدیم و چون از دید ما پنهان بود آن را می بوئیدیم و جهت یابی می کردیم تا به نزد آن رسیدیم و دیدیم صندوق روی آن را کنده و سوزانیده و محل آن را آب بسته اند و جای خشت و آجرها فرو رفته و همانند خندق شده

<sup>۱</sup> - الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۷ ص ۱۸، چاپ اول مصر.

<sup>۲</sup> - مقاتل الطالبیین، ص ۵۹۸ - ۵۹۹، و ترجمه آن از آقای سید هاشم رسولی، ص ۵۵۱.

است. پس، آن را زیارت کردیم و بر روی آن افتاده و رایحه خوشبوئی از آن استشمام کردیم که هرگز چنین عطری نبویده بودیم. من به آن عطاری که همراهم بود گفتم: این بوی چیست؟ و او گفت: به خدا سوگند عطری همانند آن را تا به حال نبویده‌ام! سپس (با امام(ع)) وداع کردیم و چند نقطه از اطراف قبر را نشانه‌گذاری نمودیم، و هنگامی که متوکل کشته شد، با گروهی از اولاد ابی‌طالب و شیعیان اجتماع کردیم و به سوی قبر آمدیم و نشانه‌ها را بیرون آوردیم و آن را همانند گذشته بازسازی نمودیم».

و نیز گوید: «متوکل» «عمر بن فرج رنجی» را والی مکه و مدینه نمود و او «آل ابی‌طالب» را از ورود در کار مردم بازداشت و مردم را نیز از هدیه و احسان بدانها منع کرد، و اگر باخبر می‌شد که فردی به یکی از آنان چیزی را هدیه کرده - و لو اندک - به شدت مجازاتش می‌نمود و جریمه سنگینی از او می‌گرفت! تا بدانجا که بانوان علوی یک پیراهن را به نوبت می‌پوشیدند و یکی یکی با آن نماز می‌گزاردند و با وصله آن را حفظ می‌کردند و بدون پوشش سر و تن به دوک ریزی می‌پرداختند؛ تا آنگاه که متوکل کشته شد و متصرف متوجه آنها گردید و احسانشان نمود و اموالی را در بین آنها تقسیم کرد. او در همه حالات خود، مخالفت و ضدیت با کارها و افکار پدر را برگزید تا او را بدنام و خود را پیروز گرداند!<sup>۱</sup>

اینها برخی از آثار سیاست خلفای قریشی بر اهل بیت رسول‌الله(ص) در طول آن دوران بود. آثار دیگر را - پس از نتیجه‌گیری این بحث - یادآور می‌شویم - ان‌شاءالله

#### سوم - رفتار عامه مردم

ذهبی در شرح حال «ابن السقا» گوید: «امام حافظ، محدث واسط، ابومحمد عبدالله بن محمد بن عثمان واسطی، یک بار که «حدیث طیر» را روایت کرد، مردم تاب شنیدنش را نیاوردند و به سویس هجوم بردند و برپایش داشتند و نشیمنگاهش را آب کشیدند و او رفت و خانه‌نشین شد و دیگر برای احدی از اهل واسط حدیث نگفت و بدین خاطر حدیث او در نزد ایشان اندک است!»<sup>۲</sup>

\*\*\*

#### نتیجه این بحث

قریش از اینکه نبوت و خلافت در بنی هاشم جمع شود ناحتشود بود و بدین خاطر تا آنجا که می‌توانست از نوشتن حدیث رسول‌خدا(ص) در حیات آن حضرت جلوگیری می‌کرد تا نص

<sup>۱</sup> - همان، ص ۵۹۹، و همان ترجمه، ص ۵۵۲.

<sup>۲</sup> - تذکره الحافظ، ص ۹۶۵ - ۹۶۶، و داستان «حدیث طیر» چنین است که: مرغی بریان شده را برای رسول‌خدا ص هدیه آوردند و چون فراروی آن حضرت قرار دادند عرض کرد: «پروردگارا محبوبترین بندگان را نزد من فرست تا با من غذا بخورد» که علی بن ابی‌طالب آمد و با آن حضرت غذا خورد. اسناد حدیث طیر در ج ۲ ص ۱۰۵ - ۱۰۵، سیره امام علی(ع) از تاریخ دمشق ابن‌عساکر (چاپ بیروت، ۱۳۹۵ ه) تحقیق دانشمند دانش‌پژوه آقای محمودی آمده است.

صریحی از پیامبر(ص) درباره خلافت کسی که نمی‌خواستند به خلافت برسد، نوشته نشود. و نیز، بر آن بود تا آن بخش از سخنان پیامبر(ص) که در مذمت سران قریش بود منتشر نگردد. زیرا می‌دانست که این سخنان سران قریش را از منصب حکومت دور، و به رقبای آنها از بنی‌هاشم و انصار فضیلت و برتری می‌بخشید.

و با همین انگیزه بود که از نوشتن وصیت رسول‌خدا(ص) در واپسین دم حیات آن حضرت نیز جلوگیری کردند! وصیتی که درباره‌اش فرمود: «پس از آن هرگز گمراه نشوید!» زیرا قریش بیم آن داشت که این نصّ صریح درباره کسی باشد که باید پس از پیامبر متولی امر حکومت اسلامی گردد، یکی از بنی‌هاشم که قریش از جمع نبوت و خلافت در خاندان آنها ناخشنود بود! و باز بدین خاطر بود که صحابی مشهور قریشی عمر بن خطاب و دیگر همفکران مهاجر قریشی او کوشیدند تا پس از رسول‌خدا(ص) تنها با ابوبکر قریشی بیعت شود!

و نیز، در راستای همین سیاست بود که ابوبکر تیمی قریشی خلافت را به وسیله عثمان اموی قریشی در دامان یار دیرین خود عمر عدوی قریشی قرار داد!

و به همین خاطر بود که خلیفه عمر از نوشتن حدیث رسول‌خدا(ص) و انتشار آن جلوگیری کرد و آنچه را که صحابه نوشته بودند سوزانید و کسانی را که با او مخالفت کرده و حدیث پیامبر(ص) را در سرزمینهای اسلامی خارج مدینه منتشر می‌کردند به مدینه احضار نمود و تحت نظر قرار داد!<sup>۱</sup> و بدین خاطر بود که عمر هرگاه فرمانداران را به جایی گسیل می‌داشت آنها را مشایعت می‌نمود و بدانها می‌گفت: «... تنها به قرآن پردازید و روایت از محمد را به حداقل برسانید که من مراقب شما هستم!»<sup>۲</sup>

و براساس همین سیاست بود که دو خلیفه اول، ابوبکر و عمر، هیچیک از بنی‌هاشم را به فرماندهی سپاه و فرمانداری شهرهای فتح شده منصوب نمی‌کردند!<sup>۳</sup> و نیز، بدین خاطر بود که خلیفه عمر شورای شش نفره قریش را به گونه‌ای ترتیب داد که عثمان به وسیله عبدالرحمن بن عوف به خلافت برسد!<sup>۴</sup>

و در راستای همین سیاست بود که عثمان، قرآن کریم را از احادیث تفسیری رسول‌خدا(ص) جدا ساخت و آن را در مصاحفی چند استنساخ نمود و به مراکز بلاد اسلامی فرستاد و دیگر مصاحف

<sup>۱</sup> - مراجعه کنید: همین کتاب، بخش: واقعیت تاریخی تشکیل خلافت.

<sup>۲</sup> - مراجعه کنید: همین کتاب ج ۳ بخش: جلوگیری از نوشتن حدیث در زمان خلفا.

<sup>۳</sup> - تاریخ طبری، سیره عمر از حوادث سال ۲۰ هـ، ج ۵ ص ۱۹.

<sup>۴</sup> - مروج الذهب مسعودی، ج ۲ ص ۳۲۱ - ۳۲۲، و مؤید آن اینکه خلفای ثلاثه، احدی از بنی‌هاشم را به ولایت و فرمانداری منصوب نکردند!

<sup>۵</sup> - شرح ابن داستان پیش از این آمده است.



صحابه را که حاوی قرآن و سخنان تفسیری پیامبر(ص) بود سوزانید و «عبدالله بن مسعود» صحابی را که با سوزانیدن مصاحف مخالفت کرده بود از کوفه احضار و تنبیه نمود و حقوقش را از بیت‌المال قطع کرد!<sup>۱</sup>

و ابوذر صحابی را، که به نشر احادیث رسول‌خدا(ص) در میان مردم می‌پرداخت، به «ربذه» تبعید کرد!<sup>۲</sup>

و هنگامی که بیمار شد، وصیت نمود که پس از او «عبدالرحمن بن عوف قریشی» به خلافت برسد!<sup>۳</sup> و چون عبدالرحمن پیش از عثمان وفات کرد و عثمان نیز کشته شد و فرصت آن را نیافت تا یکی دیگر از قریشیان را به خلافت برساند، مسلمانان زمام امور خویش را در اختیار گرفتند و برای بیعت به سوی امام علی(ع) شتافتند و سران صحابی قریش، که توان اقدام را از کف داده بودند، پیشدستی کرده و با امام(ع) بیعت نمودند.

امام(ع) به حکومت رسید و قریش به تدریج خود را یافت و پس از چهار ماه نیروهای خود را هماهنگ کرد و «جنگ جمل» را به رهبری ام‌المؤمنین عایشه و طلحه و زبیر، بر ضد امام(ع) برپا ساخت تا شاید حکومت را از امام(ع) برباید<sup>۴</sup> و چون توفیق نیافت، به زمینه‌سازی «جنگ صفین» پرداخت و برای مشروعیت کار خود در هر دو جنگ، بین مسلمانان خارج مدینه شایع نمود که امام علی(ع) عثمان را کشته و بر حکومت چیره شده است.<sup>۵</sup>

مسلمانان بیرون مدینه نیز که معارف دینی و اخبار سیره رسول‌خدا و اهل‌البیت و صحابه آن حضرت را تنها از صحابه حاکم بر خود می‌گرفتند، و والیان و فرمانداران حاکم بر آنها همگی از قریش و هم پیمانان و وابستگان ایشان بودند، و از قرآن و سیره اهل قرآن، جز آنچه که سران قریش بدانها می‌رساندند، چیزی نمی‌دانستند، و جز آن راهی به معرفت نداشتند، به قریش امکان دادند تا دیدگاهشان را نسبت به امام علی(ع) مشوش و وارونه سازد؛ و فاجعه آنگاه فزونی گرفت که سپاه معاویه، پس از ناتوانی در جنگ، قرآن‌ها را بر نیزه‌ها کردند و امام علی(ع) و سپاهیانش را به «حکمیت» قرآن و سپس به حکمیت آن دو حکم (= عمروبن عاص و ابوموسی اشعری) فرا خواندند، و چون قاریان قرآن سپاه امام(ع) و پیروان آنها، بر قبول حکمیت اصرار ورزیدند، و عمروبن عاص صحابی قریشی اموی، ابوموسای صحابی اشعری را در مقام حکمیت فریب داد و

<sup>۱</sup> - مراجعه کنید: القرآن الکریم و روایات المدرستین، بخش: تاریخ قرآن در زمان عثمان، و نیز، مراجعه کنید: احادیث ام‌المؤمنین عایشه، ج ۱، فصل: علی عهد الصهرین.

<sup>۲</sup> - مراجعه کنید: همین کتاب، بخش: جلوگیری از نوشتن حدیث در زمان خلفا.

<sup>۳</sup> - مصادر آن پیش از این آمده است.

<sup>۴</sup> - مراجعه کنید: احادیث ام‌المؤمنین عایشه، بخش: جنگ جمل.

<sup>۵</sup> - مراجعه کنید: تاریخ طبری و ابن‌اثیر و ابن‌کثیر، فصل: اخبار صفین.

خبر این فریب منتشر گردید، بسیاری از قاریان اهل کوفه که حکمیت را پذیرفته بودند، آن را ناروا دانستند و همه مسلمانان را تکفیر کردند و بر امام علی(ع) شوریدند و در «نهروان» با او جنگیدند و بسیاری از آنها کشته شدند و بعد، یکی از ایشان امام(ع) را در محراب مسجد کوفه به شهادت رسانید.<sup>۱</sup>

همه این رویدادها، دیدگاه درست مسلمانان خارج مدینه را نسبت به امام علی(ع) مشوش و وارونه ساخت و باعث شد تا هر شایعه خلاف واقعی را درباره آن حضرت پذیرا گردند! از سوی دیگر، ناخشنودی قریش از دست‌یابی بنی‌هاشم به حکومت - که هدف اصلی آن امام علی(ع) بود - مبدل به حقد و کینه و دشمنی بر ضد آن حضرت گردید و حکومت قریش پس از آن بر مبنای ستیز و کینه و دشمنی با امام(ع) بنیان گرفت و اوج بروز و ظهور آن در حکومت امویان بود، که در بخش بعد بدان اشاره خواهیم کرد.

### ۳-۲-۳- عداوت و دشمنی امویان و عباسیان با امام علی(ع)

#### نخست - آل ابی‌سفیان، معاویه و یزید اموی

معاویه که به حکومت رسید اساس سیاست خویش را بر دو اصل زیر قرار داد:

۱ - اینکه زمینه خلافت پسرش یزید را مهیا سازد؛ در حالی که سیاست خلفای پیشین بر آن بود که خلافت در تیره‌های قریش دست به دست شود و شعارشان این بود که: «وَسَعَوْهَا فِی قُرَيْشٍ تَتَّسِعُ»: «خلافت را در خانواده‌های قریش بگردانید تا فراگیر شود!»<sup>۲</sup>

۲ - سیاست دشمنی با اهل بیت رسول‌الله(ص) به ویژه سید و سالار آنها امام علی(ع) را توسعه دهد!

دشمنی معاویه با امام علی(ع) و سایر بنی‌هاشم، در تاریخ بنی‌نظیر است. او بنیان حاکمیتش را بر بدگویی و عیب تراشی در حق آنان و مدح و منقبت‌سازی برای دیگران قرار داد و به نشر آن در بین مردم پرداخت. فرمان داد تا در محافل و مجالس به ویژه در خطبه‌های نماز جمعه مساجد شرق و غرب جهان اسلام، امام علی(ع) را لعن کنند، و سوگند خورد که هرگز آن را ترک نگوید تا کودکان بر اساس آن پیر، و پیران با آن زمینگیر شوند! و هر یک از بزرگان مسلمان را که از پذیرش آن سرباز زدند به‌گونه‌های مختلف به قتل رسانید! پسرش یزید را بر اساس آن پرورش داد تا آل البیت(ع) را در کربلا به شهادت برساند و سرهای آنها را قطع و همراه با زنان و کودکان اسیر در

<sup>۱</sup> - همان.

<sup>۲</sup> - شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۲ ص ۱۸ ، و چاپ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۶ ص ۴۳ . دلیل روشن این شعار نیز اقدام قریش در حاکم کردن نوبتی تیره‌های مختلف خویش پس از وفات رسول‌خداص بود.

شهرها به گردش درآورد! و آنگاه که کار خلافت اموی آل ابی سفیان پایان گرفت، حکومت به مروان و مروانیان اموی رسید.

### دوم - مروان و مروانیان اموی

خلفای مروانی سیاست معاویه را ادامه دادند: حکومت را در خاندان خود دستگردان نموده و به عیجونی و لعن امام علی(ع) پرداختند؛ تا آنگاه که عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید و فرمان به ترک لعن امام علی(ع) داد، در حالی که مردم بر لعن امام(ع) عادت کرده و برخی آن را فریضه‌ای ترک ناشدنی می‌دانستند و نماز جمعه را بدون آن نماز نمی‌دانستند! چنانکه مردم «حران» چنین بودند می‌گفتند: «نماز بدون لعن ابی‌تراب، نماز نیست!» و به هر حال، فرمان عمر بن عبدالعزیز بیش از دو سال دوام نیاورد.<sup>۱</sup> زیرا اعضای خانواده پدرش او را مسموم کردند؛<sup>۲</sup> و بنی‌امیه پس از او به عادت گذشته خویش بازگشتند و به لعن امام علی(ع) پرداختند، تا آنگاه که حکومت به بنی‌عباس رسید.

### سوم - خلفای عباسی

در میان خلفای بنی‌عباس کسانی بودند که در کشتار و اهانت به مقام شامخ اهل بیت رسول‌الله(ص) در بین مسلمانان، از بنی‌امیه پیشی گرفتند؛ همانند: منصور دوانیقی، هارون الرشید و متوکل! البته در بین آنها کسانی هم بودند که با سیاست اینان مخالفت کرده و به اهل‌البیت(ع) گرایش داشتند،<sup>۳</sup> ولی مردم در طول نود سال حکومت بنی‌امیه، بر اساس طرح معاویه باتبری و بیزاری از امام علی(ع) و لعن و بدگویی از آن حضرت پرورش یافته بودند و اثر این تربیت تا دوران عباسیان بر جای بود، چنانکه برخی از عالمان و محدثان همانند: «حرزبن عثمان» هر صبح و شام هفتاد بار امام علی(ع) را لعن می‌کرد و به جعل حدیث در مذمت او می‌پرداخت و آن را در بغداد و دیگر مراکز حکومتی جهان اسلام روایت می‌نمود!

و در شهرهای آنها مردمانی همانند مردم «واسط» بودند که چون عالم و محدث شهرشان: «عبداللّه بن محمد بن عثمان» متوفای ۳۷۱ هجری، یک بار «حدیث طیر» را برای آنها بخواند، او را برپا داشتند و نشیمنگاهش را شستند و خانه‌نشینش ساختند!

<sup>۱</sup> - مروج الذهب، مسعودی، ج ۳ ص ۳۵ .

<sup>۲</sup> - تاریخ ابن‌کثیر، ج ۹ ص ۲۰۹ .

<sup>۳</sup> - همانند «الناصر لدین الله» که از پیروان مکتب اهل‌البیت بود و من آثار او را در شهر «سامراء» در مصلائی ائمه، در «مسجد المهدی» که به «سرداب غیبیت» مشهور است دیده‌ام، نوشته‌ای چوبین که در ارتفاع يك متری از سطح غرفه نصب و اسامی ائمه دوازده گانه بر روی آن ثبت و به دستور خلیفه الناصر لدین الله بنا شده است.

<sup>۴</sup> - مروج الذهب، ج ۳ ص ۲۳۵ .

آری، محدث آن شهر تنها یک بار یک حدیث در فضیلت امام علی(ع) روایت کرد و مردم آن شهر برپایش داشتند و محلی را که در آن نشسته و این حدیث را گفته بود، آب کشیدند!

\*\*\*

موضوع تنها بدانچه یادآور شدیم و بدانانکه نام بردیم و به روزگارانگی که برشمردیم، محدود و منحصر نگردید؛ بلکه ادامه یافت و به عصر ما رسید، و ما در گذشته تنها نمونه‌هایی از عملکرد حاکمان در إخفای یاد و خاطره اهل بیت رسول‌الله(ص) را یادآور شدیم؛ حاکمانی که می‌کوشیدند فضایل و مناقب بارز آنان را پنهان و عیوب و رذائل جعلی‌شان را عیان سازند تا مسلمانان از توجه بدانها باز مانند و پایه‌های حکومت اینان - حکومت خلفای قریشی - فرو نریزد که با فرو ریختن آن حکومت آل رسول برپا گردد!

باری، سیاست خلفای قریشی - رهبر و رهرو، اموی و عباسی و غیر اموی و غیر عباسی - در برخورد با اهل‌البیت(ع) اثر خود را بخشید و مکتب خلفا را بر آن داشت تا ده گونه از کتمان و تحریف را بر سنت رسول‌الله(ص) و اخبار سیره اهل‌بیت و اصحاب آن حضرت روا بدارد، که - ان‌شاءالله - در بحث آینده به بررسی آن می‌پردازیم.

### ۳-۳- برخورد مکتب خلفا با اخبار سیره اهل بیت(ع)

برخورد مکتب خلفا با نصوصی از سنت پیامبر(ص) که مخالف دیدگاه آنان بود مثال نمادین برخورد مکتب خلفا با نصوصی که مخالف دیدگاهشان بود، برخورد آنها با نصوص و تصریحات سنت رسول‌خدا(ص) و اقوال صحابه درباره صفت «وصی» برای امام علی(ع) - به گونه زیر - است:

صحابه رسول‌خدا(ص) در روایات متعدد و موثق و معتبری گفته‌اند که، پیامبر(ص) فرمود: «علی وصی و وزیر و وارث من است» و در برخی اضافه شده: «و خلیفه من است» و امام علی(ع) از میان این القاب، به لقب «وصی» شهرت یافته و این لقب برای آن حضرت نشانه و عَلم شده و جز او کسی بدین لقب شناخته نشده است. همانگونه که پیامبر(ص) او را «ابوتراب» کنیه داد و این کنیه مختص او شد و بدان شهرت یافت و نشانه و عَلم ویژه او گردید. سپس در افواه صحابه و تابعین و اشعار شعرا و متأخرین به کرات «وصی» نامیده شد. همانگونه که در نزد علمای اهل کتاب بدین نام شناخته شده بود و آنها نیز مردم را از آن آگاه کرده بودند. اما:

انکار وصیت

از آنجا که شهرت لقب «وصی» برای امام علی(ع) با سیاست مکتب خلفا در تضاد بود، به مقابله با این شهرت برخاستند و به انکار و کتمان نصوص دلالت‌کننده بر آن پرداختند.

ابتدا «ام المؤمنین عایشه» با هجومی تبلیغی و نیرومند به انکار «وصیت» پرداخت و مبارزه با شهرت امام علی (ع) به لقب «وصی» را وجهه همت خویش قرار داد و از آن پس، مبارزه مکتب خلفا بر ضد این شهرت به اشکال دیگری در طی قرون متمادی ادامه یافت. یکی از مهمترین اقدامات آنها در این مقام کتمان نصوص وارده درباره «وصیت» است که پژوهشگر تیزبین را در پژوهش خود به اموری بس خطیر و هولناک می‌رساند!

از نمونه‌های کتمان در مکتب خلفا، کتمان امور دهگانه زیر از سنت رسول خدا (ص) است که آنها را به ترتیب مهم و مهمتر بیان می‌داریم:

- ۱ - حذف بخشی از حدیث سنت رسول خدا (ص) و تبدیل آن به کلمه‌ای مبهم.
- ۲ - حذف تمام خبر از سیره صحابه با اشاره به حذف آن.
- ۳ - تأویل و توجیه معنای حدیث رسول الله (ص).
- ۴ - حذف برخی از اقوال صحابه بدون اشاره به حذف آن.
- ۵ - حذف تمام روایت سنت رسول الله (ص) بدون اشاره به حذف آن.
- ۶ - نهی از نوشتن سنت رسول الله (ص).
- ۷ - تضعیف روایات و راویان سنت رسول الله (ص) و کتابهایی که سلطه حاکم را زیر سؤال می‌برد.
- ۸ - سوزانیدن کتابها و کتابخانه‌ها.
- ۹ - حذف بخشی از خبر سیره صحابه و تحریف آن.
- ۱۰ - نهادن روایات ساختگی به جای روایات صحیح سنت رسول الله (ص) و سیره صحابه.

### ۱-۳-۳- بخشی از حدیث رسول خدا (ص) و تبدیل آن به کلمه‌ای مبهم

طبری و ابن کثیر در تفسیر آیه کریمه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»<sup>۱</sup> عبارت: «وَصَبِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ» را حذف کرده و به جای آن «کذا و کذا» آورده‌اند.

و بخاری در صحیح خود متن سخن «عبدالرحمان بن ابی بکر» به «مروان» را حذف کرده و به جای آن سخنی مبهم آورده و گوید: «و عبدالرحمان چیزی گفت» و نیز، روایت ام المؤمنین عایشه از رسول خدا (ص) در حق «حکم» پدر مروان را به کلی حذف کرده است.

و نیز، خبر مشورت رسول خدا (ص) با صحابه درباره «غزوه بدر» و پاسخ ایشان به آن حضرت - به گونه زیر - حذف و ترمیم شده است:

ابن هشام و طبری گویند: «خبر حرکت قریش برای حمایت از کاروان تجاری خویش به رسول خدا (ص) رسید. آن حضرت با مردم مشورت نمود و آنها را از اقدام قریش آگاه ساخت.

<sup>۱</sup> - سوره شعرا آیه: ۲۱۴.

ابوبکر صدیق برخاست و سخن گفت و «نکو گفت». پس عمر بن خطاب برخاست و سخن گفت و «نکو گفت». سپس «مقداد بن عمرو» برخاست و گفت: «یا رسول الله! فرمان خدا را به انجام رسان که ما با تو هستیم و به خدا سوگند ما همانند بنی اسرائیل نیستیم که به شما بگوئیم: «إِذْ هَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فِقَاتِلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ»: «تو و پروردگارت بروید و بجنگید که ما اینجا نشستیم!»<sup>۱</sup> بلکه می گوئیم: «تو و پروردگارت بروید و بجنگید که ما نیز همراه شما می جنگیم - تا آنجا که گوید: - رسول خدا(ص) آفرینش گفت و دعایش فرمود».

و در پاسخ «سعد بن معاذ انصاری» نیز آمده است: «یا رسول الله! هر چه می خواهی همان کن که ما با شما هستیم؛ سوگند به آنکه تو را به حق مبعوث کرد اگر این دریا را فراروی ما قرار دهی با تو وارد آن می شویم و هیچ یک از ما تخلف نخواهد کرد...» و رسول خدا(ص) از سخنان سعد مسرور و شادمان گردید.

حال، به نظر شما پاسخ آن دو صحابی مهاجر قریشی، ابوبکر و عمر، به رسول خدا(ص) چه بوده که از این روایت حذف شده و به جای آن عبارت: «نکو گفت» آمده است؟! برآستی اگر سخنان آن دو نیک و حسن بوده چرا آن سخنان نیکو حذف شده و در همان حال، سخنان مقداد مهاجر و سعد بن معاذ انصاری آمده است؟!

به صحیح مسلم مراجعه می کنیم و در روایت او چنین می یابیم که:

«رسول خدا(ص) پس از شنیدن خبر حرکت ابی سفیان، با اصحاب خود مشورت نمود. ابوبکر سخن گفت و پیامبر(ص) از او اعراض کرد. سپس عمر سخن گفت و پیامبر از او رویگردان شد...»<sup>۲</sup>

حال، به نظر شما اگر سخنان ابوبکر و عمر نیکو بود برای چه رسول خدا(ص) از آن دو اعراض فرمود؟ پاسخ را در نزد واقدی و مقریزی می جوئیم که گویند: «عمر گفت: یا رسول الله! به خدا سوگند این قریش است با عزت ویژه خود! که به خدا سوگند از هنگامی که عزت یافته ذلیل نشده! به خدا سوگند از هنگامی که کافر شده ایمان نیاورده! به خدا سوگند / قریش / هرگز عزتش را رها نخواهد کرد و حتماً با تو نبرد خواهد کرد. پس، هشیار باش و نیروی در خور آن را آماده ساز!...»<sup>۲</sup>

ما از روایت ابن هشام و طبری دانستیم که عمر بعد از ابوبکر سخن گفته، و این دو راوی، سخنان هر یک از آن دو را با تعبیر: «نکو گفت» توصیف کرده اند.

<sup>۱</sup> - سوره مائده آیه: ۲۴ .

<sup>۲</sup> - مصادر ابن خیر در بحث: «مناقشه استدلال به شوری» در همین کتاب گذشت.

و در روایت مسلم آمده بود که «رسول خدا(ص) از ابوبکر و سپس از عمر اعراض فرمود!» بدین خاطر درمی‌یابیم که سخنانشان یکی بوده است؛ و چون واقدی و مقریزی نص سخن عمر را بیان داشته و قول ابی‌بکر را کتمان نموده‌اند، سخن عمر قول ابی‌بکر را نیز برای ما آشکار می‌سازد! از آنجا که ذکر سخنان این دو صحابی نامدار برخی از مردم را آزرده خاطر می‌کرد، سخن آندو از روایت طبری و ابن‌هشام و مسلم حذف شده است! و اینگونه حذف و ترمیم‌هاست که باعث گردیده تا این کتابها موثق‌ترین کتب مکتب خلفا به حساب آیند! و صحیح بخاری که هیچ چیز این خبر - مبهم و غیر مبهم آن - را یادآور نشده، از همه کتابها صحیح‌تر و موثق‌تر به شمار آمده است!

\* \* \*

باری، طبری و ابن‌کثیر عبارت: «وصی و خلیفتی» را از حدیث رسول خدا(ص) به «کذا و کذا» تبدیل کردند؛ چون این عبارت عامه مردم را نسبت به حق امام علی(ع) در حکومت آگاه می‌ساخت و انتشار آن درست نبود!

و بخاری نیز، سخن عبدالرحمان بن ابی‌بکر را به لفظ «چیزی گفت» مبدل کرد؛ چون سخن او به خلفای اموی: «معاویه و یزید و مروان» زیان می‌رسانید و عامه مردم را از آنچه که نباید بدانند آگاه می‌کرد!

و نیز، سخنان ابوبکر و عمر در پاسخ رسول خدا(ص)، در سیره ابن‌هشام و تاریخ طبری به جمله «نکو گفت» مبدل می‌شوند و از روایت صحیح مسلم حذف می‌گردند؛ چون در آن سخنان مسائلی بوده که برازنده این دو خلیفه نبوده است. و این‌گونه کتمان در نزد عالمان مکتب خلفا بسیار است!

### ۲-۳-۳- حذف تمام خبر از سیره صحابه با اشاره به حذف آن

از دیگر انواع کتمان کاری است که با نامه‌های مبادله شده میان محمد بن ابی‌بکر و معاویه انجام دادند؛ مشروح نامه محمد بن ابی‌بکر به معاویه با ذکر فضائل امام علی(ع) و اینکه او وصی پیامبر است همراه با اعتراف معاویه بدانها، در کتاب صفین نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ) و مروج الذهب مسعودی (متوفای ۳۴۶ هـ) آمده است. و نیز، مسائلی که انتشار آنها زیبنده خلفا نیست، ولی «طبری» (متوفای ۳۱۰ هـ) با اشاره به سند هر دو نامه، متن آنها را حذف کرده و گوید: «عامه مردم تحمل شنیدن اینها را ندارند!» یعنی: او حقیقت را از مردم پنهان کرده است!

پس از او نیز، «ابن‌اثیر» (متوفای ۶۳۰ هـ) همان کرده که طبری کرده و همان عذر آورده که او آورده است. و پس از این دو «ابن‌کثیر» نیز در مجموعه بزرگ تاریخی خود تنها به نامه محمد بن ابی‌بکر اشاره کرده و گوید: «عبارات آن تند و خشن است!»<sup>۱</sup> طبری و ابن‌اثیر که می‌گویند: «عامه

<sup>۱</sup> - البداية و النهایه، ج ۷ ص ۳۱۴. ما پیش از این متن هر دو نامه را با تجزیه و تحلیل خود و با اشاره به اقدام طبری، آوردیم.

مردم تحمل شنیدن اینها را ندارند» مرادشان آن است که: عامه مردم پس از شنیدن این دو نامه عقیده خود به خلفا را از دست می‌دهند!  
و این‌گونه کتمان، یعنی: حذف تمام خیر با اشاره به حذف آن، در نزد عالمان مکتب خلفا اندک است.

### ۳-۳-۳- تأویل و توجیه احادیث سنت پیامبر (ص)

نوع دیگر کتمان در مکتب خلفا، تأویل و توجیه روایت است؛ بدین‌گونه که «ذهبی» در شرح حال «نسائی» صاحب سنن انجام داده و گوید: «از نسائی خواستند تا فضائل معاویه را روایت کند، گفت: «چه را روایت کنم؟! حدیث: «اللَّهُمَّ لَا تَشِيعْ بَطْنَهُ»: «خدایا شکمش سیر مگردان» را؟!»<sup>۱</sup>

ذهبی گوید: «می‌گویم: شاید این حدیث برای معاویه مایه فخر و مباهات باشد، چون پیامبر (ص) فرموده: «خداوندا لعنت و ناسزای من به دیگران را مایه زکاء و پاکی و رحمت آنها قرار بده!»  
آری، ذهبی (متوفای ۷۴۸ هـ) می‌گوید: «شاید...» و بعد از او ابن‌کثیر (متوفای ۷۷۴ هـ) می‌گوید: «براستی که معاویه در دنیا و آخرت خود از این دعا [= نفرین] بهره‌مند گردید!» و این نصّ کلام اوست<sup>۲</sup> درباره روایتی که در صحیح مسلم درباره معاویه و در باب: «من لعنه النبی او سبه جعله الله له زکاء و طهورا، از کتاب البرّ و الصلّه» از ابن‌عباس آمده که گفت:

«با بچه‌ها بازی می‌کردم که رسول‌خدا (ص) سر رسید و من در پشت دری پنهان شدم. ولی پیامبر آمد و کفی بر پشت من زد و فرمود: «برو و معاویه را نزد من بخوان» گوید: رفتم / و بازگشتم / و گفتم: او در حال خوردن است. دوباره به من فرمود: «برو و معاویه را نزد من بخوان» گوید: رفتم / و بازگشتم / و گفتم: او در حال خوردن است، که فرمود: «خدا شکمش را سیر نگرداند!»<sup>۳</sup>

این حدیث را ابن‌کثیر در تاریخ خود آورده و عبارت: «و کان یکتب الوحی»: «و او نویسنده وحی بود» را بر آن افزوده و گوید: ابن‌عباس گفت:

«با بچه‌ها بازی می‌کردم که رسول‌خدا (ص) سر رسید. با خود گفتم: تنها به سراغ من می‌آید، لذا پشت دری پنهان شدم که آمد و یکی دو بار بر پشتم زد و فرمود: «برو و معاویه را نزد من بخوان» - و او نویسنده وحی بود - گوید: رفتم و او

را فراخواندم. گفتند: «در حال خوردن است» نزد رسول‌خدا بازگشتم و گفتم: او در حال خوردن است. فرمود: «برو و او را بخوان» برای بار دوم نزد او رفتم. گفتند: در حال خوردن است. خبر را به

<sup>۱</sup> - تذکرة الحفاظ، ص ۶۹۸ - ۷۰۱ .

<sup>۲</sup> - البداية و النهاية، ج ۸ ص ۱۱۹ .

<sup>۳</sup> - صحیح مسلم، کتاب البرّ و الصلّه، حدیث ۹۶ .



پیامبر رسانیدم که در نوبت سوم فرمود: «خدا شکمش را سیر نگرداند» گوید: و او پس از آن هرگز سیر نگردید!»

ابن کثیر گوید: «براستی که معاویه در دنیا و آخرت خود از این دعا [= نفرین] بهره‌مند گردید. اما در دنیای خود، او هنگامی که به حکومت شام رسید روزی هفت بار غذا می‌خورد: سینی پرگوشت و پیازی را نزد او می‌آوردند و [او تا می‌توانست] از آن می‌خورد، هفت بار غذای گوشتی! و بعد شیرینی و میوه بسیار! و می‌گفت: «به خدا سوگند سیر نشدم بلکه تنها خسته شدم!» و این نعمت و معدتی است که همه پادشاهان خواهان آنند! و اما در آخرت، مسلم این حدیث را به دنبال حدیثی آورده که بخاری و دیگران - با پیش از یک طریق - از گروهی از صحابه روایت کرده‌اند که رسول‌خدا(ص) فرمود:

«خداوندا! من تنها یک بشرم. پس، هر بنده‌ای را که ناسزا گفتم یا نفرین کردم و سزاوار آن نبود، آن را کفاره و قربتی قرار ده تا او را به وسیله آن در قیامت به خود نزدیک گردانی!» و مسلم با آوردن حدیث نخستین و این حدیث، برای معاویه فضیلتی ترکیبی ساخته است؛ و جز آن چیزی درباره او نیاورده است!»<sup>۱</sup>

ابن کثیر که می‌گوید: «دعای پیامبر بر علیه معاویه دعایی بوده که در دنیا و آخرت سودش رسانده» و برای دنیای او مزیت پرخوری پادشاهان را مثال آورده، درباره آخرت او به احادیثی اعتماد کرده که به رسول‌خدا(ص) نسبت داده شده که آن حضرت - معاذ الله - مؤمنان را لعن می‌کرد و بعد دعا می‌نمود که آن لعن برای آنها مایه زکات و پاکیزگی گردد! و می‌گوید: «مسلم که این حدیث را در آخر این باب آورده، تقرّب و رضوان الهی برای معاویه در قیامت را اثبات کرده است!»

و بدین‌گونه، احادیث و اخباری را که در ذمّ خلفای حاکم و والیان سلطه‌گر آمده، چنان توجیه و تأویل می‌کنند که حاوی مدح و ثنای ایشان از آب درآید!

تأملی در روایات «باب کسانی که پیامبر آنها را لعنت کرد»

مسلم در صحیح خود، در: «باب کسانی که پیامبر لعنتشان کرد» روایت کند که رسول‌خدا(ص) فرمود:

«خداوندا، من از تو پیمانی می‌ستانم و [می‌دانم] که هرگز خلاف آن نخواهی کرد. از آنجا که من نیز یک بشرم، پس، هر مؤمنی را که آزرده، دشنامش دادم، لعنتش کردم، تازیانه‌اش زد، آن را برای او صلاّه و زکاء و پاکی و قربتی قرار ده که در روز قیامت به تو نزدیکش گرداند.»

<sup>۱</sup> - البدایة و النهایة، ج ۸ ص ۱۱۹ .

مؤلف گوید: - اینها را که می‌نویسم - چنان است که گوئی درد فرو شدن دشنه در قلبم را احساس می‌کنم. آوه که چه تهمت‌های بزرگی به رسول‌خدا(ص) نسبت دادند!

این حدیث را دقیقاً در رویارویی با سخن خدای سبحان روایت می‌کنند که فرمود: «و انک لعلی خلق عظیم»: «و براستی که تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری».<sup>۱</sup>

و شایسته آن است که این حدیث در نوع هشتم از انواع کتمان، بخش: «جایگزینی روایات ساختگی به جای روایات صحیح» مورد بررسی قرار گیرد، زیرا آنچه که به رسول‌خدا(ص) نسبت داده‌اند با روایات متواتر سیره پیامبر(ص) و برجستگی اخلاق کریمه آن حضرت، که در نزد همه مسلمانان ثابت و موجود است، در تضاد و تقابل می‌باشد. این روایات جعل گردید و به رسول‌خدا(ص) نسبت داده شد تا روایاتی همچون روایت گذشته ام‌المؤمنین عایشه از رسول‌خدا(ص) درباره «حکم بن ابی‌العاص» پدر مروان خلیفه اموی را تحت‌الشعاع خود قرار دهد و بر روایت متواتر رسول‌خدا(ص) درباره خلیفه اموی معاویه - که «ابن‌کثیر» آن را توجیه و تأویل کرد و به مدح معاویه تبدیلش نمود - سرپوش بایسته‌ای بگذارد! و ما چون اینگونه احادیث را در کتاب «نقش عایشه در احادیث اسلام» و جلد سوم «نقش ائمه در احیای دین» مورد نقد و بررسی قرار دادیم، تکرار آنها را در این مباحث لازم ندیدیم.

\* \* \*

بازگشت به آغاز

اکنون به بحث: «تأویل و توجیه معنای روایت از انواع کتمان» باز می‌گردیم و می‌گوئیم:

از دیگر موارد تأویل و توجیه که بحث آن می‌آید، خبری است که می‌گوید: «سعد بن ابی‌وقاص «ابی‌محجن» را از حدّ «شرب خمر» معاف کرد» ولی «ابن‌فتحون» و «ابن‌حجر» این سخن سعد را که به ابی‌محجن گفت: «به خدا سوگند تو را به خاطر خمر حدّ نمی‌زنیم» تأویل و توجیه کرده‌اند!

و نیز، درباره نصّ صریح رسول‌خدا(ص) که فرمود: «امامان دوازده نفرند» - و بحث آن خواهد آمد - در تأویل و معنای آن به دست و پا افتاده و چون دیده‌اند که تنها بر «امامان دوازده‌گانه» اهل‌بیت رسول‌خدا(ص) صادق است، هریک از علمای حدیث کوشیده است تا آن را به گونه‌ای بر غیر امامان دوازده‌گانه اهل‌بیت رسول‌خدا(ص) تأویل و معنی نماید؛ تأویلی که عالم دیگر آن را نپسندیده و به نقض آن پرداخته است.

و گونه دیگری از کتمان، کاری است که طبرانی با حدیث زیر انجام داده است:

<sup>۱</sup> - سوره قلم، آیه ۴ .

«سلمان گوید: به رسول خدا(ص) گفتم: یا رسول الله! هر پیامبری را وصیی است، وصی شما کیست؟ پاسخ را نداد تا چندی بعد که مرا دید فرمود: «سلمان!» به سوی او شتافتم و گفتم: لبیک! فرمود: «می دانی وصی موسی کیست؟» گفتم: آری، یوشع بن نون است. فرمود: «برای چه؟» گفتم: چون او در آن زمان داناترین آنها بود. فرمود: «همانا وصی من و رازنگهدارم و بهترین کسی که بعد از خود برجای می گذارم و او وعده هایم را به انجام می رساند و دینم را ادا می کند، علی بن ابی طالب است.» طبری این حدیث را روایت کرده و گوید: «وصی من، یعنی او را وصی خود در خانواده اش قرار داده نه بر خلافت و جانشینی!»<sup>۱</sup>

بررسی این حدیث و تأملی در تأویل طبرانی

برای درک ارزش تأویل طبرانی، این حدیث شریف را از سه جهت مورد بررسی قرار می دهیم: سؤال کننده، سؤال، و پاسخ حکیمانه پیامبر(ص):

سؤال کننده «سلمان فارسی» است؛ یعنی از نوادگان عبدالمطلب یا بستگان زنان و داماد آن حضرت نبوده تا موضوع جانشین رسول خدا در خانواده آن حضرت مورد توجه او باشد. او پیش از آنکه به دست رسول خدا(ص) اسلام آورد، معاشر و همنشین راهبان نصاری و علمای ایشان بود. و دانش امتهای پیشین و اخبار انبیا و اوصیا را از آنها دریافت کرده بود؛ و بدین خاطر به رسول خدا(ص) گفت: «هر پیامبری را وصیی است، وصی شما کیست؟» پس او چنان که مشهود است از وصی پیامبر بر شریعت او و از ولی عهد آن حضرت سؤال می کند، و نمی گوید: «هر سرپرست خانواده ای برای خود وصیی تعیین می کند، وصی شما کیست؟» تا از آن دانسته شود که وی از جانشین آن حضرت در خانواده اش سؤال می کند!

اما پاسخ پیامبر(ص) و تأخیر آن حضرت در جواب، علتش آن بود که رسول خدا(ص) در امور مهم منتظر فرمان آسمان می شد، همان گونه که در موضوع تغییر قبله در مدینه آسمان را می پائید و می دانست که قبله او به سوی کعبه خواهد بود، تا آنگاه که این آیه بر او نازل گردید: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا»: «نگاههای انتظارآمیز تو را به سوی آسمان می بینیم و اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خوشنود باشی باز می گردانیم».<sup>۲</sup>

رسول خدا(ص) که رقابت و آزمندی قوم عرب برای حکومت و فرمانروائی را می دانست،<sup>۳</sup> و می دانست که جامعه کوچک و نوپای اسلامی مدینه تحمل و توان انتشار خبر ولایت عهدی امام

<sup>۱</sup> - مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۱۳ - ۱۱۴ .

<sup>۲</sup> - سوره بقره، آیه ۱۴۴ .

<sup>۳</sup> - برخی از مصادیق آن در فصل مصطلحات بحث امامت و خلافت گذشت.

علی، را ندارد، پاسخ سلمان را به تأخر انداخت تا آنگاه که شاید اجازه پاسخ یافت و سلمان را با پرسشی از «وصی موسی» آماده شنیدن جواب کرد، و چون از علم سلمان بدان آگاه بود و می دانست که سلمان آن را از علمای اهل کتاب دریافت کرده است، هنگامی که سلمان گفت «وصی موسی «یوشع بن نون» بود»، به او فرمود: «برای چه» و هنگامی که سلمان گفت «برای آنکه او در آن زمان داناترین آنها بود» پیامبر(ص) فرمود: «همانا وصی من و... علی بن ابی طالب است».

و حکمت پاسخ آنگونه پیامبر(ص) به سلمان، چنان است که می آید:

نخست - پیامبر(ص) برای نمونه و مثال «یوشع بن نون» را برگزید که مشهورترین اوصیا بود، و «موسی بن عمران» او را جانشین خود بر امتش قرار داد، و یوشع بنی اسرائیل را رهبری و جنگها را آزموده بود؛ همانگونه که امام علی(ع) پس از پیامبر(ص) در دوران حکومتش چنان کرد.

دوم - از علت انتخاب یوشع به وصایت پرسید، که چرا او وصی موسی شد؟

و سلمان پاسخ داد: «چون او داناترین آنها بود!».

رسول خدا(ص) با این گفت و گو روشن ساخت که امام علی(ع) بدان خاطر وصی است که داناترین آنهاست نه بدان خاطر که پسر عموی پیامبر است یا مدافع بی نظیر و تمام عیار اسلام است. یعنی آن حضرت از قابلیت امام علی(ع) برای وصایت پرده برداشت، و با این سخن که: «او راز نگهدار من، و بهترین کسی است که پس از خود بر جای می گذارم» آن را تأکید فرمود؛ که البته این سخن را نیز طبرانی تأویل و توجیه کرده و گوید: «یعنی: بهترین کسی که از «اهل بیت» بر جای می گذارم!». آری، طبرانی که این حدیث را استوار و عاری از ضعف و اشکال دیده، بدین گونه به تأویل و توجیه آن پرداخته است!

حیرت و سرگشتگی عالمی دیگر در معنای «وصیت»

امام علی(ع) می فرماید:

«لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ... هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ... وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَارِثَةُ»

«هیچیک از افراد این امت با آل محمد(ص) مقایسه نشوند... آنها اساس دینند... ولایت و حکومت حق ویژه آنهاست، و «وصیت» و وارثت در میان آنان است».<sup>۱</sup>

و ابن ابی الحدید شافعی در شرح این سخن گوید:

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۲.

«اما وصیت، ما هیچ تردیدی نداریم که علی(ع) «وصی» رسول الله(ص) است، اگر چه برخی، که نزد ما به عناد منسوبند، با آن مخالفت کرده‌اند؛ ولی ما این «وصیت» را نصّ بر «خلافت» نمی‌دانیم، بلکه امور دیگری است که اگر مورد توجه قرار گیرد، برتر و والاتر باشد».

و ما در پاسخ او می‌گوئیم:

«امام علی(ع) فرمود: «من به تنهایی حق ولایت و وصیت و وراثت دارم» تا بتوان سخن را چنین تأویل و توجیه کرد که «او حق ولایت و وصیت بر آل رسول الله(ص) دارد» بلکه فرمود: «آل محمد اساس دینند... و وصیت در میان آنان است». امام(ع) این صفات و ویژگیها را برای آل رسول الله(ص) اثبات فرمود، صفاتی که «وصیت» نیز از جمله آنهاست، و با این بیان نمی‌توان گفت که «وصیت، حق ویژه آل رسول الله(ص) بر آل رسول الله است!» امام این ویژگیها را برای آل رسول الله(ص) اثبات فرمود، آل رسول الله و اهل‌بیتی که شامل او و امامان یازده‌گانه از فرزندان اوست».

آری، علامه شافعی، ابن‌ابی‌الحدید که در معنای این «وصیت» دچار حیرت گشته و نتوانسته تأویل و توجیه پیشین طبرانی را تکرار نماید، تنها گفته است: «ما این وصیت را نصّ بر خلافت نمی‌دانیم، بلکه امور دیگری است»

و ما می‌پرسیم: «ای دانشمند سرگشته در معنای این حدیث! آن امور دیگری که یادآور نشده‌ای کدامند؟!»

و کوتاه سخن اینکه، دانشمندان مکتب خلفا در این نوع از کتمان و پرده‌پوشی هر چه از حدیث و سیره رسول خدا(ص) و اهل‌بیت و اصحاب آن حضرت را که مخالف روش و منش و مصلحت خلفا و سلطه حاکم بر مسلمانان یافتند، چنان تأویل و توجیه کردند که به مصلحت و مدح و ثنای آنها تبدیل گردید!

### ۴-۳-۳- حذف بخشی از سخنان صحابه بدون اشاره به حذف آن

نوع دیگر کتمان در مکتب خلفا، حذف بخشی از خبر بدون اشاره به محذوف است. همانگونه که با قصیده صحابی انصاری «نعمان بن عجلان» انجام دادند؛ قصیده‌ای که در باب اشعار گفته شده درباره وصیت بدان استشهد کردیم.

تمام این قصیده را زبیر بن بکار در بخش اخبار سقیفه همراه با خبر درگیری مهاجران و انصار و سخنان خصمانه و احتجاجات آنها بر ضد یکدیگر روایت کرده، که از جمله آنها سخنان «عمرو بن عاص» بر ضد انصار و پاسخ نعمان به اوست که در قصیده‌ای پایگاه و جایگاه انصار در جنگ‌های

رسول خدا(ص) با قریش را یادآور شده و بعد، به پناه دادن مهاجران قریش و تقسیم اموال خویش با آنها پرداخته و به دنبال آن حوادث سقیفه را یادآور شده و گوید:

«و قلتم: حرام نصب سعد و نصبکم

عتیق بن عثمان حلال ابابکر»

«و اهل ابوبکر لها خیر قائم

و انّ علیا کان اخلق بالامر»

«و کان هو انا فی علیّ و انه

لأهل لها یا عمر و من حیث لا تدری

فذاک بعون الله یدعوا الی الهدی

و ینهی عن الفحشاء و البغی و النکر

وصیّ النبیّ المصطفیّ و ابن عمّه

و قاتل فرسان الضلالة و الکفر

و هذا بحمد الله یهدی من العمی

و یفتح آذانا ثقلن من الوقر

نجیّ رسول الله فی الغار وحده

و صاحبه الصدیق فی سالف الدهر

«و گفتید: نصب سعد/بن عباده/ حرام است، ولی نصب

عتیق بن عثمان یعنی ابوبکر از سوی شما حلال است؟!

آری، ابوبکر برای آن مناسب است و خوب جایگزینی است

ولی علی به این امر شایسته تر بود.

و ما خواستار علی بودیم که او

براستی اهل آن بود، ای عمرو! از آنجا که تو نمی دانی!

او با یاری خدا به سوی هدایت فرامی خواند

و از فحشا و بغی و منکر نهی می کند،

او «وصی» مصطفی و پسر عموی او

و کشنده تک سواران ضلالت و گمراهی است.

و این بحمد الله از کوری به راه می آورد

و گوشهای سنگین و کر شده را می گشاید.

تنها همراه رسول‌الله در غار

و یار صدیق او در گذشته زمان.» - تا آخر اشعار<sup>۱</sup>

و ابن‌عبدالبرّ نیز تمام این قصیده را در استیعاب در شرح حال «نعمان بن عجلان» آورده و تنها دو بیت زیر را از آن حذف کرده است:

«فذاک بعون الله یدعوا الی الهدی

و ینهی عن الفحشاء و البغی و النکر»

«وصیّ النبیّ المصطفیّ و ابن عمّه

و قاتل فرسان الضلاله و الکفر»

«او با یاری خدا به سوی هدایت فرامی خواند

و از فحشا و بغی و منکر نهی می کند.

او «وصیّ» مصطفی و پسر عموی او

و کشنده تک سواران ضلالت و گمراهی است»

ابن‌عبدالبرّ این دو بیت را که حاوی مدح و ثنای پسر عمو و «وصی» رسول‌خدا، علی(ع) است حذف کرده ولی دو بیت حاوی مدح و ثنای ابوبکر را باقی گذارده است. و پس از او «ابن اثیر» است که در شرح حال «نعمان» در اسد الغابه گوید:

«از جمله اشعار او، شعری است که در آن روزگار انصار را یادآور شده و به موضوع خلافت پس از رسول‌خدا(ص) پرداخته است.» سپس تنها اول قصیده را که درباره روزگار انصار است می‌آورد و سایر ابیات آن را که به موضوع اختلاف امر خلافت پرداخته به ویژه آن دو بیت حاوی مدح و ثنای امام علی(ع) و وصیّ پیامبر بودن آن حضرت را حذف کرده است!

و پس از او «ابن حجر» در شرح حال «نعمان» گوید:

«او همان است که در ابیاتی به قوم خود افتخار می‌کند» سپس ابیات او در مفاخره به دوران انصار را آورده و از آوردن ابیات این قصیده در موضوع خلافت خودداری می‌کند.

و بدین‌گونه، هر چه زمان به پیش آمده، دانشمندان مکتب خلفا آن بخش از روایات را که خوشایند خود ندیده‌اند، حذف کرده و ما را از فهم واقعیت تاریخی دور ساخته‌اند!

بنابراین، شاید بتوان گفت که «زبیر بن بکار» غفلت ورزیده و در کتاب «موقّیات» خود همه اختلافات واقع در موضوع خلافت پس از رسول‌خدا(ص) و همه گفته‌ها و اشعار آن، از جمله قصیده نعمان بن عجلان را با آن دو بیت حاوی فضایل امام علی(ع)، به ویژه اینکه او «وصیّ» پیامبر

<sup>۱</sup> - مصادر این شعر و شرح حال شاعر در باب: شهرت لقب وصی النبی برای امام علی در همین کتاب آمده است.

است، همه را یادآور شده است، ولی «ابن عبدالبر» متوفای ۶۶۳ هـ متوجه موضوع شده و آن دو بیت را حذف کرده است.

و پس از او «ابن اثیر» متوفای ۶۳۸ هـ است که چون متوجه شده که بیان اختلافات واقع در امر خلافت به صلاح نبوده، هرچه را که در این قصیده درباره اختلاف در موضوع خلافت آمده، همه را حذف کرده و تنها گوید: «و خلافت را یادآور شده» و این اضافه بر حذف مواردی است که محتوی وصف امام علی(ع) بوده است!

و پس از این دو، «ابن حجر» متوفای ۸۵۲ هـ آمده و هر دو موضوع: اختلاف درباره خلافت، و مدح و ثنا و وصایت امام علی(ع) همه را حذف کرده و اشاره‌ای به اینکه این قصیده حاوی موضوع خلافت است نیز، نکرده است! و بدین‌گونه، هر چه زمان به پیش آمده، دانشمندان مکتب خلفا، حقایقی را که ذکر آن به مصلحت این مکتب نبوده، بیشتر حذف کرده‌اند!

\*\*\*

اگر بدانچه گذشت مراجعه نماییم و بحث «وصیت» و انواع کتمان و چگونگی کتمان خبر وصیت را مرور کنیم، به وضوح آشکار می‌شود که پیروان مکتب خلفا از نشر این خبر که رسول خدا(ص) علی(ع) را «وصی» خود قرار داده، به شدت آزرده‌خاطر می‌شوند و بدین‌خاطر، این بخش از روایت و قصیده را حذف کرده و هیچ اشاره‌ای به محذوف نکرده‌اند. و این نوع از کتمان، بیشترین نوع کتمان در مکتب خلفاست، چه در حدیث رسول خدا(ص) باشد و یا در سیره او و یا سیره اصحاب او، که اگر به دنبال بیان نمونه از سنت رسول‌الله(ص) در غیر موضوع وصیت باشیم، این بحث به درازا خواهد کشید.

### ۵-۳-۳- حذف تمام روایت سنت پیامبر(ص) بدون اشاره به آن

«ابن هشام» روایات «سیره رسول‌الله(ص)» را از طریق «بکائی» از «سیره ابن اسحاق» گرفته و در بیان روش خود در ابتدای کتابش گوید:

«... و برخی از آنچه را که ابن اسحاق در این کتاب یادآور شده رها می‌کنم... و نیز، چیزهایی را که یادآوری آنها زشت است و برخی را که بیانش برای این مردم ناخوشایند است...»<sup>۱</sup>

و از جمله مواردی که ابن هشام از سیره ابن اسحاق حذف کرده «و یادآوریش برای مردم ناخوشایند بوده» خبر دعوت و فراخوانی رسول خدا از فرزندان عبدالمطلب است که خدای متعال به او وحی

<sup>۱</sup> - ابن هشام، ابو محمد عبدالملک بن هشام حمیری، ابن خلکان درباره او گوید: «سیره رسول خدا، ص، جنگها و اقدامات را از ابن اسحاق گرفته و آن را تهذیب نمود...» و سیوطی در «بیغیة الوعاة» ص ۳۱۵ گوید: «او مهذب سیره نبویه است که از زیاد بکائی ندیم ابن اسحاق شنیده و آن را تنقیح و پالایش کرده است...» و مقصود آنها از تهذیب و تنقیح و پالایش آن این است که او، هر چه را که در سیره ابن اسحاق مخالف سلطه حاکم بوده، حذف کرده است. ابن هشام در سال ۲۱۳ یا ۲۱۸ هـ در مصر وفات کرد؛ و بکائی، زیاد بن عبدالله بن طفیل، در سال ۱۸۳ هـ وفات کرد؛ و محمدابن اسحاق بن یسار مطلبی این سیره را به دستور منصور خلیفه عباسی برای پسرش مهدی نوشت. مراجعه کنید: مقدمه حسین هیکل بر سیره ابن هشام، چاپ قاهره سال ۱۳۵۶ هـ، که هر چه در متن آوردم از این چاپ است.



فرمود: «و انذر عشیرتک الاقربین»: «و خویشاوندان نزدیکت را بیم ده» خبری که «طبری» در تاریخ با سند خود از ابن اسحاق روایت کند که رسول خدا(ص) در دعوت و فراخوان فرزندان عبدالمطلب فرمود: «کدامیک از شما مرا بر این کار یاری می کند تا برادر و «وصی» و خلیفه من در میانان باشد؟» همه آن قوم او را بی پاسخ گذاشتند و علی بن ابی طالب گفت: «من ای نبی خدا در این کار یار تو خواهم بود» و پیامبر او را معرفی کرد و فرمود: «همانا این برادر و «وصی» و خلیفه من در میان شماست، از او بشنوید و اطاعت کنید».

راوی گوید: آن قوم برخاستند و در حالی که می خندیدند به ابی طالب می گفتند: «فرمانت داد تا گوش به فرمان و مطیع پسرت باشی!»<sup>۱</sup>

ابن هشام این خبر و خبرهای بسیار دیگر را حذف نمود؛ چون به نظر او یادآوری آنها برای آن مردم، یعنی زورمداران هیئت حاکمه خلافت، ناخوشایند و آزاردهنده بود.<sup>۲</sup>

و به همین خاطر نیز، «سیره ابن اسحاق» رها و به دست فراموشی سپرده شد، زیرا اخباری در آن بود که علاقه ای به انتشار آنها نداشتند تا آنجا که نسخه های آن مفقود گردید<sup>۳</sup> و به جای آن «سیره ابن هشام» شهرت یافت و موثق ترین سیره در نزد آنها به شمار آمد!

و طبری که اهمیت این نص صریح را در حق امام علی(ع) دریافته، پس از آنکه آن را در تاریخ خود ثبت کرده، در تفسیر خویش به جبران و تدارک این اشتباه و غفلت تاریخی خود پرداخته و هنگامی که این خبر را با همان سند در تفسیر آیه: «و انذر عشیرتک الاقربین» می آورد می گوید که پیامبر فرمود: «کدامیک از شما مرا بر این کار یاری می کند تا برادر و «کذا و کذا» باشد...» سپس فرمود: «همانا این برادر من و «کذا و کذا» است، از او بشنوید و اطاعت کنید» راوی گوید: آن قوم برخاستند و در حالی که می خندیدند به ابی طالب می گفتند: «...»<sup>۴</sup>.

و ابن کثیر نیز در تاریخ<sup>۵</sup> و تفسیر خود چنین کرده است، و این همان است که ما آن را «حذف بخشی از خبر با ابهام در سخن» می نامیم.

و بیش از این، کاری است که محمد حسین هیکل انجام داده و این خبر را در ص ۱۰۴ چاپ اول کتاب خود: «حیاء محمد» با این عبارت آورده است که: «کدامیک از شما مرا بر این کار یاری

<sup>۱</sup> - تاریخ طبری، چاپ اول مصر، ج ۲ ص ۲۱۶ - ۲۱۷، که ما فشرده آن را آوردیم.

<sup>۲</sup> - برخی از آنها را در کتاب خطی خود «من تاریخ الحدیث» یادآور شده ایم.

<sup>۳</sup> - اخیراً بخشی از سیره ابن اسحاق در رباط مراکش در سال ۱۳۹۶ هـ به چاپ رسیده است.

<sup>۴</sup> - تفسیر طبری، چاپ اول بولاق سال ۱۳۲۳ - ۱۳۳۰ هـ، ج ۱۹ ص ۷۲ - ۷۵.

<sup>۵</sup> - البداية و النهایة، ج ۳ ص ۴۰.

می‌کند تا برادر و «وصی» و خلیفه من در میانان باشد» ولی در چاپ دوم همان کتاب در سال ۱۳۵۴ هـ ص ۱۳۹ آن را حذف کرده است!<sup>۱</sup>

و اینگونه کتمان، یعنی کتمان تمام خبر بدون اشاره به آن در نزد علمای مکتب خلفا بسیار است.

### ۶-۳-۳- نهی از نوشتن سنت رسول‌الله(ص)

از مهمترین نوع کتمان سنت پیامبر در مکتب خلفا، نهی خلفا از نوشتن سنت رسول‌الله(ص) است. این نهی از زمان رسول‌خدا(ص) آغاز شد، آنجا که قریشیان «عبداللّه بن عمرو بن عاص» را از نوشتن سخنان پیامبر نهی کردند و به او گفتند: «هر چه را که از رسول‌خدا می‌شنوی می‌نویسی، در حالی که رسول‌خدا بشری است که در حال رضا و غضب سخن می‌گوید!» این قریشیان از مهاجران اصحاب رسول‌خدا(ص) بودند؛ همانانی که پیامبر را در واپسین دم حیات از نوشتن وصیتش بازداشتند و هنگامی که پس از رسول‌خدا(ص) به حکومت رسیدند، نوشتن حدیث پیامبر را ممنوع کردند، و این ممنوعیت تا زمان خلیفه اموی عمر بن عبدالعزیز - که رفع منع کرد و به تدوین حدیث فرمان داد - ساری و جاری بود.<sup>۲</sup>

و خدا می‌داند که چه مقدار از حدیث رسول‌خدا(ص) در امر «وصیت» و دیگر سنت‌های آن حضرت، به خاطر نانوشتن در طی قرون متمادی، به دست فراموشی سپرده شده است! دو پیوست:

نخست - داستان انصار با معاویه و عمرو بن عاص بنابر روایت صاحب آغانی که فشرده آن چنین است:

«هیئت نمایندگی انصار به کاخ معاویه بن ابی‌سفیان رسید. حاجب و پرده‌دار او «سعد ابودره» به استقبال آنها آمد. به او گفتند: «برای انصار اجازه ورود بگیر» حاجب وارد شد و در حالی که عمرو بن عاص نزد معاویه بود به وی گفت: «انصار اجازه ورود می‌خواهند» عمرو گفت: «یا امیرالمؤمنین! این چه لقبی است که اینها خود را بدان منسوب می‌کنند؟ این قوم را به نسب خودشان بازگردان!» معاویه گفت: «من از آن می‌ترسم که این کار، زشتی به بار آورد!» عمرو گفت: «تو تنها این کلمه را می‌گویی، اگر گرفت که آنها را خوار و حقیر کرده‌ای و اگر نگرفت این نام را به آنان باز می‌گردانی» معاویه به حاجب گفت: «بیرون برو و بگو: «فرزندان عمرو بن عامر که در اینجا هستند وارد شوند» حاجب چنین کرد و فرزندان عمرو بن عامر همگی به جز انصار وارد شدند. معاویه نگاه تندی به عمرو کرد و گفت: «جدا که خیانت کردی!» و به حاجب گفت: «برو بگو: «اوسیان و

<sup>۱</sup> - مراجعه کنید: الغدير دانشمند تواناعلامه امینی، چاپ تهران سال ۱۳۷۲ هـ، ج ۲ ص ۲۸۸ - ۲۸۹ .

<sup>۲</sup> - مشروح اخبار نهی از نوشتن حدیث رسول‌خدا در جلد دوم همین کتاب در بحث: «مصادر شریعت اسلامی در دو مکتب» آمده است. خیر باز داشتن رسول‌خداص از نوشتن وصیت نیز در صفحات پیشین همین جلد، در بحث «سقیفه» آمده است.

خزرجیانی که در اینجا هستند وارد شوند» او رفت و آن را گفت ولی هیچکس وارد نشد. معاویه گفت: «برو بگو: «انصار حاضر در اینجا وارد شوند» او رفت و آن را گفت و انصار با پیشگامی «نعمان بن بشیر» وارد شدند و نعمان گفت:

«ای سعد! ادعاهای گذشته را اعاده مکن که ما را،

نسبی که بدان پاسخ بگوئیم جز «انصار» نباشد؛

نسبی که خداوند برای قوم ما برگزید

و چه گران است این نسب بر کفار؛

کسانی از شما که در نبرد بدر سرنگون شدند

و در چاه آن دفن شدند، آنها هیزم جهنم اند.

و بعد برخاست و با خشم بیرون رفت که معاویه به دنبال او فرستاد و بازش گردانید و خشنودش کرد و خواسته‌های او و همراهانش را برآورده ساخت. معاویه پس از آن به عمرو گفت: «از این واقعه بی‌نیاز بودیم!»<sup>۱</sup>

از این داستان درمی‌یابیم که سلطه حاکم از نشر لقب «انصار» که جزئی از سنت رسول خدا(ص) بود جلوگیری می‌نمود، چون این لقب در بر دارنده مدح و ثنای انصار یمانی الأصل بود، و آنها از توانمندان حزب خلافت نبودند. و جمع میان همه مواردی که آوردیم آن می‌شود که سلطه حاکم، به خاطر دشمنی با دشمنان خود، از نشر سنت رسول خدا(ص) جلوگیری می‌کرد!

دوم - خبری است که باز هم صاحب آغانی از «ابن شهاب» روایت کند که گوید: «خالد بن عبدالله قسری به من گفت: «نسب مرا بنویس» من از نسب قبیلۀ مُضَر شروع کردم و مدتی درنگ نمودم و سپس به نزد او آمدم. به من گفت: «چه کردی؟» گفتم: از نسب مُضَر شروع کردم و هنوز تمامش نکرده‌ام. گفت: «قطعش کن که خدا ریشه آنها را قطع کند، برای من سیره بنویس» به او گفتم: «در حال نوشتن به سیره علی بن ابی طالب می‌رسم، آیا آن را بنویسم؟» گفت: «نه، مگر آنکه او را در قعر جهنم ببینی!»<sup>۲</sup>

می‌بینیم که سلطه حاکم از نوشتن نام علی(ع) نیز ممانعت می‌کرد، مگر چیزی که حاوی ذمّ او باشد. حال چگونه ممکن است اجازه دهد سنت رسول خدا(ص) نوشته شود؛ سستی که با صراحت می‌گوید: پیامبر خدا(ص) علی را «وصی» پس از خود تعیین کرده است؟!

<sup>۱</sup> - آغانی، چاپ ساسی، ج ۱۴ ص ۱۲۰ و ۱۲۲، و چاپ بیروت، ج ۱۶ ص ۱۳ و ۱۷.

<sup>۲</sup> - همان، ج ۱۹ ص ۵۹، و چاپ بیروت، ج ۲۲ ص ۲۳. و ابن شهاب مجدین مسعود قرشی، حدیث او را همه صاحبان صحاح روایت کرده‌اند. در سال ۱۲۵ یا ۱۲۶ یا ۱۲۷ هجری وفات کرد. تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۲۰۷. و خالد بن عبدالله قسری در سال ۸۹ هـ از سوی ولید حاکم مکه شد و در سال ۱۰۵ هـ از سوی هشام به حکومت بصره و کوفه رسید که در سال ۱۲۰ هجری عزلش کرد و پس از آن حاکم عراق او را کشت. در نسب و دینش هر دو متهم است. شرح حال او در آغانی و تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۵ ص ۷۶ - ۸۰ و دیگر کتب تاریخی آمده است.

آری، خلفا از نشر سنت رسول خدا(ص) ممانعت کردند و مخالفان آنها که به روایت سنت پیامبر و نوشتن آن همت گماشتند، در طول قرون و اعصار متمادی به قربانگاه جسم و جان و ترور شخص و شخصیت دچار شدند. چنانکه به زودی به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهیم کرد - ان شاء الله.

### ۷-۳-۳- تضعیف روایات و راویان سنت پیامبر(ص) و کتابهای سلطه‌شکن، و کشتن مخالفان

#### فکری

براستی که هیچ پژوهشگری نمی‌تواند اقدامات علمای مکتب خلفا در تضعیف راویان و کتابهای سلطه‌شکن را احصا نماید. چنانکه همه روایاتی که مقام خلیفه و والی و سلطان و امیر را کاهش می‌دهد، از دید آنان ضعیف است، تا بدان حدّ که گاهی عالم مخالف دیدگاه ایشان به دست عامّه مردم کشته شده است!

اکنون برای پرهیز از طول بحث در این نوع از کتمان، به آوردن چهار نمونه از آن بسنده می‌کنیم:

الف - سرزنش کسانی که «وصیت» را یادآور شوند

ابن کثیر گوید: «و اما آنچه که بسیاری از نادانان شیعه و قصه‌گویان اغنیا بدان مغرور شده/یا افترا زده‌اند/، که رسول خدا(ص) علی را «وصی» خود در خلافت قرار داد، دروغ و بهتان و افترا است که لازمه آن خطای بسیار، و خیانت صحابه، و کوتاهی آنها در اجرای وصیت آن حضرت است - تا آنجا که گوید: - و آنچه که برخی قصه‌گویان عوام در کوچه و بازار از وصیت به علی در آداب و اخلاق نقل می‌کنند... همه آنها هذیان است و هیچیک را اصلی نباشد، بلکه آنها ساخته برخی فرومایگان نادان است که اعتمادی بر آنها نیست و جز کودن ناتوان بدانها مغرور نگردد»<sup>۱</sup>.

ابن کثیر بدین‌گونه با خشمی شدید و اعصابی در هم کوفته از رنج این مشکله سخن می‌گوید، و ما برای آشنائی با اشخاصی که ابن کثیر آنها را جاهلان شیعه و قصه‌گویان اغنیا به شمار آورده بناچار اسامی آنان را در زیر یادآور می‌شویم:

نخست - از صحابه

۱ - امام علی بن ابی طالب(ع)

۲ - سلمان فارسی محمدی

۳ - ابویوب انصاری

۴ - ابوسعید خدری

۵ - انس بن مالک انصاری

۶ - بریده بن حصیب اسلمی

<sup>۱</sup> - البدایة و النهایة، ج ۷ ص ۲۲۴، که فشرده آن را آوردیم.

- ۷ - عمرو بن عاص
- ۸ - ابوذر غفاری
- ۹ - امام حسن مجتبی سبط اکبر رسول الله (ص)
- ۱۰ - امام شهید حسین بن علی (ع)
- ۱۱ - حسان بن ثابت انصاری
- ۱۲ - فضل بن عباس بن عبدالمطلب
- ۱۳ - نعمان بن عجلان انصاری
- ۱۴ - عبدالله بن ابی سفیان الحرث بن عبدالمطلب
- ۱۵ - ابوالهیثم بن التیهان انصاری
- ۱۶ - سعید بن قیس انصاری
- ۱۷ - حُجر بن عدی الکندی
- ۱۸ - خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین
- ۱۹ - عمرو بن الحکم الخزاعی
- ۲۰ - عبدالله بن عباس
- ۲۱ - مغیره بن حارث بن عبدالمطلب
- ۲۲ - اشعث بن قیس کندی از دشمنان امام علی (ع)
- دوم - از تابعین
- ۱ - جریر بن عبدالله بجلی
- ۲ - نجاشی شاعر، قیس بن عمرو
- ۳ - محمد بن ابی بکر (فرزند خلیفه اول)
- ۴ - منذر بن حمیضه وداعی
- ۵ - عبدالرحمن بن جعیل
- ۶ - نضر بن عجلان
- ۷ - مالک اشتر
- ۸ - عمر بن حارثه انصاری
- ۹ - عبدالرحمن بن ذؤیب اسلمی
- سوم - از حاکمان مکتب خلفا و امامان مذاهب ایشان:
- ۱ - امیر علی بن عبدالله عموی خلیفه عباسی سَفّاح.

۲ - خلیفه عباسی هارون الرشید.

۳ - خلیفه عباسی مأمون.

۴ - امام شافعیان محمد بن ادریس شافعی.

چهارم - از مؤلفانی که احادیث وصیت را از رسول خدا(ص) روایت کرده‌اند:

۱ - امام حنبلیان احمد بن حنبل متوفای ۲۴۱ هـ در کتاب خود: مناقب علی.

۲ - دینوری متوفای ۲۸۲ هـ در اخبار الطوال.

۳ - بیهقی که تا سال ۳۲۰ هـ زنده بوده در: المحاسن و المساوی.

۴ - طبرانی امام‌المحدثین در عصر خود و متوفای ۳۶۰ هـ در معاجم خود.

۵ - ابونعیم اصفهانی متوفای ۴۳۰ هـ در حلیه الاولیاء.

۶ - ابن عساکر شافعی متوفای ۵۷۱ هـ در تاریخ دمشق.

۷ - ابن اثیر متوفای ۶۳۰ هـ در تاریخ خود.

۸ - ابن ابی الحدید شافعی متوفای ۶۵۶ هـ در شرح نهج البلاغه.

۹ - متقی هندی متوفای ۹۷۵ هـ در کنز العمال.

اینها همه به تعبیر ابن کثیر جاهلان شیعه و قصه‌گویان اغنیاند که به روایات «وصیت» مغرور شده و آن را روایت کرده و در کتابهای خویش آورده‌اند. علاوه بر اینها، گروه بسیاری از همتایانشان از صحابه و تابعین‌اند که به روایات وصیت مغرور شده و در اشعار و خطابه‌های خود بدان احتجاج کرده و دانشمندان بزرگ سیره و تاریخ - به ترتیب زیر - آن را از قول ایشان روایت کرده‌اند، همانند:

زیربن بکار در موفقیات، طبری و ابن اثیر در تاریخ خود، خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، مسعودی شافعی در مروج الذهب، امام مقدم در حدیث، حاکم نیشابوری در مستدرک، ذهبی در تذکره الحفاظ و امثال آنها.

ابن کثیر همه اینها را که یادآور شدیم، و بیشتر آنچه را که بدان اشاره کردیم و در دسترس علمای آن عصر بوده و به خاطر کتمان شدیدشان و پنهان‌کاری از مردم به دست ما نرسیده، همه را کتمان کرده و هیچ‌یک را در مجموعه بزرگ تاریخی خود وارد نکرده است.

همو به گونه دیگری نیز به کتمان آنها پرداخته و با تضعیف راویان و روایات و کتابهایی که آنها را ثبت کرده‌اند، و سخیف شمردن احتجاج‌کنندگان بدانها، چنان کرده که اگر چیزی از کتمان‌شده‌ها از کتاب دیگری به دست کسی رسید

قابل تصدیق نباشد و لذا گوید: «آنچه که نادانان شیعه و قصه‌گویان اغنیاء بدان مغرور می‌شوند!».

و این گونه کتمان در نزد علمای مکتب خلفا بسیار است.

ب - سرزنش راویان حدیث

ابن عبدالبرّ از شعبی روایت کند که او درباره «حارث همدانی» گفته است: «حارث برای من روایت کرد، و او یکی از کذابین است» ابن عبدالبرّ گوید: «هیچ کذبی از حارث سر نزده، تنها ایرادی که بر او گرفته شده افراط او در حبّ علی و برتر دانستن او از دیگران است، و بدین خاطر است که شعبی او را کذاب شمرده - و خدا داناتر است - چون شعبی ابوبکر را برتر می‌داند و او را اوّل مسلمان می‌شمارد!»<sup>۱</sup>

ج - سرزنش پیشوایان حدیث

در مکتب خلفا گاهی پیشوایان حدیث را، تنها به خاطر روایت حدیثی که مخالف دیدگاه آنان بود، مورد سرزنش و نکوهش قرار می‌دادند، همان‌گونه که با حاکم شافعی چنین کردند و ذهبی در شرح حال او گوید:

«حافظ کبیر، پیشوای محدثان، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه نیشابوری معروف به ابن البیع در سال ۳۱۲ هـ به دنیا آمد و در سال ۴۰۵ هـ وفات کرد. از کودکی خواستار حدیث شد و به عراق رفت و حج گزارد و در خراسان و ماوراءالنهر به جستجو پرداخت و از دو هزار شیخ یا نزدیک به آن حدیث شنید و تصانیف او به حدود پانصد جزء رسید که از جمله تألیفات او فضایل شافعی است. نقل شده که مشایخ حدیث دوران او را یادآور می‌شود و پیشوایان حدیث عصرش او را بر خود مقدم می‌داشتند و حق برتری‌اش را رعایت می‌کردند و حرمت والائی برای او قائل بودند».

ذهبی گوید: «از حاکم درباره حدیث «طیر» سؤال شد و او گفت: «صحیح نیست، و اگر صحیح باشد هیچ کس پس از پیامبر (ص) از علی برتر نباشد». گوید: «سپس رأی حاکم عوض شد و حدیث طیر را در مستدرک خود وارد کرد».

ذهبی سپس از قول علم نقل می‌کند که آنها درباره مستدرکش گفته‌اند: «او احادیثی را گردآوری کرده و معتقد است که آنها بنا بر شرط بخاری و مسلم صحیح‌اند و از جمله آنها حدیث «طیر» و حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» است، که اصحاب حدیث بر او انکار کرده و به سخنش توجه نکرده‌اند».

<sup>۱</sup> - جامع بیان العلم، باب حکم العلماء بعضهم فی بعض، ج ۲ ص ۱۸۹.

و گوید: «اما حدیث «طیر» این حدیث جداً طرق کثیری دارد که من برای آن کتابی خاص تألیف کرده‌ام و مجموع آن باعث می‌شود که این حدیث را اصلی باشد. و اما حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» این حدیث نیز طرق بسیار خوبی دارد که من برای آن نیز کتابی خاص تألیف کرده‌ام.<sup>۱</sup> مؤلف گوید: اما حدیث «من کنت مولاه» را به زودی در بحث: «نصوص وارده از رسول‌خدا(ص) در حق امام علی(ع) می‌آوریم.

و حدیث «طیر» نیز، بنابر روایت انس بن مالک و دیگر صحابه رسول‌خدا(ص) چنین است که: «پرنده بریانی به رسول‌خدا(ص) هدیه شد و آن حضرت دعا کرد که خداوند محبوبترین خلق خود - پس از رسول‌خدا(ص) - را بفرستد تا با او تناول نماید، که علی آمد و با آن حضرت تناول کرد» و چون این حدیث دلالت بر آن دارد که امام علی(ع) پس از رسول‌خدا(ص) برترین مردم است، حاکم نیشابوری و دیگرانی که آن را روایت کرده و در کتب خود آورده‌اند مورد سرزنش و انکار واقع شده‌اند. و ما نیز، آن را در باب نصوص نیآورده‌ایم چون در صدد ایراد فضائل امام علی(ع) نیستیم و تنها نصوص صریح‌های را می‌آوریم که در حق حاکمیت اهل‌البیت(ع) رسیده است.

ذهبی فضل و برتری «حاکم شافعی» در علم حدیث مکتب خلفا را یادآور می‌شود و می‌گوید چون در مستدرک خود فضائل امام علی(ع) را ثبت و اشکالات معاویه را وارد نموده مورد سرزنش و انکار واقع شده و درباره او گفته‌اند: «در حدیث ثقه / و در عقیده / رافضی و خبیث است! تسنن را در تقدیم / خلفای ثلاثه / و خلافت آشکار می‌کند و از معاویه و آل او - یعنی یزید - روی‌گردان است و بدان تظاهر کرده و از آن عذرخواهی نمی‌کند».

ذهبی گوید: «می‌گوییم: اما رویگردانی او از دشمنان علی که آشکار است. و اما درباره شیخین / ابوبکر و عمر / او در هر حال آن دو را بزرگ می‌شمارد. پس او شیعی است نه رافضی، و ای کاش مستدرک را تألیف نکرده بود که به خاطر انتخاب بدش / در این تألیف / مورد بی‌مهری قرار گرفته است».<sup>۲</sup> مؤلف گوید: پیشوای محدثان مکتب خلفا را سزااست که به امام مذهب شافعی محمدبن ادریس متوفای ۲۰۴ هـ تاسی بجوید که او نیز متهم به رفض شد و، بنابر روایت بیهقی، گفت:

«قالوا ترفضت قلت کلاً ما الرفض دینی و لا اعتقادی

لکن تولیت غیر شکّ خیر امام و خیر هادی

ان کان حبّ الوصیّ رفضاً فاننی ارفض العباد»

«گفتند: رافضی شدی، گفتم: نه چنانست!

<sup>۱</sup> - تذکره الحفاظ، ص ۱۰۳۹ - ۱۰۴۵.

<sup>۲</sup> - همان.



رفض نه دين من است و نه اعتقاد من.

ولی بدون شک دوستدار

بهترین امام و بهترین هادی هستم.

اگر حبّ «وصی» رفض است

پس من رافضی‌ترین بندگان هستم!<sup>۱</sup>

و نیز گوید:

«ان كان رفضاً حبّ آل محمد فليشهد الثقلان أنّي رافضی»

«اگر حبّ آل محمد رفض است

پس همه جن و انس گواه باشند که من رافضی هستم!»

و چنین می‌نماید که گاهی نیز، ناچار از کتمان بوده و گوید:

«ما زال كتماً منك حتى كآئني بردّ جواب السائلين لا عجم

و اکتّم ودّي مع صفاء مودّتي لتسلم من قول الوشاء و أسلم»

«من همواه/حبّ/ تو را مکتوم داشتم چنانکه گوئی

از جواب دادن به پرسش‌کنندگان ناتوانم!

دوستی خود را با همه صفا و خلوص مودّتم پنهان داشتم

تا تو از زبان بدگویان و من از گزند آنها در امان باشیم!<sup>۲</sup>

جز آنکه این کتمان سودش نبخشید و همانند دیگر علما، که نظر خود را درباره روایات سنت

رسول‌خدا(ص) و سیره صحابه کتمان نمی‌کردند، متهم به رفض گردید. چون بیشتر علمای مذهب

شافعی در مکتب خلفا، بر خلاف دیگر علمای مذاهب آن مکتب، به کتمان حدیث نمی‌پردازند و

بدین خاطر متهم به رفض می‌گردند!

همان‌گونه که دیدیم، علمای مکتب خلفا با انواع انکار، از تضعیف راوی و راویان گرفته تا سرزنش

و نسبت دادن آنها به تشیع و رفض، احادیث خلاف دیدگاه خود را از اعتبار ساقط کرده‌اند، که

این‌گونه انکار از ساده‌ترین راهها در مناظره و احتجاج برای منکران حق است، و اثبات حق را در

چنین حالی بسیار دشوار و ناشدنی می‌کند؛ زیرا منکر حق را مجهز می‌کند تا به راحتی بگوید: «این

حدیث ضعیف است، باطل است، دروغ است» و صاحب حق را وادار می‌کند تا پی در پی دلیل

<sup>۱</sup> - این اشعار در دیوان شافعی، چاپ بیروت ۱۴۰۳ هـ، آمده است. و نیز در کتاب: «النصایح الکافیة لمن یتولی المعایبه» از محمد بن بحدی علوی متوفای ۱۳۵۰ هـ. و ابن حجر در کتاب: «الصواعق المحرقة» ص ۱۳۱ به جای «الوصی» لفظ «الولی» را آورده که به نظر ما این تبدیل لفظ در صواعق را نیز می‌توان از موارد کتمان در نزد پیروان مکتب خلفا دانست.

<sup>۲</sup> - الصواعق المحرقة، چاپ مصر ۱۳۷۵ هـ، ص ۱۳۱، که ما فشرده آن را آوردیم. و نیز ابن صباغ مالکی مکی متوفای ۸۵۵ هـ در کتاب «الفصول»، بنابر نقل محدث قمی در کتاب «الکنی و الالقاب» در شرح حال شافعی.

بیاورد و شخص منکر تنها به انکار و عدم قبول می‌پردازد، و این کار در حقیقت خود برای راویان حدیث نوعی خودکشی معنوی و ترور شخصیت است. به اضافه آنکه برخی از راویانی که حدیث مخالف مصلحت مکتب خلفا را روایت کرده‌اند، از حیث شخصی و جسمی نیز ترور و کشته شده‌اند که ما یک نمونه از آن را، که برای یکی از صاحبان صحاح شش‌گانه مکتب خلفا روی داده، یادآور می‌شویم:

د - داستان کشته شدن نسائی یکی از پیشوایان حدیث

ذهبی و ابن‌خلکان در شرح حال «نسائی» و نحوه کشته شدن او گویند:

«حافظ و امام و شیخ‌الاسلام، احمدبن‌شعیب نسائی پیشوای اهل حدیث در عصر خود و صاحب کتاب «سنن» که در معرفت حدیث و برتری اسناد یگانه است، در مصر سکنی گزید و یک روز در میان روزه می‌گرفت و شبها به عبادت می‌پرداخت. با امیر مصر برای جنگ بیرون رفت ولی از شرکت در مجالس او و حاضر شدن بر سفره وی دوری می‌گزید. در اواخر عمر برای حج بیرون رفت و به دمشق رسید و در دمشق به تألیف کتاب خصائص در فضائل علی‌بن‌ابی‌طالب و اهل‌البیت پرداخت؛ کتابی که بیشتر روایات آن از «احمدبن‌حنبل» است ولی این کار او را ناپسند شمردند. خود او گوید: «وارد دمشق شدم و دیدم که مخالفان علی در آن بسیارند، لذا به تألیف کتاب خصائص پرداختم و امیدوار بودم که خداوند به وسیله این کتاب آنها را هدایت نماید» به او گفته شد: «آیا فضائل معاویه را گردآوری نمی‌کنی؟» گفت: «کدام را گرد آورم؟ حدیث: «اللهم لاتشعب بطنه»: «خدایا شکمش سیر مگردان» را؟» که سؤال‌کننده خاموش شد. و نیز، از او خواسته شد تا درباره معاویه و فضائل او بگوید که گفت: «آیا به همین که سر به سر باشد/ و به حال خود رها گردد/ راضی نمی‌شود تا برتری گیرد؟» که مورد هجوم واقع شد و پیوسته بر تهیگاهش زدند و لگدکوبش کردند و از مسجد برونش انداختند و به رمله‌اش فرستادند»<sup>۱</sup>.

و حافظ ابونعیم گوید: «نقل شده که وی به خاطر آن لگدکوب شدن وفات کرد». و دارقطنی گوید: «در دمشق گرفتار شد و در سال ۳۰۳ هـ به شهادت رسید».

آزاردیدگان و کشته‌شدگان در راه نشر سنت رسول‌خدا(ص) منحصر به نسائی نیست. ابوذر صحابی نیز، که شرح حال او در بحثهای: «کتمان سنت رسول‌خدا(ص)» می‌آید، همین راه را پیمود و نیز، علمای دیگری که در این راه به شهادت رسیدند و علامه خبیر امینی در کتاب خود «شهداء الفضیلة» برخی از آنها را معرفی کرده است.

<sup>۱</sup> - تذکره‌الحفاظ، ص ۶۸۹، و وفیات الاعیان، ج ۱ ص ۵۹.

حال با چنین شرایطی، کیست که به خود جرأت دهد و نصوص رسیده از رسول خدا(ص) در فضائل اهل البیت او را روایت کند؟ چه رسد به نصوص وارده در حق حاکمیت اهل البیت(ع)!

آیا ابن کثیر حق ندارد که برای مدارا با خواستاران فضائل معاویه، روایت نکوهش و بی اعتباری معاویه را به روایت حاوی فضیلت او در دنیا و آخرت تأویل و توجیه نماید؟! و آیا با چنین حالتی، انتشار سنت رسول خدا(ص) ممکن می شود؟! بخشی از سرنوشت کسانی را که با مسیر مکتب خلفا مخالفت کرده - و به نوشتن یا روایت پاره‌ای از سنت رسول خدا(ص) که مخالف دیدگاه این مکتب بوده اقدام کرده‌اند - یادآور شدیم. در بحث بعد به سرنوشت کتابهایی می پردازیم که حاوی سنت رسول خدا(ص) بوده و این سنت با سیاست این مکتب در تضاد بوده است.

### ۸-۳-۳- سوزانیدن کتابها و کتابخانه‌ها

نوع دیگر کتمان در مکتب خلفا، به آتش کشیدن کتابهای حاوی سنت رسول الله(ص) در سیره و حدیث بود، سنتی که نشرش را نمی پسندیدند؛ بنیان‌گذار این کار خلیفه عمر بود، که به زودی در باب: «بحث‌های مکتب خلفا در مصادر شریعت اسلامی» آن را بیان می‌داریم، و خلاصه آن در طبقات ابن سعد چنین است که گوید: «در عهد عمر احادیث فزونی گرفت و او مردم را فرا خواند تا آنها را به نزد او آورند و چون آوردند فرمان داد تا سوزانیده شوند!»

و زیرین بکار روایت کند که: «سلیمان بن عبدالملک در زمان ولایت عهدی خود برای رفتن به حج از مدینه عبور کرد و فرمان داد تا «ابان بن عثمان» برای او روشها و جنگهای رسول خدا(ص) را بنویسد. ابان گفت: آن در نزد من است و صحیح و ناب شده آن را از کسی که به او اعتماد دارم گرفته‌ام. سلیمان دستور داد تا ده نفر از نویسندگان از آن نسخه بردارند و آنها آن را در کتابی نوشتند و چون به نزد او برده شد مشاهده کرد که یادآور ذکر «انصار» است: در عقبه اولی و عقبه ثانیه برای بیعت، و در جنگ بدر. سلیمان گفت: «این فضل و برتری را برای این قوم نمی‌دیدم! پس یا خاندان ما - یعنی خلفای اموی - آنها را ندیده گرفته‌اند، و یا اینگونه نیستند!» و ابان بن عثمان گفت: «ای امیر! کاری که آنها با شهید مظلوم - یعنی خلیفه عثمان - کردند و او را وا گذاشتند، ما را از بیان حق باز نمی‌دارد. آنها همان‌گونه‌اند که ما برای شما در این کتاب معرفی کرده‌ایم»

سلیمان گفت: «نیاز به نسخه برداری از آن ندارم تا موضوعش را برای امیرالمؤمنین بیان دارم - یعنی برای پدرش عبدالملک - شاید مخالف آن باشد» و دستور داد تا آن کتاب را در آتش سوزانیدند و چون بازگشت، پدرش را از آن آگاه کرد و عبدالملک گفت: «به کتابی که فضیلتی از ما را در بر ندارد و اهل شام را با اموری آشنا می‌کند که نمی‌خواهیم آنها را بدانند، چه نیازی داری؟» سلیمان

گفت: «من نیز بدین خاطر دستور دادم نسخه‌ای را که از آن برداشته بودند بسوزانند تا نظر امیرالمؤمنین را جویا شوم» و عبدالملک نظرش را تأیید کرد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

بدین گونه، خلفای مسلمانان و جانشینان آنها دستور می‌دادند تا کتابهای حاوی سنت رسول خدا(ص) سوزانیده شود که مسلمانان از آنچه مخالف مصالح سلطه حاکم بود آگاه نگردند. چنانکه بیش از این را نیز انجام دادند، و کتابخانه‌های حاوی سنت رسول خدا(ص) را که مخالف دیدگاه آنها بود، - به گونه‌ای که در پی می‌آید - به آتش کشیدند:

آتش زدن کتابخانه اسلامی بغداد

ابن کثیر درباره حوادث سال ۴۱۶ هـ، در شرح حال «سابوربن اردشیر» گوید: «او نیکوکار و سلیم‌النفس بود و چون ندای مؤذن را می‌شنید، هیچ چیز از نماز بازش نمی‌داشت. در سال ۳۸۱ هـ خانه‌ای را وقف علم کرد و کتابهای بسیاری را در آن قرار داد و غله فراوانی را نیز وقف مخارج آن نمود. این کتابخانه هفتاد سال دایر بود و سپس به گاه آمدن طغرل در سال ۴۵۰ هـ به آتش کشیده شد. این کتابخانه در محله «بین‌السورین» بود.<sup>۲</sup>

و یاقوت حموی در معجم‌البلدان در معرفی «بین‌السورین» گوید: «بین‌السورین نام محله بزرگی در کرخ بود که کتابخانه وقف شده وزیر بهاء‌الدوله در آنجا قرار داشت؛ کتابخانه‌ای که در دنیا بهتر از آن نبود و همه کتابهای آن به خط پیشوایان معتبر و از اصول نوشته شده آنها بود. این کتابخانه در آتش‌سوزی محله‌های کرخ به هنگام ورود «طغرل بیگ سلجوقی» به بغداد در آتش بسوخت».

و نیز، ابن کثیر درباره حوادث سال ۴۶۰ هـ، در شرح حال «شیخ طوسی» گوید: «در سال ۴۴۸ هـ خانه و کتابخانه او در کرخ به آتش کشیده شد»<sup>۳</sup>

و بیش از این، با کتابخانه‌های خلفای فاطمی مصر انجام شد. چنانکه مقریزی متوفای ۸۴۸ هـ در ذکر خزانه‌های موجود در قصر فاطمیان، درباره خزانه کتابها و کتابخانه آن گوید:

«کتابخانه آنجا از شگفتیهای جهان بود، و گفته می‌شود: «در همه بلاد اسلامی کتابخانه‌ای بزرگتر از آنچه در این قصر قاهره بود وجود نداشت» و گفته می‌شود: «این کتابخانه مشتمل بر ششصد و یکهزار کتاب بود» و درباره آن گفته شده: «غلامان و کنیزان آنها جلد آن کتابها را برای کفش و پای‌افزار به کار می‌بردند و اوراق آنها را - بدین خاطر که از قصر سلطان بیرون آمده و سخنان

<sup>۱</sup> - الموفقیات، ص ۳۳۲ - ۳۳۳ .

<sup>۲</sup> - البدایة و النهایة، ج ۱۲ ص ۱۹ .

<sup>۳</sup> - همان.

مخالف مذهبشان در آن است - آتش می‌زدند؛ و اینها جدای از آن بخشی بود که در آب غرق شد و از بین رفت و به دیگر بلاد برده شد؛ و آنچه باقی ماند و سوخته نشد، همانند تلی در گوشه و کنار انباشته شد و در زیر چتری از خاکِ بادآورده قرار گرفت و امروزه به پشته‌های کتاب شناخته می‌شود!<sup>۱</sup>

\*\*\*

آری، کتابخانه کرخ را وزیر آل‌بویه که از پیروان مکتب اهل‌البیت(ع) بود تأسیس کرد و سلجوقیان پیرو مکتب خلفا آن را به آتش کشیدند. آنها کتابخانه شیخ طوسی در کرخ بغداد را نیز به آتش کشیدند، و بیش از آن را با گنجینه‌های کتب فاطمیان مصر - به هنگام استیلای صلاح‌الدین ایوبی بر حکومت مصر - انجام دادند.

اکنون به نظر شما چه مقدار از سنت رسول‌خدا(ص) - به واسطه آتش زدن آن کتابها و کتابخانه‌ها که صاحبان آن از مخالفان مکتب خلفا بودند - از ما پوشیده مانده است؟ و چه مقدار احادیث صحیح با سند پیوسته از رسول‌خدا(ص) در حق آل‌البیت در آنها بوده، خدا می‌داند و بس! احادیثی که از جمله آنها سخنان آن حضرت درباره «وصیت» است که به خاطر این‌گونه کتمان به دست ما نرسیده است!

و مهم‌تر از آنچه که درباره کتمان سنت رسول‌خدا(ص) یادآور شدیم، تحریف سنت رسول‌الله(ص) و سیره صحابه است که در دو بحث آینده یادآور می‌شویم:

### ۹-۳-۳- حذف بخشی از خبر سیره صحابه و تحریف آن

نوع دیگر کتمان در مکتب خلفا، حذف بخشی از خبر و تحریف آن است؛ همانگونه که «ابن‌کثیر» در تاریخ خود درباره خطبه امام حسین(ع) انجام داده است. این خطبه را طبری و ابن‌اثیر در تاریخ خود با این عبارت آورده‌اند که امام(ع) فرمود:

«اما بعد، نَسَب مرا مرور کنید و بنگرید که کیستم. سپس به وجدان خویش بازگردید و عتابش نمایید که، آیا کشتن من و هتک حرمتم برای شما رواست؟ آیا من پسر دختر پیامبرتان(ص) و فرزند «وصی» و پسرعموی او و اول مؤمن به خدا و تصدیق‌کننده رسول‌خدا و وحی نازل شده بر او نیستم؟ آیا حمزه سیدالشهدا عموی پدرم نیست؟ آیا جعفر طیار صاحب دو بال عموی من نیست؟...»<sup>۲</sup>

ابن‌کثیر این خطبه را در تاریخ خود تحریف کرده و چنین روایت کند که امام حسین(ع) فرمود:

۱- خطط مقریزی، ج ۲ ص ۲۵۴-۲۵۵.

۲- تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۲ ص ۳۲۹، و تاریخ ابن‌اثیر، چاپ اروپا، ج ۲ ص ۵۲، و چاپ اول مصر، ج ۴ ص ۲۵.

«به وجدان خویش باز گردید و از آن حساب بکشید که، آیا جنگ با همانند من به صلاح شماست، در حالی که من پسر دختر پیامبرتان هستم و بر روی زمین پسر دختر پیامبری جز من وجود ندارد و علی پدر من است و جعفر صاحب دو بال عموی من و حمزه سیدالشهدا عموی پدرم»<sup>۱</sup>.

\*\*\*

ابن کثیر موضوع «وصیت» را از خطبه امام حسین(ع) حذف کرده است؛ چون یادآوری آن - چنانکه گفتیم - عامه مردم را از حق حاکمیت امام علی و دو سبط رسول خدا(ص) آگاه می‌کند، و این چیزی است که انتشارش سلطه حاکم را می‌آزارد. او سپس خطبه را تحریف کرده است، و این نوعی از انواع کتمان در مکتب خلفاست. همانند این حذف در سیره رسول خدا(ص) نیز یافت می‌شود که ما به زودی به بخشی از آن اشاره خواهیم کرد.

### ۱۰-۳-۳- جایگزینی روایات و اخبار ساختگی به جای حقیقی

نوع دیگر کتمان در مکتب خلفا، نهادن اخبار ساختگی و نشر روایات جعلی به جای روایات صحیح است، که نمونه‌ای از آن را می‌بینید:

طبری در تاریخ خود درباره ابوذریه گوید: «و در این سال، یعنی سال سی‌ام، داستان ابوذریه و معاویه پیش آمد که معاویه او را با درشتی از شام به مدینه فرستاد، و درباره علت آن امور بسیاری ذکر شده که من یادآوری بیشتر آنها را نپسندیدم. اما تبرئه‌کنندگان معاویه در این باره داستانی را یادآور می‌شوند که «سری» برای من نوشته و در آن آورده است که سیف برای شعیب روایت کرده که...»  
ابن‌اثیر نیز از او پیروی کرده و درباره حوادث سال سی‌ام هجری گوید:

«در این سال داستان ابوذریه و فرستادن او به مدینه از سوی معاویه پیش آمد و درباره علت آن امور بسیاری ذکر شده که از جمله آنها اینکه معاویه دشنامش داد و به کشتنش تهدید کرد و با درشتی از شام به مدینه‌اش فرستاد و از مدینه نیز، با وضع زنده‌ای که نقل آن به صلاح نباشد، تبعید گردید...»  
اما «سیف»ی که طبری داستان ابوذریه را از او روایت کرده و تبرئه‌کنندگان معاویه بدان تمسک جسته‌اند، کیست؟

او «سیف بن عمر تمیمی» است که در حدود سال ۱۷۰ هجری وفات کرده و اخباری را - از عصر رسول خدا(ص) و سقیفه و بیعت ابی‌بکر و جنگهای «ردّه و فتوح» و جنگ جمل - روایت کرده است.

علمای رجال او را معرفی کرده و در وصف او گفته‌اند: «ضعیف است و حدیث او متروک و ناپذیرفتنی و بی‌ارزش است، او احادیث را از پیش خود می‌ساخت و متهم به زندقه است»<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - تاریخ ابن‌کثیر، البدایة و النهایة، ج ۷ ص ۱۷۹.

## نوع اخبار و روایات سیف

سیف در روایات خود بیش از «یکصد و پنجاه نفر صحابی» برای رسول خدا(ص) ساخته است که ما «نود و سه تن» از آنها را در بحثهای مشروعی در دو جلد اول و دوم «خمسون و مائة صحابی مختلق» یا «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» منتشر کرده‌ایم. سیف بیست و نه نفر آنها را از قبیله خود یعنی تمیم قرار داده و برای آنها در فتح بلاد داستانها ساخته و معجزات فراوان خلق کرده و اشعار و روایت حدیث جعل کرده است؛ کسانی که خداوند سبحان نه شخص آنها را آفریده و نه داستانهایشان را پدید آورده است، بلکه این سیف است که همه آنها را ساخته و پرداخته است؛ همانگونه که دهها نفر راوی دیگر ساخته و قصه‌های خود را از قول آنها روایت کرده است، و ما نود و چند نفر از آنها را در «عبداللّه بن سبا» و «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» بررسی و منتشر نمودیم و در بررسی در حد توان خود دیدیم که سیف از یک راوی ساخته ذهن خویش که او را «محمد بن سواد بن نویره» نامیده، ۲۱۶ روایت نقل کرده است و از برخی دیگر کمتر و کمتر تا یک روایت.

او همچنین شاعرانی را برای عرب و فرماندهانی را برای ایران و روم و سرزمینهایی را در بلاد اسلامی و غیر آن ساخته و پرداخته کرده و سالهای حوادث تاریخی را تحریف نموده است؛ همانگونه که نامهای اشخاص آمده در تاریخ اسلام را تحریف کرده است و با احادیث ساختگی خود به نشر خرافات در میان مسلمانان پرداخته و جنگها و کشورگشاییهایی را خلق کرده که هرگز پدید نیامده، و داستان را چنان پردازش کرده که در این جنگها صدها هزار نفر با وضع فجیعی به دست مسلمانان کشته شده‌اند؛ در حالی که یک مورد آن هم وجود خارجی نداشته است. او به گونه‌ای صحنه‌آرایی کرده که از مجموع جعلیات و دروغ‌پردازیهای او چنین نتیجه گرفته شود که اسلام به زور شمشیر گسترش یافته است، که ما در ابتدای جزء دوم «عبداللّه بن سبا» بطلان آن را آشکار ساخته‌ایم.

روایات ساختگی سیف در بیش از هفتاد کتاب مرجع، از کتابهای حدیث و تاریخ و ادب و غیر آن، از مصادر تحقیقی اسلامی در مکتب خلفا، وارد و منتشر گردید.<sup>۱</sup> یعنی هرچه را که سیف از زمان رسول خدا(ص) تا زمان معاویه ساخته و پرداخته و روایت کرده، به وسیله این کتابها منتشر گردید،

<sup>۱</sup> - آنچه آوردیم بخشی از توصیفی است که عالمانی چون: یحیی بن معین ت: ۳۳۳ هـ، ابوداود (ت: ۲۷۵ هـ)، نسائی (ت: ۳۰۳ هـ)، ابوحاتم رازی (ت: ۳۲۷ هـ)، ابن حبان (ت: ۳۵۴ هـ)، حاکم (ت: ۴۰۵ هـ) از او کرده‌اند. مشروح آنچه در حق سیف گفته‌اند همراه با شرح حال او در کتاب «عبداللّه بن سبا» ج اول آمده است.

<sup>۲</sup> - اسامی بیشتر آنها را در جلد اول کتاب «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» آورده‌ایم.

و آنکه بیش از همه از او گرفته «طبری» است که در تاریخ خود داستانهایی همانند داستانهای زیر را از او روایت کرده است:<sup>۱</sup>

الف - حرکت سپاه بر روی آب دریا از ساحل تا دارین که مسافت آن با کشتی یک شبانه‌روز راه بود. گوید: «سپاهیان چنان بر روی آب می‌رفتند که گوئی بر ماسه نرمی پای می‌گذارند که آب روی آن تنها کف پای شتران را می‌پوشانید!»

ب - سخن گفتن «گاوها» با «عاصم بن عمر و تمیمی» صحابی ساخته سیف در جنگ قادسیه، با زبان عربی فصیح! و اینکه «بکیر» در آن روز هنگامی که به نهری رسید و قصد عبور داشت به اسبش «أطلال» گفت: «أطلال پیر!» و اسب به سخن درآمد و گفت: «سوگند به سوره بقره می‌پریم» و سپس پرید!!

ج - جنیان در فتح قادسیه اشعاری خوانده و پایداری تمیمیان در جنگ را ستودند!

د - شهر شوش با ضربه «دجال» گشوده شد که با لگد بر دروازه آن کوبید و گفت: «باز شو ای...!»  
ه - فرشتگان در فتح «بهر سیر» از زبان «اسودبن قطبه تمیمی» سخن گفتند! این اکاذیب از تاریخ طبری به کتابهای تاریخ اسلام - تألیف شده پس از او تا به امروز - سرایت کرد که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

سرایت اخبار سیف از تاریخ طبری به کتابهای تاریخ و علت آن

«ابن اثیر» در مقدمه تاریخ خود گوید: «من در این کتاب خود چیزهایی را گردآوردم که در هیچ کتابی جمع نشده است. ابتدا از کتاب تاریخ کبیر تألیف ابوجعفر طبری شروع کردم، چون کتابی است که همه بدان مراجعه کرده و مرجع حل اختلاف است... و چون از آن فارغ شدم به دیگر تواریخ مشهور پرداختم و آنها را مطالعه نمودم و هرچه در تاریخ طبری نبود بدان افزودم... مگر آنچه که مربوط به رویدادهای میان اصحاب رسول خدا(ص) بود که من چیزی بدانچه ابوجعفر نقل کرده نیفزودم مگر توضیحی روشنگر یا نام یک انسان یا چیزی که باعث سرزنش هیچ یک از آنها نگردد؛ و اینکه من جز از تواریخ یاد شده و کتابهای مشهور از قول کسانی که به راستی در نقل و درستی در تدوین شناخته شده‌اند، نقل قول نمی‌کنم...»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - مراجعه کنید: یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، جلد اول، بخش: فتح دارین و قادسیه و شوش و بهر سیر؛ و نیز، مقایسه این اخبار با اخبار صحیح در همان کتاب در شرح حال «عفیف بن منذر و عاصم بن عمرو و اسودبن قطبه»، صحابه‌ای که سیف بن عمر تمیمی برای قبیله تمیم ساخته است.

<sup>۲</sup> - الکامل فی التاریخ، چاپ مصر ۱۳۴۸ هـ، ج ۱ ص ۵.



و «ابن کثیر» پس از پایان بردن اخبار صحابه در «ردّه و فتوح و فتن» گوید: «این فشرده آن چیزی است که ابن جریر طبری - رحمه الله - از قول پیشوایان این مقام آورده است و از احادیث ساختگی منسوب به صحابه و اخبار جعلی مورد استناد هواپرستان شیعه و غیر آنها در آن خبری نیست»<sup>۱</sup> و ابن خلدون گوید:

«این پایان سخن درباره خلافت اسلامی و رخدادهای آن از «ردّه و فتوحات و جنگها» و اتفاق و اجتماع نهایی است که فشرده اصل و فرع آن را از نوشته‌های «محمد بن جریر طبری» یعنی از تاریخ کبیر او آوردم؛ موثق‌ترین کتابی که در این باره دیده‌ایم؛ کتابی که از مطاعن و عیب‌جویی و شبهه‌افکنی درباره بزرگان و نیکان امت و عدول صحابه و تابعین به دور و مبراست»<sup>۲</sup>.

تأملی در علت گزینش روایات صدر اسلام سیف

از سوی دانشمندان نامدار و تیزبین

طبری درباره درگیری ابوذر فقیر با معاویه امیر گوید: «یادآوری بیشتر آنها را خوش نداشتم، اما تبرئه‌کنندگان معاویه در این باره قصه‌ای را از قول سیف یادآور شده‌اند که...»

و ابن اثیر گوید: «... معاویه او را دشنام داد و تهدید به قتلش نمود و با درستی از شام به مدینه‌اش فرستاد و از مدینه نیز، با وضع زننده‌ای که نقل آن به صلاح نباشد، تبعید گردید» و سپس به بیان قصه سیف و تبرئه‌کنندگان معاویه می‌پردازد!

این دو دانشمند بزرگ روایات غیر سیف را به خاطر بی‌اعتمادی بر آنها رها نکرده‌اند، بلکه چون در آن روایات عذر و تبرئه سلطه حاکم را نیافتند، و در روایات سیف زندیق و سلسله راویان ساختگی او تبرئه و عذر معاویه امیر و عثمان خلیفه را یافتند، آنها را رها و اینها را برگزیدند؛ و بدین خاطر، تاریخ کبیر طبری مشحون از روایات سیف گردید، و ابن اثیر در همین راستا روایات سیف را از تاریخ طبری برگرفت و ابن کثیر نیز چنان کرد و در پایان مقال «جنگ جمل» و حوادث سال ۳۶ هجری که اخبار سیف را از وفات رسول خدا (ص) تا واقعه جمل یادآوری می‌شود، گوید: «این فشرده آن چیزی است که ابن جریر طبری - رحمه الله - از قول پیشوایان این مقام آورده است» و مراد او از «پیشوایان این مقام» کسانی همچون سیف زندیق و راویان ساختگی او هستند که طبری این اخبار را از قول آنها روایت کرده است.

و علامه ابن خلدون این سخن را با صراحت بیشتری بیان داشته و در باره گزینش روایات سیف از تاریخ طبری - که در موضوع بیعت خلفا و ردّه و فتوح و اجتماع، یعنی اجتماع بر بیعت معاویه

<sup>۱</sup> - تاریخ ابن کثیر، ج ۷ ص ۲۴۶ .

<sup>۲</sup> - تاریخ ابن خلدون، ج ۲ ص ۴۵۷ .

است - گوید: «زیرا این موثق‌ترین کتابی است که در این باره دیده‌ایم؛ کتابی که از عیبجویی و شبهه‌افکنی درباره بزرگان امت به دور و مبراست».

پس، روایات سیف که در تاریخ طبری آمده، در نزد ایشان موثق‌تر است، چون از عیبجویی و شبهه‌افکنی درباره بزرگان امت از صحابه و تابعین، که خلفا و فرمانداران و وابستگان آنها باشند، به دور و مبراست!

و دلیل دیگری که فراروی شما قرار می‌دهیم این است که یادآوری و بیان اموری که حاوی نقد و ایراد بر بزرگان مذکور باشد، از جمله عیوب به شمار آید و بر راوی است تا بکوشد و برای اشکالات وارد بر آنها به هر نحو ممکن عذر و بهانه مناسبی بگوید؛ چنانکه در داستان «سعدبن ابی وقاص» و رفع حدّ او از «ابی‌محجن» انجام داده‌اند و کوشیده‌اند تا برای سعد که فرمانده است عذر مناسب بیابند. داستان واقعه چنین است:

«ابومحجن ثقفی - چنانکه در شرح حال او در استیعاب و أسدالغابه آمده - دائم‌الخمر بود و خلیفه عمر هفت بار او را حدّ زد و در پایان از مدینه تبعیدش کرد. در جنگ قادسیه به سعدبن ابی‌وقاص پیوست و او به خاطر شُرب خمر در بندش نمود و زن سعد رهایش کرد و چون در آن جنگ پایداری نشان داد، سعد وقاص حدّ شراب را از او برداشت و گفت: «به خدا سوگند هرگز به خاطر شرب خمر تازیانه‌ات نخواهیم زد» و ابومحجن گفت: «و من هم دیگر هیچگاه آن را ننوشم».

این داستان رفع حدّ سعد از ابی‌محجن بود. «ابن‌حجر» این داستان را از حاشیه «ابن‌فتحون» بر استیعاب ابن‌عبدالبرّ در شرح حال ابی‌محجن نقل کرده و گوید: «ابن‌فتحون ابن‌عبدالبرّ را به خاطر ذکر قصه ابی‌محجن و اینکه او دائم‌الخمر بوده، سرزنش کرده است - تا آنجا که گوید: ابن‌فتحون قول کسانی را که گفته‌اند: سعد وقاص او را از حدّ معاف کرده انکار نموده و گوید: «چنین گمانی به سعد نارواست» سپس گوید: «ولی برای آن توجیه نیکویی است» و آن توجیه را نیاورده، و/به نظر ما/ گویا مراد سعد از اینکه گفته است «به خاطر شراب تازیانه‌اش نمی‌زند» همراه با شرطی بوده که آن را بیان نکرده و آن اینکه: «اگر بر او ثابت شود که شراب خورده» [تازیانه‌اش نمی‌زند] که خدا توفیقش داده و توبه کرده، توبه نصوح، و دیگر بدان باز نگشته است...»<sup>۱</sup>

پیروان مکتب خلفا بدین‌گونه می‌کوشند تا به هر وسیله ممکن نقد و اشکال را از بزرگان خویش بزایند، و خلفا و والیان و وابستگان آنها همچون معاویه و مروان و یزیدبن معاویه و فرمانداران ایشان - که آنها را کُبراء یا بزرگان صحابه و تابعین می‌نامند - همه را معذور و مبرا جلوه دهند؛ و چون «سیف‌بن عمر زندیق» این راز را به خوبی دریافته بود، روایاتی ساخت که با خواسته همه

<sup>۱</sup> - الإصابه، ج ۴ ص ۱۷۳ - ۱۷۵.

طبقات مکتب خلفا در طی دورانها موافق باشد و آنها را در پوشش دفاع از خلفا و وابستگان آنها، در برابر انتقادات وارد بر ایشان، زراندود کرد و به نشر فضایل آنها پرداخت، و در سایه چنین پوشش درخشانی، اهداف خرابکارانه و اسلام ستیزش را پنهان داشت و به نشر خرافات ویرانگر در عقاید و باورهای اسلامی مسلمانان پرداخت و چنان شایع کرد که «اسلام با زور شمشیر گسترش یافت!» آری، سیف با ساخته‌های خیالی و انگیزه زندیقانه خویش به اهداف خود رسید. از نمونه‌های نشر خرافات او، افسانه «اسود عنسی» و «نجوای پیامبر و خسرو» است که از پی می‌آید:

نخست - افسانه «اسود عنسی» در روایات سیف

طبری درباره این افسانه چندین روایت آورده که فشرده آنها چنین است:

«هنگامی که اسود عنسی<sup>۱</sup> ادعای پیامبری کرد و بر یمن چیره شد، و «شهرین بازان» پادشاه آنجا را کشت و با همسرش ازدواج کرد و کار سپاه را به «قیس بن عبد یغوث» سپرد و امر فرزندان فارس در یمن را به «فیروز و دازویه» واگذاشت، پیامبر(ص) به آنها نوشت که آشکارا یا در نهران به مقابله با اسود برخیزند و او را بکشند. آنها بر کشتن غافلگیرانه او توافق کردند و شیطان اسود او را آگاه کرد و وی به نزد قیس فرستاد و گفت: «قیس! این فرشته چه می‌گوید؟» قیس گفت: «چه می‌گوید؟» گفت: «می‌گوید: «به قیس اعتماد کردی و گرامی‌اش داشتی تا در همه امور تو وارد شد و در مقام همتای تو گردید و اکنون به دشمن تو متمایل شده و می‌کوشد تا حکومت تو را به دست آورد و مکر خود را پنهان داشته است. او می‌گوید: ای اسود! ای اسود! ای بدبخت! ای بدبخت! گردنش را بزن و سر از تنش برگیر، وگرنه از قدرتت برکنار یا گردنت را می‌زند!» قیس به جان او سوگند دروغ خورد و گفت: «قسم به ذی‌الحمار - لقب اسود - که تو در جان من برتر و در نزد من والاتر از آنی که چنین اندیشه‌ای را درباره‌ات داشته باشم!» و اسود گفت: «چقدر جفاکاری! آیا این فرشته را تکذیب می‌کنی؟! اکنون دانستم که از آنچه درون داشتی و من از آن آگاه شدم، پشیمانی!» یعنی از آنچه که شیطان او - همانکه فرشته‌اش می‌نامید - از آن آگاه شده بود.

سیف گوید: «قیس پس از آن بیرون رفت و گروه خود را از آنچه که میان او و اسود گذشته بود با خبر ساخت و به این نتیجه رسیدند که توافق خود را به انجام رسانند و اسود را بکشند، که اسود دوباره قیس را فراخواند و به او گفت: «آیا من حق را به تو نگفتم و تو دروغ تحویل دادی؟ این - یعنی شیطانی که فرشته‌اش می‌نامید - می‌گوید: «ای بدبخت! ای بدبخت! اگر دست قیس را نزنی سر از تنت جدا می‌کند» قیس گفت: «کشتن تو که رسول‌خدا هستی به دست من سزاوار نباشد. هرچه

<sup>۱</sup> - منسوب به عنس بن مزحج، تیره‌ای از زیدین کهلان بن سبا که شرح حال آنها در انساب ابن حزم ص ۳۸۱، آمده است.

خواهی درباره‌ام فرمان بده که من در خوف و نگرانی دشواری به سر می‌برم! مرا بکش که یک بار مردن برای من آسانتر از آن است که روزی چند بار بمیرم!»

سیف گوید: «اسود بر او ترحم کرد و بیرونش فرستاد» سپس دستور داد تا یکصد رأس گاو و شتر برای قربانی آماده کردند و بعد خطی کشید و آنها را فراروی خط قرار داد و خود در پشت آن ایستاد و بدون آنکه قیدی بر آنها بزند یا آنها را بخواباند، ذبحشان کرد و خود از آن خط عبور نکرد. سپس رهایشان ساخت تا جولان دادند و جان سپردند!» سیف از قول راوی این قصه روایت کند که گفت: «چیزی فطیع‌تر و روزی وحشتناک‌تر از آن ندیدم».

سیف گوید: «برای کشتن ناگهانی او در شب، با همسرش هماهنگ شدند و چون بر او وارد شدند فیروز پیشدستی کرد که شیطان او بیدارش نمود و جای فیروز را به او نشان داد و چون درنگ کرد آن شیطان از زبان او که خواب آلود بود و به فیروز می‌نگریست گفت: «فیروز! مرا با تو چه کار است؟» که فیروز گردنش را کوبید و او را بکشت».

گوید: «سپس بقیه وارد شدند تا سرش را جدا کنند، که شیطان او تکانش داد و به جنبش آمد و توفیق نیافتند، تا آنگاه که دو نفر بر پشت او نشستند و زنش موهای او را گرفت و در حالی که جیغ و داد می‌کرد، فرد دیگری گردنش را جدا کرد و او نعره‌ای گاوگونه کشید که نگهبانان سر رسیدند و گفتند: چه شده؟ و آن زن گفت: «به پیامبر وحی شده» و او خاموش شد...»

\* \* \*

این خبر را طبری و ذهبی هر دو در تاریخ خود آورده‌اند و ابن‌اثیر و ابن‌کثیر و ابن‌خلدون از طبری گرفته‌اند، جز اینکه ابن‌خلدون فشرده آن را آورده است.

بررسی افسانه اسود عنسی

الف - راویان این افسانه:

سیف این افسانه را در یازده روایت و از قول چهارتن راوی ساخته خیال خود - به شرح زیر - نقل کرده است:

۱ - سهل بن یوسف خزرچی سلمی.

۲ - عبید بن صخر خزرچی سلمی.

۳ - مستنیر بن یزید نخعی.

۴ - عروه بن غزید دثینی.

سیف زندیق این راویان را که در عالم هستی به وجود نیامده‌اند در خیال خود ساخته و پرداخته و روایاتش را بدانان نسبت داده است.

ب - متن این افسانه:

ما روایات ساختگی سیف در افسانه اسود عنسی را در جلد دوم «عبداللّه بن سبا» با روایات صحیح مقاسه کرده و ساختگی بودن روایات و راویان آن را آشکار نمودیم.

دوم - افسانه نجوای خسرو با پیامبر در نزد خدا

سیف داستان حرکت یزدجرد به سوی خراسان - پس از واقعه جلولاء - را روایت کرده و گوید: «یزدجرد پسر شهریارزاده خسرو پادشاه ایران هنگامی که اهالی جلولاء گریختند، به سوی ری حرکت کرد و در حالی که شتر راه می‌رفت بر محمل خویش می‌خوابید و در راه درنگ نمی‌کردند تا به آبشخوری رسیدند و او را که در محمل به خواب رفته بود بیدار کردند تا از خوابیدن شتر نگران نشود که تندی کرد و گفت: «خیلی کار بدی کردید. به خدا سوگند اگر به حال خود رهایم کرده بودید مدت حکومت این امت را در می‌یافتیم، چون دیدم که من و محمد در نزد خدا نجوا می‌کردیم و خدا به محمد گفت:

«یکصد سال بر آنها حکومت کن».

او گفت: «زیادتم بخش».

خدا گفت: «یکصد و ده سال».

او گفت: «زیادتم بخش».

خدا گفت: «یکصد و بیست سال».

و او گفت: «اختیار با شماست!».

که شما بیدارم کردید! و اگر به حال خود رهایم کرده بودید مدت حکومت این امت را در می‌یافتیم...»<sup>۱</sup>

بررسی افسانه نجوای خسرو با پیامبر (ص)

الف - بررسی حال راویان این افسانه:

سیف این افسانه را از قول راویان ساخته خیال خود با اسامی زیر روایت کرده است:

۱ - محمد، که در خیال خود: «محمد بن عبداللّه بن سواد بن نوبره» اش نامیده است.

۲ - مهلب، که در خیال او: «مهلب بن عقبه اسدی» است.

۳ - عمرو، که در ساخته‌های ذهن سیف دو نفرند: یکی از آنها: «عمرو بن ریان» است و دیگری:

«عمرو بن رفیل» و ما ساختگی بودن این اسامی را در جلد اول «عبداللّه بن سبا» و «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» آشکار ساخته‌ایم.

<sup>۱</sup> - مراجعه کنید: یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، جلد اول، بحث اول از بحث‌های مقدماتی.

ب - بررسی متن افسانه:

ما متن افسانه را نیز در جلد اول «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» بررسی کرده و بطلان آن را آشکار ساخته‌ایم و در اینجا نیازی به اعاده بحث نمی‌بینیم.

هدف سیف زندیق از جعل این دو افسانه

سیف می‌گوید: «اسود»ی که ادعای پیامبری کرد، قیس را از آنچه نیت می‌نمود، یکی پس از دیگری، آگاه می‌ساخت و می‌گفت: «فرشته گفت» و آن فرشته‌ای که آگاهش می‌نمود همان شیطان است! و از این اسود مدعی نبوت معجزه‌های آشکار بروز کرد و آن زمانی بود که خطی کشید و در ورای آن خط یکصد رأس گاو و شتر را نگاه داشت و از پشت آن خط همگی آنها را بدون قید و بند ذبح کرد و خود از آن خط عبور نکرد. سپس رهایشان کرد تا جولان دادند و جان سپردند، و راوی قصه این امر را بسیار عظیم دانسته است!.

و در خبر دوم گوید: «خسرو در خواب دید که با خدا و رسول خدا گرد هم آمده و...» آیا محتوا و لبّ قصه اول این نمی‌شود که پیامبر مسلمانان ادعای نبوت کرد و آن را که او «فرشته» می‌نامید از غیب آگاهش می‌کرد و آن معجزه‌ها از او صادر می‌شد؟ چون «اسود عنسی» نیز ادعای نبوت کرد و آن را که «فرشته» می‌نامید از غیب آگاهش می‌نمود و آن معجزه‌ها از او صادر می‌شد؟! آیا این زندیق چنین افسانه‌ای را بدون قصد القاء شبهه در اذهان مسلمانان منتشر نموده است؟

و در افسانه دوم، آیا این زندیق خدای مسلمانان و پیامبر آنها را مورد استهزاء قرار نداده که آنها را در نشستی واحد همراه با دشمنشان یزدجرد - در خواب او - گرد هم آورده است؟! باری، بزرگان علما در مکتب خلفا اینگونه افسانه‌های خرافی را از سیف روایت کردند و کتابهای تاریخ اسلام را از آنها انباشتند و این افسانه‌ها به تدریج بخشی از مصادر پژوهشی اسلامی گردید! و نیز، آنچه را که سیف زندیق القاء و شایع کرد که «اسلام به زور شمشیر گسترش یافت» آن را نیز در کتابهای تاریخ اسلام - به گونه زیر - وارد و منتشر کردند:

اشاعه این پندار که «اسلام با شمشیر و خونریزی گسترش یافت»

سیف زندیق در ساخته‌های ذهنی خود درباره «ارتداد و فتوح» جنگهایی را به تصویر کشیده که نتیجه‌اش آن می‌شود که «اسلام با زور شمشیر و خونریزی در زمین گسترش یافت» و از جمله افسانه‌هایی که به نام «جنگهای ارتداد» ساخته و پرداخته، دروغها و بزرگنمائیهای زیر است:

بزرگنمائیها و دروغهای سیف در اخبار ارتداد

سیف ابتدا برای بزرگنمائیها و دروغهایی که مورد نظرش بوده زمینه‌سازی کرده، و بنا بر آنچه طبری در ابتدای اخبار ارتداد از او روایت کرده، گوید:

«همه سرزمینها کافر شدند و آتش افروختند. قوم عرب نیز همگی از خاص و عام مرتد شدند، مگر قریش و ثقیف!» سپس ارتداد بخشی از قبیله غطفان، امتناع هوازن از پرداخت صدقه و مالیات، اجتماع عوام قبیله طیّ و اسد به هواداری از طلیحه، و ارتداد خواص بنی سلیم را یادآور شده و گوید: «و همچنین سایر مردم در هر مکانی!» و گوید: «و نامه‌های کارگزاران پیامبر که از همه نواحی می‌رسید و می‌گفت که همه قبایل از خاص و عام پیمان شکسته و مرتد شده‌اند!» این خبر را ابن اثیر و ابن خلدون نیز بدین‌گونه در تاریخ خود آورده‌اند و ابن کثیر آن را نقل به معنی کرده و در تاریخ خود گوید:

«همه قوم عرب پس از وفات رسول خدا(ص) مرتد شدند مگر مردم آن دو مسجد، مکه و مدینه».<sup>۱</sup> سیف زندق سپس در ساخته‌های خیال خود به بیان چگونگی بازگشت مرتدان به اسلام پرداخته و در روایات جعلی خود چنان می‌نماید که همه آنها با زور شمشیر به اسلام بازگشته‌اند، که از جمله افسانه‌های او درباره جنگهای ارتداد، افسانه «جنگ اخابث» به گونه زیر است:

ارتداد عکّ و اشعرین و داستان طاهر ریّب رسول خدا(ص)

سیف درباره داستان «جنگ اخابث» و قبیله «عکّ» گوید: «اولین قبایلی که در تهامه پیمان شکستند، قبایل «عکّ و اشعرین» بودند که چون خبر وفات پیامبر بدانان رسید اجتماع کرده و در اعلاب - راه ساحل - اردو زدند. «طاهر» آن را به ابی بکر گزارش کرد و سپس با «مسروق عکّی» به سوی آنان رفت تا بدانها رسید. سپس جنگیدند و خداوند آنها را فراری داد و به سختی بکشت و بوی گند کشته‌هایشان راهها را فرا گرفت، و کشته شدن آنها فتحی عظیم بود».

و ابوبکر - پیش از آنکه نامه دوم طاهر و خبر پیروزی وی به او برسد - پاسخ طاهر را چنین داد: «نامه‌ات را که در آن از بسیج و حرکت به سوی اخابث در اعلاب خبر داده بودی، دریافت کردم. کار درستی کردی، این شورش را با سرعت سرکوب کنید و امانشان ندهید و تا دستور بعدی من در اعلاب بمانید» و این اجتماع و کسانی که تا به امروز به راه آنها رفته‌اند، «اخابث» نامیده شدند و آن راه، راه اخابث؛ و طاهر بن ابی‌هاله در این‌باره گفته است:

«و واللّه لولا اللّٰه لا شیء غیره

لما فض بالاجراع جمع العثاعث

فلم ترعینی مثل یوم رایته

بجنب صحار فی جموع الأخابث

قتلناهم ما بین قنّه خامر

<sup>۱</sup> - البدایة و النهایة، ج ۶ ص ۳۱۲ .

الى القيعه الحمراء ذات النبائث

و فئنا باموال الاخابث عنوه

جهاراً و لم نحفل بتلك الهثاھث»

«به خدا سوگند که اگر خدا نبود چیز دیگری جز او نبود

و این مارها در اجراع شکست نمی خوردند

دیده‌ام همانند آن روز را ندیده بود که

اخابث در کناره صحرا گرد آمده بودند

آنها را در فاصله کوهی سر کشیده

و صحرای سرخ‌فام و پر رمز و راز درهم شکستیم،

و اموال اخابث را با زور غنیمت گرفتیم،

آشکارا، و به آن قیل و قالها توجه نکردیم».

گوید: «و طاهر بر مسیر اخابث اردو زد و مسروق در عک با او بود و منتظر فرمان ابی‌بکر».

\*\*\*

سیف داستان ارتداد «عک و اشعرین» را بر محور شخصیت خیالی «طاهر بن ابی‌هاله» قرار داده است،

اینک ببینیم این طاهر که در روایات سیف آمده کیست؟

طاهر در روایات سیف

سیف زندیق «طاهر بن ابی‌هاله تمیمی» را فرزند «امّ المؤمنین خدیجه» و ربیب و کارگزار

رسول‌خدا(ص) در حیات آن حضرت معرفی کرده و بخشی از سرگذشت او در زمان ابی‌بکر را

نابودی مرتدان «عک و اشعرین» برشمرده، و شرح حال نویسان مکتب خلفا و مؤلفان کتابهای:

«استیعاب و معجم الصحابه و أسد الغابه و تجرید اسماء الصحابه و اصابه» شرح حال او را از

احادیث سیف استخراج کرده و وی را در شمار صحابه به حساب آورده‌اند. همچنین در کتابهای:

«معجم الشعراء و سیر النبلاء» نیز معرفی شده است.

داستان او در تواریخ: طبری و ابن‌اثیر و ابن‌کثیر و ابن‌خلدون و میرخواند، آمده است.

مرحوم «شرف‌الدین» نیز به این مصادر اعتماد کرده و در کتاب خود «الفصول المهمه» او را در

شمار شیعیان علی(ع) ذکر کرده است.

و نیز، یاقوت حموی در «معجم البلدان» و عبدالمؤمن در «مراصد الاطلاع» با اعتماد بر اخبار سیف،

به معرفی مکان «اعلاب و اخابث» پرداخته‌اند.

نقد و بررسی این خبر



سیف داستان طاهر را در پنج روایت با پنج راوی ساختگی به گونه زیر روایت کرده است:  
 «سهل از پدرش یوسف سلمی و عبیدین صخر بن لوزان و جریر بن یزید جعفی و ابی عمر و مولای  
 طلحه»؛ در حالی که:

ارتداد «عکّ و اشعرین» وجود خارجی نداشته است، خداوند سرزمینی به نام «اعلاب و اخابث»  
 خلق نکرده است.

صحابی شیعه‌ای که ربیب رسول خدا و فرزند ام‌المؤمنین خدیجه و نامش «طاهر بن ابی‌هاله» باشد، به  
 وجود نیامده است.

و نیز، جنگی که مرتدان «عکّ و اشعرین» ساخته خیال سیف را نابود کند واقع نشده، و راویانی که  
 سیف اخبار طاهر و ارتداد «عکّ و اشعرین و اخابث» را از قول آنها روایت کرده، به دنیا نیامده‌اند!  
 سیف با جعل موضوع ارتداد، جنگ با مرتدان، نام سرزمینها، اشعار، نامه ابی‌بکر و صحابه و راویان  
 این داستان، به دنبال آن است که بگوید: «پس از رسول خدا(ص) همه مردم مرتد شدند مگر قریش و  
 ثقیف! و مسلمانان بدین گونه با آنها جنگیدند و نابودشان کردند!» و ما همه این اخبار و اسناد آنها را  
 در شرح حال «طاهر بن ابی‌هاله» چهره خیالی سیف، در جلد اول کتاب «یکصد و پنجاه صحابی  
 ساختگی» مورد نقد و بررسی قرار داده‌ایم.

این تنها یکی از «جنگهای ارتداد» است که سیف آن را ساخته و پرداخته است؛ او جعلیات و  
 ساخته‌های خیالی دیگری نیز درباره «جنگهای ارتداد» دارد که آنها را چنین نامیده است: «ارتداد  
 قبیله طیّ، ارتداد قبیله امّ‌زمل، ارتداد مردم عمان و مهره، ارتداد اول مردم یمن و ارتداد دوم آنها»  
 سیف ارتداد این قبایل و سرزمینها و جنگهای آن و جنگهای ارتدادی دیگر را ساخته و به زمان  
 ابوبکر نسبت داده و در همه آنها دروغها بافته و تهمت‌ها زده و کشته‌های بی‌شمار نشان داده و  
 صحنه‌های خیالی هولناکی به تصویر کشیده که چهره نورانی تاریخ اسلام را سیاه کرده است! او  
 همچنین در اخبار فتح سرزمینها نیز، معرکه‌ها و حوادث خیالی و کشتار و نابودی بی‌نظیری را به  
 سپاه مسلمانان نسبت می‌دهد که هرگز وجود خارجی نداشته‌اند، مانند:

فتح «الیس» و تخریب «امغیشیا»

طبری داستان فتح «الیس و امغیشیا»ی خیالی منسوب به نواحی عراق را از سیف روایت کرده که  
 درباره داستان «الیس» گوید: «آنها به سختی جنگیدند و مشرکان که امیدوار ورود «بهمن جاذویه» به  
 صحنه نبرد بودند سرسختی بیشتری نشان می‌دادند و مسلمانان برای رسیدن به آنچه خدا مقدر کرده  
 بود، شکیبایی کرده و بر آنها می‌تاختند و خالد گفت: «خدایا با تو پیمان می‌بندم که اگر آنها را  
 تسلیم ما کردی، هیچ‌یک را باقی نگذارم تا نهرشان را از خونشان جاری سازم!» سپس خدای عزّ و

جل آنها را در اختیار مسلمانان گذارد و خالد فرمان داد تا منادی او در میان مردم فریاد کند که، اسیر بگیرید! اسیر بگیرید! و کسی را نکشید مگر آنکه از اسارت سر باز زند، و سواران با گروههای اسرا یکی پس از دیگری وارد می‌شدند و خالد مردمانی را مأمور کرده بود تا بر سر آن نهر آنها را گردن بزنند و یک شبانه روز آن را ادامه دادند و فردا و فردا نیز به جستجوی آنها برخاستند تا به «نهرین» رسیدند و به همین مقدار از هر سوی «ألیس» پیش رفتند و آنها را گرفته و گردن زدند که «قعقاع» و همفکران او به خالد گفتند: «تو اگر تمام مردم روی زمین را هم بکشی، خون آنها جاری نمی‌شود؛ چون خونها از روزی که از جاری شدن نهی شده‌اند و زمین نیز از فرو بردنشان ممنوع شده، تنها اندکی به پیش می‌روند. پس این آب را بر آنها جاری کن تا به سوگند خود وفا کرده باشی!» و خالد که پیشتر جلوی آب نهر را بسته بود، آن را گشود و رود خون جاری شد و بدین خاطر آن رود را تا به امروز «رود خون» نامند. و دیگران از جمله «بشیرین خصاصیه» گفتند: «به ما خبر رسیده که زمین از هنگامی که خون پسر آدم را فرو برد، از فرو بردن خونها منع شده و خون نیز، از جاری شدن ممنوع شده، مگر به مقداری که سرد و لخته شود».

و گوید: «در مسیر آن نهر آسیا بهائی قرار داشت که به مدت سه روز با آب سرخ‌فام می‌چرخیدند و آرد هجده هزار سپاهی یا بیشتر را فراهم می‌کردند!...»

و به دنبال آن داستان شهر «امغیشیا» را آورده و گوید: «هنگامی که خالد از معرکه «ألیس» فارغ شد، به سوی «امغیشیا» رفت و آنها را غافلگیر کرد و مردمش را کوچ داد تا در بیابانها پراکنده شدند. سپس دستور داد تا آن شهر و هرچه در محدوده آن بود همه را ویران سازند! و آن شهری بود همانند «حیره» که «ألیس» پادگان و زرادخانه آن بود، و در این نبرد آسیبی دیدند که هرگز ندیده بودند».

سیف همه این داستانها را با شرح و تفصیل و راویان گوناگون آن در خیال خود ساخته و پرداخته است، و ما اینک آنچه را که در این دو داستان آفریده،

مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

تأملی در روایت سیف درباره «الیس و امغیشیا»

سیف گوید: «خالد در نبرد «الیس» سوگند خورد که نهرشان را از خونشان جاری سازد و فراریان سپاه ایران و بادیه‌نشینان اطراف الیس را تا مسافت دو روز راه اسیر کردند و بر سر آن نهر آوردند و یک شبانه روز گردن زدند و خونها لخته شد و «قعقاع» صحابی و همتایان او - که ساخته خیال سیف‌اند - به خالد گفتند: «اگر تمام مردم روی زمین را هم بکشی خونشان جاری نمی‌شود، این آب را بر آنها جاری کن تا به سوگندت وفا کرده باشی!» و خالد چنین کرد و رود خون جاری شد و آن رود را تا به امروز «رود خون» نامند. سپس گوید: «خالد به سوی «امغیشیا» رفت و آن شهری همانند «حیره» بود که فرمان داد آن شهر و هرچه در محدوده آن است همه را ویران کنند و عدد کشته‌های آنها به هفتاد هزار نفر رسید!»

مؤلف گوید: «اما ویرانی شهر «امغیشیا» و حوالی آن که از ساخته‌های خیال سیف است، در تاریخ سابقه و نظیر دارد، و سرکشانی همچون «هلاکو و چنگیز» همانند آن را انجام داده‌اند و نیز، کشتن اسیران. اما سیف اموری را به خالد نسبت داده که در تاریخ جنگها بی سابقه و بی نظیر است و آن اینکه او نهرشان را با خونشان جاری ساخت که بدین خاطر آن نهر تا به امروز «رود خون» نامیده شد.

آری، سیف این داستانها را آفرید و داستانهای دیگری نیز درباره جنگهای: ثنی، مذار، مقر، فم‌فرات، بادقی و جنگ مصیخ و کشتار دهشتناک کفار و انباشته کردن کشته‌های آنها در فضا را ساخته و پرداخته کرد و معرکه زمیل و فراض و کشته شدن صد هزار رومی را بر آنها افزود.

سپس همه ساخته‌های خیال او، جنگها و نظایر آن، در تواریخ طبری و ابن‌اثیر و ابن‌کثیر و ابن‌خلدون و دیگران وارد و منتشر گردید؛ در حالی که هیچ‌یک از آنها حقیقت نداشت؛ و ما این داستانها و اسناد آنها را در کتاب «عبداللّه بن سبا» جلد دوم، بحث: «گسترش اسلام با شمشیر در حدیث سیف» مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم.

حال، آیا با چنین تاریخ مغشوش و آلوده‌ای، دشمنان اسلام حق ندارند که بگویند: «اسلام با زور شمشیر گسترش یافت؟! آیا پس از این همه دروغ‌پردازی جهت‌دار، باز هم کسی در هدف سیف برای خرابکاری در اسلام تردید می‌کند؟ و آیا انگیزه سیف برای این همه جعل و پنهان‌کاری چیزی جز زندقه - صفتی که علما به او داده‌اند - می‌باشد؟!»

و در پایان، آیا اینهمه دروغ و افترا بر پیشوای مورخان، طبری، و علامه آنها ابن اثیر، و پُرنویس آنها ابن کثیر، و فیلسوف آنها ابن خلدون و دهها عالم دیگر همچون: ابن عبدالبرّ و ابن عساکر و ذهبی و ابن حجر، مستور و پوشیده مانده است؟!

نه، اینگونه نیست، چون اینها خود، کسانی اند که او را کذاب دانسته و به زندقه‌اش متهم کرده‌اند؛ و طبری و ابن اثیر و ابن خلدون در تواریخ خود درباره واقعه «ذات السلاسل» گویند: «آنچه را که سیف در این باره ذکر کرده بر خلاف آنی است که سیره‌نویسان پذیرفته و صحیح‌اش می‌دانند».

پس، چه چیز باعث شده که آنها با علم و اطلاع از دروغ‌گویی و زندقه او، به روایاتش اعتماد کرده و دیگر روایات را رها کرده‌اند؟ پاسخ آن است که سیف دروغها و افتراهای خود را در قالب انتشار مناقب سلطه حاکم و دولتمردان صحابه، زینت داده، و علمای مکتب خلفا نیز - با علم به دروغ بودن آنها - همه توان خود را در نشر و ترویج آن به کار برده‌اند! مثلاً، او در داستان فتح عراق دروغهای خود را تحت شعار «مناقب خالد بن ولید» آورده، و از زبان ابوبکر چنین ساخته که او پس از نبرد «الیس» و ویرانی شهر «امغیشیا» گفته است: «ای قریشیان! شیر شما بر آن شیر حمله کرد و بر او و منافعش چیره گشت؛ زنان از پدید آوردن مثل خالد ناتوانند!».

همانگونه که در داستان جنگهای ارتداد، ساخته‌های خود را در پوشش مناقب ابی‌بکر زینت بخشیده است؛ و نیز، در روایات جعلی فتح شام و ایران در زمان عمر، و فتنه‌های دوران عثمان و واقعه جمل در عصر علی. او در همه این موارد دروغهای خود را در پوشش مناقب صاحبان سلطه و دفاع از آنها در برابر انتقادات، زینت داده و به انتشار آنها پرداخته و با این ترفند، روایات او رواج یافته و دروغهای او شایع گردیده و روایات صحیح را به دست فراموشی و اهمال سپرده است. با آنکه بیشتر ساخته‌ها و جعلیات سیف در حقیقت فضیلتی برای صحابه رسول خدا(ص) نباشد، بلکه مایه مذمت آنهاست!

من نمی‌دانم چگونه این موضوع بر آنها پوشیده مانده که، اگر خالد دهها هزار نفر از ابنای بشر را گرد هم آورده و آنها را گردن زده باشد تا نهرشان را از خونشان جاری سازد، این کار برای او فضیلت نیست! و نیز، ویرانی شهر «امغیشیا» و امثال آن فضیلت نباشد، مگر در مذهب زنادقه که زندگی را زندان نور می‌دانند و معتقدند: «شایسته آن است که در پایان دادن به حیات کوشش شود تا این نور از زندان خود آزاد گردد!».

<sup>۱</sup> - مراجعه کنید: یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، جلد اول، بحث زندقه و زنادقه از بحثهای مقدماتی.

و هرچه باشد، کالای بی‌ارزش سیف با زیور مناقب بزرگان رواج یافت، و حرص اینان بر نشر فضایل سلطه حاکم، و دفاع از آنها، کارشان را بدانجا رسانید که به نشر فضیلت ظاهری آنها پرداختند، فضیلتی که در واقع فضیلت نبود!

و رنج‌آورتر از همه اینکه، سیف تنها به ساختن روایاتی که به ظاهر مناقب صاحبان سلطه به حساب آید و در باطن مایه خرابکاری اسلام باشد، بسنده نکرده بلکه برای رسول‌خدا(ص) نیز صحابه‌ای تراشیده که خداوند آنها را نیافریده! و هرچه توانسته و هرچه خواسته برای آنها کرامات و فتوح و کشورگشائی و شعر و مناقب ساخته و پرداخته است؛ و این بدان‌خاطر بوده که او می‌دانسته که اینان هرچه را که واجد مناقب هیئت حاکمه باشد، هرگونه که باشد، بدان تمسک می‌جویند، و او نیز هرچه برای خرابکاری و نابودی اسلام مفید تشخیص داده، با اعتماد به چنین خُلُق و خوبی که در اینان سراغ داشته، ساخته و پرداخته و رواج داده و به ریش مسلمانان خندیده است؛ و اینان نیز سیف را در گمانش نومید نکردند، و دروغهای او را در طول سیزده قرن به خوبی رواج دادند!!

\* \* \*

تا اینجا نمونه‌هایی از روایات سیف را که برای طعن و عیبجویی در اسلام ساخته و پرداخته کرده و در پوشش مناقب بزرگان صحابه و تابعین، یعنی صاحبان سلطه، زینت داده، آوردیم. در بخش بعد، نمونه‌های دیگری از آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ روایاتی که در پوشش حلّ معضل مکتب خلفا در طی قرون ساخته و پرداخته شده است:

شهرت امام علی(ع) به لقب «وصی» و مشکل مکتب خلفا در طی قرون در مباحث گذشته با چگونگی جدال کلامی هفتصد ساله این دو مکتب - از عصر ام‌المؤمنین عایشه تا عصر ابن‌کثیر - پیرامون نصّ «وصی» آشنا شدیم. این جدال بدان‌خاطر بود که نصّ «وصیت» مقصود رسول‌خدا(ص) در سایر نصوص را نیز مشخص می‌کرد؛ نصوصی که با صراحت حق حکومت آل‌البیت - از امام علی(ع) تا امام مهدی(ع) - را بیان داشته است، مانند «حدیث غدیر» و حدیثی که می‌گوید: «علی پس از رسول‌خدا(ص) ولی امر و وارث آن حضرت است» و جز اینها. حال آنکه مکتب خلفا این نصوص را به معنای فضیلت آل‌البیت(ع) تأویل و توجیه می‌کند یکی از نمونه‌های روشن‌گر این معنی آن است که علمای اهل کتاب هرگاه از «وصی خاتم انبیا(ص)» سخن می‌گفتند، جز «ولی عهد» پس از او را اراده نمی‌کردند.

و دیگر اینکه، یاران امام علی(ع) هرگاه در سخنان و اشعار خود یادآور «وصیت» می‌شدند، آن را دلیل حق تقدم امام علی(ع) در حکومت می‌دانستند، مانند: ابوذر در عهد عثمان، مالک اشتر در روز بیعت با امام علی(ع)، محمدبن ابی‌بکر در نامه‌اش به معاویه، مهاجران و انصار در اشعار خود در

جمل و صفین، امام حسن(ع) به گاه بیعت گرفتن از مردم، و امام حسین(ع) به گاه سخن گفتن با سپاه خلافت در کربلا؛ همه اینها به «وصیت» استناد می‌کردند؛ چون وصیت به دیگر نصوص وارد در حق آنها نیز اشاره داشت و همه را شامل می‌شد؛ چنانکه گوئی آنها با استناد به وصیت به تمام آن نصوص نیز استناد می‌کردند.

و نیز، نهضت علویان آل ابی طالب برای حکومت، که با شهادت امام حسین(ع) پایان نگرفت و شورش آنها بر ضد خلفا تا عصر عباسیان استمرار داشت، و آنچه که بیش از همه مکتب خلفا را در درگیریهای سیاسی آن دوران در تنگنا قرار می‌داد، شهرت امام علی(ع) به لقب «وصی پیامبر(ص)» بود که علویان حکومتخواه بدان استناد می‌کردند و معتقد بودند که این «وصیت» نص صریح رسول خدا(ص) در حق امام علی(ع) و اولاد او برای حکومت است.

و بدین خاطر بود که «مأمون عباسی» نیز، هنگامی که درصدد خاموش کردن قیام علویان برآمد، ریاکارانه به «وصیت» استناد کرد و «امام رضا(ع)» را «ولی عهد» پس از خود قرار داد و با این ترفند، علویان را آرام کرد و بزرگانشان را به پایتخت خود کشانید و بیشترشان را مسموم ساخت و بر آنها پیروز گردید.

پس، شهرت امام علی(ع) به «وصی پیامبر» مشکل دوران مکتب خلفا بود، که سیف - به گونه زیر - به حل این معضل پرداخت:

سیف برای معضل مکتب خلفا راه حل می‌سازد

در بحثهای گذشته با چگونگی اقدام علمای مکتب خلفا در کتمان موضوع «وصیت» آشنا شدیم، و چگونگی حذف و تحریف روایات، سرزنش و تضعیف راویان و استناد کنندگان به آن و تأویل و توجیه نصوص صریحه‌اش را ملاحظه کردیم؛ با وجود این، هیچ یک از آنها، در این راه، به گرد پای سیف هم نمی‌رسند، چون او این مشکل غامض و پیچیده را از ریشه حل و فصل کرد و با جعل روایات و تحریف حقایق و پرداخت ماهرانه، آن را - چنانکه در پی می‌آید - به ضد خود تبدیل نمود!

الف - طبری در ابتدای اخبار سال سی و پنجم هجری از «سیف» و او از «عطیه» و او از «یزید فقعی» روایت کند که گفت: «عبدالله بن سبا یکی از یهود صنعاء و از مادری سیاه‌چرده بود که در زمان عثمان اسلام آورد و سپس با سفر به بلاد مسلمین می‌کوشید تا آنها را گمراه سازد. از حجاز شروع کرد و به بصره رفت و از کوفه و شام سر برآورد، ولی نتوانست کسی را در شام بدام اندازد تا از آنجا بیرونش کردند و به مصر وارد شد و به جمع مردم پیوست و به آنها گفت: «چه شگفت آورند کسانی که معتقدند عیسی باز می‌گردد و بازگشتن محمد را تکذیب می‌کنند، در حالی که

خدای عز و جل می‌فرماید: «انّ الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد»: «آن کسی که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاه /و زادگاه/ت باز می‌گرداند»<sup>۱</sup> و محمد برای بازگشت سزاوارتر از عیسی است! راوی گوید: این سخنان از او نقل شد و وی «رجعت» را برای آنها پایه‌ریزی کرد و آنها به بحث درباره آن پرداختند. سپس بدانها گفت:

«هزار پیامبر بوده و هر پیامبری «وصی» داشته است و علی «وصی محمد» است» سپس گفت: «محمد خاتم انبیاست و علی خاتم اوصیا» سپس گفت: «چه کسی ظالم‌تر از آنی است که وصیت رسول‌خدا(ص) را انجام نداد و بر وصی رسول‌خدا(ص) پیشی جست و امر این امت را در اختیار گرفت؟» و پس از آن بدانها گفت: «عثمان خلافت را به ناحق گرفته و این وصی رسول‌خدا(ص) است. پس در این راه به پا خیزید و آن را به جنبش آورید و ابتدا به سرزنش امیرانتان پردازید و امر به معروف و نهی از منکر را آشکار سازید تا مردم را به خود علاقمند کنید و آنها را به این راه فراخوانید»

و بعد، هوادارانش را گسترش داد و به نامه‌نگاری با فسادپذیران شهرها پرداخت و آنها نیز پاسخ داده و در نهان به ترویج عقایدش برخاستند و امر به معروف و نهی از منکر را آشکار ساختند، و نوشتن نامه به شهرها را آغاز کردند و در آنها به عیبجویی از امیرانشان پرداختند و همفکران آنها نیز پاسخی مشابه دادند و بدانجا رسید که هواداران آنها در هر شهری با شهر دیگر چنین می‌کردند و هریک در شهر خود به خواندن نامه دیگری می‌پرداخت تا آنگاه که کار را به مدینه کشاندند و داعیه خود را به همه جای زمین گسترش دادند؛ در حالی که در خفا چیز دیگری را می‌خواستند و آنچه را که در دل داشتند آشکار نمی‌کردند، و اهل هر شهری می‌گفتند: «ما از آنچه که دیگر شهرها /از سوی والیان خود/ بدان دچار شده‌اند در امانیم»، مگر مردم مدینه که این خبر از همه شهرها بدانجا رسید و گفتند: «ما از آنچه که مردم سای شهرها بدان مبتلا شده‌اند در امانیم»، و محمد و طلحه از اینجا با او همراه شدند! گویند: نزد عثمان آمدند و گفتند: «ای امیر مؤمنان! آیا خبرهایی که به ما می‌رسد به شما هم می‌رسد؟» گفت: «نه به خدا جز آرامش و سلامت خبری به من نرسیده!» گفتند: «ولی به ما رسیده»، و او را از آنچه که می‌دانستند آگاه کردند و او گفت: «شما شریکان من و گواهان مؤمنانید، نظرتان را به من بگویید.» گفتند: «نظر ما آن است که مردان مورد اعتمادت را به شهرها بفرستی تا وضع آنها را به تو گزارش کنند.» عثمان محمدبن مسلمه را به کوفه فرستاد و اسامه بن زید را به بصره و عمّار یاسر را به مصر و عبدالله بن عمر را به شام روانه کرد و جز آنها مردان دیگری را نیز گزینش کرد که همگی پیش از عمّار بازگشتند و گفتند: «ای مردم ما هیچ امر

<sup>۱</sup> - سوره قصص، آیه: ۸۵

ناپسندی ندیدیم، اعلام مسلمانان و عوام آنها نیز امر ناپسندی را اعلام نکردند و همگی گفتند: کار کار مسلمانان است، جز آنکه امیرانشان در میان آنها به عدالت رفتار می‌کنند و به کار آنها می‌پردازند».

اما بازگشت عمّار به قدری طول کشید که مردم پنداشتند او کشته شده، ولی ناگهان با نامه «عبدالله بن سعد بن ابی سرح» روبرو شدند که نوشته بود: «گروهی از مصریان که عبدالله بن سوداء و خالد بن ملجم و سودان بن حرمان و کنانه بن بشر از جمله آنها هستند، عمّار را متمایل به خود کرده‌اند»<sup>۱</sup>

ب - ذهبی در ابتدای ذکر اخبار سال سی و پنج هجری این دو خبر را - به‌گونه زیر - روایت کرده است:

نخست - گوید: «سیف بن عمر از عطیه از یزید الفقعسی روایت کند که گفت: «هنگامی که «ابن سوداء» به مصر رفت، یکبار بر «کنانه بن بشر» وارد شد و یکبار بر «سودان بن حرمان» و بعد به نزد «غافقی» رفت و غافقی او را دلیری بخشید و با او سخن گفت و او را به نزد «خالد بن ملجم و عبدالله بن رزین» و همفکران ایشان برد و آن سخنان را با آنها در میان گذاشت، ولی آنها را در امر «وصیت» همراه خود نیافت.»

دوم - پس از حدیث اول به روایت خبر عمّار در مصر می‌پردازد و می‌گوید: «سیف از مبشر و سهل بن یوسف، از محمد بن سعد بن ابی وقاص روایت کند و گوید: «عمار وارد شد و پدرم سعد که خبر او را پی‌گیری می‌کرد مرا نزد او فرستاد تا فرایش بخوانم. او در حالی که عمامه‌ای چرکین و جبّه‌ای چرمین داشت با من آمد و چون وارد شد، سعد به او گفت: «وای بر تو ای ابا یقظان! تو در میان ما از نیکان بودی، چه شده که اکنون در فساد میان مسلمانان و شورش بر امیرالمؤمنین می‌کوشی؟ آیا عقلت را داری یا نه؟» که عمار ناگهان عمامه‌اش را با خشم از سر برگرفت و گفت: «عثمان را خلع کردم همانگونه که این عمامه‌ام را برداشتم» و سعد گفت: «انا لله و انا الیه راجعون! وای بر تو! اکنون که سنت زیاد و استخوانت پوک و عمرت به پایان رسیده، کمند اسلام را از گردن خود برداشته و دست خالی از دین برون شدی؟!» که عمّار با خشم برخاست و در حال رفتن می‌گفت: «از فتنه سعد به خدا پناه می‌برم» و سعد گفت: «آگاه باشید که در فتنه افتادند! خداوندا درجات عثمان را به خاطر عفو و بردباریش بیفزای» تا آنگاه که عمار از در برون رفت و سعد در حالی که می‌گریست و محاسنش تر شده بود رو به من کرد و گفت: «چه کسی از فتنه در امان است؟ پسر! مبادا آنچه را که از او شنیدی از تو درز کند که این امانت است و من خوش ندارم

<sup>۱</sup> - تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۲۹۴۱ - ۲۹۴۴ .



دست‌آویز مردم بر ضد او گردد؛ زیرا رسول‌خدا(ص) فرمود: «حق همواره با عمار است، تا آنگاه که حیرت پیری بر او چیره نگردد، و او اکنون سرگشته و خرف شده است!» و از کسان دیگری که بر ضد عثمان قیام کردند، «محمد بن ابی‌بکر صدیق» بود که چون از «سالم بن عبدالله» درباره علت آن پرسیدند، گفت: «خشم و طمع! چون او در اسلام جایگاه بلندی داشت و عده‌ای او را که افتخاراتی داشت و برای خود حق ویژه می‌انگاشت و عثمان آن را از دوشش برداشت فریفتند»<sup>۱</sup>

ج - طبری در اخبار سال سی‌ام هجری درباره ابوذری گوید:

«سیف بن عمر از عطیه از یزید فقعسی روایت کند که گفت: «هنگامی که ابن‌سوداء» وارد شام شد «ابوذری» را ملاقات کرد و گفت: «ابوذری! آیا از معاویه در شگفت نیایی که می‌گوید: «همه این اموال از آن خداست! آری، همه چیز از آن خداست ولی او ظاهراً در پی آن است که همه را به خود اختصاص داده و نام مسلمانان را از روی آن بردارد». ابوذری نزد معاویه آمد و گفت: «چه وادارت کرده که بیت‌المال مسلمانان را «مال الله» بنامی؟» معاویه گفت: «رحمت خدا بر تو باد ای اباذری! آیا ما بندگان خدا نیستیم و این مال خدا و این خلق خلق خدا و این امر [= حکومت] امر خدا نیست؟» ابوذری گفت: «آن را مگو» و معاویه گفت: «من نمی‌گویم که آن از آن خدا نیست، ولی به زودی خواهم گفت که مال مسلمانان است»

گوید: پس از آن «ابن‌سوداء» نزد «ابودرداء» رفت و او به وی گفت: «تو که هستی؟ به خدا سوگند که تو را یهودی می‌بینیم!» سپس به نزد «عباده بن صامت» رفت و عباده او را گرفت و به نزد معاویه آورد و گفت: «به خدا سوگند این است که ابوذری بر تو شورانده است» و ابوذری در شام به پاخاسته بود و می‌گفت: «ای گروه اغنیا با فقرا مساوات و همراهی کنید! به کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا انفاق و خرج نمی‌کنند، بشارت بده که بر چهره‌ها و پهلوه‌ها و پشت‌های آنان داغ آتشین زده شود» و همواره آن را تکرار می‌کرد تا آنگاه که فقیران با سخنان او حریص شدند و آن را بر اغنیا واجب شمردند و کار بدانجا رسید که اغنیا از مزاحمت‌های مردم شکوه کردند و معاویه به عثمان نوشت: «ابوذری مرا به تنگ آورده و چنین و چنان کرده!» و عثمان به او نوشت: «جوانه‌ها و ساقه‌های فتنه نمودار و به استقرار نزدیک شده است؛ پس تو این زخم را مشکاف و ابوذری را با راهنما و زاد و توشه و با مدارا نزد من فرست، و تا می‌توانی مردم و خودت را نگاه دار که تنها آنچه را که نگاه داری از آن برخورداری!» معاویه نیز ابوذری را با راهنما به مدینه فرستاد و چون به مدینه رسید و آن ساختمانها را در دامنه کوه دید گفت: «اهل مدینه را به غارتی مدام و نبردی به نام بشارت باد» و چون بر عثمان وارد شد به او گفت: «ابوذری! چه شده که اهل شام

<sup>۱</sup> - تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲ ص ۱۲۲ - ۱۲۸.

از تیغ زبان تو شکوه می‌کنند؟» ابوذر به او گفت: «این که گفته شود «مال الله» روا نباشد، و شایسته نیست که اغنیا مالی را اندوخته کنند» عثمان گفت: «ابوذر! وظیفه من آن است که آنچه بر عهده دارم بپردازم و آنچه بر عهده رعیت است بگیرم و آنها را وادار بر زهد نکنم؛ و اینکه، آنان را به تلاش و میانروی فراخوانم» ابوذر گفت: «پس اجازه بده که من بروم؛ زیرا مدینه خانه من نباشد!» عثمان گفت: «آیا جز به بدتر از آن رضا ندهی؟» گفت: «رسول خدا(ص) فرمانم داده که هرگاه بناهای مدینه به دامنه کوه رسید از آن خارج شو!» عثمان گفت: «آنچه تو را فرموده انجام بده» راوی گوید: «ابوذر بیرون رفت تا به «ربذه» رسید و فرود آمد و در آنجا مسجدی بنا کرد و عثمان نیز، گله‌ای شتر با دو نفر غلام به او بخشید و پیامش داد که به مدینه رفت و آمد کند تا اعرابی نگردد، و او چنین کرد».<sup>۱</sup>

بررسی این روایات

سیف این روایات افسانه‌ای و نظایر آنها را برای دفاع از خلفایی همچون: عثمان و معاویه و مروان، و والیانی همچون: ولید و عبدالله بن سعد بن ابی سرح و دیگر بزرگان بنی امیه، ساخته و پرداخته کرد و افسانه‌های ساختگی اش درباره این فتنه‌ها رواج یافت و در مدارک پژوهشی اسلامی - بمانند آتش در خرمن - گسترش یافت؛ و ما در جلد اول «عبدالله بن سبا» ساختگی بودن آن را آشکار ساختیم و در کتاب «نقش عایشه» اخبار صحیح این فتنه‌ها را ثبت کردیم؛ و اکنون به نمونه‌هایی از انواع جعل و تحریف در روایات گذشته سیف اشاره می‌کنیم:

ساخته‌ها و تحریفات سیف در روایات گذشته

نخست - نمونه‌های جعل در روایات گذشته:

الف - سیف راویانی همچون: «عطیه، مبشر، سهل بن یوسف و یزید فقعی» را، که خدایشان نیافریده، آفریده و این احادیث ساختگی را از آنان روایت کرده است. بیان آن چنین است:

اما «عطیه»: سیف او را «عطیه بن بلال بن ابی بلال، هلال ضبّی» تخیل کرده و برای او پسری به نام «صعب» آفریده و برخی از روایات ساخته خود را به آنها نسبت داده است، به گونه‌ای که گاهی پسر از پدر و او از یادشدگان روایت می‌کند، و گاهی خود او از دیگری، و ما همه آنها را در کتاب «راویان ساختگی» بررسی کرده و روایاتی را که سیف بدانها نسبت داده برشمرده‌ایم، و در کتاب «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» در معرفی صحابی جعلی «قعقاع»، برخی از روایاتی را که سیف بدانها نسبت داده، با یکدیگر مقایسه کرده‌ایم. و نیز، در خبر «علاء حضرمی» در کتاب «عبدالله بن سبا».

<sup>۱</sup> - تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۲۸۵۸ - ۲۸۵۹.

و اما «سهل بن یوسف»: که سیف او را «سهل بن یوسف بن سهل بن مالک انصاری» تخیل کرده است؛ ما در کتاب «راویان ساختگی» او را معرفی کرده و روایات سیف از وی را احصاء نموده‌ایم، و در کتاب «بکصد و پنجاه صحابی ساختگی» در معرفی «قعقاع» روایات سیف از او را مورد بررسی قرار داده‌ایم.

و اما «مبشر»: که در خیال سیف «مبشر بن فضیل» آمده، ما او و روایات سیف از او را، در کتاب «عبداللّه بن سبا» ماجرای سقیفه، مورد بررسی قرار داده‌ایم.

و اما «یزید بن فقعسی»: ما هر چه در کتابهای حدیث و سیره و تاریخ و ادب و انساب و طبقات و معرفی رجال، جستجو کردیم اثری از او نیافتیم، مگر در پنج روایت سیف که در تاریخ طبری آمده، و یک روایت که در تاریخ الاسلام ذهبی است؛ و گویا خدا او را نیافریده مگر برای آنکه سیف از او روایت کند و بدین خاطر، او را از راویان ساخته سیف به حساب آوردیم.

ب - سیف در روایات گذشته، «غافقی» و دیگران را نیز، در خیال خود آفریده است که ما، به خاطر پرهیز از طول بحث، بر شمردن نام آنها و برهان بر جعلی بودنشان را رها می‌کنیم.

سیف همچنین در متون روایات گذشته داستانهای زیر را ساخته و پرداخته است:

۱ - داستان «عبداللّه بن سبا» در این فتنه‌ها، که برای جعلی بودن آن همین بس که آن را با اخبار صحیحی که در کتاب «نقش عایشه» - بخش «دوران عثمان و علی» و بخش: «دوران معاویه» - آورده‌ایم مقایسه نمائیم...

۲ - از جمله این داستانهای ساختگی، پیروی دو صحابی بزرگ، عمار و ابوذر، از عبداللّه بن سبای یهودی یمنی - در خیال سیف - است... که در این پیروی صحابه و تابعین دیگری را بدانان افزوده و جمع آنها را «سبائیه» نامیده است.

۳ - داستان رفتن نمایندگان عثمان به شهرها، برای تحقیق از شکایت‌های رسیده که سیف آن را در خیال خود آفریده و گوید: محمد بن مسلمه به کوفه، اسامه بن زید به بصره، عمار یاسر به مصر و عبداللّه بن عمر به شام رفتند و همه بازگشتند و رضایت مردم از والیانشان را گزارش کردند، مگر عمار یاسر که پیرو عبداللّه بن سبای یهودی شد و در مصر باقی ماند و به افساد پرداخت!

سیف همه این داستانهای دراز دامن را، که جز او هیچ مورخ دیگری چیزی از آن را یادآور نشده، در خیال خود آفریده و منتشر کرده است؛ و ما خبر صحیح آن را از کتاب «انساب الاشراف بلاذری» در کتاب «نقش عایشه» آورده‌ایم.

۴ - داستان «ابوذر و معاویه» را آنگونه که خواسته جعل و اصل آن را تحریف کرده است، که ما روایات صحیح آن را نیز در کتاب «نقش عایشه» آورده‌ایم.

۵ - مکاتبات خیالی مبادله شده میان عثمان و کارگزاران او را نیز، جعل و منتشر کرده است.

دوم - نمونه‌های تحریف در روایات گذشته

الف - تحریف نامها:

سیف نام «عبدالرحمان بن ملجم» قاتل امام علی (ع)، و «عبداللّه بن وهب سبائی» از رؤسای خوارج در جنگ نهروان را تحریف کرده و آن دو را «خالد بن ملجم» و «عبداللّه بن سبا» نامیده است. همانگونه که ما، در بخش «تحریف و تصحیف» جلد دوم کتاب «عبداللّه بن سبا» آن را آشکار ساخته‌ایم.

ب - تحریف خبرها، مانند:

۱ - تحریف خبر «عباده بن صامت و معاویه» که صحیح آن در بخش «دوران معاویه» کتاب «نقش عایشه» آمده است.

۲ - تحریف خبر «عقیده به رجعت» و سخن او که گوید: «ابن سبا آن را اختراع کرد» که چون بحث از دلایل آن در کتاب و سنت ما را مشغول می‌کند، تنها به ذکر خیر زیر درباره آن بسنده می‌کنیم که گوید:

«هنگامی که رسول خدا (ص) وفات کرد ابوبکر در منزل خود در سنح بود و عمر شروع به گفتن این سخنان کرد که: «برخی از منافقان چنین پندارند که رسول خدا وفات کرده است، حال آنکه رسول خدا (ص) وفات نکرده، بلکه به سوی پروردگارش رفته، همانگونه که موسی بن عمران رفت و چهل شب از قومش غایب گردید و پس از آنکه گفته شد فوت کرده، دوباره بازگشت؛ به خدا سوگند رسول خدا حتما بازمی‌گردد!»<sup>۱</sup>

۳ - تحریف خبر «عقیده به وصیت» و نسبت دادن آن به «ابن سبای یهودی»، که بحث آن گذشت.

۴ - تحریف حدیث رسول خدا (ص) درباره «عمار» با این سخن که: «حق همواره با عمار است تا آنگاه که حیرت پیری بر او چیره نگردد» و اینکه سعد گفت: «عمار حیرت زده و خرف شده است». در حالی که سخن رسول خدا (ص) در حق عمار چنین است:

ابن مسعود گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «هرگاه مردم اختلاف کنند، ابن سمیه با حق خواهد بود».<sup>۲</sup> و امام علی (ع) در مدح عمار گوید: «عمار با حق، و حق با عمار است و هر جا که حق باشد عمار همانجاست»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - مشروح این خبر در کتاب عبداللّه بن سبا ج ۲، بخش: «وفات رسول خدا (ص)» آمده است.

<sup>۲</sup> - تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲ ص ۱۷۹، و تاریخ ابن کثیر، ج ۷ ص ۲۷۰.

<sup>۳</sup> - طبقات ابن سعد، چاپ بیروت، ج ۳ ص ۲۶۲.

آری، سیف بن عمر این احادیث رسیده در حق عمار را تحریف کرده و عبارت: «تا آنگاه که حیرت پیری بر او چیره نگردد» را بر آن افزوده است.»

از دیگر سخنان رسول خدا(ص) درباره «عمار» روایتی است که ابن هشام در خبر بنای «مسجد رسول الله(ص)» آورده، که مردی به عمار پرخاش کرد و رسول خدا(ص) فرمود:

«آنان را با عمار چه کار است، که او به بهشتشان می خواند و آنها به دوزخش می رانند؟! همانا عمار پوست میان دیده و بینی من است، و اگر این موضوع به آن مرد رسید و [در جبران کار خود] پیشی نگرفت، از او دوری کنید!»

ابن هشام این روایت را آورده و نام آن مردی را که به عمار پرخاش کرد نیاورده است، ولی شارح سیره ابن هشام، ابوذر نخشی، یادآور شده که آن مرد «عثمان بن عفان» بوده است.<sup>۱</sup>

و اما «ابوذر» که رسول خدا(ص) درباره او فرموده است:

«ما اظلت الخضراء و ما اقلت الغبراء من رجل اصدق لهجة من ابي ذر»

«آسمان نیلگون و زمین تیره، راستگوتر از ابی ذر را در سایه و بر پشت خود ندیده اند»<sup>۲</sup>

مقایسه خبرهای سیف با اخبار دیگران

ذهبی در اخبار فتنه های دوران عثمان گوید: «از زهری روایت شده که گفته است: «عثمان به خلافت رسید و شش سال آن را بدون آنکه با اشکالی از سوی مردم مواجه شود، سپری کرد و نزد مردم از عمر محبوبتر بود. چون عمر به آنها سخت می گرفت و عثمان که به حکومت رسید با آنها به نرمی و نیکی رفتار کرد. سپس در کار آنها سستی نمود و در شش سال دوم، خویشاوندان و اهل بیت خود را به کار گرفت و خمس مصر یا آفریقا را به مروان بخشید و خویشاوندانش را در بخشش اموال بر سایر مسلمانان ترجیح داد و آن را به «صله رحم»ی تأویل و توجیه کرد که خدا بدان فرمان داده است. اموال را گرفت و بیت المال را به وام برداشت و گفت: «ابوبکر و عمر حق خود را از آن رها کرده بودند و من آن را گرفته و در بین خویشانم تقسیم کرده ام» که مردم این کار او را انکار کردند».<sup>۳</sup>

می گویم: «از جمله اشکالاتی که بر او داشتند، عزل «عمیر بن سعد» صالح و زاهد، از حکومت «حمص» و افزودن آن به قلمرو معاویه بود. و نیز، «عمرو بن عاص» را از مصر برداشت و «ابن ابی سرح» را به جای او قرار داد، و «ابوموسی اشعری» را از بصره برداشت و «عبدالله بن عامر» را به

<sup>۱</sup> - شرح سیره ابن هشام از ابوذر نخشی متوفای ۶۰۴ هجری که آن را از سیره ابن اسحق گرفته است و صاحب عقدا فرید تمام آن را در ج ۴ ص ۳۴۲ - ۳۴۳ کتاب خود آورده است. و نیز، مشروح آن را در ج ۱ «نقش عایشه» می یابید.

<sup>۲</sup> - سنن ابن ماجه، مقدمه، باب ۱۱ حدیث ۱۵۶. سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب ابی ذر. مسند احمد، ج ۲ ص ۱۶۳ و ۱۷۵ و ۲۲۳، و ج ۵ ص ۳۵۱ و ۳۵۶، و ج ۶ ص ۴۴۴، و طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج ۴ قسمت اول ص ۱۶۸.

<sup>۳</sup> - تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲ ص ۱۲۲.

جای او منصوب کرد، و «مغیره بن شعبه»<sup>۱</sup> را از کوفه برداشت و «سعید بن عاص» را جایگزین او نمود. و گوید: «عثمان گروهی از صحابه را، که عمار نیز در بین آنها بود، فراخواند و گفت: «من از شما سؤال می‌کنم و دوست دارم که تصدیق کنید. شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که رسول خدا(ص) قریش را بر سایر مردم ترجیح می‌داد و بنی‌هاشم را بر سایر قریش؟» آنها سکوت کردند و او گفت: «اگر کلیدهای بهشت در دست من بود، آنها را به بنی‌امیه می‌دادم تا وارد آن شوند!»<sup>۲</sup>

\*\*\*

ما فرصت بازگویی افعال والیان و امیران بنی‌امیه در شش سال دوم حکومت عثمان را نداریم، شش سالی که مورخان درباره مصر و شام و کوفه و بصره و مدینه یادآور شده‌اند؛ و نیز، آنچه که میان آنها و نیکان صحابه و تابعین رخ داده است. لذا تنها به ذکر بخشی از آنچه که با اباذر انجام داده‌اند، بسنده می‌کنیم:

ابوذر در موسم حج، در منی

ابوکتیر از پدرش روایت کند که گفت: «نزد ابوذر که در کنار «جمره وسطی» نشسته بود رفتم و دیدم مردم پیرامون او را گرفته و از او فتوا می‌خواهند، که مردی آمد و بر سر او ایستاد و گفت: «مگر از فتوا دادن ممنوع نشدی؟» ابوذر سرش را بلند کرد و گفت: «تو مراقب من هستی؟ اگر شمشیر را بر اینجا - پس گردن من - بگذاری و من بدانم که می‌توانم، پیش از آنکه جانم را بگیرد، کلمه‌ای را که از رسول خدا(ص) شنیده‌ام، به انجام رسانم، به انجامش رسانم»<sup>۳</sup>.

بخاری این خبر را در صحیح خود بَرش زده و گوید: «ابوذر گفت: «اگر شمشیر را بر اینجا - پس گردن من - بگذاری و بدانم که می‌توانم، پیش از آنکه جانم را بگیرد، کلمه‌ای را که از رسول خدا(ص) شنیده‌ام، به انجام رسانم، به انجامش رسانم»<sup>۴</sup>.

و ابن حجر در شرح آن گوید: «آنکه با ابوذر سخن گفت، مردی از قریش بود و آنکه او را ممنوع ساخت عثمان بود».

و گوید: «ابوذر «کلمه» را نکره آورد تا اندک و بسیار را شامل گردد، و مرادش آن بود که در هر حال سخنان رسول خدا(ص) را تبلیغ می‌کند و از آن دست نمی‌کشد، اگر چه به کشته شدنش بیانجامد»<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - در نسخه اصلی چنین آمده، ولی صحیح آن «سعید بن ابی‌وقاص» است.

<sup>۲</sup> - مولف گوید: ولی کلیدهای بیت‌المال مسلمانان در دست او بود!

<sup>۳</sup> - سنن دارمی، ج ۱ ص ۱۳۷، و طبقات ابن‌سعد، ج ۲ ص ۳۵۴.

<sup>۴</sup> - صحیح بخاری، کتاب العلم، باب العلم قبل القول و العمل، ج ۱ ص ۱۶.

و ذهبی گوید: «بالای سر او جوانی قریشی بود، که به او گفت: «مگر امیرالمؤمنین از فتوا دادن ممنوع نکرده است؟...»<sup>۲</sup>

#### ابوذر در بیت الحرام

حاکم در مستدرک با سند خود از «حنس کنانی» روایت کند که گفت: «ابوذر در حالی که در کعبه را گرفته بود می گفت: «ای مردم! هر که مرا شناخته، من همانم که شناخته، و هر که مرا نمی شناسد، [بداند که] من ابوذر، شنیدم که رسول خدا(ص) می فرمود: «مَثَل اهل بیت من، مَثَل کشتی نوح است که هر که سوار آن شد نجات یافت و هر که بر جای ماند غرق شد»

حاکم گوید: «این حدیث بر اساس شرط مسلم حدیثی صحیح است.»<sup>۳</sup>

ابوذر در مسجد رسول خدا(ص) و جز آن یعقوبی مشروح خبر ابوذر و درگیری او با هیئت حاکمه را در تاریخ خود آورده و گوید: «به عثمان خبر رسید که ابوذر در مسجد رسول خدا(ص) می نشیند و مردم پیرامونش را می گیرند و او احادیثی می گوید که در بردارنده طعن و سرزنش خلیفه است: او بر در مسجد ایستاد و گفت: «ای مردم! هر که مرا شناخت، که شناخت، و هر که مرا نشناخت، [بداند که] من ابوذر غفاری هستم، من جندب بن جناده ربذی ام. «انَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اَدَمَ و نوحًا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین. ذریّه بعضها من بعض و اللّٰه سمیع علیم»: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. دودمانی که برخی از برخی دیگرند و خداوند شنوا و داناست»<sup>۴</sup> محمد خالصه نوح است و آل از ابراهیم و سلاله از اسماعیل و عترت هادیه از محمد است که شرف شریفان آنهاست، قومی که شایسته فضل و برتری باشند و در میان ما همانند آسمان پایدار و کعبه پرده دارند، یا همانند قبله نصب شده، یا خورشید نور دهنده، یا ماه رونده، یا ستارگان هدایتگر، یا درخت زیتونی که زیتونش نور دهد و کفّش مبارک باشد. محمد وارث علم آدم و فضایل پیامبران است و علی بن ابی طالب «وصی» محمد و وارث علم اوست. ای امتی که پس از پیامبرش سرگردان شده! آگاه باشید، اگر آنکس را که خدا مقدم داشت، مقدم داشته بودید، و آنکس را که خدا واپس داشت، واپس می داشتید، و ولایت و وراثت را در اهل بیت پیامبرتان تثبیت می کردید، هر آینه از بالای سر و زیر پایتان روزی می خوردید، و ولی خدا نیازمند نمی شد، و هیچ سهمی از فرائض الهی به هدر نمی رفت، و هیچ دو نفری در حکم خدا اختلاف نمی کردند مگر آنکه علمش را از کتاب

<sup>۱</sup> - فتح الباری، ج ۱ ص ۱۷۰ - ۱۷۱ .

<sup>۲</sup> - تذکره الحفاظ، ج ۱ ص ۱۸ .

<sup>۳</sup> - مستدرک حاکم، ج ۲ ص ۳۴۳ .

<sup>۴</sup> - سوره آل عمران، آیه: ۳۳ و ۳۴ .

خدا و سنت پیامبرش در نزد آنها می‌یافتید. و اما اکنون که چنین کردید، پس وبال کار خود را بچشید! و ستمگران بزودی در می‌یابند که به چه جایگاهی باز می‌گردند!»

یعقوبی بعد از آن می‌گوید: «و نیز، به عثمان خبر رسید که ابوذر او را سرزنش می‌کند و تغییر و تبدیلهای او در سنتهای رسول خدا و سنتهای ابوبکر و عمر را یادآور می‌شود. عثمان او را به شام نزد معاویه فرستاد، و او در مسجد می‌نشست و همان سخنان را بازگو می‌کرد و مردم پیرامون او جمع می‌شدند؛ تا آنجا که اجتماع کنندگان و مستمعانش بسیار شدند و...»

و نیز، یعقوبی پس از آن سخنانی دارد که فشرده آن چنین است: گوید: «معاویه به عثمان نوشت: «تو با فرستادن ابوذر به اینجا شام را بر ضد خودت تباه کردی!» و عثمان در پاسخش نوشت: «او را بر پلان بی‌پوشش روانه کن» و ابوذر در حالی به مدینه رسید که گوشت رانهایش رفته بود و کار او با عثمان بدانجا کشید که او را به «ربذه» تبعید کرد. کار ولید والی کوفه با «ابن مسعود» نیز بدین گونه شد که خلیفه به مدینه احضارش کرد و دستور داد چنان بر زمینش بکوبند که بر اثر آن وفات کرد. و همانند آن را با «عمار» نیز انجام داد.<sup>۱</sup>

فشرده اخبار فتنه‌ها در اواخر عصر عثمان

خلیفه عثمان دست والیان اموی را در تجاوز بر جان و مال مسلمانان باز گذاشت، و هرگاه مسلمانان از ظلم امیران به خلیفه شکایت می‌کردند، بدانها توجه نمی‌کرد. بدین خاطر بر او شوریدند و در چنین حالی، بنو تیم [= خاندان ابی‌بکر] به مقابله با عثمان برخاستند و خلافت را برای طلحه می‌پائیدند و آل‌زبیر نیز برای زبیر، و دیگر مسلمانان، یعنی بیشتر انصار و سایر اصحاب رسول خدا مردم را به سوی امام علی (ع) فرا می‌خواندند، که در پایان کار، عثمان به وسیله شورشیان کشته شد و انصار و دیگران او را یاری نکردند. سپس همه مهاجران و انصار پیرامون امام علی (ع) را گرفتند و با او بیعت کردند. «طلحه و زبیر» نیز تسلیم

نظر همگان شدند و پیشاپیش صحابه رسول خدا (ص) با امام (ع) بیعت کردند. ولی هنگامی که امام علی (ع) به تقسیم یکسان بیت‌المال پرداخت، نخبگان و طبقه ممتاز و در رأس آنها طلحه و زبیر، سر به شورش برداشتند و همراه با «ام‌المؤمنین عایشه» در مکه جمع شدند و بنی‌امیه را نیز پیرامون خود گرد آوردند و فریاد خونخواهی عثمان را سر دادند و به سوی بصره رفتند و بر آن چیره شدند و برای جنگ با امام علی (ع) به تجهیز سپاه پرداختند. امام نیز از مدینه بیرون رفت و در بیرون بصره با آنها روبرو گردید و ام‌المؤمنین عایشه سوار بر شتر به فرماندهی آن سپاه برخاست تا با سپاه امام (ع) جنگیدند و عده‌ای از آنها کشته و بقیه تسلیم شدند که امام (ع) آنها را عفو کرد.

<sup>۱</sup> - مشروح خبر آن دو را در کتاب «نقش عایشه» می‌یابید.



این خلاصه اخبار فتنه‌های دوران عثمان، بیعت امام علی و جنگ جمل در بصره بود که مشروح آن را با ذکر مصادر، در کتاب «نقش عایشه» آورده‌ایم.

مقایسه روایات ساختگی سیف با روایات صحیح و نتیجه آن

سیف چنین روایت کرد که: «یک نفر یهودی به نام «عبدالله بن سبا» در زمان عثمان تظاهر به اسلام نمود و از صنعای یمن به مراکز بلاد اسلامی و شهرهای آن مانند: مدینه و شام و کوفه و مصر رفت و به تبلیغ عقیده به «رجعت» پرداخت و گفت که رسول خدا (ص) پس از وفات دوباره باز می‌گردد و علی «وصی» اوست و عثمان غاصب حق این وصی است و باید بر او شورید تا حق را به اهلش باز گرداند. نیکان صحابه رسول خدا مانند: ابوذر و عمار و حجر بن عدی و دهها نفر دیگر - که آنها را سبائیه نامیده - به او ایمان آوردند و ابن سبای یهودی به آنان یاد داد که مردم را به امر به معروف و نهی از منکر فرا بخوانند و درباره عیوب والیان نامه‌نگاری کنند و مردم را بر آنها بشورانند و آنها چنین کردند. و اینکه عمار، همان گونه که رسول خدا فرموده بود، خرفت گردید و ابوذر نیز، چنان شد و سبائیان، صحابه و تابعین، آموزشهای ابن سبا را پذیرفتند و مردم را به سوی مدینه کشاندند و عثمان را در خانه‌اش کشتند و با علی بیعت کردند و طلحه و زبیر و عایشه برای خونخواهی عثمان به بصره رفتند و امام علی نیز از پی آنان برفت و در خارج بصره روبرو شدند و درباره صلح مذاکره کردند و تصمیم به صلح گرفتند. که سبائیان از سوء عاقبت خود ترسیدند و خود را در میان هر دو سپاه جا زدند و از دو سو به تیراندازی پرداختند و آتش جنگ را در دو لشکر شعله‌ور و آن را برپا ساختند و هیچ‌یک از افراد دو سپاه متوجه توطئه آنها نشدند. یعنی سپاهیان و فرماندهان ایشان نفهمیدند چه کسانی تیراندازی می‌کنند! در حالی که تیراندازان در صفوف آنها بودند!»

سیف گوید: «جنگ جمل اینگونه اتفاق افتاد و با پیروزی امام علی پایان یافت»

سیف این اخبار را در میان صدها خبر جعلی و خودساخته دیگر، از روایانی که خود آنها را آفریده و نام برخی از آنها در روایات گذشته آمده بود، روایت می‌کند که ما، در خلال بحثها، به روایات صحیح آن اشاره کردیم.

و روشن است که دانشمندان پرمایه‌ای همچون: طبری و ابن اثیر و ابن عساکر و ابن کثیر و ابن خلدون و دیگران، به خوبی می‌دانستند که سیف بن عمر متهم به زندقه است و علمای رجال در اینکه او دروغگو است اتفاق نظر دارند و هیچ‌یک از آنها او را توثیق نکرده است! بلکه خود آنها نیز، چنانکه دیدیم و در کتاب «عبدالله بن سبا» آوردیم، حدیث او را تضعیف کرده‌اند!

همچنین، روایات صحیح این وقایع بر آنها پوشیده نبوده، آنچه بوده این است که آنها یادآوری این اخبار صحیح را نمی‌پسندیدند، چنانکه صریحا بدان اعتراف کردند و گفتند: «این اخبار را، بدان خاطر

که عامه مردم تاب و توان شنیدن آنها را ندارند، کتمان می‌کنند». و ای کاش تنها به کتمان اخبار صحیح در این باره بسنده کرده بودند - همانگونه که با بسیاری از اخبار صحیح دیگر چنین کردند - و اخبار دروغین را به جای اخبار صحیح روایت نمی‌کردند و این اخبار ساختگی را، با علم و اطلاع از کذب آنها، به خورد مردم نمی‌دادند! چون اینها به خوبی می‌دانستند که آنچه سیف به عمار و ابوذر و ابن مسعود و حجر بن عدی و دهها نفر دیگر از صحابه و تابعین نسبت داده، دروغ و افتراست و آنها هرگز از یک نفر یهودی، که به فتنه و فساد میان مسلمانان دستورشان می‌دهد تا یکدیگر را بکشند و ندانند که چه می‌کنند، پیروی نکرده‌اند! و نفرین بر عقولی که این خرافات را باور کند! چگونه باور می‌کنند که خلیفه عثمان - چنانکه سیف پنداشته - متوجه این یهودی و فتنه‌انگیزی‌های او نشده؟! و چگونه عمار و ابوذر درباره آنچه که این یهودی بدان دعوت می‌کرد و می‌گفت: «علی وصی رسول الله است» از امام علی (ع) سؤال نکردند؟ و چگونه ریبب امام، محمد بن ابی‌بکر، از درستی پندار این یهودی از آن حضرت سؤال ننمود؟!

نمی‌دانم چگونه این اکاذیب را تصدیق می‌کنند؟! آری، باور ندارم که این دانشمندان حدیث سیف را باور کنند، نه! آنها به خوبی از کذب و افترا و جعل او آگاهند. من تنها از عامه مردم در شگفتم که چگونه این افسانه‌های خرافی را باور می‌کنند؟! چون دانشمندانی که اکاذیب سیف را نشر می‌دهند از کذب او آگاهند، و تنها بدان خاطر از او می‌پذیرند که این زندیق آنها را با زیور دفاع از صاحبان سلطه، و دفع انتقادات وارد بر آنها، آراسته است؛ همانند آنچه که درباره انتقادات وارد بر «خالد بن ولید» در قتل «مالک بن نویره» و همبستر شدن وی با همسرش در همان شب، ساخته و پرداخته است و آنچه که درباره اتهام وارد بر «مغیره بن شعبه» به‌گاه فرمانداری او در بصره، جعل کرده است، و آنچه که درباره رفع حدّ شرب خمر از «ابی‌محجن» ساخته و «سعد بن ابی‌وقاص» را تبرئه نموده، یا درباره «ولید» و حدّ شرب خمر بر او، انجام داده است!

آری، سیف بن عمر برای جمیع این انتقادات وارد بر آنها و دیگر مشاهیر خلافت و حکومت و وابستگانشان، علاج و چاره ساخت و چون چنین کرد، این دانشمندان بزرگ نیز، به پاس این خدمت، از اینکه دروغها و تهمت‌های او بر نیکان فقیر صحابه همانند: ابن مسعود و ابی‌ذر و عمار را، در پوشش دفاع از گروه اول منتشر سازند، بیمی به دل راه ندادند! چون آنچه برای آنها مهم بود کتمان عیوب خلفا و والیان و وابستگان ایشان از عامه مردم بود، که با نشر اکاذیب سیف به هدف خود رسیدند. همانگونه که سیف نیز به هدف خود رسید و نیکان صحابه رسول خدا (ص) را سخیف و نادان معرفی کرد و اراجیف سست و سبک را، با انگیزه کفر و زندقه، در تاریخ وارد و منتشر ساخت!

و از این سخن طبری که در بیان سبب قتل عثمان می‌گوید: «بسیاری از آنها را یادآور نشدیم چون عللی داشت که نباید یادآور می‌شدیم»،<sup>۱</sup> چنین برمی‌آید که علتی که او را به کتمان اخبار صحیح وادار کرده، لزوم کتمان اخبار عیوب هیئت حاکمه از عامه مردم بوده است. چنانکه پیش از این نیز از او نقل کردیم که گفت: «عامه مردم آن را تحمل نمی‌کنند!».

و خلاصه سخن اینکه، آنان در این نوع از کتمان، حدیث و سیره رسول خدا(ص) و سیره اهل بیت و اصحاب آن حضرت و اخبار صحیح آنها را تحریف کرده و اخبار جعلی و ساختگی را جایگزین آنها می‌کنند. همانگونه که سیف این کار را با انگیزه زندقه و خرابکاری انجام داد، و این دانشمندان این روایات ساختگی را به جای روایات صحیح ترویج می‌کردند و می‌دانستند چه می‌کنند! در این روایات از سلطه حاکم و وابستگان به خلفا و والیان و امیران دفاع شده است!!! و این نوع از کتمان در نزد علمای مکتب خلفا اندک نیست.

فشرده بحث انواع کتمان در مکتب خلفا

دیدیم که علمای مکتب خلفا بر کتمان هر روایتی که هیئت حاکمه صدر اسلام را زیر سؤال ببرد، اجماع داشتند و دلیل آنها این بود که: «ایشان صحابه رسول خدا(ص) هستند و یادآوری آنچه که به انتقاد از آنان بیانجامد، صحیح نیست» حال آنکه خود آنان روایات دروغینی را نشر دادند که حاوی انتقاد و سرزنش نیکان فقیر صحابه همچون: عمار و ابوذر و ابن مسعود بود!

و دیدیم که در راه دفاع از حاکمان، گاهی کل یک روایت و خبر را کتمان کردند، و گاهی برخی از آن را که حاوی انتقاد و ایراد بود و گاهی آن بخش از روایت را که به نقد هیئت حاکمه می‌انجامید به کلمه‌ای مبهم و نامفهوم که چیزی از آن دانسته نشود، مبدل ساختند و گاهی برخی از آنان، خبر و روایت را به گونه‌ای تحریف کردند که شخص بردبار نیکوکار، ستمگر بی‌خرد پنداشته شود و ستمگر جبار، نیکوکار بردبار! یعنی تمام آن را به ضد خود مبدل می‌ساختند و دیگران، برای نشر و توثیق این روایات تحریف شده ساختگی، بر هم پیشی می‌گرفتند و آن را، به جای نسخه اصلی، در جامعه اسلامی منتشر می‌کردند و در برابر آن، روایتی را که حاوی نقد و اشکال بر هیئت حاکمه بود، تضعیف کرده و راوی روایت مؤلف کتاب را به شدت سرزنش نموده و سخیف و بی‌خردش می‌دانستند، و اگر از انجام همه این کارها ناتوان می‌شدند، آن روایت و خبر را به گونه‌ای تأویل و توجیه می‌کردند که به نفع سطه حاکم از آب درآید و انتقاد و اشکال وارد بر آنها، به مدح و ثنای ایشان مبدل گردد!

<sup>۱</sup> - تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۲۹۸۰.

و هر که بر این مسیر می‌رفت، مورد اکرام قرار می‌گرفت و به مقداری که بدان ملتزم بود تجلیل می‌شد: راوی پیرو این روش را توثیق کرده و روایتش را صحیح می‌گفتند و تألیف مؤلف ملتزم بدان را، به مقدار التزامش بدین روش همگانی، موثق و مصحح معرفی نموده و در نهایت احترام و تجلیل، یادشان را گرامی و نامشان را مشهور می‌ساختند. و بدین خاطر بود که «سیره ابن‌هشام» در میان پیروان مکتب خلفا به «وثاقت» شهره گردید؛ چون بدانچه که آنها بر آن اتفاق داشتند، ملتزم بود؛ و «سیره ابن‌اسحاق» رها شد، چون به روش مورد قبول آنها، ملتزم نبود و آنها نیز، درس و بحث و نسخه‌برداری از آن را رها کردند تا به نابودی‌اش انجامید! در حالی که ابن‌هشام، همه آنچه را که در سیره خود آورده، از سیره ابن‌اسحاق گرفته و آنچه را که به تعبیر خود او: «مردم ناپسند بوده» از آن حذف کرده است!

و نیز، بدین خاطر بود که «تاریخ طبری» موثق‌ترین مصدر تاریخ اسلام گردید و به اوج شهرت و اعتبار رسید و مؤلف آن، در مکتب خلفا، «امام المورخین» لقب گرفت؛ چون با پیروی از روش مذکور، به گسترش روایات سیف پرداخت: روایاتی که از کذب آنها آگاه بود و می‌دانست که با حق و واقع، و با اخبار تاریخی عصر صحابه و خلفای نخستین ناسازگار است. و بعد، سایر علما یکی پس از دیگری به آب و آتش زدند و به نشر آنچه در تاریخ طبری آمده بود پرداختند و مصادر پژوهشی اسلامی را از آن انباشتند و در مقابل آن، اخبار صحیح را رها ساختند تا در جوامع اسلامی فراموش و نابود گردید!

و نیز، «امام بخاری» در مکتب خلفا، «امام المحدثین» لقب گرفت و صحیح او - پس از کتاب خدا - صحیح ترین کتابها شد، و احادیث صحیحی که در صحیح او یا در صحیح مسلم نیامده بود، ناصحیح و بی‌اعتبار!

#### منشأ اختلاف در روایات منابع اسلامی

دقت نظر در مباحث گذشته، و بحث‌هایی که در بخش «اجتهادات خلفا» در جلد دوم می‌آید، ما را از منشأ اختلاف در «روایات منابع اسلامی» آگاه می‌سازد. چون درمی‌یابیم که چگونه برای همراهی و همگامی با سیاست چیرگان حاکم به وضع حدیث پرداختند و روایات صحیحی را که مخالف این سیاست بود رها ساختند. و از همین راه، میزان استوار شناخت حدیث ضعیف و قوی را نیز، به دست می‌آوریم و درمی‌یابیم که - مثلاً - «حدیث ضعیف واقعی» در احادیث متعارضی که در صحیح بخاری، درباره «گریه بر میت» آمده، حدیثی است که با سیاست چیرگان حاکم موافق است؛ سیاستی که از گریه بر میت نهی می‌کند و این نهی را به رسول خدا(ص) نسبت می‌دهد! و «حدیث قوی» حدیث مخالف آن است، مانند حدیث «ام المؤمنین عایشه» و دیگران که از جواز گریه بر میت

خبر می‌دهند و آن را جزئی از سنت رسول خدا(ص) می‌دانند. و نیز، حدیث ضعیف، در بین دو حدیث متعارض ام‌المؤمنین عایشه، حدیثی است که درباره واپسین دم حیات رسول خدا(ص) و کسی که در کنار او بوده سخن رانده، و می‌گوید: «چه وقت به او (= علی) وصیت کرد، حال آنکه بر روی سینه من جان داد؟»، و حدیث قوی، حدیث دیگر اوست که می‌گوید: «امام علی(ع) در واپسین دم حیات رسول خدا(ص) در کنار او بود». چون حدیث اول با خواسته چیرگان حاکم موافق است و حدیث دوم با سیاست آنها مخالف!

این میزان استوار شناخت حدیث قوی از ضعیف در احادیث سنت رسول خدا(ص) و سیره صحابه و تابعین، و سیره انبیای پیشین، و احکام اجتهادی خلفا و امثال آن است.

نتیجه این بحث‌ها و حقیقت امر

پژوهشگر پی‌گیر درمی‌یابد که میزان ثابت شناخت حق و باطل در مکتب خلفا تنها مصلحت چیرگان حاکم است و بس، و هر خبر و روایتی که آنها را مورد انتقاد قرار دهد یا سرزنش کند، ضعیف و ناصحیح و مردود است، و هر کتاب و هر راوی و هر مؤلفی که خبری از آن را روایت کند، ضعیف و غیر ثقه است و به انواع نسبت‌ها متهم می‌گردد، و اگر حدیث و خبر از روایتگری باشد که نمی‌توانند او و کتابش را مورد طعن و سرزنش قرار دهند، در چنین حالی، حدیث را به سوئی که می‌خواهند تأویل و توجیه می‌کنند.

از سوی دیگر، هر مؤلف و روایتگری که مناقب چیرگان حاکم را یادآور شود و انتقادات متوجه آنان را رها سازد، او ثقه و صدوق است؛ و چون بتواند در روایات و تألیفات خود به دفاع از آنان برخیزد، او ثقه و مأمون و مصدق است و روایاتش در کتابها منتشر و پخش می‌گردد. و سیف زندیق از چنین باب فراخی، هر چه را که خواسته و مقتضای زندقه‌اش بوده، در سنت و سیره و حدیث رسول خدا(ص) وارد کرده است. و بدین‌خاطر نیز، روایات او در بیش از هفتاد منبع از منابع اسلامی، در طی سیزده قرن منتشر گردیده است!

آری، سیف‌بن عمر هر چه را ساخته و پرداخته، در سنت و سیره و حدیث رسول خدا(ص) وارد کرده است و ما در کتاب «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» - باب: «فرستادگان پیامبر(ص)» و باب: «کارگزاران رسول خدا(ص)» و باب: «هیئت‌های نمایندگی وارد بر رسول خدا(ص)» و باب: «ریب پیامبر(ص)» - و نیز، در کتاب «رواه مختلفون» یا «راویان ساختگی» آنها را مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم. چنانکه در بحث‌های گذشته نیز دیدیم که او چگونه حدیث رسول خدا(ص) درباره عمار را تحریف و آن را به ضد خود تبدیل نمود.

این دیدگاه ما درباره «سیف» و همتایان اوست؛ کسانی مانند: «ابوالحسن بکری» مؤلف کتاب: «الانوار» که حدیث‌های خرافی را در کتاب: «سیره النبی المختار» و دیگر کتب خود داخل منابع اسلامی نموده و ما، خبرها و اثرهای آنها را در سلسله بحث‌های: «نقش ائمه در احیای دین» مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم و شأن و مقام اینان در نزد ما چنین است.

اما بخاری و صحیح او، ابن‌هشام و سیره‌اش، و طبری و تاریخ وی، و دیگر همتایان دانشمند آنان که اسلوبشان را مورد نقد و بررسی قرار داده‌ایم، اینان را در نزد ما شأن و مقام دیگری است. چون اینان اگر چه در بخشی از روش خود

مورد انتقاد ما هستند، ولی با وجود آن، هم اینان بسیاری از سنت صحیح رسول‌خدا(ص) در سیره و حدیث را - که مورد اعتماد ماست و آن را از ایشان روایت می‌کنیم - در کتابهای خود ذکر کرده‌اند. و این روش علمای مکتب اهل‌البیت با هر کسی است که در کار علمی او اشتباهی می‌بینند؛ آنان در حالی که روش علمی او را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهند، در عین حال، او را محترم و بزرگ می‌شمارند و آنچه را که مورد انتقادشان نباشد از او و کتاب او برمی‌گیرند، و این همان معنای عدم تقلید از علمای پیشین است، که نه در احکام فقهی از آنان پیروی می‌کنند و نه در حدیث شناسی!

علمای مکتب اهل‌البیت، حدیث ضعیف «اصول کافی» و «صحیح بخاری» را با هم تضعیف می‌کنند و حدیث صحیح را نیز، از هر دو کتاب می‌گیرند، چنانکه «مجلسی کبیر» متوفای ۱۱۱۱ هـ هنگامی که در کتاب خود «مرآة العقول» کتاب «کافی» را شرح می‌کند، به هزاران حدیث ضعیف آمده در آن توجه می‌دهد؛ کتابی - که مشهورترین کتاب حدیثی مکتب اهل‌البیت است - و این کار در مکتب اهل‌البیت، مخالف آنی است که پیروان مکتب خلفا برآند، و برای صحیح بخاری همان را قائلند که برای کتاب خدا، و معتقدند که حدیث ناصحیح در آن نیست. بلکه بیش از آن را قائلند؛ چون معتقدند که هر چه در صحیح بخاری و صحیح مسلم درباره سنت رسول‌خدا(ص) آمده - اموری که در کتاب خدا نیامده - همه صحیح است، در حالی که قبول صحّت روایات سنت رسول‌خدا(ص) که در دیگر کتب - غیر از «صحیح بخاری و مسلم و چهار کتاب دیگری که مجموع آن‌ها «صحاح سته» نامیده شده، - آمده بر آنها دشوار است. با آنکه بسیاری از حافظان حدیث در مکتب خلفا - که غیر از یاد شدگانند - در علم حدیث تألیفات عدیده‌ای به نام: صحاح و مسانید و سنن و مصنّفات و زوائد و... دارند، مانند:

صحیح ابن‌خزیمه متوفای ۳۱۱ هـ .

صحیح ابن‌حبّان متوفای ۳۵۴ هـ .

الصحاح المأثورة عن رسول الله (ص)، از حافظ ابوعلی ابن السکن متوفای ۳۵۳ هـ.

مسند طیالسی متوفای ۲۰۴ هـ.

مسند احمد متوفای ۲۴۱ هـ.

سنن بیهقی متوفای ۴۵۸ هـ.

سنن ابوبکر شافعی متوفای ۳۴۷ هـ.

معاجم سه گانه طبرانی متوفای ۳۶۰ هـ.

مصنّف عبدالرزاق صنعانی متوفای ۲۱۱ هـ.

مصنّف ابن ابی شیبیه متوفای ۲۳۵ هـ.

مجمع الزوائد هیثمی متوفای ۸۰۷ هـ.

مستدرک حاکم متوفای ۴۰۵ هـ.

و دهها مجموعه حدیثی دیگر از محدثان دیگر.

و در سیره رسول خدا (ص) و صحابه و فتوح نیز تألیفاتی همچون:

خلیفه بن خیاط متوفای ۲۴۰ هـ، الطبقات و التاريخ.

بلاذری متوفای ۲۷۹ هـ، فتوح البلدان و انساب الاشراف.

مسعودی متوفای ۳۴۵ هـ، التبیه و الاشراف و مروج الذهب.

واقدی متوفای ۲۰۷ هـ، المغازی.

ابن سعد متوفای ۲۳۰ هـ، الطبقات.

و دهها تألیف معتبر دیگر از مؤلفان دیگر.

چه شده که در علم حدیث تا بدین حدّ به «صحاح شش گانه» توجه شده و دیگر کتابها رها گردیده،

و در سیره و تاریخ و مغازی، تنها سیره ابن هشام و تاریخ

طبری محور شده و دیگر کتابها متروک؟!

و خلاصه، دانشمندان مکتب خلفا در کار علمی خود از دو جهت مورد انتقادند:

نخست اینکه، آنها بخشی از سنت و سیره رسول خدا (ص) را که با سیاست چیرگان حاکم در تضادّ

بوده، کتمان کرده‌اند. و نیز، سیره انبیای پیشین و سیره اهل بیت و سیره صحابه رسول خدا (ص) و

عقاید اسلامی یا تفسیر قرآن را کتمان کرده‌اند. همانگونه که از طبری و ابن کثیر در تفسیر آیه: «و

انذر عشیرتک الاقربین» مشاهده کردیم که لفظ «وصیّ و خلیفتی» را کتمان کردند و آن را به «کذا و

کذا» تبدیل نمودند! و نیز، دیگر نصوص سنت رسول خدا (ص) در احکام اسلامی مخالف اجتهادات

شخصی خلفا را، که - ان شاء الله - در بحث: «منابع شریعت اسلامی در مکتب خلفا» در جلد دوم همین کتاب آن را بیان می‌داریم.

دوم اینکه، برای مسلمانان امروز که به دروازه‌های یک نهضت اسلامی فراگیر رسیده‌اند، شایسته نیست که همچنان در فقه بر تقلید از «امامان چهارگانه» پای فشارند، و در تصحیح و تضعیف حدیث بر تقلید از صاحبان «صحاح شش گانه» به ویژه بخاری و مسلم در جا بزنند. و نیز، در احکام اسلامی به اجتهاد مصلحتی خلفا که در تضاد با سنت رسول خدا(ص) می‌باشد اصرار بورزند. بلکه شایسته آن است که با تحقیق و پژوهش، سنت صحیح رسول خدا(ص) را بجوبند و زوایای پنهان آن را - که به مقتضای سیاست خلفا در طول سده‌ها مخفی و کتمان شده - آشکار سازند، و سپس در مسیر دعوت به توحید کلمه مسلمانان و عمل به کتاب خدا و سنت صحیح رسول خدا(ص) بکوشند، که با محوریت کتاب و سنت مورد اتفاق و اجماع همه، وحدت و توحید کلمه مسلمانان میسور گردد؛ و این از لطف خدا بر مسلمانان به دور نباشد.

بازگشت به آغاز بحث وصیت

از آنجا که نصوص دلالت کننده بر حق امام علی و فرزندان او(ع)، در حکومت و حاکمیت پس از رسول خدا(ص)، مهمترین چیزی بود که نقد و اشکال را مستقیماً متوجه خلفا و حکومتگران می‌کرد، علمای مکتب خلفا نیز، در کتمان این نصوص از هیچ کوششی فروگذار نکردند. یکی از مهمترین وقایع، جستجوی علمای اهل کتاب از «وصی» رسول خدا - پس از وفات آن حضرت(ص) - بود؛ همانند خبر آن دو راهبی که امام علی(ع) در راه صفین از کنار آنها عبور کرد. و این در حالی است که علمای مکتب اهل‌البیت نظیر این اخبار را در کتابهای خود ثبت کرده‌اند؛<sup>۱</sup> از جمله خیر آمدن دو نفر یهودی در زمان ابی‌بکر که در جستجوی «وصی پیامبر» بودند و مردم آنها را به نزد ابی‌بکر بردند و چون پاسخ سؤال خود را دریافت نکردند، امام علی(ع) را فراخواندند تا پاسخ سئوالات آنها را دادو آنها گفتند: «تو وصی خاتم انبیا هستی» و اسلام آوردند. و خبر افراد دیگری از اهل کتاب که در زمان عمر به مدینه آمدند و آنچه که در زمان ابی‌بکر روی داده بود با عمر و علی تکرار شد. همانگونه که در گذشته نیز، سؤال «کعب الاحبار» از عمر را یادآور شدیم که او پاره‌ای از حالات رسول خدا(ص) را از عمر سؤال کرد و عمر به او گفت: از علی پرس! و اینگونه مراجعات اهل کتاب و اسلام آوردن آنها در دورانهای بعد نیز استمرار یافت. چنانکه ابن‌کثیر پس از آنکه در تاریخ خود از تورات نقل می‌کند که: «خداوند ابراهیم را به (تولد) اسماعیل و رشد او بشارت داد، و به اینکه در دودمان او «دوازده نفر عظیم» قرار می‌دهد»، از «ابن‌تمیمیه» نقل می‌کند که گوید: «آنها

<sup>۱</sup> - مراجعه کنید: بحار الانوار، چاپ جدید تهران، ج ۱۰ ص ۱۰ - ۵۰.



کسانی هستند که در حدیث جابر بن سمره به آمدنشان بشارت داده شده، و تا نیابند قیامت نشود» گوید: «و بسیاری از یهود که به سلام مشرف شده‌اند، اشتباه کرده و پنداشته‌اند آنها همان کسانی هستند که فرقه رافضه (= شیعیان) به سویشان فرامی‌خوانند؛ و بدین خاطر، پیرو آنها شده‌اند»<sup>۱</sup>.  
چه می‌شنویم؟ اخبار بسیاری از یهود که به اسلام مشرف شده و از شیعیان پیروی کرده‌اند چیست و چه شده؟!

پاسخ آن است که، این علما نیز راه طبری را پیمودند و کلّ و جزء اخبار اهل کتابی را که اسلام آوردند و پیرو شیعیان گردیدند، از صفحه تاریخ برانداختند؛ چون به قول طبری: «عامّه مردم تاب شنیدن آنها را ندارند»!!

شمار اخبار، روایات و نصوصی که برانداختند

اگر احادیث تاریخ ابن‌کثیر از رسول‌خدا(ص) درباره خوارج را، که حدود هفده صفحه از کتابش را در برگرفته، با روایات اندکی که از رسول‌خدا(ص) درباره جمل و صفین در فضیلت امام علی(ع) بر جای مانده مقایسه نماییم، به میزان خسارت عظیمی که کتمان حدیث رسول‌خدا(ص) بر این امت وارد کرده، پی خواهیم برد. آری، آنها روایات وارد درباره خوارج را از آن رو باقی گذاردند که آنان تنها به خروج بر ضد حکومت امام علی(ع) بسنده نکردند، و به خروج خود بر ضد حکومت‌های بعد از امام علی(ع) نیز ادامه دادند، و انتشار این احادیث به نفع سلطه حاکم بعد از امام(ع) بود. بدین خاطر این روایات را در همه کتابهای حدیث آوردند و تا امروز بر جای ماند! از دیگر احادیث رسول‌خدا(ص) که با سیاست مکتب خلفا در تضاد بود و آن را کتمان کردند، حدیث پیامبر در حق امام علی و «وصایت» او بود. علاوه بر آن، اشعار و گفتار و نوشتار صحابه در این باره را نیز کتمان کردند. چنانکه دیدیم  
ام‌المؤمنین عایشه اصل «وصیت» را انکار کرد و ما روایت او را در این باره نقد و بررسی نمودیم. و نیز دیدیم که:

الف - برخی از آنها پاره‌ای از سخن را - بدون اشاره به حذف آن - حذف کردند؛ چنانکه با قصیده «نعمان بن عجلان انصاری» کردند.

ب - برخی از آنها پاره‌ای از خبر را، با ابهام در سخن، حذف کردند؛ چنانکه طبری و ابن‌کثیر در تفسیر خود با لفظ «وصی و خلیفتی» که در حدیث رسول‌خدا(ص) آمده است چنین کردند.

ج - برخی از آنها لفظ «وصیت» را از خبر حذف و خبر را تحریف کردند؛ همانگونه که ابن‌کثیر با خطبه امام حسین(ع) کرد.

<sup>۱</sup> - تاریخ ابن‌کثیر، ج ۶ ص ۲۵۰ .

د - برخی از آنها تمام خبری را که حاوی ذکر «وصیت» بود حذف و تنها بدان اشاره کردند؛ مانند آنچه که طبری و ابن اثیر و ابن کثیر با نامه محمد بن ابی بکر کردند.

ه - برخی از آنها تمام خبری را که حاوی ذکر «وصیت» بود - بدون اشاره به حذف آن - حذف کردند؛ همانگونه که ابن هشام با خبر دعوت رسول خدا (ص) از بنی هاشم انجام داد؛ چون حاوی قول: «وصی و خلیفتی فیکم» درباره علی (ع) بود.

و - برخی از آنها معنای «وصیت» را تأویل کردند؛ چنانکه طبرانی در حدیث رسول خدا (ص) و ابن ابی الحدید در کلام امام علی (ع) چنین کردند.

ز - برخی از آنها غفلت کرده و آن را در یکی از کتابهای خود آورده و در کتاب دیگر خود حذفش نموده و به جای آن سخنی مبهم نهاده است؛ همانگونه که طبری در تاریخ و تفسیر خود چنین کرده است.

ح - برخی از آنها در چاپ اول کتاب خود آن را یادآور شده و در چاپ دوم حذف کرده است؛ چنانکه محمد حسین هیکل در کتاب خود «حیاء محمد (ص)» چنین کرده است.

## فصل چهارم: مقام و جایگاه امامت و خلافت در کلام خدا

### ۱-۴- مقام و جایگاه اهل بیت (ع) در قرآن

آیات درباره اهل بیت علیهم السلام

#### ۱-۴-۱- سوره هل آتی

مجاهد از ابن عباس درباره شأن نزول این سوره چنین روایت کرده است:

حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و همه مردم به عیادت آمدند و به علی علیه السلام گفتند: یا ابا الحسن، کاش برای فرزندان نذری می کردی! علی گفت: اگر شفا یافتند، برای سپاس از خدای عزوجل، سه روز روزه می گیرم. فاطمه علیها السلام و خادم آنها، فضا، نیز چنین گفتند. حسن و حسین علیهما السلام شفا یافتند، و چون در خانه آل محمد صلی الله علیه و آله توشه ای نبود، علی علیه السلام نزد شمعون رفت و سه پیمانه جو قرض گرفت و به خانه آورد. فاطمه علیها السلام با یک پیمانه آن نان تهیه کرد. علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد و به منزل بازگشت و غذا را فراروی خود نهاد. مسکینی در خانه آمد و گفت: سلام بر شما اهل بیت محمد، من مسکینی مسلمان زاده ام، غذایم دهید تا خدا از سفره های بهشت غذایتان دهد. علی علیه السلام دستور داد تا غذا را به او بدهند و در آن روز و آن شب چیزی جز آب نخوردند.

روز دوم فاطمه علیها السلام یک پیمانه دیگر آرد کرد و با آن نان فراهم ساخت، و چون غذا را فراروی خود نهادند، یتیمی سر رسید و بر در خانه ایستاد و گفت: سلام بر شما اهل بیت محمد،

یتیمی از اولاد مهاجرانم که پدرم شهید شده است. غذا را به او دادند و یک روز دیگر خویشنداری کردند و جز آب نخوردند.

روز سوم فاطمه علیهاالسلام پیمانه باقیمانده را برگرفت و آرد کرد و نان پخت. علی علیه‌السلام پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز گزارد و بازگشت، و چون غذا را فراروی خود نهاد، اسیری بر در خانه ایستاد و گفت: سلام بر شما اهل بیت نبوت، اسیرمان می‌کنید و غذایمان نمی‌دهید؟ غذایمان را دهید که من اسیرم. غذا را به او دادند و سه روز و سه شب خویشنداری کردند و جز آب نخوردند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد آنان رفت و شدت گرسنگی آنها را دید. خدای سبحان این آیات را فرو فرستاد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ ... لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً يُؤْفُونَ بِالَّذِرِّ وَ يَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً...<sup>۱</sup> آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت... (ابرار) به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شرش فراگیر است می‌ترسند، و غذای خود را به پاس دوستی خدا به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند و می‌گویند شما را تنها به خاطر خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.<sup>۲</sup>

#### ۲-۱-۴-آیه ایثار

وَ يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ<sup>۳</sup> و دیگران را بر خویش مقدم می‌دارند؛ هر چند خود نیازمند باشند.

ابوهریره می‌گوید:

مردی نزد پیامبر آمد و از گرسنگی شکوه کرد. پیامبر او را به خانه زنانش فرستاد و آنها گفتند: چیزی جز آب نداریم. آن حضرت فرمود: چه کسی در این شب این مرد را درمی‌یابد؟ علی گفت: من یا رسول الله! سپس نزد فاطمه آمد و او را از ماجرا آگاه کرد. او گفت: چیزی جز غذای این دخترک نداریم، ولی مهمانمان را بر خود ترجیح می‌دهیم. علی گفت: دخترک را بخوابان و من نیز

<sup>۱</sup> . سوره انسان، آیه ۹-۱.

<sup>۲</sup> . ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۵، ص ۵۳۰.

<sup>۳</sup> . سوره حشر، آیه ۹.

چراغ را به خاطر این مهمان خاموش می‌کنم. فاطمه چنان کرد، و آن مهمان شام خورد، و چون صبح شد خدای سبحان آیه و یثرون علی انفسهم... را نازل فرمود.<sup>۱</sup>

### ۳-۱-۴-آیه مباهله

فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛<sup>۲</sup> بگو: بیاید فرزندانمان و فرزندانتان، زنانمان و زنانتان، و ما خویشتن خویش و شما خویشتن خویش را فراخوانیم، آن‌گاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در الصواعق المحرقة از جابر بن عبدالله چنین نقل شده است:

هیئت نمایندگی نجران، رئیس و مرئوس، نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند و پیامبر آنان را به اسلام فراخواند. گفتند: ما پیش از تو اسلام آوردیم. پیامبر فرمود: دروغ می‌گویید، اگر بخواهید، شما را به آنچه از اسلام بازتان می‌دارد آگاه می‌کنم. گفتند: آگاهمان کن. فرمود: عشق به صلیب و شرب خمر و خوردن گوشت خوک. سپس آنان را به مباهله فراخواند و آنان وعده‌اش دادند که صبح فردا حاضر شوند. صبح فردا، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت و مسیحیان را به مباهله فراخواند؛ اما آنان از آمدن سر باز زدند و به پرداخت خراج رضایت دادند. پیامبر فرمود: سوگند به آنکه مرا به حق فرستاد، اگر آمده بودند، این بیابان آتش بار می‌شد. آن‌گاه این آیه نازل شد: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ... ثُمَّ نَبْتَهِلُ... .

شعبی می‌گوید: أَبْنَاءَنَا در آیه، «حسن و حسین» هستند، و نِسَاءَنَا «فاطمه» و أَنْفُسَنَا «علی بن ابی طالب علیه‌السلام».

ابن حجر می‌گوید:

دارقطنی روایت کند که علی علیه‌السلام در روز شورا، با اهل شورا احتجاج کرد و به آنها گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در بین شما کسی هست که از من به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیک‌تر باشد؟ آنکه پیامبر او را نفس خود قرار داده و فرزندان او را فرزندان خود خوانده، کسی جز من است؟ گفتند: هرگز، هرگز!...<sup>۳</sup>

### ۴-۱-۴-آیه فائزون

<sup>۱</sup> . حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۴۶.

<sup>۲</sup> . سوره آل عمران، آیه ۶۱.

<sup>۳</sup> . ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۹۳.

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ؛<sup>۱</sup> من امروز آنها را به دلیل آنکه صبر کردند، پاداش دادم. آنان، به حق، راه یافتگانند.

از عبدالله بن مسعود چنین نقل شده است: مراد از آیه إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا، علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین است که در دنیا بر طاعت خدا و فقر و گرسنگی صبوری کردند و از معاصی دوری جستند و در بلاها شکیبایی ورزیدند. آری، آنان رستگاران و نجات یافتگان از حسابند.<sup>۲</sup>

#### ۵-۱-۴-آیه تطهیر

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛<sup>۳</sup> خداوند، تنها بر آن است که پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

از ام سلمه چنین نقل شده است:

پیامبر در خانه من بود که فاطمه(س) با ظرف حریره وارد شد و نزد آن حضرت رفت. پیامبر به او فرمود: شوهر و فرزندان را بخوان. علی و حسن و حسین نزد ایشان آمدند و حریره خوردند. آن حضرت در بستر خویش و بر روی کسا نشسته بود و من در اتاق خود نماز می خواندم که خدای عزوجل آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا را نازل فرمود. آن حضرت دنباله کسا را برگرفت و بر آنها پوشانید و بعد دست خود را بیرون آورد و به سوی آسمان اشاره کرد و گفت: خداوندا، اینها اهل بیت و خواص من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان. من سر خود را داخل اتاق کردم و گفتم: یا رسول الله، من هم با شمایم؟ فرمود: تو عاقبت به خیری.<sup>۴</sup>

از انس بن مالک نقل شده است که پیامبر تا شش ماه که برای اقامه نماز صبح از مقابل خانه فاطمه می گذشت، می فرمود: ای اهل بیت، وقت نماز است؛ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا<sup>۵</sup>

#### ۶-۱-۴-آیات مرج البحرين يلتقيان

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۱.

۲. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴.

۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۴. ابن حنبل، المسند، ج ۶، ص ۳۹۳. مسلم نیز این حدیث را در صحیح خود آورده است.

۵. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۱۵.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ... يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْءُ<sup>۱</sup> وَ الْمَرْجَانُ؛<sup>۱</sup> دو دریای مختلف را کنار هم قرار داد. میان آن دو برزخی است که بر یکدیگر غلبه نمی‌کنند... از آن دو، لؤلؤ و مرجان بیرون می‌آید.

از ضحاک چنین نقل شده است: منظور از «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ»، علی و فاطمه، منظور از «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ»، پیامبر است و منظور از «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْءُ وَ الْمَرْجَانُ»، حسن و حسین.<sup>۲</sup>

#### ۷-۱-۴-آیه الحاق ذریه

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ<sup>۳</sup>؛

کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان در ایمان پیروی‌شان کردند، فرزندانشان را به آنها ملحق می‌کنیم و چیزی از پاداش عملشان نمی‌کاهیم، که هر کس در گرو کار خویشان است. از ابن عباس نقل شده است که آیه وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ... درباره پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است.

#### ۸-۱-۴-آیه مودت

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛<sup>۴</sup> بگو بر این رسالت هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم جز دوست داشتن خویشاوندانم.

از ابن عباس نقل شده است هنگامی که آیه مودت نازل شد، گروهی گفتند: یا رسول الله، خویشاوندان شما که مودت آنها بر ما واجب شده، کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر آن دو.<sup>۵</sup> و از آن موارد نیز این آیه که خداوند می‌فرماید: أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ...<sup>۶</sup> عکرمه در شأن نزول این آیه چنین می‌گوید: أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ... منظور از آیه فوق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام است.

<sup>۱</sup> . سوره رحمن، آیه ۱۹-۲۲.

<sup>۲</sup> . حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۰۸.

<sup>۳</sup> . سوره طور، آیه ۲۱.

<sup>۴</sup> . سوره شوری، آیه ۲۳.

<sup>۵</sup> . طبری، محب‌الدین، ذخائر العقبی، ص ۲۵؛ ابن حجر، الصواعق المحرمة، ص ۱۰۱؛ شبلنجی حنفی، نورالابصار، ص ۱۰۱.

<sup>۶</sup> . سوره اسراء، آیه ۵۷.

## ۲-۴- آیات درباره امام علی علیه السلام

### ۱-۲-۴- آیه انفاق

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛<sup>۱</sup> پاداش آنان که اموال خود را، شب و روز و نهان و آشکار، انفاق می کنند، با پروردگارشان است، نه بیمی بر آنها است و نه اندوهگین می شوند.

عبدالوهاب بن مجاهد از ابن عباس چنین روایت می کند: آیه انفاق درباره علی علیه السلام نازل شده است؛ او چهار درهم داشت که یکی را در شب انفاق کرد، یکی را در روز، و یکی را در نهان و یکی را آشکار.<sup>۲</sup>

### ۲-۲-۴- آیه فروش جان

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ؛<sup>۳</sup> برخی از مردم، جان خود را برای خشنودی خدا می فروشند؛ و خداوند با این بندگان مهربان است.  
عبدالرحمان بن میمون به نقل از ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی که به سوی آن غار برون شد، علی را در بستر خود خوابانید. ابوبکر به دنبال پیامبر آمد و علی او را از خروج پیامبر آگاه کرد. ابوبکر در پی آن حضرت روان شد و قریشیان بیدار و پاسدار، علی را [به جای پیامبر] هدف خویش گرفته بودند. چون صبح شد، با شگفتی علی را فراروی خود دیدند. گفتند: محمد صلی الله علیه و آله کجاست، علی علیه السلام گفت: من از او خبر ندارم، گفتند: ما نمی خواستیم به تو ضرری برسانیم و تو را آزار دهیم. ما هدفمان محمد صلی الله علیه و آله بوده است. چون که او از زدن و ضربه خوردن به خود نمی پیچد اما تو از ضربه خوردن به خود می پیچی. سپس آیه و من الناس من یشری نفسه ... درباره او نازل شد.

امام علی علیه السلام، خود، در این باره چنین سروده است:

وقیت بنفسی خیر من وطی الحصى

واکرم خلق طاف بالبیت والحجر

وبتُّ أراعی منهم ما ینوبنی

وقد صرت نفسی علی القتل والاسر

۱. سوره بقره، آیه ۲۷۴.

۲. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۸، ص ۲۰۶.

۳. سوره بقره، آیه ۲۰۷.

محمد لما خاف ان يمكروا به  
فنجاه ذوالطول العظيم من المکر  
و بات رسول الله فی الغار آمنًا  
فما زال فی حفظ الاله و فی ستر<sup>۱</sup>

«با جان خود برترین راهوار در این سنگریزه‌ها/ و گرمی‌ترین آفریده، زایر بیت و حجر را پاسداری کردم./ خوابیدم و در حالی که دشمنانم را می‌پاییدم/ خود را برای کشته شدن و اسارت آماده ساختم./ زمانی که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از مکر آنها بر خود ترسید/ خداوند بخشایشگر عظیم، از این مکر نجاتش داد. / آری، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن غار، ایمن آسود/ و همواره در پناه خدا باقی ماند.»

### ۳-۴-آیات درباره امام علی علیه‌السلام و شیعیان او

#### ۱-۳-۴-آیه خیر البریه

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ<sup>۲</sup> کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، بهترین مخلوقاتند.

ابن عساکر از جابر بن عبدالله درباره این آیه چنین نقل کرده است:

نزد پیامبر بودیم که علی علیه‌السلام آمد. پیامبر فرمود: سوگند به آنکه جانم در دست او است، این شخص و شیعیان او رستگاران قیامتند، و آیه ان الذين آمنوا... نازل شد، و چنان شد که اصحاب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هر گاه علی علیه‌السلام را می‌دیدند، می‌گفتند: خیر البریه آمد.<sup>۳</sup>

#### ۲-۳-۴-آیه مفلحون

أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ<sup>۴</sup> «...این گروه رستگارانند.»

از امام علی علیه‌السلام روایت شده است: سلمان فارسی به من گفت: یا ابالحسن، هیچ‌گاه با حضور من، فراروی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار نگرفتی مگر آنکه پیامبر بین دو کتف من زد و فرمود: سلمان! این شخص و حزب او رستگارانند.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> احمد بن حنبل، المسند، ج ۱، ص ۳۳۰؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۳؛ نسائی، احمد بن شعیب، خصائص علی بن ابی‌طالب، ص ۶۱.

<sup>۲</sup> سوره بینه، آیه ۷.

<sup>۳</sup> سیوطی، عبدالرحمان، الدر المنثور، ذیل آیه مذکور.

<sup>۴</sup> سوره بقره، آیه ۵.

<sup>۵</sup> حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۶۸.



#### ۴-۴- آیات درباره امام علی علیه السلام و غیر او

الف. فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا؛<sup>۱</sup> «...این گروه با کسانی خواهند بود که خدا نعمتش را بر آنان تمام کرده است؛ یعنی پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان. خوب رفیقانی هستند اینان.»

داود بن سلیمان می گوید:

علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانش، از علی علیه السلام برای من روایت کرد که پیامبر درباره این آیه فرمود: مراد از من النبیین محمد صلی الله علیه و آله است و مراد از من الصدیقین علی بن ابی طالب علیه السلام، و مراد از من الشهداء حمزه، و مراد از من الصالحین حسن و حسین علیهما السلام، و مراد از حَسُنَ اولئك رفیقا قائم آل محمد (عج) است.<sup>۲</sup>

ب. وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ؛<sup>۳</sup> و هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، بگو: سلام بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود واجب کرده است.

از ابن عباس نقل شده است که این آیه در حق علی بن ابی طالب علیه السلام و حمزه و جعفر و زید نازل شده است.<sup>۴</sup>

ج. ... وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ؛<sup>۵</sup> و بر اعراف مردانی هستند که هر یک را به سیمایشان می شناسند.

ثعلبی در تفسیر این آیه از ابن عباس چنین روایت کرده است: اعراف جایگاه بلندی از صراط است که عباس و حمزه و علی بن ابی طالب علیه السلام و جعفر طیار بر بلندای آنند و دوستدارانشان را به نور سیمایشان می شناسند و دشمنانشان را به تیرگی چهره.<sup>۶</sup>

۱. سوره نساء، آیه ۶۹.

۲. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۹۳.

۳. سوره انعام، آیه ۵۴.

۴. فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص ۴۲.

۵. سوره اعراف، آیه ۴۶.

۶. ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۱۰۱.

د. ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ؛<sup>۱</sup> خداوند، آرامش خود را بر پیامبر و مؤمنانش نازل کرد.

از ضحاک بن مزاحم نقل شده است که این آیه در حق کسانی نازل شد که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله استوار باقی ماندند: علی و عباس و چند نفر از بنی هاشم.<sup>۲</sup>

ه. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ؛<sup>۳</sup> مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند و هرگز تردیدی به خود راه نداده‌اند و با مال‌ها و جان‌های خویش در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ اینان راستگویانند.

ابن عباس می‌گوید:

مراد از آیه إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا... این است که این گروه، خدا و رسول او را تصدیق کردند و هرگز در ایمان خود دچار تردید نشدند. این آیه در حق علی بن ابی طالب علیه السلام و حمزه بن عبدالمطلب و جعفر طیار نازل گردید. جمله «وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، یعنی با جان و مال خود در راه خدا و طاعت او جهاد کردند و خداوند سبحان با عبارت أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ صدق و وفای آنها را تأیید فرمود.<sup>۴</sup>

و. مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا؛<sup>۵</sup> در بین مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بستند، صادقانه وفا کردند؛ برخی از آنها جانشان را فدا کردند و برخی منتظرند، و هیچ تبدیلی و دگرگونی ایجاد نکردند.

حافظ ذهبی در این باره می‌گوید:

علی علیه السلام بر فراز منبر مسجد کوفه بود که از او پرسیدند: آیه «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ...» در حق چه کسانی نازل شده است؟ او گفت خدایا ببخش، این آیه در حق من و عمویم حمزه و عموی دیگرم عبیده بن حارث بن عبدالمطلب نازل شد. عبیده جانش را فدا کرد و در جنگ بدر به شهادت رسید. حمزه نیز جانش را فدا کرد و در جنگ احد به شهادت رسید و من اکنون انتظار می‌کشم تا

<sup>۱</sup>. سوره توبه، آیه ۲۶.

<sup>۲</sup>. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۷.

<sup>۳</sup>. سوره حجرات، آیه ۱۵.

<sup>۴</sup>. حاکم حکسانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۸۶.

<sup>۵</sup>. سوره احزاب، آیه ۲۳.

شقی‌ترین فرد این امت، این را از این (اشاره به محاسن و سر) رنگین کند؛ عهدی که حبیبم ابوالقاسم مرا از آن آگاه کرده است.<sup>۱</sup>

ز. أ فَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ؛<sup>۲</sup> آیا کسی که به او وعده نیکو داده‌ایم و به آن خواهد رسید، همانند کسی است که به او متاع دنیا داده‌ایم، ولی در روز قیامت از احضارشدگان خواهد بود؟  
از مجاهد نقل شده است که آیه أ فَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً... در حق علی علیه‌السلام و حمزه نازل شده و مراد از كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، ابوجهل است.<sup>۳</sup>

#### ۵-۴- آیات درباره دشمنان امام علی علیه‌السلام

الف) وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيٍ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَاناً وَإِثْماً مُبِيناً؛<sup>۴</sup> کسانی که مردان و زنان مؤمن را، بدون آنکه کاری کرده باشند، آزار می‌دهند، بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده‌اند.

از مقاتل نقل شده است که این آیه در حق علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نازل شد؛ چرا که گروهی از منافقان او را می‌آزردند.<sup>۵</sup>

ب) إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَرُونَ؛<sup>۶</sup> گناه کاران همواره به مؤمنان می‌خندیدند، و چون بر آنها می‌گذشتند، ایشان را به ریشخند می‌گرفتند.

زمخشری می‌گوید:

گفته شده است که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام با جمعی از مسلمانان وارد مجلسی شدند و منافقان آنها را مسخره کردند و به آنها خندیدند و به آنها اشاره کردند و بعد به نزد یاران خود رفتند و

<sup>۱</sup> . فیروزآبادی، سید مرتضی، فضائل‌الخمسه، ج ۱، ص ۲۸۷، به نقل از: ابن حجر، الصواعق‌المحرقة، ص ۸۰؛ شبلنجی حنفی، نورالابصار، ص ۹۷، به نقل از: ابن صباغ، الفصول المهمه.

<sup>۲</sup> . سوره قصص، آیه ۶۱.

<sup>۳</sup> . حاکم حسکانی، شواهد‌التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۷.

<sup>۴</sup> . سوره احزاب، آیه ۵۸.

<sup>۵</sup> . واحدی نیشابوری، اسباب‌النزول، ص ۲۷۳.

<sup>۶</sup> . سوره مطففین، آیه ۲۹-۳۰.

گفتند: امروز اصلع را دیدیم. پیش از آنکه علی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برسد، این آیه نازل شد.<sup>۱</sup>

ج) فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيَّتْ وَجْهَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا...؛<sup>۲</sup> هنگامی که آن را از نزدیک بینند، چهره کافران زشت شود.

از اعمش نقل شده است که درباره این آیه گفت: هنگامی که کافران، مقام علی بن ابی طالب علیه السلام را بینند، چهره شان زشت گردد.<sup>۳</sup>

د) فَسَبَّصِرٌ وَ يُبْصِرُونَ بِأَيْكُمُ الْمَفْتُونُ؛<sup>۴</sup> به زودی می بینی و می بینند که کدام یک از شما شیفته و مفتونند.

از کعب بن مسعود و عبدالله بن مسعود در این باره چنین نقل شده است:  
از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام پرسیدند. فرمود: «علی در اسلام پیشروترین شما، در ایمان کامل ترین شما، در علم داناترین شما، در حلم برترین شما و در خشم برای خدا خشنماک ترین شما است. علمم را به او آموختم و رازم را به او سپردم و کارم را به او واگذاشتم. او جانشین من در خانواده، و امین من در میان امت است.» برخی از قریشیان گفتند: «به راستی که علی علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله را شیفته و مفتون خود کرده است؛ به گونه ای که هیچ عیبی در او نمی بیند.» و خداوند متعال این آیات را فرستاد: فَسَبَّصِرٌ وَ يُبْصِرُونَ بِأَيْكُمُ الْمَفْتُونُ.<sup>۵</sup>  
ه) سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ؛<sup>۶</sup> درخواست کننده ای تقاضای عذابی حتمی کرد؛ عذابی که برای کافران است و بازدارنده ای ندارد.

امام صادق علیه السلام از امام علی علیه السلام چنین نقل فرموده است:  
هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در غدیر خم به جانشینی خود منصوب کرد و فرمود هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست، این فرموده در شهرها پخش شد، و

<sup>۱</sup> زمخشری، محمد بن عمر، الکشاف؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر در تفسیر آیه مذکور.

<sup>۲</sup> سوره ملک، آیه ۲۷.

<sup>۳</sup> حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۶۵.

<sup>۴</sup> سوره قلم، آیه ۵ - ۶.

<sup>۵</sup> حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۶۷.

<sup>۶</sup> سوره معارج، آیه ۱-۲.

نعمان بن حرث فهري نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت، از سوی خدا فرمانمان دادی تا لا اله الا الله بگوئیم و تو را رسول خدا بدانیم، دستورمان دادی تا جهاد کنیم و حج بگذاریم و نماز به جای آوریم و زکات پردازیم و روزه بگیریم، ما همه اینها را از تو پذیرفتیم، ولی تو راضی نشدی تا این جوان را جانشین خود ساختی و گفתי هر که من مولای اویم، این علی مولای او است، این خواست تو است یا فرمان خدا است؟ پیامبر فرمود: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، این کار از سوی خدا است. نعمان روی برتافت و در همان حال می گفت: خدایا، اگر این حق است و از سوی تو است، پس، از آسمان بر ما سنگی ببار یا عذاب دردناکمان فرود آر! خداوند سنگی رها کرد و او را کشت و این آیات را فرستاد: سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ ...<sup>۱</sup>  
(و) وَ لَنَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ<sup>۲</sup>؛ آنها را از نحوه سخنشان می شناسی.

از ابوسعید خدری نقل شده است که مراد خدای عزوجل از این آیه، کینه منافقان از علی بن ابی طالب علیه السلام است.<sup>۳</sup>

(ز) أَ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ<sup>۴</sup>؛ آیا مؤمن همانند فاسق است؟ نه، هرگز برابر نیستند.

ابن عباس می گوید:

علی علیه السلام و ولید بن عقبه معارضه کردند. ولید گفت: من نیزه ام از تو تیزتر، زبانه ام از تو رساتر، و جایگاهم در سپاه از تو فراگیرتر است. علی به او گفت: ساکت شو ای فاسق! و خداوند این آیه را فرستاد: أَ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ.<sup>۵</sup>

(ح) اَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ<sup>۶</sup>؛ در جهنم افکنید هر ناسپاس کینه توز را.

از شریک بن عبدالله درباره این آیه چنین نقل شده است:

<sup>۱</sup> . طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، در تفسیر آیات مذکور.

<sup>۲</sup> . سوره نوح، آیه ۳۰.

<sup>۳</sup> . ابن مغزلی، مناقب علی بن ابی طالب، ص ۸۰.

<sup>۴</sup> . سوره سجد، آیه ۱۸.

<sup>۵</sup> . حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴۶؛ واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص ۲۶۳.

<sup>۶</sup> . سوره ق، آیه ۲۴.

نزد اعمش بودم که بیمار بود. ابو حنیفه و ابن شبرمه و ابن ابی لیلی نزد او آمدند و گفتند: ای ابومحمد، تو اکنون در واپسین روزهای عمر دنیا و در آستانه آخر عمر هستی. تو همواره درباره علی بن ابی طالب احادیث آنچنانی را روایت می‌کردی. اینک از آن کار به خدا باز گرد و توبه کن! اعمش گفت: مرا تکیه دهید! و چون تکیه داد، گفت: ابومتوکل ناجی از ابوسعید خدری برای ما روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون روز قیامت شود، خدای متعال به من و علی می‌فرماید: در جهنم افکنید دشمنانتان را و به بهشت درآورید دوستانتان را؛ و این، همان سخن خدای سبحان است که فرمود: **أَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِیدٍ**. ابو حنیفه به همراهانش گفت: برخیزید برویم تا چیزی شدیدتر از این نگوید.<sup>۱</sup>

### ۶-۴- آیات درباره محبت و ولایت امام علی علیه السلام

(الف) **یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ**؛<sup>۲</sup> ای مؤمنان، از خدا پروا کنید و همراه صادقان باشید.

امام باقر علیه السلام فرمود: کونوا مع الصادقین؛ یعنی اینکه با علی بن ابی طالب علیه السلام باشید.<sup>۳</sup>  
 (ب) **إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا**؛<sup>۴</sup> کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، خدای رحمان برای آنها محبوبیتی ویژه قرار می‌دهد.  
 درباره این آیه از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانش از جابر بن عبدالله چنین نقل شده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: یا علی، بگو خدایا، محبت مرا در دل‌های مؤمنان بیفکن. خدایا خودت مرا سرپرستی کن. خدایا، خودت مرا محبوب گردان، و خدای سبحان این آیه را فرستاد: **إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا**، و اینک هیچ مرد و زن مؤمنی را نیابی مگر آنکه قلبا دوستدار اهل بیت علیهم السلام است.<sup>۵</sup>  
 (ج) **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**؛<sup>۶</sup> تو ای پیامبر فقط بیم‌دهنده‌ای و هر قومی را هدایت‌گری است.

<sup>۱</sup> . حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۸۹.

<sup>۲</sup> . سوره توبه، آیه ۱۱۹.

<sup>۳</sup> . گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص ۲۳۶.

<sup>۴</sup> . سوره مریم، آیه ۹۶.

<sup>۵</sup> . بحرانی، سید هاشم، غایه المرام، ۳۷۳.

<sup>۶</sup> . سوره رعد، آیه ۷.

ابن عباس می‌گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستش را بر سینه‌اش نهاد و فرمود: من بیم دهنده‌ام. سپس به شانه علی علیه‌السلام اشاره کرد و فرمود: تو هدایت‌گری؛ بلکه هدایت‌جویان، پس از من با تو هدایت می‌یابند.<sup>۱</sup>

(د) وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ؛<sup>۲</sup> چون پسر مریم مثل زده شد، ناگهان قوم تو از آن به فغان آمدند.

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

روزی نزد پیامبر رفتم و او را میان جمعی از قریش یافتم. آن حضرت به من نگریست و فرمود: یا علی، مثل تو در این امت همچون مثل عیسی بن مریم است؛ گروهی دوستدارش شدند و درباره‌اش افراط کردند و گروهی دشمنش شدند و درباره‌اش به افراط گراییدند. جمعی که نزد آن حضرت بودند، خندیدند و گفتند: بنگرید که چگونه پسر عمویش را به عیسی بن مریم تشبیه می‌کند. در این هنگام، آیه «وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا»<sup>۳</sup>.

(ه) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمِنَا آمِنُونَ وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ؛<sup>۴</sup> کسی که کاری نیکو کند، برای او پاداشی بهتر از آن باشد و آنها از وحشت آن روز در امانند و آنکه کاری زشت کند، واژگون در آتش افتد.

ابا جعفر محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید:

ابوعبدالله جدلی نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفت و امام به او فرمود: یا ابا عبدالله، آیا از تفسیر مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ... آگاهی نکنم. گفت: آری، فدای شما کردم. فرمود: حسنه، حب ما اهل بیت است، و سیئه بغض ما. سپس تمام آیه را تلاوت کرد.<sup>۵</sup>

## ۷-۴- آیات درباره پیشگامی علی علیه‌السلام در اسلام

(الف) وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّكْعِينَ؛<sup>۱</sup> و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید.

<sup>۱</sup> طبری، محمد بن جریر، جامع‌البیان فی تأویل آی القرآن‌التفسیر الطبری، ج ۱۳، ص ۷۹؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، در تفسیر آیه مذکور.

<sup>۲</sup> سوره زخرف، آیه ۵۷.

<sup>۳</sup> حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۶۰.

<sup>۴</sup> سوره نمل، آیه ۸۹.

<sup>۵</sup> طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، در تفسیر آیه مذکور.

از ابن عباس نقل شده است: این آیه در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده است. آن دو نخستین کسانی بودند که نماز گزار شدند و رکوع کردند.<sup>۱</sup>

ب) إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ؛<sup>۲</sup> پروردگار تو می‌داند که تو نزدیک به دو سوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را به نماز برمی‌خیزی و گروهی از آنان که با تو هستند نیز چنین می‌کنند.

از ابن عباس نقل شده است: اولین کسی که در دل شب با پیامبر به نماز برخاست، علی علیه السلام بود، و اولین کسی که با او بیعت و هجرت کرد، علی علیه السلام بود.<sup>۳</sup>

ج. وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ؛<sup>۴</sup> کسی که سخن راست بیاورد و کسی که تصدیقش کند، آنان پرهیزکارانند.

ابن طفیل از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است: آن کس که سخن راست آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و آن کس که تصدیقش کرد من بودم، و دیگر مردمان، جز من، تکذیب‌کننده و کافر بودند.<sup>۵</sup>

د. الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبَسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ؛<sup>۶</sup> آنان که ایمان آوردند و ایمان خود را به ظلم و شرک نیالودند، ایمنی تنها از آن ایشان است و ایشان هدایت‌یافتگانند. مجاهد از ابن عباس چنین نقل کرده است:

مراد از «الذین آمنوا» علی بن ابی طالب علیه السلام است، و مراد از بظلم شرک است. به خدا سوگند، هیچ کس ایمان نیاورد مگر آنکه پیش از آن مشرک بود، جز علی علیه السلام که به خدا ایمان آورد و به اندازه چشم بر هم زدنی به او شرک نورزید. آری، علی نخستین کسی بود که ایمان آورد.<sup>۷</sup>

۱. سوره بقره، آیه ۴۳.

۲. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۹۲.

۳. سوره مزمل، آیه ۲۰.

۴. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۹۲.

۵. سوره زمر، آیه ۳۳.

۶. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۲۲.

۷. سوره انعام، آیه ۸۲.

۸. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۷.



ه) وَ مَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى؛<sup>۱</sup> کسی که خود را، در حالی که نیکوکار باشد، تسلیم خدا کند، به دستگیره استواری چنگ زده است.

انس بن مالک می گوید: این آیه در حق علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد. او نخستین کسی بود که ایمانش را برای خدا خالص کرد و خود را وقف خدا نمود.<sup>۲</sup>

و) الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاعْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبِعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَ ادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَّحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ازواجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ قِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛<sup>۳</sup> حاملان عرش و آنان که پیرامون آنند، پروردگارشان را ستایش می کنند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می خواهند و می گویند: پروردگارا رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است. پس کسانی را که توبه کردند و راه تو را پی گرفتند بیامرزش و از عذاب جهنم نگاه دار! پروردگارا، آنان را و پدران و همسران و فرزندان صالحشان را به بهشت های برینی که وعده شان فرمودی، وارد کن، که تو توانا و حکیمی. آنان را از بدی ها نگاه دار، که هر کس را امروز از بدی ها نگاه داری، او را مشمول رحمت ساخته ای، این همان رستگاری بزرگ است.

ابوالاسود دثلی می گوید:

علی علیه السلام فرمود: فرشتگان سالها و ماهها درنگ کردند و جز برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و برای من استغفار نمی کردند، و دو آیه «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ... إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» در حق ما نازل شد. گروهی از منافقان گفتند: پس جمله مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ درباره چه کسانی نازل شده است؟ علی علیه السلام گفت: سبحان الله! آیا ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب پدران ما نیستند؟<sup>۴</sup>

ز) وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ؛<sup>۵</sup> پیشگامان پیشگام، آنان مقربانند.

ابن عباس درباره این آیه می گوید:

۱. سوره لقمان، آیه ۲۲.

۲. بحرانی، سیدهاشم، غایب المرام، ص ۴۳۴.

۳. سوره مؤمن، آیه ۷-۹.

۴. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۷، ص ۲۹.

۵. سوره واقعه، آیه ۱۰-۱۱.

سابقون عبارتند از: یوشع بن نون نسبت به موسی و شمعون بن یوحنا نسبت به عیسی و علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگامی که اولین ایمان آورندگان به آنان بودند.<sup>۱</sup>

جابر جعفی از امام باقر علیه السلام چنین نقل می کند:

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: محمد صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه به رسالت مبعوث شد و من صبح روز سه شنبه اسلام آوردم. پیامبر نماز می گزارد و من در سمت راستش نماز می گزاردم و هیچ مردی جز من با او نبود که خداوند آیه «وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ...» را نازل فرمود.<sup>۲</sup>

ح) وَ الَّذِينَ جَاؤُا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ؛<sup>۳</sup> کسانی که بعد از آنها آمدند، می گویند: پروردگارا، ما و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز.

ابن عباس در این باره می گوید: استغفار برای علی بر هر فرد مسلمانی در قرآن واجب شده است؛ آن جا که فرمود: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ؛ و پیشرو در ایمان، تنها علی است.<sup>۴</sup>

ط) أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ؛<sup>۵</sup> آیا آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند کار کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؟ نه، نزد خدا برابر نیستند. از انس بن مالک در این باره چنین نقل شده است:

عباس و شیبه نشستند و به یکدیگر فخرفروشی کردند. عباس گفت: من از تو برترم. من عمومی رسول الله، وصی پدرش و ساقی حاجیانم. شیبه گفت: من از تو برترم. من امین خدا بر بیت الله و خزانه دار اویم. چرا آن گونه که مرا امین کرده تو را امین نکرده است؟ در این هنگام، علی علیه السلام بر آن دو وارد شد و آنان او را از گفته های خود آگاه کردند. علی گفت: من از شما برترم. من اولین کسی هستم که ایمان آورد و هجرت کرد. هر سه نفر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و ماجرا

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۱۷.

۲. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۲۰.

۳. سوره حشر، آیه ۱۰.

۴. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۴۹.

۵. سوره توبه، آیه ۱۹.

را بیان کردند. آن حضرت پاسخی به آنان نداد تا بازگشتند. پس از چند روز وحی نازل شد و پیامبر آنان را فراخواند و چنین تلاوت کرد: **أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ...**<sup>۱</sup>

### ۸-۴- آیات درباره همراهی علی علیه السلام با پیامبر و یاری او

الف) **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...**<sup>۲</sup> اگر علیه پیامبر همدست شوید، خداوند خود یاور او است و جبرئیل و صالح مؤمنان... .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صالح مؤمنان، علی بن ابی طالب است.<sup>۳</sup>

ب) **وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي؛**<sup>۴</sup> برای من از خاندانم وزیری قرار ده؛ برادرم هارون را. پشتم را به او محکم کن، و او را در کارم شریک ساز.

از اسماء بنت عمیس چنین نقل شده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: پروردگارا، من همان را می گویم که برادرم موسی گفت: خدایا، برای من وزیری از خاندانم قرار ده.

برادرم علی را. پشتم را بدو محکم کن و او را در کارم شریک ساز...<sup>۵</sup>

ج) **وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا؛**<sup>۶</sup> بگو: پروردگارا، مرا صادقانه بیاور و صادقانه ببر و از سوی خود برایم نیرویی یاری کننده قرار ده.

ابن عباس می گوید: به خدا سوگند که خداوند دعای پیامبرش را اجابت فرمود و علی بن ابی طالب علیه السلام را به او عطا کرد؛ نیرویی یاری کننده در برابر دشمنانش.<sup>۷</sup>

د) **... وَجَنَّاتٍ مِنْ أَغْنَابٍ وَ زَرْعٍ وَ نَخِيلٍ صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ...**<sup>۸</sup> باغ هایی از انگور و کشتزارها و نخل هایی تک ریشه و چندریشه، که همگی از یک آب سیراب می شوند.

۱. سیوطی، عبدالرحمان، الدر المنثور، در تفسیر آیه مذکور.

۲. سوره تحریم، آیه ۴.

۳. متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱، ص ۲۷۳.

۴. سوره طه، آیه ۲۹-۳۲.

۵. طبری، محب الدین، ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۶۳.

۶. سوره اسراء، آیه ۸۰.

۷. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۴۹.

۸. سوره رعد، آیه ۴.

جابر بن عبدالله می‌گوید: شنیدم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام می‌فرمود: یا علی، مردم از ریشه‌های گوناگونند و من و تو از یک ریشه. رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد: **وَ جَنَّاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ...**<sup>۱</sup>

ه) **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ؟**<sup>۲</sup> آیا کسی که دلیل روشنی از پروردگار خویش دارد، و به دنبال آن، شاهدی درستی آن را گواهی دهد با کسی که دلیلی ندارد برابر است.

عباد بن عبدالله از علی علیه‌السلام نقل کرده است که منظور از **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّهِ**، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و منظور از **شاهد** در **يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ**، من هستم.<sup>۳</sup>

و) **هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبَصَرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ؛**<sup>۴</sup> او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تأیید کرد.

از ابوهریره چنین نقل شده است: رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: در شبی که به سوی آسمانم می‌بردند، دیدم که بر عرش نوشته شده بود: هیچ معبودی جز من، تنها و یگانه، وجود ندارد. هیچ شریکی برای من نیست. محمد بنده و رسول من است. او را به وسیله علی تأیید کردم.<sup>۵</sup>

از دیگر آیاتی که در این باره نازل شده، **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ**<sup>۶</sup> است که روایت ابن عباس را در شأن نزول آن پیش‌تر نقل کردیم.

ز) **وَفِي ذَٰلِكَ فَلَيْتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ.**<sup>۷</sup> و در این راه است که پیشی‌گیرندگان باید پیشی بگیرند.

جابر انصاری در این باره می‌گوید: پیامبر در غزوه طائف علی را فراخواند و با او نجوا کرد. سپس فرمود: ای مردم، شما می‌گویید من با علی نجوا کردم، نه، من با او نجوا نکردم، بلکه خدا با او نجوا

کرد: **وَفِي ذَٰلِكَ فَلَيْتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ؛**<sup>۸</sup>

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. سوره هود، آیه ۱۷.

۳. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۷۶.

۴. سوره انفال، آیه ۶۲.

۵. گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص ۲۳۴؛ متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۶، ص ۱۰۸.

۶. سوره بقره، آیه ۲۰۷.

۷. سوره مطففین، آیه ۲۶.

۸. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۲۵.

(ح) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛<sup>۱</sup> ای پیامبر، خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، تو را بسند.

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که این آیه در حق علی علیه‌السلام نازل شده است.<sup>۲</sup>  
 (ط) قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي؛<sup>۳</sup> بگو: این راه من است. من و پیروانم با بصیرت کامل به سوی خدا فرا می‌خوانیم.

امام باقر علیه‌السلام فرمود: مراد از من اتبعنی، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.<sup>۴</sup>  
 (ی) وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا؛<sup>۵</sup> بگو حق آمد و باطل نابود شد. حقا که باطل نابود شدنی است.

جابر بن عبدالله در این باره می‌گوید:

علی علیه‌السلام فرمود: با پیامبر وارد مکه شدیم در آنجا ۳۶۰ بت بود که پرستش می‌شد. پیامبر دستور داد تا همه را واژگون کنند. بر بام کعبه نیز بتی بود که آن را هَبْل می‌گفتند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به امام علی علیه‌السلام نگاه کرد و فرمود: تو بر دوش من بالا می‌روی، یا من بر دوش تو بالا روم تا هبل را از بام کعبه فرواندازیم؟ علی گفت: یا رسول‌الله، من بر دوش شما بالا می‌روم. پیامبر خم شد و من بر دوش آن حضرت رفتم. سوگند به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر می‌خواستم آسمان را لمس کنم با دست خود لمس می‌کردم. سپس هبل را از بام کعبه فرو انداختم، و خداوند سبحان این آیه را نازل فرمود: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ .... آنگاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد بیت‌الله شد و دو رکعت نماز به جای آورد.<sup>۶</sup>

## ۹-۴- آیات درباره ولایت

۱. سوره انفال، آیه ۶۴.

۲. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیرالقرآن، در تفسیر آیه مذکور.

۳. سوره یوسف، آیه ۱۸۴.

۴. فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، در تفسیر آیه مذکور.

۵. سوره اسراء، آیه ۸۱.

۶. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیرالقرآن، در تفسیر آیه مذکور.

(الف) يَوْمَ يُنْفَخُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا؛<sup>۱</sup> روزی که روح و ملائکه به صف می‌ایستند و هیچ یک سخن نمی‌گویند مگر آن کس که خدای رحمان اجازه‌اش فرماید و سخن به صواب گوید.

امام باقر علیه‌السلام درباره این آیه فرمود:

روز قیامت که بر پا شود، در موقف و به گاه حسابرسی، کلمه لا اله الا الله از یاد بندگان برود، مگر کسی که به ولایت علی علیه‌السلام اقرار کرده باشد؛ چنانکه خداوند فرموده است:.... إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ؛ یعنی مگر کسی که پیرو ولایت علی علیه‌السلام باشد. آنها کسانی‌اند که اجازه گفتن لا اله الا الله به آنها داده شده است.<sup>۲</sup>

(ب) عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ؛<sup>۳</sup> از چه چیز می‌پرسند؟ از آن خبر بس بزرگ؟

از ابو حمزه ثمالی چنین نقل شده است:

از امام باقر علیه‌السلام درباره عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ پرسیدم. فرمود: علی علیه‌السلام همواره به یارانش می‌فرمود: به خدا سوگند، من آن خبر بس بزرگم؛ همان که تمام امت‌ها با زبان‌های گوناگون درباره‌ام اختلاف کردند. به خدا سوگند، خدا را آیت و خبری بزرگ‌تر از من نیست.<sup>۴</sup>

عمرو بن عاص در قصیده معروف جلیلیه در سرزنش معاویه گوید:

نَصْرِنَاكَ مِنْ جَهْلِنَا يَا بَنَ هِنْدَ

عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ الْأَفْضَلِ<sup>۵</sup>

ای زاده هند، از جهل خود یاری‌ات کردیم و بر ضد آن خبر بزرگ و برتر شوریدیم.

(ج) وَ قِفْوُهُمْ إِيَّاهُمْ مَسْوَلُونَ؛<sup>۶</sup> نگاهشان دارید که باید بازپرسی شوند!

دیلمی از ابوسعید خدری نقل کرده است که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: منظور از وَ قِفْوُهُمْ إِيَّاهُمْ مَسْوَلُونَ، آن است که درباره ولایت علی علیه‌السلام از آنان پرسیده شود.<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup> . سوره نبأ، آیه ۳۸.

<sup>۲</sup> . فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۰۲، حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۲۲.

<sup>۳</sup> . سوره نبأ، آیه ۱ - ۲.

<sup>۴</sup> . فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۰۲.

<sup>۵</sup> . حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۱۸.

<sup>۶</sup> . سوره صافات، آیه ۲۴.

<sup>۷</sup> . ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۸۹.

د) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛<sup>۱</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا دو سهم از رحمتش را به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن راه بروید و شما را بیامرزد که خداوند آمرزنده و رحیم است.

سعد بن طریف نقل می‌کند که امام باقر علیه‌السلام درباره و یجعل لکم نوراً تمشون به، فرمود هر کس به ولایت علی علیه‌السلام تمسک جوید، دارای نور است.<sup>۲</sup>

ه) فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَلِنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛<sup>۳</sup> سوگند به پروردگارت که آنها را، همگی، بازخواست می‌کنیم.

از سدی نقل شده است که این گروه از ولایت علی علیه‌السلام بازخواست می‌شوند.<sup>۴</sup>

و) يَتَّبِعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...؛<sup>۵</sup> خداوند مؤمنانی را که ایمان استوار آورده‌اند، در زندگانی دنیا و در آخرت پایدار می‌دارد.

ابن عباس می‌گوید که قول ثابت، ایمان به ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.<sup>۶</sup>

ز) ... وَاجْتَنِبِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ؛<sup>۷</sup> ابراهیم گفت: خدایا، من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور نگاه دار.

از عبدالله بن مسعود چنین نقل شده است:

رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: من خواسته پدرم ابراهیم هستم. گفتیم: یا رسول‌الله، چگونه شما خواسته پدرت ابراهیم شدی؟ فرمود: خدای عزوجل به ابراهیم وحی کرد و فرمود: من تو را امام مردمان قرار می‌دهم. ابراهیم اندکی شاد شد و گفت: خدایا، از نسل من نیز امامانی مثل من باشد؟ خداوند به او وحی کرد: ای ابراهیم، من با تو عهدی نمی‌بندم که بدان وفا نکنم. ابراهیم گفت: خدایا، عهدی که بدان وفا نکنی کدام است؟ فرمود: من امامت را به ظالمان از نسل تو نمی‌دهم،

۱. سوره حدید، آیه ۲۸.

۲. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۲۸.

۳. سوره حجر، آیه ۱۹۲.

۴. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۲۵.

۵. سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

۶. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیرالقرآن، ج ۲، ص ۳۱۵.

۷. سوره ابراهیم، آیه ۳۵.

ابراهیم گفت: خدایا، ظالمان از نسل من که امامت به آنها نمی‌رسد کیانند؟ فرمود: کسی که به جای من بتی را پرستش کند، شایسته امامت نباشد. ابراهیم گفت: وَ اجْتُنِبْنِي وَ بَنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ. دعای ابراهیم در نهایت به من و برادرم علی رسید، چون هیچ یک از ما، هرگز برای بتی سجده نکردیم. بدین‌رو، خداوند مرا به نبوت و علی را به وصایت برگزید.<sup>۱</sup>

(ح) وَ اَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ؛<sup>۲</sup> و خویشاوندان نزدیکت را بیم ده.

براء بن عازب چنین نقل می‌کند:

هنگامی که آیه وَ اَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ نازل شد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرزندان عبدالمطلب را که چهل مرد بودند و هر یک غذا و نوشیدنی بسیاری می‌خواستند، گرد هم آورد و به علی دستور داد تا ران گوسفندی را بپزد. سپس به آن گروه فرمود: به نام خدا پیش بیایید! آنها ده نفر ده نفر پیش آمدند و هر چه خواستند خوردند. سپس قدحی دوغ خواست و جرعه‌ای از آن نوشید و به آنها فرمود: به نام خدا بنوشید! آنها همگی نوشیدند تا سیراب شدند. ابولهب پیشدستی کرد و گفت: این مرد بدین وسیله شما را سحر کرد.

پیامبر در آن روز سکوت کرد و سخن نگفت و فردای آن روز دوباره آنها را دعوت کرد و پس از غذا بیمشان داد و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، من از سوی خدا بیم‌دهنده شمایم، و بشارت‌دهنده به آنچه یکی از شما انجام می‌دهد. همه دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. اسلام بیاورید و پیروی‌ام کنید تا هدایت یابید. کدام یک از شما با من برادری می‌کند و وزیر و ولی و وصی من پس از مرگ می‌شود و جای مرا در خانواده‌ام پر می‌کند و قرضم را ادا می‌کند؟ آن قوم، همگی، سکوت کردند و آن حضرت سه بار سخن خود را تکرار کرد و در هر سه نوبت آنها سکوت کردند و علی می‌گفت: من! و پیامبر به او فرمود: تویی! آن قوم برخاستند و در همان حال به ابوطالب می‌گفتند: از پسرت اطاعت کن که او را امیر تو کرد.<sup>۳</sup>

(ط) هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ؛<sup>۴</sup> در آنجا ولایت از آن خداوند بر حق است.

<sup>۱</sup> . شیخ طوسی، الامالی، ص ۳۸۸.

<sup>۲</sup> . سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

<sup>۳</sup> . حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۲۰؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، در تفسیر آیه مذکور.

<sup>۴</sup> . سوره کهف، آیه ۴۴.



امام باقر علیه السلام درباره این آیه فرمود: این ولایت، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است که خداوند هیچ پیامبری را بدون آن نفرستاد.<sup>۱</sup>

ی) فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ؛<sup>۲</sup> شاید برخی از آنچه را که بر تو وحی می شود، ترک کنی، و سینهات از آن فشرده شود که می گویند: چرا گنجی بر او نازل نشده یا فرشته‌ای با او نیامده است؟ تو فقط بیم‌دهنده‌ای و خدا بر هر چیز ناظر است.

جابر بن ارقم از برادرش زید بن ارقم چنین نقل می کند:

جبرئیل امین در شب عرفه با پیام ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. پیامبر از بیم تکذیب منافقان در تنگنا قرار گرفت. گروهی از جمله مرا برای مشورت درباره آن فرا خواند تا در موسم حج به انجامش برساند، و ما ندانستیم چه بگوییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و جبرئیل به او گفت: یا محمد، آیا از فرمان خدا به گریه افتادی؟ فرمود: هرگز ای جبرئیل، ولی پروردگارم می داند که من از قریش چه دیدم. چون رسالتم را نپذیرفتند، فرمانم داد که با آنها جهاد کنم و خود، سپاهیان از آسمان فرستاد تا یاری ام کردند؛ حال چگونه ولایت علی را پس از من می پذیرند؟ جبرئیل بازگشت و این آیه بر او نازل شد: فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ...<sup>۳</sup>

ک) إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛<sup>۴</sup> ولی شما تنها خدا است و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند؛ آنانی که نماز اقامه می کنند، و در حال رکوع، زکات می دهند.

از عمار بن یاسر در این باره چنین نقل شده است:

علی بن ابی طالب علیه السلام در حال رکوع نماز مستحبی بود که فقیری در برابرش قرار گرفت و او انگشترش را بیرون آورد و به وی داد. آن فقیر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و ماجرا را بیان کرد، و به دنبال آن، این آیه نازل شد: إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ... پیامبر آن را تلاوت کرد و سپس فرمود: هر

<sup>۱</sup> . حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۵۶.

<sup>۲</sup> . سوره هود، آیه ۱۲.

<sup>۳</sup> . بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، در تفسیر آیه مذکور.

<sup>۴</sup> . سوره مائده، آیه ۵۵.

که من مولای اویم، این علی مولای او است. خداوندا، دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار.<sup>۱</sup>

(ل) يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛<sup>۲</sup> ای پیامبر، آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده به مردم ابلاغ کن، که اگر نکنی رسالتش را تبلیغ نکرده‌ای. خداوند تو را از مردم مصون می‌دارد. خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

از ابن عباس و جابر در این باره چنین نقل شده است:

خداوند به پیامبر فرمان داد تا علی را به جانشینی خود منصوب کند و مردم را از ولایتش آگاه سازد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌بیم آن داشت که بگویند پسر عمویش را به ناحق برگزیده و ملامتش کنند؛ آن‌گاه خداوند به او وحی کرد: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ... و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در غدیر خم ولایتش را ابلاغ فرمود.<sup>۳</sup>

(م) الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ امروز دین شما را کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را دین شما پسندیدم.

از ابوسعید خدری درباره این آیه چنین نقل شده است:

پیامبر مردم را به ولایت علی علیه‌السلام فرا خواند و دست‌ها را به دعا برداشت، و هنوز پراکنده نشده بودند که این آیه نازل شد: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: اللّٰه اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی. سپس به مردم فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای او است.<sup>۴</sup>

(ن) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ ای مؤمنان، از خدا و پیامبر خدا و اولوالامر خویش پیروی کنید.

۱. هیثمی، علی بن ابی‌بکر، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۷.

۲. سوره مائده، آیه ۶۷.

۳. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۴؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۲۳. حاکم حسکانی، در شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۰ می‌گوید: «این حدیث در کتاب دعاء الهداة الی اداء حق الموالاته عمیقاً پژوهش شده است.»

۴. سوره مائده، آیه ۳.

۵. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۸.

۶. سوره نساء، آیه ۵۹.

سلیم بن قیس هلالی از امیر مؤمنان علیه السلام چنین نقل می‌کند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شریکان من کسانی‌اند که خداوند آنان را با خود و من قرین آورده و درباره آنان فرموده است: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ... و اگر ترسیدید که درباره چیزی به نزاع افتید، حکم آن را به خدا و رسول خدا و اولوالامر باز گردانید. از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: یا نبی الله، اولوالامر کیانند؟ فرمود: تو نخستین آنانی.<sup>۱</sup>

س) وَ يَسْتَبْشِرُونَكَ أَ حَقٌّ هُوَ قَوْلُ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ؟<sup>۲</sup> از تو می‌پرسند: آیا آن حق است؟ بگو: آری، سوگند به پروردگارم که حق است و شما را توان پیشگیری از آن نیست. امام صادق علیه السلام درباره این آیه فرمود: خداوند سبحان می‌فرماید: ای محمد، اهل مکه از تو می‌پرسند که آیا علی بن ابی طالب علیه السلام امام است؟ بگو: آری، سوگند به پروردگارم که او امام است.<sup>۳</sup>

ع) وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛<sup>۴</sup> خداوند به سرای سلامت فرا می‌خواند و هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می‌کند. ابن عباس می‌گوید: وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ، یعنی خداوند مردم را به بهشت فرا می‌خواند. يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، یعنی آنان را به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام هدایت می‌کند.<sup>۵</sup>

#### ۱۰-۴- آیات درباره جهاد امام علی علیه السلام

الف) وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا؛<sup>۶</sup> خداوند مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت، ساخت، و خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.

<sup>۱</sup> . حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۴۸.

<sup>۲</sup> . سوره یونس، آیه ۵۳.

<sup>۳</sup> . بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، در تفسیر آیه مذکور.

<sup>۴</sup> . سوره یونس، آیه ۲۵.

<sup>۵</sup> . بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۸۳.

<sup>۶</sup> . سوره احزاب، آیه ۲۵.

عبدالله بن مسعود این آیه را چنین تفسیر می‌کرد: وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ - بعلی - وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيًّا.<sup>۱</sup> همچنین ابن عباس می‌گوید: خداوند در جنگ خندق مؤمنان را به وسیله علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، آنگاه که عمرو بن عبدود را کشت، از جنگ بی‌نیاز ساخت.<sup>۲</sup>

داستان جنگ خندق به روایت حذیفه صحابی چنین است:

در آن جنگ، عمرو بن عبدود از خندق عبور کرد و مقابل سپاه پیامبر ایستاد و مبارز طلبید. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: کدام یک از شما داوطلب مبارزه با عمرو است؟ هیچ کس جز علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام اعلان آمادگی نکرد. او برخاست و پیامبر به او فرمود: بنشین! دوباره فرمود: کدام یک از شما به مقابله با عمرو برمی‌خیزد؟ هیچ کس برنخواست مگر علی، پیامبر فرمود: بنشین! سپس فرمود: کدام یک از شما برای نبرد با عمرو برمی‌خیزد؟ هیچ کس برنخواست و علی برخاست. پیامبر به ایشان فرمود: او عمرو بن عبدود است. علی گفت: من هم علی بن ابی‌طالب هستم. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌زهره خود را که ذات‌الفضول نام داشت، بر او پوشانید و شمشیر خود، ذوالفقار، را به او داد و عمامه خود، سحاب را دور سرش پیچید و به او فرمود: پیش برو! و چون حرکت کرد، پیامبر او را چنین دعا کرد: خدایا، او را از فراروی و پشت سر، از راست و چپ، و از سر تا پا محافظت فرما.

علی رفت و فراروی عمرو ایستاد و گفت: تو کیستی؟ عمرو گفت: گمان نمی‌کردم در جایگاهی قرار بگیرم که شناخته نشوم. من عمرو بن عبدود هستم. تو که هستی؟ علی گفت: من علی بن ابی‌طالب هستم. گفت: همان پسرکی که او را در دامان ابوطالب می‌دیدم؟ گفت: آری. عمرو گفت: پدرت دوست من بود و من خوش ندارم تو را بکشم. علی گفت: ولی من کشتن تو را ناخوش نمی‌دارم. شنیده‌ام که تو زمانی پرده کعبه را گرفته‌ای و با خدای عزوجل عهد کرده‌ای که هر کس تو را بین سه کار مخیر کند، یکی از آنها را انتخاب کنی؟ گفت: راست گفته‌اند. علی گفت: از هر جا که آمده‌ای به همان جا بازگرد! گفت: نه، زبانه‌زد قریش می‌شوم. علی گفت: پس به دین ما درآی تا هر چه از آن ما باشد از آن تو نیز باشد، و هر چه بر ما رسید، به تو نیز برسد. گفت: نه، این را نمی‌پذیرم. علی گفت: تو سواره‌ای و من پیاده. عمرو از مرکبش فرود آمد و گفت: آنچه از این جوان دیدم، از هیچ کس ندیدم. سپس به صورت اسبش زد تا کنار رفت و خود با قامتی بلند فراروی علی قرار گرفت. علی که در مکان ناهمواری ایستاده بود، برگشت تا جای پای محکمی بیابد. در این

<sup>۱</sup> حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۷-۵.

<sup>۲</sup> همان.

هنگام، عمرو با شمشیر به او حمله کرد و ضربه را فرود آورد. علی با سپر دفاع کرد و نوک شمشیر بر سرش نشست و در همان حال با شمشیر خود هر دو پای عمرو را نشانه رفت و او را نقش بر زمین ساخت و صداهایشان در هم پیچید. ناگهان صدای تکبیر علی به گوش رسید، و پیامبر فرمود: قسم به آنکه جانم در دست او است، علی عمرو را کشت. آنگاه اولین کسی که فریاد برآورد، عمر بن خطاب بود که دید علی شمشیرش را به زره عمرو می‌ساید. عمر فریاد تکبیر سرداد و گفت: یا رسول‌الله، او را کشت!

علی سر عمرو را جدا کرد، و در حالی که دستان خویش را بالا برده بود، به سوی ما بازگشت. پیامبر به او فرمود: یا علی، این راه رفتنی است که خدا آن را نمی‌پسندد مگر در این جایگاه. همچنین فرمود: یا علی، تو را بشارت باد که اگر کار امروزت را با کار امت محمد بسنجند، کار تو بر کار آنان فزونی گیرد. این بدان دلیل بود که مسلمانان، همگی، با کشته شدن عمرو بن عبدود عزت یافتند.<sup>۱</sup>

(ب) إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ؛<sup>۲</sup> خداوند کسانی را دوست دارد که در راه او پیکار می‌کنند؛ آراسته و استوار؛ چونان که گویی سدّی پولادین هستند.

از ابن عباس سؤال شد: اینان که خداوند درباره‌شان چنین فرموده، کیانند؟ گفت: حمزه، شیر خدا، و شیر رسول خدا، علی بن ابی‌طالب، عبیده بن حرث و مقداد بن اسود.<sup>۳</sup>

(ج) وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ؛<sup>۴</sup> محمد فقط فرستاده خدا است که پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، به گذشته خود باز می‌گردید؟ هر کس به گذشته‌اش باز گردد، هرگز به خدا زبانی نرساند، و خداوند به زودی شاکران را پاداش می‌دهد.

از حدیفه درباره این آیه چنین نقل شده است:

هنگامی که واقعه احد پیش آمد، صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گریختند. علی علیه‌السلام و ابودجانه با شمشیر خود فراروی پیامبر ایستادند و از آن حضرت دفاع کردند تا مشرکان را از رسول

۱. همان .

۲. سوره صف، آیه ۴.

۳. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۵۱.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دور ساختند. خداوند این آیه را فرو فرستاد: و لقد كنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رأيتموه ... وَ سَيَجْزِي اللّٰهُ الشّٰكِرِيْنَ<sup>۱</sup> شما آرزوی مرگ می‌کردید، پیش از آنکه با آن روبه‌رو شوید، اینک آن را دیدید... و خداوند به زودی شاکران را پاداش می‌دهد. بدین معنا که علی و ابودجانه را پاداش می‌دهد. و نیز این آیه را فرستاد: وَ كَايِّنٌ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيْونَ كَثِيْرًا... وَاللّٰهُ يُحِبُّ الصّٰبِرِيْنَ<sup>۲</sup> چه بسا پیامبرانی که خداخواهان بسیاری همراه آنان جنگیدند ... و خدا صابران را دوست دارد. مراد از صابران در آیه، علی و ابودجانه هستند.<sup>۳</sup>

(د) وَ اِنَّهُ هُوَ اَضْحَكٌ وَ اَبْكِيٌّ<sup>۴</sup>؛ و اوست که خنداند و گریاند.

از ابن عباس نقل شده است: خداوند علی و حمزه و جعفر را در روز بدر با کشتن کافران خنداند، و کفار مکه را به گاه کشته شدن در آتش افکند و گریاند.<sup>۵</sup>

### ۱۱-۴- آیات درباره علم امام علی علیه‌السلام

(الف) قُلْ كَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ<sup>۶</sup> بگو: همان بس که خداوند و آنکه علم کتاب نزد او است، میان من و شما گواه باشد.

ابوسعید خدری می‌گوید: از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدم: آنکه علم کتاب نزد او است، کیست؟ فرمود: او برادرم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.<sup>۷</sup>

(ب) اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِيْنَ<sup>۸</sup>؛ در این داستان نشانه‌هایی است برای ژرفاندیشان.

جابر جعفی از امام باقر علیه‌السلام چنین نقل می‌کند:

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مسجد کوفه بود، زنی نزد او آمد و از شوهرش شکایت کرد. امام به نفع شوهرش قضاوت کرد. زن به خشم آمد و گفت: به خدا سوگند، داوریات ناحق،

<sup>۱</sup> . سوره آل عمران، آیه ۱۴۴-۱۴۳.

<sup>۲</sup> . سوره آل عمران، آیه ۱۴۶.

<sup>۳</sup> . حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۳۶.

<sup>۴</sup> . سوره نجم، آیه ۴۳.

<sup>۵</sup> . حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۰۷.

<sup>۶</sup> . سوره رعد، آیه ۴۳.

<sup>۷</sup> . بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، در تفسیر آیه مذکور.

<sup>۸</sup> . سوره حجر، آیه ۷۵.

قضاوتت نامیزان و حکمت ناعادلانه است. در محکمه الهی به محاکمات می‌کشانم. امام علی علیه‌السلام مقداری او را نگریست و فرمود: دروغ گفتی ای بدخوی، ای بدخوی ای بدکار! آن زن ناگهان فراری شد. عمرو بن حرث خود را به او رسانید و گفت: با علی سخنی گفتی و او پاسخی داد و تو فراری شدی؟ گفت: به خدا سوگند، علی مرا از حقیقتی آگاه ساخت که من از ابتدای ازدواجم تا کنون آن را از شوهرم پنهان کرده بودم.

عمرو نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام بازگشت و آنچه را شنیده بود، بیان کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین، شما را به کفایت نمی‌شناختیم. امام فرمود: وای بر تو! اینکه از من دیدی، کفایت نیست، بلکه خداوند در قرآن کریم فرموده است: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ**. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خود، متوسّم بود، و من، پس از او، و امامان از نسل من، پس از من، همگی، ژرف‌اندیشانیم، و چون در آن زن نظر کردم، او را از سیمایش باخبر نمودم.<sup>۱</sup>

(ج) **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**؛<sup>۲</sup> و پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی که به آنها وحی می‌کردیم. اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید.

حرث در این باره می‌گوید: از علی علیه‌السلام درباره این آیه پرسیدم؛ فرمود: به خدا سوگند که ما اهل ذکریم، ما اهل علمیم، ما معدن تأویلیم، من، خود، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: من شهر علمم و علی در آن است، و هر که خواهان علم است، باید از درش وارد شود.<sup>۳</sup>

(د) **وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ**؛<sup>۴</sup> و گوش شنوا آن را درمی‌یابد.

از علی بن حوشب در این باره چنین نقل شده است:

از مکحول شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آیه و تعیها اذن و اعیه را تلاوت کرد و فرمود: یا علی، از خدا خواسته‌ام که این گوش شنوا و گیرا گوش تو باشد. علی علیه‌السلام فرمود: پس از آن هیچ حدیث و سخنی را که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم، فراموش نکردم.<sup>۵</sup>

همچنین از برید اسلمی چنین نقل شده است: شنیدم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلامی فرمود: یا علی، خداوند فرمانم داده تا نزدیکت کنم و دورت نسازم؛ تعلیمت دهم و

۱. فرات کوفی، تفسیر فرات‌الکوفی، ص ۸۱.

۲. سوره نحل، آیه ۴۳.

۳. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۳۴.

۴. سوره حاقه، آیه ۱۲.

۵. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب‌الاشراف، ج ۲، ص ۱۲۱.

فراگیری. خداوند مقرر فرموده که تو گیرنده و نگه‌دارنده شوی. پس از آن، آیه وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ نازل شد.<sup>۱</sup>

### ۱۲-۴- آیات درباره مقام امام علی علیه‌السلام در قیامت

(الف) وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ؛<sup>۲</sup> در اعراف مردانی هستند که هر یک را از سیمایشان می‌شناسند.

ابن حجر از ثعالبی نقل می‌کند که او در تفسیر این آیه از ابن عباس روایت کرده است که اعراف جایگاه بلندی از صراط است که عباس و حمزه و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و جعفر طیار بر بلندای آنند و دوستانشان را با سیمای نورانی و دشمنانشان را به سیمای ظلمانی می‌شناسند.<sup>۳</sup>

(ب) الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حَسُنَ مَا بَدَأَ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْ أَعْمَالِهِمْ؛<sup>۴</sup> کسانیکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، شادکام و نیک‌فرجام هستند.

از امام کاظم علیه‌السلام در این باره چنین نقل شده است:

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدند: طوبی چیست؟ فرمود: درختی است که اصل آن در خانه من و شاخه‌های آن بر سر اهل بهشت است. بار دوم پرسیدند: فرمود: این درخت، در خانه علی علیه‌السلام است. گفتند: چگونه؟ فرمود: خانه بهشتی من و علی در یک جا است.

(ج) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ؛<sup>۵</sup> چهره‌هایی در آن روز درخشانند؛ خندان و شادان.

از انس بن مالک درباره این آیه چنین نقل شده است:

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدم: وجوه یومئذ مسفرة کیانند؟ فرمود: ای انس: منظور چهره‌های ما فرزندان عبدالمطلب است: من و علی و حمزه و جعفر و حسن و حسین و فاطمه، آن‌گاه که در روز قیامت از قبر خود بیرون آییم و نور چهره‌هامان همانند خورشید نیمروزی باشد. خداوند متعال فرموده است: وجوه یومئذ مسفرة؛ یعنی نور ما سرزمین قیامت را روشن می‌کند. منظور از آیه «ضاحكة مستبشرة»، ما هستیم؛ یعنی به ثوابی که خدا وعده‌مان فرموده خندان و شادانیم.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> طبری، مجتبی‌جریر، جامع‌البیان فی تأویل آی‌القرآنتفسیر الطبری، ج ۲۹، ص ۵۶.

<sup>۲</sup> سوره اعراف، آیه ۴۶.

<sup>۳</sup> ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۱۰۱.

<sup>۴</sup> سوره رعد، آیه ۲۹.

<sup>۵</sup> سوره عبس، آیه ۳۸ - ۳۹.

<sup>۶</sup> حاکم حسکانی، شواهد‌التنزیل، ج ۲، ص ۳۲۴.



(د) أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟<sup>۱</sup> آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتر است یا آنکه ایمن و آسوده به قیامت می‌آید؟ از ابن عباس چنین نقل شده است: آنکه در آتش افکنده می‌شود، ولید بن مغیره است، و آنکه ایمن و آسوده از عذاب و خشم خدا وارد محشر می‌شود، علی بن ابی طالب علیه‌السلام است.<sup>۲</sup>

(ه) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ؛<sup>۳</sup> پرهیزکاران در سایه‌ها و چشمه‌سارهایند.

ابن عباس در این باره می‌گوید: پرهیزکاران کسانی‌اند که از شرک و گناهان کوچک و بزرگ پرهیز کردند. آنان علی و حسن و حسین هستند که در سایه درختان سبز و خیمه‌های گوهرین با چشمه‌های بلورین قرار می‌گیرند.<sup>۴</sup>

(و) فَأَمَّا مَنْ نَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ؛<sup>۵</sup> آنکه کفه عملش سنگین باشد، زندگی پسندیده‌ای خواهد داشت.

ابن عباس در این باره می‌گوید:

نخستین کسی که در ترازوی قیامت، حسناتش بر سیئاتش فزونی می‌گیرد، علی بن ابی طالب علیه‌السلام است. در میزان او چیزی جز حسنات نباشد و کفه سیئات بدون سیئه می‌ماند؛ زیرا او یک لحظه خدا را نافرمانی نکرده است...<sup>۶</sup>

(ز) وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ؛<sup>۷</sup> هرکس که به محشر درآید، همراه او سوق‌دهنده و گواهی‌دهنده‌ای است.

از ام سلمه نقل شده است: در آن روز، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سوق‌دهنده، و امیرمؤمنان علیه‌السلام گواهی‌دهنده است.<sup>۸</sup>

۱. سوره فصلت، آیه ۴۰.

۲. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۲۹.

۳. سوره مرسلات، آیه ۴۱.

۴. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۶۷.

۵. سوره قارعه، آیه ۶ - ۷.

۶. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۶۷.

۷. سوره ق، آیه ۲۱.

۸. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۸۸.

